

تاریخ و جغرافیای

تاریخی گیلان غرب



تألیف: علی اکبر علیزاده گیلان

علیزاده، علی اکبر
تاریخ و جغرافیای تاریخی گیلان غرب / تالیف: علی اکبر علیزاده. - کرمانشاه: باغ نی،
1389.
399 ص.

ISBN 978-964-2699-57-5

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

1. گیلان غرب - تاریخ. 2. گیلان غرب - جغرافیای تاریخی. الف. عنوان

DSR 2117 / 8 ع8 1389 955/0843

شناسنامه کتاب

نام کتاب: تاریخ و جغرافیای تاریخی گیلانغرب

نویسنده: علی اکبر علیزاده

ویراستار: سجاد جهانفرد «ژیار»

طرح جلد: مرتضی بیگی

ناشر: باغ نی - کرمانشاه

تیراژ: 1000

شابک: 978-964-2699-57-5

فهرست مطالب

| | |
|---|------|
| عنوان | صفحه |
| پیشگفتار | 5 |
| فصل اول: جغرافیای طبیعی گیلان غرب | 6 |
| موقعیت جغرافیایی گیلان غرب | 7 |
| زمین شناسی منطقه گیلان غرب | 9 |
| آب و هوا، توده های هوا، آبها | 16 |
| منابع طبیعی و معدنی | 20 |
| حوادث و بلایای طبیعی | 26 |
| فصل دوم: تاریخ گیلان غرب | 29 |
| استان کرمانشاه، پیشینه گیل و گیلان، گیلان غرب | 30 |
| دوره گوتیها، دوره لولوییها، دوره کاسیها | 40 |
| دوره ایلام، دوره آشور | 41 |
| دوره ماد، دوره هخامنشی، دوره اشکانی، دوره ساسانیان | 44 |
| گیلان غرب در بدو ورود اعراب به ایران، ماه بهزادان، فتح ماسبدان، طزر | 53 |
| دوره امویان، دوره عباسیان، اران، مازورستان | 62 |
| دوره سلجوقیان و خاندانهای کرد حسنویه و بنی عناز، درتنگ | 70 |
| دوره جلایریان، دوره تیموریان، دوره آق قویونلو و قراقویونلو | 76 |
| دوره صفویه، دوره افشاریه، دوره زندیه، دوره قاجاریه | 78 |
| عمله، اکبرخان سیاه سیاه | 83 |
| داوود خان کلهر، جنگهای داوودخان | 111 |
| سلیمان خان امیر اعظم، جنگ جهانی اول، جنگ ذهاب | 127 |
| دوره پهلوی | 132 |
| عباس خان قبادیان، علی آقا خان اعظمی، جنگ رنو، جنگ جهانی دوم | 135 |
| گیلان غرب در انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی | 148 |
| فصل سوم: آثار تاریخی و سیاحتی | 178 |
| اماکن باستانی | 179 |

| | |
|-----|---|
| 187 | اماکن زیارتی و سیاحتی |
| 191 | تفرجگاههای طبیعی |
| 200 | فصل چهارم: اوضاع اجتماعی |
| 201 | نگاهی به گذشته زندگی اجتماعی منطقه |
| 203 | جمعیت، دین |
| 207 | اهل حق در منطقه گیلان غرب |
| 212 | هیئتهای مذهبی |
| 217 | سخن از بعضی رسوم |
| 223 | زبان مردم گیلان غرب |
| 228 | فصل پنجم: چهره های سرشناس و بزرگان منطقه |
| 229 | میرزا رضا کلهر خوشنویس نامی ایران |
| 230 | عبدا... خان ضیغم السلطان کلهر |
| 233 | چهره های دانشگاهی و پزشکان |
| 244 | نمایندگان ادوار مجلس |
| 247 | تنی چند از بزرگان ایلات و عشایر |
| 251 | شاعران، نویسندگان، هنرمندان و ورزشکاران |
| 284 | فصل ششم: ایلات و طوایف |
| 287 | مفهوم ایل و طایفه |
| 288 | کلهر و تاریخ آن، گوشه هایی از کلهر نامه |
| 305 | طوایف کلهر در گیلان غرب |
| 326 | فصل هفتم: دهستانها و روستاها |
| 327 | تعاریف، معتمدین دهستان ها، کشاورزی و دامپروری در روستا |
| 342 | دهستانهای شهرستان گیلان غرب: حومه، ویژنان، چله، گاور، حیدریه، دیره |
| 391 | فصل هشتم، ادارات شهری: فرمانداری، آموزش و پرورش، بهداشت، شهر سرمست |
| 397 | منابع و مأخذ |

پیشگفتار

پهنه غرب کشور ایران در ادوار مختلف تاریخی تا آنجا که مدارک و اسناد یافت می شود و اجازه کنکاش و پژوهش در این زمینه داده است، همواره در طی اعصار و قرون از باستان تاکنون محل زندگی گروهی از انسانها با نام مردم گُرد بوده است. از نیشایی کتیبه های آشور تا عصر ایلامی ها و بابلیها تا اولین حکومت ایرانی که بانی و باعث آن قوم ایرانی ماد بوده تا هخامنشی، اشکانیان و مای ساسانیان، جبال اعراب، عراق عجم ایلیخانان مغول و... همه و همه قبایل مختلف کرد با نام ها و اسامی گوناگون در هر عصری در دشتهای و روستاهای و شهرهای آن زیسته اند.

در این گستره در طول تاریخ شهرها و اماکن تجمع فراوان ایجاد گشته اند. بسیاری از این شهرها یا با تغییر نامهای مکرر روبرو شده اند یا در حوادث پیش آمده در غبار گذر زمان فراموش شده و مستور مانده اند.

گیلان غرب فعلی شهری در دل زاگرس با مردمانی گُرد زبان یکی از شهرستانهای استان کرمانشاه است. داشته های گیلان غرب در پشت پرده پر گرد و غبار ابهام زمانه سر بر بالش خاموشی نهاده است. اما این نشان آن نیست که مردمان گیلان غرب کشتی و کوششی نداشته و نه تنها بر کنار از حوادث زمانه نبوده اند بلکه مردم این منطقه در رویدادهای پیش آمده نقش فعالی داشته اند.

در دوره های مختلف تاریخی مردم گیلان غرب بخشی از ایل بزرگ کلهر بوده اند. چون زیستگاه کلهر بوده پس می توان گفت تاریخ کلهر با گیلان غرب پیوندی ناگسستنی دارد.

در دوره های قاجاریه، پهلوی و انقلاب اسلامی به سبب وجود اسناد و مدارک رویدادها، نقش مردم گیلان غرب تا اندازه ای روشن است و این نقطه از استان کرمانشاه نقشی برجسته داشته است.

گیلان غرب شهر لاله های واژگون قلاج، بوته های مقدس مورت و سراب آن، ویرانه های قصرهای ساسانی، تپه های باستانی، تفرجگاههای طبیعی، بسی سخن ناگفته دارد.

در جنگ هشت ساله اخیر تمامی مردم گیلان غرب جنگیدند. اما شاید باور این مطلب آسان نباشد آن رزمنده ای که هزاران کیلو متر آن طرف تر اینجا به دفاع آمده بود وقتی کودک گیلان غرب را زیر آتش تانک و خمپاره می دید سببی برای تشجیع بیشتر و تقویت روحیه می یافت، تا چه رسد به خوشروانها، شهریار قلی پورها، جواد رضایی ها، شیرزادها و داورزاده ها و... که در میدانهای جنگ گوشه هایی از شجاعت خود را به نمایش گذاشتند.

فصل اوّل

جغرافیای طبیعی گیلان غرب

موضوعات این فصل:

- موقعیت گیلان غرب، راهها، زمین شناسی منطقه گیلان غرب، پستیها و بلندیها
- دشتهها، بادها، باران، آبها، پوشش گیاهی و جانوری، پرندگان مهاجر، منابع معدنی
- پاره ای حوادث و بلایای طبیعی: زلزله، بیماری وبا، خشکسالی، آفت سن مزارع،...

موقعیت جغرافیایی

گیلان غرب در طول جغرافیایی 45 درجه و 55 دقیقه و عرض جغرافیایی 34 درجه و 7 دقیقه یکی از شهرستانهای واقع در غرب استان کرمانشاه است. از طرف شمال به سرپل زهاب و کردند، از مشرق به اسلام آباد غرب و شیروان و چرداور، از طرف جنوب به ایوان غرب و سومار در مغرب آن نفت شهر و قصر شیرین واقع شده، وسعت شهرستان 2367 کیلومتر مربع است. ارتفاع این شهر از سطح دریا 800 متر است.



فاصله شهر گیلان غرب تا شهرهای، تهران 700 کیلومتر، کرمانشاه 150 کیلومتر، ایلام 120 کیلومتر، اسلام آباد غرب 90 کیلومتر، قصر شیرین 52 کیلومتر و تا سرپل زهاب 50 کیلومتر برآورد شده است.



نمای شهر گیلان غرب داخل شهر

راهها: در حال حاضر شهر دارای سه مدخل خروجی به طرف شهرهای اسلام آباد غرب، سومار و سرپلذهاب - قصر شیرین است.

سابقه راههای مواصلاتی شوسه در این شهرستان به دوره پهلوی اول می رسد که جاده گیلان غرب به قصر شیرین و گیلان غرب به اسلام آباد از طریق گردنه قلاجه احداث شد. تا قبل انقلاب اسلامی تنها جاده گیلان غرب به قصر شیرین آسفالت بود و بقیه راههای شوسه بود که در ایام جنگ تحمیلی این جاده ها آسفالت شدند. جاده پریچ گردنه ملینه بین دهستانهای چله و حیدریه که جاده ای مالرو بود در این اواخر توسط واحد راه سازی جهاد سازندگی شهرستان احداث گردید و جاده ناودار که در نهایت به ایوان غرب منتهی می شود قسمتی آسفالت و قسمتی شوسه است.

در گذشته گیلان غرب به سبب نزدیکی به تمدنهای بین النهرین داشتن حلقه ای از این زنجیره راهها اعتبار و اهمیت بیشتری داشته است. به همین سبب راههای فرعی بسیاری برای رسیدن به آن نقاط در گذرگاههای سخت کوهستانی داشته است و از طریق راههای مالرو بسیاری با اطراف خود ارتباط داشته است. یک شاخه از این راه به طرف قصر شیرین می رفت و از سوی دیگر از طریق ناودار و یا چله به ایوان غرب و لرستان می رفت. راه دیگر از طریق گردنه ملینه به اسلام آباد غرب می رفته است. علاوه بر اینها کوره راههای دیگری در معابر کوهستانی بوده اند که میانبر به حساب می آمده اند. از طریق تنگه حاجیان با سرپلذهاب و نقاط شمالی و از طریق گردنه انارک با مناطق جنوبی و شهرهای مرزی کشور عراق ارتباط داشته است.

مؤلف « لرستان در گذرگاه زمان و تاریخ » در باره راههای باختر به خاور لرستان آورده است:

"راه باختر به خاور، در ایالت ماسبدان، دو شعبه می شده است. راهی به حلوان و راه دیگر به

شیروان می رفته است. این راه در شیروان باز چند شعبه می شد. " ایزدپناه، 1384، ص 75

طبیعی است که یک شاخه از راه شیروان پس از عبور از شیروان چرداور و دهستان چله به منطقه گیلان غرب می رسیده و از طریق راههای خروجی این منطقه به طرف بین النهرین یا حلوان قدیم (سرپلذهاب) می رفته است. این راه در همه دوره های تاریخی اهمیت داشته و نقاط غربی نواحی شاهنشاهی را به نقاط مرکزی آن وصل می کرده است. در دوره هخامنشیان به سبب آنکه پایتخت در نواحی جنوبی کشور واقع بوده اهمیت بیشتری داشته است.

به بعد (اواخر پلیوسن) و با فاز پایانی کوهزایی آلپی، چین خوردگیها آغاز شده و با خروج کامل منطقه از رسوباتی با رخساره خشکی در منطقه نهشته شده است، مانند سازند آغاچاری با جنس مارن و مارن ماسه ای و ماسه سنگهای آهکی که در محیط رسوبگذاری دریاچه ای و رودخانه ای شکل گرفته اند. رسوبات عصر حاضر نیز بیشتر شامل ذرات ریز و درشت مخروط افکنه ها و رسوبات سیلابی رودخانه ای و دریاچه ای موجود در منطقه است که از جنس سیلت و رس می باشد. از نظر چینه شناسی، سن تشکیلات رسوبی که در منطقه وجود دارد از کرتاسه بالایی تا کوارترنر است. این رسوبات از قدیم به جدید شامل سازندهای زیر است:

1. گورپی (کرتاسه بالایی تا پالئوسن) 2. پابده (پالئوسن تا الیگوسن) 3. آسماری (الیگوسن تا میوسن زیرین) 4. گچساران (میوسن زیرین) 5. آغاچاری (میوسن بالایی تا پلیوسن) 6. رسوبات عصر حاضر (کوارترنر)

سازند گورپی از شیل تشکیل شده و فقط در قسمتهایی از منطقه امام حسن بصورت جداگانه قابل رؤیت است اما در نقاط دیگر این سازند را نمی توان از سازند مارنی پابده جدا کرد. بنابراین سازندهای گورپی و پابده در اینجا بطور مشترک ذکر می گردد.



دو نما از سازندهای زمین شناختی (چشم امام حسن)

1. شیل و مارنهای گورپی - پابده (کرتاسه بالایی تا میوسن زیرین) این واحدها بطور متوسط حدود 800 متر ضخامت دارد. از لایه های فرسایش پذیر شیل و مارنهای روشن رنگ تشکیل شده است. هر جا که لایه آهکی مارنی در آنها وجود داشته به علت سختی و مقاومت بیشتر آهک برجسته مانده اند.

2. پاره سازند آهکی - آهکی مارنی بالای سازند پابده. این پاره سازند بالاترین قسمت پابده است که لایه های آهکی آن در مقایسه با قسمتهای دیگر سازند مقاومت بیشتری دارند و به همین علت برجسته اند. این لایه در سرتاسر تاقدیس امام حسن - سرکش - قلاج - در پای دیواره های آهکی آسماری دامنه یکنواختی را بوجود آورده اند.

3. سازند آسماری. این واحد در منطقه گیلان غرب به صورت تاقدیسی نمایان شده است. سن این واحد را به الیگوسن - میوسن نسبت داده اند و بطور هماهنگ روی سازند پابده قرار گرفته و از آهک های ضخیم لایه و حفره دار تشکیل شده است.

همانطور که گفته شد اکثر کوههای تاقدیسی منطقه از جنس آهک آسماری هستند و در نتیجه بیشتر سطح منطقه از این سازند تشکیل شده است. کوههای سرکش، قلاج و امام حسن در شمال غربی، شمال و شمال شرقی این ناحیه از جنس آهک آسماری می باشند. این سازند در این کوهها از یک لایه ضخیم در پایین و یک لایه نازک در بالا تشکیل شده است. بخش ضخیم لایه آن در دامنه های جنوبی و جنوب غربی سرکش دیواره هایی (پرتگاههایی) با ارتفاع بیش از پنجاه متر ساخته اند که از چهره های ژئومرفولوژیکی بارز این منطقه به شمار می آید. کوههای تاقدیسی نسالر بلالر [براله]، سراوان [سپروان]، انارک [ئنارک] و چرمیان [چهرمیان] نیز در جنوب و جنوب غربی منطقه از آهکهای آسماری تشکیل شده اند. به طور کلی هرچه از کوه قلاج به سمت غرب حوزه حرکت کنیم از ضخامت آهکهای آسماری کاسته می شود به گونه ای که در کوه بر آفتاب و بویره از تنگ حاجیان به سوی امام حسن ضخامت آهک آسماری بسیار کمتر می شود.



سازند آهکهای آسماری سرکش که پرتگاههای بلندی را تشکیل داده است.

در شمال و شمال شرقی دشت گیلان غرب آهکهای آسماری به صورت کوههای باریک و طولی در آمده که «برآفتاب» نامیده می شود که دلیل ایجاد آن علاوه بر مقاومت بیشتر این لایه ها گسل راندگی گیلان غرب می باشد. در کوههای بید میان [بلندیهای حائل بین دشت گیلان غرب و دهستان ویرژنان]، چرمیان که در جنوب و جنوب غربی دشت گیلان غرب قرار دارند در داخل سازند آسماری لایه های تبخیری گچ بوجود آمده است نظیر ارتفاعات چرمیان و چقالوند و رگه های مجاور آنها.

4. سازند گچساران - در محدوده گیلان غرب سازند گچساران برونزد بسیار کمی دارد، زیرا بیشتر آن در زیر واریزه ها پنهان است. بدین علت دیدن همبری (مرز) آن با سازند آسماری، تنها در برخی تنگه های بوجود آمده در شمال دشت گیلان غرب امکان پذیر است. این واحدها در کنار لایه های آهکی سازند آسماری قرار دارد و به علت ماهیت فرسایش پذیری پست تر می باشد و به رنگ سفید-خاکستری است.

5. سازند آغاچاری - این سازند بیشتر از مارن، مارنهای ماسه ای و ماسه سنگهای آهکی تشکیل شده است. و در حالت کلی قرمز رنگ است. سازند آغاچاری به طور هم شیب روی گچساران قرار گرفته است. سن این سازند میوسن پایانی - پلیوسن تعیین شده است. در منطقه مورد مطالعه این واحد در قسمت محوری ناودیس برونزد دارد. سازند آغاچاری در منطقه از دو بخش متمایز تشکیل شده است: الف) بخش پایینی: که از لایه های مارن خاکستری و میان لایه های آهکی تشکیل شده و رنگ عمومی آن خاکستری می باشد در بخش جنوب غربی گیلان غرب لایه های سخت تر و برجسته تر از جنس سنگهای آهکی و آهک ماسه ای تشکیل شده و به صورت درون لایه در مارنهای خاکستری دیده می شود.

بخش بالایی: لایه های مارنی، مارن ماسه ای و ماسه سنگ تشکیل دهنده اصلی این واحد هستند و به رنگ قرمز دیده می شوند. شهر گیلان غرب بر روی تشکیلات این بخش قرار گرفته است. از دوراهی گیلان غرب - ایوان غرب تا روستای تازه آباد در دو طرف جاده آسفالت تپه ماهورهای قرمز رنگ آغاچاری به صورت نواری برجسته دیده می شوند. از این منطقه تا گیلان غرب این سازند به صورت تپه ماهورهای منفرد دیده می شود.

6. رسوبات عهد حاضر (کوارترنری) - در محدوده مورد مطالعه گسترش زیادی دارند و به صورت رسوبات آبرفتی ریز و درشت، واریزه ها، توده زمین لغزنده کاسه کران و رسوبات دریاچه ای دیده می شود. این واحد بیشتر در دامنه کوهپایه ها و بستر رودخانه و مخروط افکنه ها قابل مشاهده است.

از نظر تکتونیکی قرار گیری منطقه در رشته کوه زاگرس زیر فشار سپر عربستان قرار دارد که باعث تغییرات تکتونیکی بخصوص به صورت گسل شده است.

گسلها موجود در منطقه فراوانند انداما مهمترین گسل راندگی گیلان غرب که از دوراهی گیلان غرب - ایوان غرب شروع شده و در منطقه امام حسن و خارج از منطقه مورد مطالعه نیز امتداد دارد. روند کلی این گسل شمال غربی - جنوب شرقی است.

از نظر ژئومرفولوژیکی این منطقه از واحدهای کوهستان، تپه ماهور، دشت و توده لغزنده تشکیل شده است.

مأخذ: پژوهشی درحوزه آبی گیلان غرب، پایان نامه کارشناسی ارشد عباس پیروزمهر، دانشگاه سبزوار

پستیها و بلندیها

شهرستان گیلان غرب که در دل رشته کوه زاگرس قرار گرفته است بیشتر نواحی آن را رشته کوههای بزرگ و کوچک در بر گرفته است. در شمال و شرق دو رشته کوه قرار دارد که به موازات هم کشیده شده اند که این ارتفاعات در شمال دهستان دیره به مانند حائلی بین سرپل زهاب و گیلان غرب قرار گرفته است و از روستای افشار آباد شروع شامل بلندیها «**خوهرتاو دیره**»، «**بان دهنوشک**» و «**په یکوله**» که در جنوب کوه نوای کردند است. ارتفاعات «**بیمار**» در دهستان حیدریه و در شمال دهستان گواور ارتفاعات «**مالینجه**» امتداد می یابد تا وارد حوزه شهرستان اسلام آباد غرب در منطقه حمیل می شود. جانب شرقی این بلندیها در اطراف تنگه سید ایاز (**سهی نه یاز**) با نامهای «**خه زانه شکن**»، «**کلاش دیره**» و «**دایوه سیه**» خوانده می شوند رشته دوم ارتفاعات شمالی گیلان غرب از بلندیهای «**بازی دراز**» که مشرف بر دهستان کورکهرک است شروع می شود تا به بلندیهای «**سنبله**» در جنوب دهستان دیره می رسد. آنگاه بوسیله رشته ارتفاعات دیوار مانند «**سه رکهش**» در شمال گیلان غرب امتداد می یابد تا به بلندیهای «**بهره کهو**» در دهستان چله ختم می شود. سپس دنباله آن کوه «**که چهل**» است که به سبب اینکه نوک آن فاقد پوشش گیاهی است به این نام خوانده می شود، بلندترین ارتفاع منطقه با 2500 متر بلندا محسوب می شود. در ادامه «**قلاجه**» در جنوب دهستان گواور و سپس دنباله آن تا تنگه منصوری در حوزه شهرستان اسلام آباد غرب امتداد دارد. طول تقریبی این رشته ارتفاعات پیوسته به حدود یکصد کیلومتر می رسد. رشته کوه شرقی گیلان غرب «**سره یوان**» یا «**سیروان**» است که از شرق و سراب شهر گیلان غرب شروع در جنوب دهستان چله با

نام «براله» ادامه یافته تا روستای میشگه و بلندیه‌های شمالی ایوان غرب با نام «بانکول» و سپس به رشته کوه معظم **مانشت** ختم می‌شود.

رشته کوه‌های جانب غربی و جنوبی گیلان غرب که تعداد بیشتری هستند و عمدتاً مراتع گرمسیری عشایر را در خود جای داده‌اند. نزدیک ترین این ارتفاعات که از بلندیه‌های «چرمیان»، «چقاله‌وه‌ند» «گه‌مه‌که‌و» شروع می‌شود و در هر جا با نام خاصی در جنوب گیلان غرب تا بلندیه‌های «نارک» که مشرف بر جنوب شهر گیلان غرب است ادامه یافته و آنگاه به بلندیه‌های ناودار و «میره‌نگار» و سپس تا غرب دشت ایوان غرب امتداد می‌یابد. در غرب دهستان ویژنان بلندی «وه‌ری قاجانه» و «وه‌ری ملیه میه‌کوت» در جنوبش «زه‌له زه‌رد» و «قول‌ه‌نگ‌ئاو» «میه‌گول» و «گل‌خه‌یرگ» و «بلوه شیره» قرار دارد. ارتفاعات شیاکوه «شیه‌کوه» و «شه‌کمه‌یان» و «بان سه‌یران» و «پاروو مال» و «داربه‌رِق شاوز و نه‌لی به‌گ» تا منطقه نفت شهر و سومار ادامه می‌یابند. ارتفاعات جنوبی گیلان غرب به هم پیوسته هستند و اگر از دهستان ویژنان بگذریم بقیه جای هموار کمی در خود جای داده‌اند.



کوه سیروان «سره‌یوان» در شرق شهر گیلان غرب، عکس از: حشمت ا... ملکخواه

دشته‌ها از دیرباز در کنار رودخانه‌ها مسکن و مأوای آدمیان بوده‌اند. هرچه این هموارها گسترده‌تر و حاصلخیزتر و دارای منابع آبی بیشتر بوده‌اند بر مؤلفه‌های جذابیت دشته‌ها افزوده شده است و گروه‌های

بیشتر از جوامع انسانی را جذب خود کرده است. در این میان منطقه گیلان غرب با داشتن آب و هوای مناسب و دشتهای حاصلخیز چند، سراب ها و چشمه ها باعث شکل گیری جوامع انسانی و تداوم زندگی در آنها، از دیرباز تاکنون گشته است. هر چند این دشتهها به نسبت خیلی گسترده و وسیع نیستند اما در آنها نقاط مسکونی شهری و روستاهای بسیاری شکل گرفته است. در اینجا مهمترین این دشتهها آورده می شود:

1. **دشت گیلان** که از سراب گیلان شروع می شود حوالی تا چم امام حسن جزء حوزه شهرستان گیلان غرب محسوب می شود. در این دشت رودخانه گیلان جاری است و از آن در مسیرهای مختلف شاخه های جدا شده اند تا به زمینهای زراعتی هدایت شوند. در این دشت که ممر معاش مردمان بسیاری است عمده ترین محصولات گندم، ذرت است و در کنار آنها از کاشت محصولات دیگری نظیر جو، نخود، ماش، لوبیا، سیب زمینی، گوجه فرنگی، بادنجان، بامیه، طالبی و... و گیاهان علوفه ای مانند شبدر و یونجه می توان نام برد.

2. **دشت ویژنان** در جنوب گیلان غرب واقع شده است. شمال آن ارتفاعات انارک و جنوبش بلندیهای بلوَه شیره و جانب شرقی آن لاشه نَر و طرف غرب آن پارومال است. کشاورزی در آن بصورت دیم رواج دارد. محصولات آن عمدتاً گندم، جو، نخود و مقداری گرمک در تابستان است. منطقه ای است که در زمستانها بسیار دلنشین تر و برای گله داری مناسب است. منابع آبی دشت ویژنان به نسبت خیلی کم است و زمینهای هموار و یک پارچه در آن وسیع نیست و در آن تپه ماهور بسیار است. انواع گیاهان خوراکی خودر در فصل بهار در آن یافت می شود.

3. **دشت دیره** بین ارتفاعات «سنبله»، «بان دنوشک»، «خوره تاو بهرز» واقع شده است این دشت را می توان حاصلخیزترین و پرآب ترین دشت گیلان غرب نامید. این دشت از روستای شاهمردادی گلین شروع و تا افشار آباد و منطقه ریخک و آب باریک ادامه دارد. در آن محصولات متنوعی نظیر گندم، ذرت، برنج، باقلا و انواع محصولات صیفی کاشته می شود. رودخانه دیره که از کفراور شروع می شود در این دشت جاری است و زمینهای زراعتی کشاورزان را مشروب می سازد. اغلب مردان و زنان فعال و سختکوش روستاهای دیره در این پهنه مشغول تولید انواعی از محصولات کشاورزی هستند.

4. **دشت کفراور** از **شیره چیئا** در بالا دست روستای کل کش (کهَل کوش) شروع و تا پایین دست روستای «هابی» در انتهای کفراور ادامه دارد. ارتفاعات جنوبی آن سرکش تا کوه کچل و ارتفاعات شمالی آن از گردنه «پیکوله» تا انتهای بلندیهای بیمار است. در این دشت روستاهای دهستان

حیدریه واقع شده اند و رودخانه کفرآور عمدتاً بصورت فصلی در آن جریان دارد. بیشتر کشاورزی روستاییان در این دشت بصورت دیم انجام می شود. محصولات آن گندم، نخود، جو و عدس است. در جاهایی که هم زمین آبی وجود دارد کشتهای آبی از قبیل صیفی جات کاشت می شود. در کناره رودخانه هم مقادیری انواع درختان کاشته شده اند که بیشتر آنها درخت گردو است.

5. **دشت چله** بین رشته ارتفاعاتی که ادامه سرکش اند تا قله های کچل و قلاجه در شمال و شرق آن و ارتفاعات براله در جنوب و گذرگاه تق توق (تهق تووق) در غرب آن دشتی به طول تقریبی سی کیلومتر و با عرضی کم گسترده شده است.

در این دشت روستاهای دهستان چله در دو طرف جاده منتهی به دوراهی اسلام آباد و ایوان غرب واقع اند. محصولات دشت که بیشتر به صورت دیم کاشت می شوند. گندم، جو، نخود و پاره ای صیفی جات و درختان گردو و بعضی انواع دیگر میوه جات از دستاوردهای کشاورزان این محل هستند.

6. **دشت گواور** که شهر سرمست و روستاهای اطرافش در آن قرار دارند. حد شرقی آن به طرف بخش حمیل اسلام آبادغرب، شمال آن ادامه بلندیها بیمار و مالینجه است و غرب و جنوبش را قلاجه و کچل در برگرفته است. این دشت در سابق بیلاق ایل کلهر بوده است. بیشتر کشت در این دشت بصورت دیم انجام می گیرد و محصولات آن گندم، جو، نخود و توتون است. در جانب شمالی سرمست، ژاومرگ و سیدایاز واقع شده که به نسبت دارای زمینهای هموار کمی است.

آب و هوا

استان کرمانشاه دارای دو نوع آب و هوای معتدل کوهستانی و گرم و نیمه خشک است. شهرستان گیلان غرب در منطقه پست و کم ارتفاع واقع شده و آب و هوای آن از نوع گرم و نیمه خشک است. بین آب و هوای نیمه شرقی و آب و هوای نیمه غربی شهرستان گیلان غرب هم تفاوتی احساس می شود به این معنی که بخش شرق و شمال شرقی آن که حوالی ارتفاعات شرقی نظیر کوه قلاجه و کچل و بیمار و داربادام است منطقه سردسیر است که دارای زمستانی به نسبت سرد و تابستانی معتدل و خنک است. بخش سردسیری آن، دهستانهای چله، گواور، شهر سرمست، ژاومرگ، داربادام، صیدایاز و تا حوالی روستای کل کش را در برمی گیرد. بخش گرمسیری که از پایین دست کوه سیروان شروع و تا مناطق نفت شهر و سومار و قصر شیرین ادامه دارد، در ناحیه گرمسیری است. این بخش دارای زمستانی معتدل و نیمه سرد و تابستانی گرم است. در این بخش، شهر گیلان غرب و دهستان حومه، دهستان ویزنان، دهستان دیره و مراتع گرمسیری گیلان غرب وجود دارد. این تفاوت آب و هوا سبب

شده است که در حوزه شهرستان مناطق ییلاقی برای تابستان گذرانی و گرمسیری برای زمستان گذرانی توأم در یک شهرستان جمع آید. در گذشته ها تقریباً اکثر مردم منطقه در ییلاق و قشلاق بوده اند که این امر امروزه فقط به تعداد کمی از دامداران اختصاص یافته است. موقعیت شهر گیلان غرب طوری است که می توان آنرا نقطه ای بین سردسیر و گرمسیر دانست بطوریکه در جهت شرق به منطقه سردسیر و در جهت غرب و جنوب به منطقه گرمسیر ختم می شود. در مناطق گرمسیری به ندرت برف می بارد و گاه ممکن است چند سال طول بکشد تا برفی در این نواحی به زمین بنشیند.

توده های هوا

توده های هوایی گیلان غرب همان توده هایی هوایی هستند که به استان کرمانشاه وارد می شوند و عبارتند از:

1. توده ی هوای غربی که در فصول سرد سال رطوبت اقیانوس اطلس و دریای مدیترانه را به منطقه وارد می کند.
 2. توده هوای شمالی که منشأ آن سیبری است. این توده هوا دما را پایین می آورد و اگر رطوبت داشته باشد سبب ریزش برف در ارتفاعات می شود.
 3. توده هوای گرم و خشک که در اثر نفوذ هوای گرم و خشک بیابانهای عربستان و عراق در فصل گرم سال به این ناحیه می وزد و سبب افزایش دما و انتقال گرد و غبار است.
 4. توده هوای سودانی که از افریقا و دریای سرخ می آید و با عبور از شبه جزیره عربستان از سمت جنوب وارد منطقه شده گاه سبب ریزش باران می شود.
- بادهای گرمی که در تابستان می وزند و سام گفته می شوند. این بادهای غالباً هوای داغی را که تحمل آن سخت است منتقل می کنند.

جغرافیای استان کرمانشاه، گروه مؤلفان 1387 ص 13

آبها

در گیلان غرب سرابها و چشمه سارهای زیادی وجود دارد که مهمترین آنها عبارتند از:

سراب گیلان غرب معروف به سراب مورت با دبی متوسط سالانه 1393/9 میلیمتر در ثانیه که در پای کوه سیروان (سره یوان) می جوشد باعث شکل گیری اولیه و ماندگاری انسانها در این منطقه شده است. در کنار این سراب درختچه های زیبا و کمیاب مورت روئیده اند که در گذشته سطح قابل ذکری را پوشانده بوده است که سبب نام گذاری این سراب به همین نام هم شده است. متأسفانه در زمان جنگ هشت ساله آتش سوزیهای و بمباران خسارتهای جبران ناپذیر به آن وارد ساخت و بعد آن حرص و طمع بعضی برای دستیابی به زمین سبب تقلیل بیشتر آن شد. گذشته از همه اینها طرح جدید سد سراب گیلان

غرب که جای نفس کشیدن در آن برای مورتزار پیش بینی نشده بود تقریباً این ذخیره خدادادی را ریشه کن کرده و به جز مقدار اندکی چیزی از آن باقی نگذاشته است.

سراب گیلان غرب سرچشمه تأمین آب آشامیدنی شهرستان گیلان غرب و دهستان ویزنان است. و از آن برای آبیاری مزارع اطراف شهر هم استفاده می شود. این سراب که سرچشمه رودخانه گیلان است در منطقه تنگاب (تهنگاو) به خاک عراق وارد می شود.

رودخانه دیره که سرچشمه آن آبهای سطحی کوه کچل، دشت کفراور و نوا کوه و چشمه سارهای دره گلین است. این رودخانه پس از مشروب ساختن دشت دیره از طریق محل موسوم به آب باریک وارد حوزه سرپل زهاب و قصر شیرین می شود. رودخانه دیره پرآب ترین رودخانه شهرستان گیلان غرب به حساب می آید. در سالهای اخیر طرح سد زاگرس برای ذخیره آب آن اجرا شده است. به همین مناسبت تونلی در در زیر ارتفاعات سنبله حفر گردیده و چندین کیلومتر کانال بتونی هم احداث شده است تا آب این رودخانه در فصول سرد به پشت تنگ کورک انتقال داده شود.

رودخانه دیره در بین مردم محلی به « **زهردناوه** » معروف است. بر روی این رودخانه و در نقاط متفاوتی در دشت دیره و گلین شش دهانه پل زده شده است.

رودخانه کنگاکوش که سرچشمه آن آبها و چشمه هایی است که از قسمت میانی و غربی دشت ویزنان بسوی تنگ گولم (تهنگ گولم) سرازیر می شوند. این رودخانه را می توان رودخانه ای فصلی نامید زیرا در سالهای پرباران آب آن بسیار زیاد و در سالهای که مقدار بارش کاهش می یابد آب آن بسیار کم می شود. آبشار زیبای تنگ گولم یا (سهرتاف) تقریباً در ابتدای شروع این رودخانه است. جهت جریان آب رودخانه به طرف کشور عراق است. در تابستانها آب کاهش چشمگیر یافته و گاه خشکیده می شود. مسیر نسبتاً طولانی رودخانه ارتفاعات گرمسیری شهرستان گیلان غرب با قلل متعدد که مراتع طوایف مختلف ایل کلهر است. این مسیر با بارش اولین باران پاییزی جلوه و منظره ای بسیار زیبا می یابد و تا اواخر فروردین و اوایل اردیبهشت که فصل گرما آغاز می شود، طراوت و شادابی خاص خود را حفظ می کند

رودخانه کنگیر (کنگیر) که در گذشته جزء گیلان غرب بوده است و با تفکیک ایوان غرب از گیلان غرب و الحاق آن به ایلام بیشتر آن در ایوان و سومار جریان دارد در منتهی الیه جنوب گیلان غرب مشترک بین این شهرستانها می شود.

رودخانه گواور که منشأ آن چشمه ها و آبهای سطحی حاصل از ذوب برفها در جانب شرقی کوه قلاجه است. جهت جریان آن از شهر سرمست به سوی رودخانه سیمره است. در سالهای پر بارش آب آن زیاد می شود. در تابستانها آب آن کاهش می یابد. در این مواقع سال تنها در انتهای دهستان گواور نزدیک روستاهای شیخ جبریل و تولک... آب اندکی در آن جریان دارد.

بجز سرابهای مذکور در جای جای گیلان غرب چشمه های زیادی وجود دارد که می توان به موارد ذیل اشاره نمود.

سراب نفتولی که سرابی در مقیاس کوچک است و در محل به سراب نفتولی معروف شده است. در کوههای جانب غربی گیلان غرب واقع است و از سرچشمه های رود کنگاگش است و از آن استفاده چندانی نمی شود و به کشور عراق می ریزد. البته مقدار آب آن بستگی به بارش سالیانه دارد.

آب کاسه کران که مسیر آن از دهستان چله شروع می شود و از روستای کاسه کران تا حد فعلی سد کله شگ ادامه دارد. در سالهایی که بارش مناسب باشد مقدار متناهی آب دارد و سابق بر این از سرچشمه های رودخانه گیلان بوده است. آب آن حاصل ذوب برفها و بارانهای موسمی و چشمه هایی بوده که در کناره های رودخانه وجود داشته اند. اغلب این چشمه ها به سبب خشک سالیهای ممتد خشکیده اند و تقریباً مسیر رودخانه را به مسیلی فصلی تبدیل کرده است، با اینحال تعداد کمی از این چشمه آب اندکی دارند.

چم امام حسن در فاصله 22 کیلومتری گیلان غرب و بین این شهرستان و شهرستان قصر شیرین واقع شده است.

چشمه رشمینه در نزدیکی روستای جابر علیاء واقع شده است و دارای میزان آبدهی قابل توجهی است و زمینهای روستاییان از آن سیراب می شود.

چشمه آوزین در روستایی به همین دردهستان حومه قرار دارد.

چشمه شورابه که در روستای شیخ سرخ الدین علیاء در سمت جنوب روستا به فاصله حدود یک کیلو متر واقع شده است. آب آن شور و گوگردی است و از آن برای مشروب ساختن زمینهای زراعتی اطراف استفاده می شود. بعضاً اهالی روستا تأسیساتی برای بهره برداری از آب این چشمه جهت آبیاری مزارع راه اندازی کرده اند.

چشمه های سرپلک، داربید، نیان و قیلان در دهستان ویژنان که آب کمی دارند و از آن برای تأمین آب روستاییان و مقدار کمی آبیاری مزارع و باغ استفاده می شود. چشمه نیان و قیلان در سالهای

پرباران و فصل بارش که آب آن افزایش می یابد به رودخانه کنگیر می ریزد و به طرف سومار می رود.

چشمه نظامی که در روستای به همین نام در دهستان چله جریان دارد و گویند در جنگ جهانی اول چون روسها مدت زیادی در آنجا اتراق کرده اند به چشمه نظامی معروف شده است.

چشمه زینل خان در روستای زینل خان دهستان چله گیلان غرب قرار دارد و محل زندگی گروهی از مردم طایفه زینل خانی بوده است. آب صرف تأمین آب شرب و مقدار کمی هم برای آبیاری زمینهای زراعتی است. در سالهای اخیر آب آن کم شده است.

چشمه پهن نزدیک سه روستای چشمه پهن فریدون رشید و علیشاه در دهستان چله واقع شده است. **چشمه میوانه** این چشمه در تنگ میوانه و شمال محل قبلی روستای کله شگ که قبلاً منبع تأمین آب روستا بود و الان آب اندک آن به سد کوله شگ می ریزد. گویا به خاطر رویش درختان موبصورت خودرو به این نام خوانده می شده است.

چشمه مورینه که در روستایی به همین نام در جانب شرقی شهر گیلان غرب است. به خاطر کوچک بودن و قلت آبش به مورینه موسوم شده است.

چشمه حاجگه، سرگو قمگه و سایر چشمه هایی که در دهستان حومه شهر سر مست وجود دارند اما در سالهای اخیر بیشتر آنها خشکیده اند یا بسیار کم آب شده اند.

چشمه سه کوزان در روستای گرماب که در دامنه کوهی به همین است و از آن برای تأمین آب شرب روستاییان استفاده می شود.

تعداد زیادی چشمه کم آب با نامهای مختلف که در دهستان گاور وجود دارند.

منابع طبیعی: الف) پوشش گیاهی

رشته کوه مرتفع و پهناور زاگرس و دشتهای گسترده آن به علت داشتن خاک حاصلخیز و آب و هوای مناسب پوشش متنوعی از گیاهان گوناگون را دارا می باشد که به مقتضای مکان و آب و هوای خاص منطقه روئیده اند. منطقه گیلان غرب دارای پوشش گیاهی متنوعی است که روی هم رفته تفاوت زیادی با سایر نقاط زاگرس علی الخصوص نواحی مجاور را ندارد. در ارتفاعات آن درختان بلوط (بهرق)، ارجن (ئه رژن)، پسته وحشی (وهن)، انجیر (ئهنجیر)، کیکم (کهیکو)، تاق، زالزالک (گۆج، گۆژ)، گلابی (ئه مروو)، زیتون (زهیتوون)، چنار خودرو (په لک) بید (فئ)، آلبالو وحشی (بلالوک)، بادام کوهی و انواع و اقسام گیاهان مرتعی می روید.



پوشش گیاهی ناودار و جنگل بلوط

گیاهان دارویی: در ارتفاعات و دشتهای گیلان غرب انواعی از گیاهان با خواص دارویی شناخته شده می‌رویند که می‌توان به این موارد اشاره کرد: بابونه (کوله‌چرمی)، گل گاو زبان (کول گانزوان)، کاسنی، آویشن (به‌په‌زا)، گل ماهور (گایه‌مه)، علف مار (مارگیل)، مورت (موروت)، اسپرس، سوسنبر، شقایق (کوله خاتون)، کهورک

گیاهان خوراکی: کنگر (که‌نگر)، قارچ (خارچک)، پنیرک (تولیه)، غازیاغی (پاقازه)، سلمه تره (سه‌لمانه)، زعفران وحشی (پوشگ)، شنگ (شنگ)، علف چشمه (کوز)، گنور (وه‌نگی)، خردل (چه‌ورگی)، شیر مرغ (مه‌پوولک)، تاجریزی (مله‌په‌زگی)، خرفه (دگانتیزکه‌ره)، خار مریم یا گاو چاق کن (چه‌بازه)، گل تودری (کاپنام)، تره کوهی (کیتلاخه)

گیاهان معطر و ادویه ای: فلفلک وحشی (مه‌زه)، آویشن (نالت کزه)، چه‌ویر



گیاه معطر چه‌ویر



گیاه خوراکی گنور (وه‌نگی)

گیاهان با موارد استفاده صنعتی: گون، شیرن بیان

علاوه بر درختان جنگلی که بصورت خودرو می رویند در منطقه گیلان غرب انواع و اقسام درختان مثمر و غیر مثمر که با آب و هوای منطقه سازگاری دارند کاشته می شوند. مهمترین این درختان عبارتند از: توت، گردو، انار، مو، زردآلو، نارنج، زیتون، انجیر و از درختان غیر مثمر می توان چنار، بید، کاج، سرو، صنوبر، زبان گنجشک و اوکالیتوس و درختچه های خودرو خرزهره، پنج انگشتی (کرف)، تمشک را نام برد.

درخت پسته وحشی «وهن» و میوه آن با نام محلی «وهنهوشک» که خواص خوراکی، طبی دارد. درمیان پوشش جنگلی ارتفاعات گیلان غرب از این درختان فراوان یافت می شود که در شهریورماه هر سال صمغ مترشحه از آن توسط افراد خبره (لالو)ها جمع آوری می شود. میوه درخت پسته وحشی اوایل پاییز می رسد و بعضاً توسط افرادی چیده می شود و به بازار مصرف عرضه می گردد.



درخت پسته وحشی (وهن)



میوه پسته وحشی (وهنهوشک)



پوشش مربوط به درختچه های قره قاج که در نوع خود کمیاب است.

ب) زندگی جانوری

در رشته کوه زاگرس گونه های مختلف جانوری در جای جای آن کمابیش پراکندگی یکسانی دارند به این معنی که تقریباً جانورانی که در یک منطقه زاگرس زیست کنند در جاهای دیگر آن هم ممکن است باشند. برحسب مناطق آب و هوایی و ویژگیهای پستیها و بلندیهای زاگرس گاه جانورانی در یک منطقه خاص پراکنده اند که با محیط آنجا سازگاری دارند و ممکن است که در سایر جاها آن شرایط برایشان فراهم نباشد. در مورد کثرت جانوران وحشی در منطقه باید گفت در زمان حاضر از تعداد جمعیتهای بسیاری از این جانوران کاسته شده است. به عنوان مثال در گذشته ها جمعیت بز و میش وحشی بسیار زیاد بوده است و بعضی گفته ها حاکی است که دامداران گاه ناچار بوده اند مراتع خود را نهبانی کنند تا رمه های وحشی این حیوانات در آنها نچرند اما در حال حاضر از میزان تراکم این جمعیتها به تعداد بسیار زیادی کاسته شده است. در مورد وجود پلنگ در منطقه در گذشته شک نیست و حتی منطقه ای در مراتع گرمسیری گیلان غرب به نام «بُر پلنگ» معروف است. در سالهای اخیر این حیوان به ندرت در منطقه رؤیت و گزارش شده است. دو عامل شکار بی رویه و خشکسالیها را باید از عوامل مؤثر کاهش حیات وحش منطقه دانست. در اینجا به اختصار به گروههایی از انواع مختلف جانداران که در پهنه حیات وحش شهرستان گیلان غرب زیست می کنند اشاره ای می شود:

پستانداران وحشی که در مناطق کوهستانی و ارتفاعات این منطقه یافت می شوند می توان به گونه های کل و بز وحشی، میش و قوچ وحشی، آهو، از سگ سانان: سگ، گرگ، روباه، شغال و از گربه سانان: پلنگ، گربه وحشی، گربه خانگی و نیز خوک وحشی یا گراز، کفتار، خرس، خرگوش، سمور، موش خرما، جوجه تیغی، خارپشت، جوندگانی مانند موش، موش صحرائی و خفاش اشاره کرد. **پرندگان** **خانگی** مثل مرغ، خروس، بوقلمون، غاز و مرغابی که به عنوان یکی از منابع تأمین مواد گوشتی و پروتئینی استفاده های فراوانی از گوشت و تخم و پر آنها می شود. اخیراً واحدهای پرورش شتر مرغ هم به این جمع افزوده شده است.

پرندگان وحشی مانند عقاب (کهوزن، مهلق)، قرقی (کوورکوورهک)، کرکس (دال)، بوف (بوق)، کبک (کهو)، تیه (سووسگ)، گنجشک (مهلقچک)، سار (سپهکه رگ)، شه لگ، پور، شانه به سر (کهله شیر خودایله)، قمری (وه ناوکه)، بلبل (بلبل)، قلته کمری، کلاغ (قلا)، صعوه (فیسقه)، دم جنبانک (دوله قنه)، دارکوب (دارسمهک)، زنبور خوار (خومه ره زگ)، مرغابی (مامرئانوی)، کبوتر (گاکه وتر)، آبچلیک (گه ن توش) پرندگی ای که بیشتر در کنار آبها زندگی می کند و اغلب مردم آنرا به سبب

صدایش بد شگون می پندارند، زاغی (قللازهک)، جغد (بایه قوش)، سهره (سه پیره) و ... در منطقه یافت می شوند.



جمعیت کبک منطقه در گذشته قابل توجه بوده است.



در مناطق کلهر نشین کل و بز وحشی بسیار بوده است.

پرندهگان مهاجر منطقه

از پرندهگان مهاجر که در این منطقه ظاهر می شوند می توان به سار، غاز وحشی، بط، لک لک و پرستو اشاره کرد. در این میان در سالهای اخیر با خشکیدن رودخانه گیلان غرب از تعداد بطها و لک لکها به شدت کاسته شده است. تعداد غازها هم بسیار کم شده است. بط، لک لک و غاز فصل پاییز در آسمان این منطقه ظاهر می شوند. پرستوها که در اواخر اسفند به این منطقه می آیند تعداد آنها قابل توجه است. بیشتر بر سقف ساختمانها هر جا که برایشان امکان لانه سازی باشد لانه سازی و تخمگذاری می کنند. تقریباً تا خرداد ماه در این منطقه ماندگار می شوند و زمانی که جوجه هایشان بزرگ شد کوچ می کنند. عصرهای بهاری می توان دسته های بزرگی از آنها را بر روی سیمهای برق مشاهده کرد.

خزندگان: انواعی از مارها مثل افعی ها، مار زنگی، شیر مار... لاک پشت، انواع سوسمار، تمساح، آفتاب پرست، مارمولک و نوعی لاک پشت معروف به دیمی وجود دارند.

آبزیان و دوزیستان: مثل انواعی از ماهی ها مثل ماهی سفید، قزل آلا، آزاد، شاه ماهی، مارماهی، خرچنگ، قورباغه ها، وزغ در این منطقه یافت می شود.

حشرات: انواع بسیار گوناگونی از حشرات را در اینجا می توان یافت مثل انواع پروانه ها، انواع سوسکها، انواعی از مورچه ها، ملخ، آبدزدک، کفشدوزک، انواعی از زنبورها ی قرمز و زرد، از

عنکبوتیان مثل عنکبوت، عقرب زرد و سیاه، رتیل، خرخاکی، **بندپایان** مثل هزار پا، ...

از بین حشرات و عنکبوتیان سمی می توان از عقرب، زنبور قرمز و زنبور زرد (زرداله) نام برد که در این بین عقرب قسمتهای جنوبی دهستان ویزنان جزء سمی ترین نوع عقربها است و نیش آن را معادل مرگ باید دانست.

منابع معدنی

از منابع معدنی آنچه تاکنون شناخته شده است معادن انبوه زغال سنگ یا قیر طبیعی منطقه «شکمیان»، و سایر ارتفاعات حول و حوش آن، منابع نفتی در نقاط مختلف شهرستان و معادن گچ چقالوند و چرمیان است. معادن سنگهای لاشه ساختمانی هم در تنگه حاجیان و سایر جاها وجود دارد که از آنها بهره برداری می شود. در مورد سایر منابع معدنی به سبب عدم مطالعه و شناسایی و یا نشر مطالعات انجام گرفته، اطلاعاتی در دسترس نیست. از کانههای عظیم گچ آن هم در سالهای اخیر دو واحد تهیه و تولید گچ ساختمانی راه افتاده است علاوه بر تهیه نیاز منطقه مازاد آن به شهرستانهای همجوار صادر می شود. معادن زغال سنگ که از آن به عنوان قیر طبیعی هم یاد می شود، بهره برداری انبوه از آنها در چند ساله اخیر بعد جنگ تحمیلی شروع شده است. در منطقه تنها پس از برداشت از کانهها به صورت مواد خام نسبت به صدور آن بازارهای هدف اقدام می شود. در صورتی که سرمایه گذاری روی تبدیل آن به مواد صنعتی صورت بگیرد می تواند منبع در آمدی برای منطقه و ایجاد شغل برای بیکاران جویای کار باشد. با وجود آنکه در حوزه این شهرستان منابع نفتی شناسایی و کشف گردیده اند اما تا به حال نسبت به استخراج از این منابع تصمیمی گرفته نشده است.



زغال سنگ که از معادن غرب شهرستان گیلان غرب استخراج می شود.

پاره ای حوادث و بلایای طبیعی

زلزله و بیماری وبا

علاوه بر جنگهای فراوان که در طول تاریخ توسط سلسله های گوناگون در حوزه استانهای مای، ماسبدان و حلوان که هر کدام به نحوی به حوزه شهرستان گیلان غرب هم ارتباط پیدا کرده است، پاره ای حوادث و بلایای طبیعی هم در این محدوده بوقوع پیوسته است که در نوع خود دست کمی از جنگهای خانمانسوز زورمندان نداشته است بلکه گاه از آن هم وحشتناک تر بوده است. آنچه آنکه در آثاری نظیر تاریخ طبری، تاریخ ابن اثیر، و سایر منابع گذشته قید گردیده است. گاه این حوادث بارانهای ممتد، زمانی بیماریهایی نظیر وبا، آبله و بارها زلزله در این گستره مردم منطقه را از حیث هستی ساقط کرده است بطوریکه ویرانی بعضی شهرهای بزرگ نظیر سیمره را به سبب زلزله می دانند. این اثر آورده است:

"در این سال [347] در سرزمین جبال بیماری وبا پدید آمد که بیشترین باشندگان بمردند و

مردم نمی توانستند به دیدار بیماران روند یا جنازه های آنها را همراهی کنند. زیرا که شمار مردگان بسیار زیاد بود. " ابن اثیر ج 12، ص 5068

" در سال 378 در سرزمین جبل پیایی باران بارید و آسمان، آذرخش و تندر همی بزد و تگرگ درشت باریدن گرفت و دره ها از آب آکنده شد و رودها و چاهها پر آب شدند و سراها ویران شدند و قناتها از گل و سنگ پر و راهها بسته شدند. " همان ص 5300

" ابن مسکویه و ابن جوزی آورده اند که: در آوریل 598 (347 ه. ق) زمین لرزه ای حلوان را ویران کرد و بسیاری را در جبال کشت، لرزه که در بغداد حس شد و پس لرزه های آن که به تناوب در سرتاسر ماههای نخست سال ادامه داشت. " کمری - جمشیدی، 1384، ص 186

در مورد شیوع وبا در گذری بر تاریخ کرمانشاه در عصر قاجار 1328 ه. ق آمده است:

" در تاریخ محرم 1322 ه. ق بار دیگر وبا از نواحی عتبات بوسیله زائران به ایران سرایت نمود.

باری با شیوع این بیماری تا پایان آن که این بار آغاز آن 14 محرم 1322 ه. ق [1283 ه. ش]

و پایان تقریبی آن 9 رجب 1332 ه. ق حدود هفت ماه در این منطقه ادامه داشت تلفات

زیادی به اهالی این منطقه وارد ساخت. " بیگلری، 1374 ص 379

خشکسالی

در چند ساله اخیر منتهی به 1388 ه ش میزان بارش در سطح شهرستان کاهش چشمگیری داشته است بطوریکه بسیاری از چشمه ها خشکیده اند. رودخانه گیلان در بسیاری از جاها دیگر هیچ آبی در آن جاری نیست.

در یک مورد استثنایی از اواخر اسفند 1385 تا اوایل آبان 1386 به مدت تقریباً هفت ماه هیچ بارانی نبارید و این بسیار کم سابقه بوده است که در منطقه گیلان غرب بعد عید نوروز تا شروع سال زراعی جدید اصلاً بارانی نبارد. مزارع دیم هیچ محصولی نداشتند. در این سال نرخ کاه و کلش بسیار افزایش یافت از دو برابر هم بیشتر شد بطوریکه تهیه کاه و جار برای دامداران و گاوداران خیلی گران شد. البته در بین کهنسالان معروف است که در خیلی سالها پیش از این هم خشک سالی ای اتفاق افتاده بطوریکه از آغاز پاییز تا پایان سال و در شروع سال جدید هم باران نباریده است. معروف است که می گویند در آن زمان آنقدر بی بارانی بوده که احشام حشرات و سوسکها را خورده اند و شیر بسیار از دامهای شیری به خون تبدیل شده است.

آفت سن

در بهار 1371 و 1372 آفت سن به مزارع گندم منطقه گیلان غرب وارد شد. البته آفت سن دو سال پیایی در منطقه رخ نمود. تراکم جمعیتی حشره سن آنقدر در مزارع ازدیاد یافته بود که بعضاً کشاورزان می گفتند بر هر خوشه گندم تا 21 قطعه حشره شمرده اند. برای انجام کار سمپاشی مزارع علیه هجوم سن تعدادی هواپیمای ملخی متعلق به کشور لهستان اجاره شده بودند. محل استقرار آنها هم فرودگاه اضطراری واقع در نزدیکی روستاهای قیتول مرجان و گاومخل بود. آن سمپاشی مؤثر واقع شد و سن مزارع را از بین برد.

در بین معمرین نقل است که در گذشته بارها سن و ملخ مزارع منطقه را از بین برده اند. اما به سبب عدم مآخذی در این زمینه تاریخ آن روشن نیست و فقط می توان گفت در دوره قاجار بوده است. در یک مورد که سن مزارع را نابود کرده مردم منطقه ناچار محل زندگی خود را ترک کرده و اغلب به منطقه خانقین و سایر شهرهای عراق رفته اند.

افزایش تعداد روزهای گرد و غبار

در سالهای اخیر تعداد روزهایی که فضای جنوب و غرب کشور و بالطبع هوای منطقه گیلان غرب تحت تأثیر توده های هوای آلوده و گرد و غبار و مضرات ناشی از آن قرار گرفته، افزایش یافته است. این پدیده از قبل هم وجود داشته اما هرگز به این شدت که در این سالها مشاهده می شود، نبوده است. طول دوره روزهای گرد و غبار از یک روز تا سه چهار روز ادامه داشته است و گاه در یک ماه دو سه بار این اتفاق افتاده است. هفته نامه صدای آزادی به نقل از مدیرکل محیط زیست استان کرمانشاه در اردیبهشت 1389 نوشت:

"سال گذشته 120 روز هوای کرمانشاه به دلیل وجود گرد و غبار خارج از استاندارد هوای پاک قرار داشت وی گفت در سال گذشته 14 روز هوای استان کرمانشاه در وضعیت بحران، دو روز در وضعیت اضطرار و 104 روز در وضعیت هشدار به دلیل وجود گرد و غبار قرار گرفت."

وزش باد استثنایی

شب 26 آذر 1385 ه. ش باد بسیار شدیدی شروع به وزیدن کرد. صدای رعب آورش زوزه می کشید و از هر کوی و برزن به گوش می رسید. جهت باد در دشت گیلان غرب جنوب شرقی شمال غربی بود، گاهی هم می پیچید. مقدار بسیار زیادی از خاک زمینهای کشاورزی را بلند می کرد همراه با شن کنار جاده بر روی خودروهایی که عبور می کردند می کوبید و باعث رعب و وحشت مسافران و رانندگان می گردید.

معدودی از کسبه بازار مغازه های خود را باز کرده بودند در چندین نقطه بازار درختان از ریشه کنده شده باعث انسداد معابر گردیده بودند. تابلو ها و تیر های برق خسارتهای زیادی دیده بودند. خیلی از علایم رانندگی کنار جاده ها خمیده بودند. شیروانی و ایزوگام بسیاری از خانه ها کنده شده بود. از معمرین و افراد مسن هیچیک چنین بادی با این سرعت و قدرت تخریب زیاد بیاد ندارند و با عنوان غضب خدا از آن یاد می کردند. اداره هواشناسی سرعت آنرا صدویست کیلومتر در ساعت اندازه گیری کرده بود. در مواردی بیان می شد که حتی باد یک واحد دامی با پوشش شیروانی روی آن و پایه های آهنی اش با نمره شانزده از جا کنده شده و از فراز ساختمان مجاور آن به سوی دیگر آن به فاصله چهل پنجاه متری پرت کرده بود بطوریکه سبب بهت و اعجاب بازدید کنندگان گردید. بعضی از شاهدان که در لحظات اولیه شروع وزش باد بیدار بوده اند آنرا با غرش هوایمای جت و شکستن دیوار صوتی آن مقایسه می کنند. بعضی دیگر اظهار داشته اند که احساس زلزله کرده اند.

جاده پرخطر

جاده بین گیلان غرب به روستای گورسفید در حدود ده کیلو متر است اما سالیانه چندین حادثه خونین و مرگبار در این ده کیلومتر جاده اتفاق افتاده است. بطوریکه اگر جمع بندی شود در طول دوره احداث آن موارد زیادی حادثه منجر به مرگ، تا این زمان در مسیر ذکر شده رخ داده است. آمار تلفات جاده چله در محل روستای قمرالی هم زیاد بوده است.

فصل دوم

تاریخ گیلان غرب

موضوعات این فصل:

کرمانشاه، پیشینه گیل و گیلان غرب
دوران: لولوییها، کاسی ها، گوتیها، ایلام، آشور
دوران: ماد، هخامنشی، اشکانی، ساسانیان
گیلان غرب در بدو ورود اعراب، ماه بهزادان فتح ماسبدان، جنگ نهاوند، طزر
دوران: امویان و عباسیان، خرمدینان، آل زیار، اران، مازورستان
دوره سلجوقیان و خاندانهای کرد حسویه و بنی عناز، درتنگ
دوران: تیموریان، آق قویونلو، قراقویونلو، صفویه، افشاریه، زندیه، قاجاریه
عمله، قتل زین العابدین خان ایلخانی، خمان، جوانمیر احمدوند، خاندان ابوقداره
اکبرخان سیاسیاه، جنگ چهار بلوک، قتل اکبرخان، تلگراف اقبال الدوله به رؤسای کلهر
داوودخان، سواران کلهر، مرگ جوانمیر خان، جنگ دوبران، جنگ نهاوند، جنگ با
سنجاییها، جنگ نوبران، جنگ صحنه، سلیمانخان، جنگ جهانی اول، جنگ زهاب
دوره پهلوی، قتل سلیمانخان، اقدامات پهلوی، عباسخان امیر مخصوص، علی آقا خان اعظمی
جنگ رنو، جنگ دوم جهانی، گیلان غرب در انقلاب اسلامی
گیلان غرب در جنگ تحمیلی، نخستین رویارویی، گیلان غرب در روزشمار جنگ، عملیات مطلع
الفجر، یاد دلبران میدین نبرد، بمبارانها، اردوگاههای آوارگان، بازگشت اسرای جنگی و...

در اینجا سعی بر آن بوده است که مجموعه اطلاعاتی در حد توان در باره منطقه گیلان غرب در اختیار خوانندگان و علاقه مندان به نکات تاریخی قرار داده شود و الا تاریخ گیلان غرب از تاریخ مناطق همجوار جدا نیست و در نهایت جزئی از تاریخ مردمی بوده که در غرب ایران زیسته اند.

کرمانشاه

شهر کرمانشاه به عنوان مرکز استان کرمانشاهان در حال حاضر با چهارده شهرستان که گیلان غرب هم یکی از شهرستانهای غربی آن است خود دارای پیشینه ای بس طولانی است. نام باستان آن که از واژه کرمانشان اوستا گرفته شده است و دیگر کرمانشاه منسوب به بهرام شاه ساسانی که ملقب به کرمانشاه بوده است.

" استان کرمانشاه با مساحت 24361 کیلومتر مربع بین 33 درجه و 36 دقیقه تا 35 درجه و 15 دقیقه عرض شمالی و 45 درجه و 24 دقیقه تا 48 درجه و 3 دقیقه طول شرقی از نصف النهار گرینویچ قرار دارد. مساحت استان 1/5 درصد کل مساحت ایران است. " جغرافیای استان کرمانشاه

طول مرز استان کرمانشاه با کشور عراق 263 کیلومتر است.

این استان در غرب ایران واقع شده است و از طرف شمال به استان کردستان و از جنوب به لرستان و ایلام و از مشرق به همدان و از مغرب به کشور عراق محدود شده است و تا آنجا که حافظه تاریخ ثبت کرده است محل زندگی قوم کرد بوده است. مرز این استان از باستان تاکنون دستخوش تغییرات شده است و در دوره پهلوی اول به عنوان استان پنجم مرکز غرب کشور به شمار می آمد.



شهرستان گیلان غرب در جنوب غربی استان کرمانشاهان واقع شده است.

کرمانشاه منطقه ای است کوهستانی در دل رشته کوه زاگرس با قله مرتفع و دشتهای حاصلخیز و رودخانه ها و مردمانی کرد زبان است.

در طول تاریخ در پهنه استان کرمانشاه نقاط مسکونی و شهری فراوانی بوده اند که بارهای بار تغییر نام داده اند و مردم گاه از یک نقطه به ضرورت به نقطه ای دیگر رفته اند اما پیوسته در پیچ و خم دره ها و دشتهای کرمانشاه کردها زیسته اند.

سابقه زندگی و اسکان بشر در این استان بسیار زیاد است در یک مورد که در تاریکی هزاره ها اثر ایرج اسکندری آمده است:

کاوشهایی که در چند سال پیش در استان کرمانشاه به عمل آمده نشان می دهد که قدمت زراعت اسکان یافته و ده زیستی در کشور ما به هزاره های هشتم و نهم پیش از میلاد می رسد. کاوشهای انجام شده در دهکده های آسیاب و تپه سراب (در مجاورت کرمانشاه) نه تنها قدیمیترین خانه هایی که انسان کشور ما برای سکونت خود ساخته، آشکار ساخته بلکه یکی از کهنترین آثار زندگی زراعتی ایران و جهان را مکشوف کرده است و دانه های گندمی که در این خانه های کهن یافت شده همراه ابزارهای تیزی از سنگ است که بر روی تیغه های آن آثار برش ساقه ی نباتات نمودار است و نیز آسیاهای ابتدایی که بوسیله آن گندم آرد می شد کشف گردیده است. آثار مکشوفه در دهکده باستانی سراب که چند قرن بعد ده آسیاب در همین ناحیه بنا شده است مسلم می دارد که انسانهای این دهکده باستانی خود به کشت گندم و جو پرداخته اند. اسکندری، 1380، ص 31

کرمانشاه، باختران، قرماشین، قرمیسین، الی پی، کامبادن، گابن، نیشاپی و بغستان، بگستان... همه و همه نامهای کرمانشاه و حول و حوش آن در طول تاریخ پر فراز و نشیب آن بوده اند.

در عهد هخامنشی داریوش بزرگ دل بیستون را محرم اسرار و دغدغه دردسره های راه اندازی شاهنشاهی اش قرار داده و طنین نجواهایش را از سینه این کوه سترگ به فراسوی زمانها و زبانها فرستاده است. از پارتیزانهای اشکانی هم کرمانشاه بی بهره نمانده است و کرمانشاه و حول و حوش آن آثاری از این دوره تاریخی در خود حفظ کرده است.

کرمانشاه در دوره ساسانی نقش پایتخت تابستانی این سلسله را داشته و کمرجایی در ایران یافت می شود که مانند کرمانشاه در عهد ساسانیان دارای ارج و قرب بوده باشد و این خود می تواند بیانگر نقش سرزمینی کرمانشاه و توان مردمان توانایش بوده است.

از گوردخمه های بسیارش، متون کتیبه های کهنه اش، نقش شب‌دیز و خسروش، قصه فرهادش، ستونهای معبد آناهیتایش، همه و همه از جذابیت و ربایش نگین کرمانشاهان در در ادوار گوناگون تاریخی بوده است.

در حوزه فعلی این استان از باستان تاکنون شهرهای فراوانی نظیر کنگاور، دینور، هرسین، صحنه، سنقر، زبیدی، مرگ، کردند، خوشان، حلوان، حلوان کی، قصر شیرین، طزر، مازورستان، مادران، کوهستان، فیروز قباد، بلاشگرد و... برای مورخین و سفرنامه نویسان نامهای آشنایی بوده اند. بعضی از این شهرها علیرغم طوفانهای سهمناک حوادث تاریخی توانسته اند با همان نامهای اولیه به حیات خویش ادامه دهند و بعضی در غبار زمانه رخ در پرده ابهام کشیده اند. امروزه اگر کسی به نفت شهر فعلی برود در می یابد که شهرهای باستانی و گذشته، چگونه بر اثر یورش و هجوم یک قوم بیگانه ویران گشته و تنها نامی ممکن است از آنها در دل اوراق تاریخ به جای مانده است چرا که این نقطه تا قبل جنگ تحمیلی شهری بود با امکاناتی برای سکونت مردمانی که از دیرباز در آنجا مقیم شده بودند اما بر اثر وحشیگریهای دشمن به تلی از خاک تبدیل شد و تنها امروز پی دیوارهای آن باقی مانده است. حالا این روند ویرانی شهرها در درازنای تاریخ و حوادث گوناگون آن خود می تواند به ما بگوید که چقدر نقاط مسکونی در این پهنه متولد شده و از بین رفته اند. حوزه شهرستان گیلان غرب از دیرباز تاکنون همواره بخشی از استانهای شادفیروز زمان ساسانیان به مرکزیت حلوان، مای، ماسپتان (ماسبدان) عراق عجم و از دوره صفویان به بعد استان کرمانشاهان بوده است. در زمان ساسانیان حلوان مرکز استان بزرگ خسروشاد پیروز با پنج تسوگ (ناحیه) اربل، کوهستان، فیروز قباد، تامرا و خانقین بوده است. گاه بعضی منابع حوزه این استان را تا سیمره هم نوشته اند.

گوشه هایی از پیشینه گیل و گیلان در منابع تاریخی

از قدیمی ترین واژه ها که تاریخ دانان ضبط کرده اند و ریشه گیلان در آن یافت شده است می توان واژه «گیل گامش» را ذکر کرد.

" بنا به روایات بابلی گیل گامش کسی بوده است که از طوفان بزرگ جان بدر برده است و از پادشاهان و رویین تنان اسطوره های تاریخی بین النهرین محسوب می شده است. بعضی را عقیده بر آن بوده است که همین گیل گامش در داستانهای تورات به عنوان نوح نبی معرفی شده است.



مشهورترین اسطوره های بین النهرین در حماسه گیل گامش به چشم می خورد. این مجموعه را یک کاتب ناشناس بابلی در 2000 قبل از میلاد گرد آوری کرده است و شخصیت اصلی آن به احتمال یک فرمانروای واقعی سومری بوده است.

گیل گامش مدتها و به سختی به جستجوی راز زندگی جاویدان می پردازد و سرانجام در می یابد که هیچ انسانی نمی تواند از پیری و مرگ بگریزد. "دان ناردو،

ترجمه مهدی حقیقت خواه، 1382

طرحی از یک پیکره مرمرین که قهرمان بین النهرینی گیل گامش را به تصویر می کشد که گفته می شود از طوفان بزرگ جان به در برد.

مطلب فوق قدمت واژه گیل را از ازمه باستان و در میان اسطوره های اقوام بین النهرین می رساند و از ریشه طولانی آن خبر می دهد.

دیاکونوف مؤلف تاریخ ماد هم از شاهک نشین «گیلزان» در غرب دریاچه اورمیه در قرن نهم قبل از میلاد نامبرده که یکی از دوازده ناحیه ی پادشاهی ماد بوده است.

"کرانه غربی دریاچه اورمیه - یعنی «گیلزان» باستانی در قرن نهم قبل میلاد - این ناحیه مستقلی بوده است و ظاهراً بعدها جزو «اورارتو» یا ماننا گشت و یا اینکه میان آن دو تقسیم شده."

دیاکونوف 1388 ص 85

لوحه های آشوری هم خبر از جنگ با مردم این ناحیه در عصر شلمانسر داده اند.

"... با آنها به نبرد پرداختیم و آنها را از شهر قورق تا گیلز او (Gilzau) ریشه کن ساختم..." دان

ناردو، ترجمه مهدی حقیقت خواه 1382، ص 60

با توجه به این شواهد پیشینه و ریشه کلمه گیل و بالطبع گیلان در ازمه باستان بسیار طولانی خواهد بود. قوم گیل از دیرباز در شمال ایران زیسته اند و منابع مختلف تاریخی به این نکته اشارات فراوانی دارند. محل زندگی آنها استانی به نام گیلان در شمال ایران به وجود آورده است. زبان مردمانش هم گیلکی است که از لحاظ قرابت لغات و الفاظ با زبانهای ایرانی و از جمله کردی و جوه اشتراک فراوان دارد. از جمله در ایرانشهر اثر مارکوارت آمده است:

- "گیلان نام محل زندگی قوم گیل و پهلوی آن گیلک است. گیلان سرزمین ساحلی در قسمت ساحلی سفلی سفید رود است. یونانیان آن را آماردوس که از نام قوم آماردها یا آمرده ها که در سواحل جنوبی بحر خزر سکونت داشتند و سبئوس آنها را گیل یعنی ساکنان دماغه رود نامیده است. پلینیوس گلن ها را با کادوسی ها یکی می پنداشت." مارکوارت، ترجمه احمدی، 1373 ص 237

- و نیز در تاریخ و جغرافیای تاریخی رامسر مطلبی منسوب به بطلمیوس آمده که گیل از تیره های ماد بوده است:

"به عقیده بطلمیوس (قرن دوم قبل از میلاد) گیل از تیره های ماد بوده و یا با آن نستی داشته اند. "عباس اقبال می نویسد: "طایفه گیل یا جیل یا گیل یا گیلک و قوم دیلم که امروز به فتح لام تلفظ می کنند دو تیره از ایرانیان آریایی نژاد اند که در ازمنه خیلی قدیم در قسمت غربی ولایات ساحلی بحر خزر سکونت داشته و قدرتی به هم رسانده بودند." سجادی، 1378، ص 51

"گیلان به معنای سرزمین قوم گیل است و در اوستا ورن یا وارنا منطبق بر گیلان است. گیلان معرب آن جیلان است و جیل بن ماسل بن آشور بن سام بن نوح ساخته و نام خویش بر آن نهاده است. همان ص 48

- در تاریخ طبری آمده است:

"... و کنیزکی داشت نام شیرین که در روم از او نیکوتر کسی نبود پرویز بفرمود که او را تصویر بدان سنگ کردند و چون آن کنیزک بمرده روم کس فرستاد تا چنان کنیزکی بیاورند عدیل او را نیافتند و این زن بود که فرهاد عاشق او شد. پرویز، فرهاد را عقوبت کرد و به کوه گیلان فرستاد. "طبری ج 16 ترجمه پاینده، 1385، بخش ضمیمه، ص 56

- "گیل نام کسی بوده است که کشتی های ایران را که در مراجعت از یونان دچار طوفان شده بودند نجات داده است. "لغت نامه دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران، 1373. 18 - "آندره گدار که خود بنا به نوشته رشید یاسمی زمانی مدیر کل اداره عتیقه جات ایران بوده است در مقاله ای تحت عنوان حفريات علمی در ایران در سالنامه پارس در سال 1310 نوشته است:

اشیایی که در لرستان از زمان باستان به دست آمده متعلق به کوه نشینانی است که زمانهای بسیار دور در کوههای خزر زندگی می کرده اند و بعدها از آنجا جلای وطن کرده و تقریباً چهار هزار سال پیش از این در لرستان خود را نشان داده اند که تاریخ آنها را به نام کاسیت یا کاسی معرفی می کند همینها بودند که بعدها بابل را فتح کردند و مدت شش قرن بر آن دیار فرمان راندند. "تابانی حیب ا...، 1380، ص 87

- در تاریخ و جغرافیای تاریخی رامسر تألیف سید محمدتقی سجادی آمده است:

"با آنکه مردم دیلم در ردیف کفار حربی قرار داشتند در عین حال گروهی نیز بودند که در اوایل ظهور اسلام به یاری مسلمانان شتافتند. این گروه متشکل از چهار هزار سوار جنگ آزموده بودند که زمان خسرو پرویز جملگی خدمه و خواص او به شمار می آمدند و خسرو پرویز آنان را از سرزمین دیلم به دربار خود آورده بود. بعد از مرگ وی نیز در همین مقام بماندند تا آنکه در جنگ قادسیه شرکت جسته و رستم فیروزان را در جنگ بر ضد مسلمانان یاری می رساندند. اما همینکه رستم کشته شد و سپاه ایران روی به هزیمت نهاد این سپاهیان از جنگ کنار گرفته و گفتند: « ما چون دیگر مجوسان نه ایم، مارا پناهگاهی نیست و اینان ارج مارا نشانند. رأی صواب آن است که به آیین تازیان در آییم و بدیشان عزیز گردیم. سعد آنان را امان داد و به اسلام گرویدند و در جنگ جلولاء و مدائن سعد را یاری کردند و بعد پایان جنگ به کوفه آمدند و در کنار دیگر مسلمانان سکنی گزیدند." سجادی، 1378، ص 63

- "در تاریخ طبری هم به اسپهبدی با نام گیلنوس که حامل پیغام شیرویه به خسرو پرویز که در زندان بوده مبنی بر اتهامات و خیانتهایی که به خسرو پرویز نسبت داده اند، اشاره رفته:

... خسرو بخندید و گفت ای اسفاذان جیلنوس گفته تو چون گفته خردمندان نیست."

غرض از بیان این مطالب آن است که کوچها و مهاجرتهای بسیار در گذشته ها اتفاق افتاده است که سبب جابجایی اقوام در سرزمینهای مختلف شده است زمانی که این مردمان جابجا شده اند محل زندگی جدید خود را در موارد زیادی به همان نام قبلی محل سکونت پیشین خود نامگذاری کرده اند. در موارد ذکر شده ما با کلمه گیل و گیلان آشنا می شویم که عمدتاً نام قوم، شخص و یا مکانی در گذشته های دور بوده اند.

گیلان غرب

شهر جدید گیلان غرب پیشینه تاریخی طولانی ای ندارد و در نهایت در دوره پهلوی اول بنای آن ریخته شده است و پیش از آن بناهای اندکی به همراه سیاه چادرهای عشایر ایل کلهر در آن بوده است. در مورد نام آن هم، آنرا اقباسی از نام استان گیلان به گفته رضاشاه ختم می کنند اما پیش از دوره رضا شاه این نام بر این منطقه هم بوده است که در توضیحات متعاقب این بحث خواهد آمد.

در حوزه شهرستان گیلان غرب آثار به جای مانده از دوره های مختلف تاریخی کم نیستند که اثبات کنند که در گذشته های بسیار دور این منطقه به دلیل نزدیکی به حوزه تمدنی میانرودان و قرار گرفتن در بین دو نقطه مهم و با سابقه شهرنشینی طولانی حلوان و سیروان و اینکه این نواحی بخش گسترده ای از جانب شرقی حوزه میارودان بوده اند، گیلان غرب منطقه ای آباد و دارای جمعیت زیاد بوده است. در جای جای دشتهای این شهرستان آثار تپه های دست ساز، قلعه ها و بناهای مختلف همه حکایت از

وجود زندگی انسانها در ایام گذشته دارد بخصوص اینکه آب و هوای این منطقه هم مناسب بوده است و می توان آن را نقطه ای بین گرمسیر و سردسیر دانست.

- روایتی عامیانه که سینه به سینه منتقل شده است می گوید که: گیلان غرب محل زندگی سرداری به نام گیلک بوده است. با توجه به این روایت شفاهی نام گیلان در این منطقه در اذهان اهالی آن دارای پیشینه ای دور و دراز است. خلاصه روایت چنین است:

"گیلان غرب فعلی محل زندگی سرداری به نام گیلک بوده است و فرد مزبور به دست حضرت علی به قتل رسیده و او پیش از مرگش خطاب به حضرت علی گفته است: "یا علی تو مرا به خاطر عده ای می کشی که امیدوارم هرچه زحمت می کشند و تلاش می کنند چیزی آن چنانی عایدشان نشود. کسب و کارشان رونق نگیرد و هر چه جمع کنند باز هم حرص بزنند."

البته در این روایت شفاهی که سینه به سینه انتقال یافته اگر کمی دقت کنیم رگه های از حقیقت در آن ممکن است باشد. باید توجه داشت که از خیل حوادث گذشته کمتر چیزی ثبت شده است و اغلب وقایع دور و بر بصورت سینه به سینه به فرزندان منتقل شده است. در این روایت نام از حضرت علی برده شده در حالی که در کتب تاریخی کمتر خبری از آمدن ایشان به خاک ایران آمده اما از میان فرزندانش امام حسن و امام حسین در نبردهای که به تصرف ایران انجامیده حضور داشته اند پس این امکان هست که درخبر فوق امام حسن امکان دارد بوده باشد که این جابه جایی نامها در اینجا صورت گرفته است با توجه به این که قدمگاه ایشان هم در چشم امام حسن محل زیارتی است و نیز به صورت سینه به سینه روایت شده که ایرانیان در آن گیرودار گفته اند که:

"ما از جنگیدن مقابل هیچ عربی باک نداریم الا جوان بازو درازی که پای آن کوه اردو زده است."

و امروز آن کوه با اندک اختلاف در لفظ در پایین دست چم امام حسن بازی دراز خوانده می شود.
- در میان کهنسالان ابراز می شود که: "شیخ عبدالقادر گیلانی که در میان اهل سنت به غوص اعظم اشتهار دارد تابستانها را به منطقه گیلان غرب که نسبت به بغداد به مراتب خنک تر بوده می آمده است و انتساب گیلانی به ایشان با این گیلان ارتباطی دارد." در این راستا باید گفت در جانب غربی مزار میله یل ساختمانی به مساحت حدود سیصد متر وجود داشته که از آثار سنگ و ساروج آن می توان فهمید که قدمتی دیرینه داشته است و اکنون قسمتی از روستای شیخ سرخ الدین سفلی بر روی آن ساخته شده است. شیخ سرخ الدین تحریفی از شیخ سهرین در زبان کردی است به معنی شیخی که در بالا دست منزل گرفته است، می باشد.

- از نکات مسجل در رابطه با نام گیلان یکی هم سنگ قبری است که در یکی از قبرستانهای گیلان غرب وجود دارد و بر روی این سنگ بعد نقر شهادتین ثلاثه جمله: **وفات مرحوم کمرخان ولد غلام طایفه گیلانی سنه جمادی الثانی 1280** بر آن حک شده است که از نیاکان طایفه گیلانی بوده است. بر این اساس تا زمان حاضر یکصد و پنجاه و یک از تاریخ متوفی گذشته است این تاریخ نشان از آن دارد که طایفه ای به نام گیلانی از دیرباز در این منطقه سکنی داشته اند و نام گیلان بر این منطقه را به اثبات می رساند.

- همچنین در رابطه با نام گیلان بر این منطقه آمده است که: زمانی که نادر شاه افشار به قصد جنگ با عثمانی عازم مرز بوده روزی با تعدادی از سوارانش مهمان یکی از بیگراگان گیلان غرب به نام حسین بیگ (وسه‌ئ وهگ) گیلانی می شود. بقرار اطلاع هنوز نوادگان حسین بیگ گیلانی آن دستخط را نزد خود حفظ کرده اند. توضیح این مطلب در ادامه این بخش در قسمت مربوط به دوره افشاریه آمده است.

- راولینسون در سفرنامه اش به نام گذر از زهاب به خوزستان کلمه گیلان را بارها به کار برده است و این می رساند که در زمان گذر او این منطقه گیلان نام داشته است:

"بزرگراه زهاب به گیلان از گذرگاه بازتری به نام تنگ شش راه می گذرد... خرابه های شهر نسبتاً بزرگی در جلگه گیلان یافت می شود... در تپه گیلان آجرهای سبک بابلی نشانه هایی بر قدمت تپه هستند... کمی دورتر از گیلان با خان ایل کلهر ملاقات کردم... " کشاورز 1383 ص 147

- در سفرنامه ناصرالدین شاه قاجار به عتبات با نام شهریار جاده ها در سال 1249 ه ش (1287 ه ق) به نام گیلان اشاره رفته است آنجا که می گوید:

"در حد جنوبی الی جنوب مغربی چهار منزل خاک کلهر است که منزل آن عبارت از کفرآور گیلان باشد بیلاق و یک منزل ویژمان (ویژنان) و ایوان قشلاق است و سومار و آب سومار است. کوهی که قلعه شاهین در دامنه او است معروف به دنوشک محال دیزه (دیره) و گیلان پشت کوه دنوشک است از آنجا راهی است به ایوان. " عباسی - بدیعی، 1371، ص 68

- در اثر حیدر بهتویی با نام کرد و پراکنندگی تاریخی او آمده است:

" اوژن اوبن در 1906 - 1907 (1286 ه. ش) گیلان را حد مغرب و جنوب غربی سرزمین کلهر دانسته است. " بهتویی، 1377، ص 134

- در جغرافیا و تاریخ کردستان تألیف علی اکبر وقایع نگار کردستانی که به همت محمدرئوف توکلی انتشار یافته، به نام کیلان (گیلان) اشاره رفته است. تاریخ نگارش متن خطی سال 1270 ه. ش (1309 ه. ق) بوده است.:

"... سر هم رفته جهت غربی آن را ونوشک و طرف شرقی او را تنگ انار می گویند و مراتع وسیعه گرمسیری مشهور طایفه کلهر محال معروف به کیلان که یکی از محالات کرمانشاهان است. در پشت این کوه واقع است" ع. وقایع نگار، 1381، ص 276

"بلوکات و محالات سرحد کرمانشاهان متصل به خاک بغداد که متوالیاً از جنوب به شمال در پهلوی یکدیگر واقع شده اند بدین تفصیل است: بلوکات و محال زهاب تا جایی بلوک ایوان بلوک کیلان که منتهی به بلوک شمیران می شود محال کیلان محال دیره محال کلکین محال قلعه شاهین. " همان ص 295

- در کتاب جغرافیای تاریخی ایوان غرب تألیف آیت محمدی ذیل پرسش و پاسخ فرمانفرما از سبحان وردیخان که مأمور بازدید از منطقه سومار بوده و تاریخ بازدید 1283 ه ش (1322 ه ق) بوده، آمده است. :

"از نقطه گیلان تا اول سومار ده فرسخ و نیم و از اول سومار تا کومه سنگ دو فرسخ و نیم است."

- در اثر علیرضا گودرزی به نام ایل کلهر در دوره مشروطیت قطعه شعری از یک شاعر به نام احمد حسن آبادی آورده است که در آن نام از گیلان برده شده است هر چند به زمان سرایش شعر تشکیک شده است اما حداقل نزدیک به زمان پیش آمدن آن حادثه که در اوایل شروع مشروطه و پیش از روی کار آمدن رضا شاه بوده است.

"زهر شهش رووزه له قلائی گیله‌آن تمام هازر بوون جهم دلیران
جووق جووق و تیپ تیپ ئاما وه گیله‌آن گیله‌آن مهوج مه‌دا له نره شیران"
گودرزی، 1381

بطور دقیق نمی توان گفت کدامیک از این اسماء بانی و باعث نام گیلان غرب فعلی بوده اند اما این مسئله را روشن می سازند که نام گیلان سابقه دیرینه ای در این منطقه دارد و بنا به استناداتی که در بین این موارد وجود دارد نام گیلان را رضاشاه بر این منطقه نهاده است بلکه در پیش از زمان سفر رضا شاه به گیلان غرب هم این منطقه این نام را داشته است. در واقع استنادات آنقدر فراوان است که انتخاب این نام توسط رضا شاه برای گیلان غرب را از درجه اعتبار ساقط می سازد. در خلال موارد فوق بحث از اقوام و سرزمینهایی شده است که به نحوی با گیل و گیلان مرتبط بوده اند هیچ بعید نیست به سبب مهاجرت دسته ای از این اقوام، در این محل چنین نامی بر این جا مانده باشد.

- کلمه گیلان در سروده های شاعران کردی سرا به معنی گردشگاه، گردش کردن و گشتن است:

"مه‌گیلان به شاد نه مهرغه‌زاران وه شادی شکار ئاهوو ته‌تاران
مه‌گیلا شیرین نه‌سهر دیاران مه‌پرسا ئه‌هوال ژه پراویاران

گیلیان نه‌دهور شیرین دهمادم **ژته‌رز ته‌نژیم په‌روانان وه‌شه‌م**
 کندوله ای الماس خان، به کوشش امین گجری شاهو، 1373، صص 13/8
ئه‌و واته‌ئ یاران ئه‌و واته‌ئ یاران **ئیمه دیوانه‌ین ئه‌و واته‌ئ یاران**
هه‌نی مه‌گیلین یه‌ک یه‌کی شماران **تا زنده که‌ریم ئایین ئیران**
 صفی زاده بوره‌که‌ای صدیق، 1363، ص 36

- گیل در عبارات متفاوتی با معانی مختلف در کردی به کار برده می‌شود: **گیل** نام گیاهی است و برای کسی که فی البداهه شعر می‌سراید می‌گویند: **چمائ گیل زایده دهمی**. گویی گیل به دهانش می‌ریزد. کنایه از سخن زیاد و مقفی گفتن است.

گیل به معنی تمیز کردن غله است از زوائد مانند: **وه‌ر خوومه و گیل له بانئ که‌م**. گلیم خودم است رویش غله پاک می‌کنم مجازاً اختیاردارم با آن هرکار که بخواهم بکنم و نیز **گیل** در زبان کردی کلهری به معنی شیرازه و اساس هم به کار برده می‌شود.

این موارد (16 و 15) وجود معانی و کاربردهای کلمه **گیل** و **گیلان** را در زبان محلی به اثبات می‌رساند که این ایده را تقویت می‌کند که احتمال می‌رود نامگذاری این منطقه ریشه در زبان بومی داشته باشد. - معمرین نقل می‌کنند که:

"هنگامی که رضا شاه از گیلان غرب دیدار کرد از اعظمی ریس العشایر وقت منطقه غرب می‌پرسد که اینجا را چه می‌گویند او هم پاسخ می‌دهد اینجا را ما عمله می‌گوییم. چون فصل بهار بوده و منطقه هم خیلی سرسبز بوده است رضا شاه هم گفته بود اینجا را گیلان غرب بگویند."

در اینجا باید گفت که: رضا شاه هرچه اسم و رسم تغییر داد بعد رفتن او مردم همان اسمهای قبل از آنکه او آنها را تغییر دهد به کار بردند. نمونه اش همین نام ایل باوندپور بود و یا شهر رضائیه و رسم کلاه پهلوی و کشف حجاب هم که ملغی شد. طبیعتاً اگر گیلان هم نام با سابقه ای در منطقه نمی‌بود که در اعماق ذهن مردمان ریشه دوانده می‌بایست به حالت اول بر گردانده می‌شد. در این راستا باید گفت که در آن زمان کلمه غرب به گیلان افزوده شده تا در مکاتبات اداری اشتباهی پیش نیاید و اگر رضاشاه هم این نام را بر زبان آورده باشد به قطع دلایل و مدارک بسیار هست که در پیش از سفر رضاشاه به گیلان غرب، این منطقه گیلان نام داشته است.

- در مجموعه نقشه‌های قدیمی که با نام اطلس نقشه‌های قدیمی ایران که مؤسسه کارتوگرافی سحاب آنرا منتشر کرده است یکی هم نقشه ای است مربوط به اواخر قرن نوزدهم که منطقه گیلان غرب هم در آن ترسیم شده است و نکته مهم آن است که در این نقشه فقط کلمه گیلان درج شده و دیگر آنکه حتی

اگر آخرین سال قرن نوزدهم را هم در نظر بگیریم باز هم تاریخ تهیه این نقشه به پیش از دستیابی رضاشاه به قدرت می رسد در حالی که رضاشاه بار اول سال 1309 ش به گیلان غرب آمده است.



بخشی از نقشه شماره 120 از جی - رایپنز اوآخر قرن نوزده - اطلس نقشه های تاریخی ایران - موسسه کارتوگرافی سحاب

دوران گوتی ها، لولوبیها، کاسیها

آنچه که شاخصه اصلی این سلسله های تاریخی باشد به سبب عدم کاوشهای علمی در حوزه مورد بحث نمی توان مطلبی مورد آثار به جا مانده از این اقوام ارائه کرد. اما آنجا که هر کدام از این اقوام و دولتها به نوبه خود بر گستره غرب ایران حکم رانده اند و بسیاری از محققین بر توطن این اقوام در حوزه غرب کرمانشاه صحه گذاشته اند، طبیعی است که شهرستان گیلان غرب هم زمانی جزئی از قلمرو آنها بوده است. در مورد تمدن مفرغی لرستان که آنرا به کاسی ها نسبت می دهند هم باید گفت که بصورت غیر رسمی در میان جویندگان عتیقه در سالهای دهه 1350 که ممانعت آنچنانی در خرید و فروش این اشیاء نبوده است گزارشهای شفاهی زیادی در بین مردم هست که اشیاء بسیار از نوع ابزار و آلاتی شبیه آثار مفرغی لرستان در منطقه یافته شده و به ثمن بخش به دلالتان عتیقه فروخته اند. در مورد گوتیها مؤلف تاریخ ایلام به نقل از فرانک هول، باستان شناس معروف آورده است:

"زاد بوم گوتیها احتمالاً در دره های کوهستانی در جنوب غربی کرمانشاه بوده است"

اکبری 1386، ص 115

در سرپل زهاب در گذر زمان هم آمده است که:

"استاد ساموئل کریمر، سومر شناس معروف که ترجمه اکثر الواح و استنساخ پاره لوحهای مکشوفه از بین النهرین توسط وی انجام گردید در کتاب خود تحت عنوان «الواح سومری» محل زندگی گوتیان را مناطق کوهستانی شرق بین النهرین یعنی نواحی سربل زهاب تشخیص داده است. رومن گیرشمن رئیس هیئت فرانسوی کاوشهای باستانی در ایران محل سکونت گوتیها را در ناحیه کوهستانی زاگرس و مجاور عیلام آن زمان می داند. رشید یاسمی می گوید: مکان گوتیها شمال و شرق شهرزور بوده است. " کمری - جمشیدی 1384 ص 53

از جمع بندی نظرات پژوهشگران می توان به این نتیجه رسید که گوتیها از اقوامی بوده اند که در هزاره سوم و دوم قبل از میلاد در منطقه گیلان غرب هم زیسته اند.

نام گوتیها و لولوبی ها در لوحه های مکشوفه از بعضی شاهان آشوری آمده است و خاستگاه این کوه نشینان را سرزمینهای امروزی محل زندگی کردها و لرها می دانند.

دوره ایلام باستان

در دوره ایلامی ها با توجه به آنکه مرز شمالی آن کشور جاده ای بوده که از بابل به همدان می رفته، بوده است می توان گفت که حوزه فعلی شهرستان گیلان غرب تابع کشور ایلام باستان بوده است. مؤلف ایرانشهر آورده است که:

" ماسپتان [ماسبدان] در عهداشکانیان متقدم جزء قلمرو الیمایی (ایلام) بود. " مارکوارت، 1373 ص 48
برخی گمانه زنی های کارشناسان حکایت از آن دارد که تپه واقع در داخل شهر گیلان غرب متعلق به عصر آهن و دوره ایلامیها است که در زمان سلسله های دیگر هم مورد استفاده قرار گرفته است. مؤلف «در تاریکی هزاره ها» آورده است:

"در اسناد سومری اکدی و آشوری و نیز کاوشهایی که تاکنون در ایران به عمل آمده چنین بر می آید که در آغاز هزاره چهارم شهرهای متعددی در بخش غربی کشور ما بویژه منطقه ایلام قدیم بوجود آمده و رونق یافته است. محل بسیاری از این شهرها هنوز کشف نشده و در باره موقعیت دقیق شهرهای مهمی چون آوان، انشان یا آنزان، خوخنور، بارخسه، سیماش، گیماش، ناگیتو، هیدالو، ماداکتو، بوییلار، هالتماش و غیره در اسناد از آنها یاد می شود میان خاورشناسان اختلاف وجود دارد... شهر ایلامی هالتماش شاید تپه چیاگاوانه در شاه آباد غرب باشد ماداکتو در نزدیک دره شهر، بوییلار در ساحل خلیج فارس وجود داشته اند. " اسکندری، 1380، ص 444

" آوان در شمال غربی شوش کنار رودهای دز و کرخه و سیماش شامل قسمت شمال و شمال شرقی دشت خوزستان و نوحی کوهستانی مجاور آن بوده است. " همان ص 163

با توجه به آنکه نهایت مرز دولت ایلام عقبه حلوان ذکر شده از طرفی هم نام شهرهای زیادی در غرب ایران و شمال دولت ایلام باستان آمده است و حدس مؤلف «در تاریکی هزاره» در باره هالتماش که شاید چغاگاوانه اسلام آباد باشد، مضاف به اینکه از تپه داخل شهر گیلان غرب هم نمی توان گذشت که به نسبت تپه های شهرهای مجاور بزرگتر و در موقعیت مناسب تری نزدیک به نهایت مرز ایلام باستان بوده است، این امکان وجود دارد که در آن عصر هم شهری در منطقه گیلان غرب بوده باشد.

"ایلامی ها در زمان سلطنت «شوتروک - ناهونته دوم» (717 - 699 ق. م) توانستند بار دیگر شهر کاربنداش [کردند] امروزی را فتح کنند، وی توانست بر سی و دو قلمرو از جمله نهاوند، هرسین کرمانشاه، کرد و حلوان غلبه کند. در زمان این پادشاه ایلامی ها و بابلی ها و آرامی ها اتحادیه ای علیه آشور تشکیل دادند که آشوریان شکست خوردند اما «سناخریب» (705-681 ق. م) شاه آشور مجدداً به متحدین حمله برد و آنها را شکست داد. "اکبری، 1386، ص

99

این گزارش تاریخی می گوید که حوزه غرب کرمانشاه و به تبع آن حوزه شهرستان گیلان غرب هم پیوسته صحنه رقابت دولتهای دنیای باستان نظیر ایلام و آشور و جنگهای پیاپی بین این دولتها بوده است.

دوره آشور

"در گزارش دقیقی از سفر سارگن در 714 قبل از میلاد اشاره شده که سربازانش از کوه «کولار» عبور کردند تقریباً در دره زاب پایین مکان مذکور قرار داشته است. مشابهت نام این کوه (کولار) ما را به یاد یکی از ایلات غرب ایران یعنی کلهر می اندازد. همچنین یک کتیبه شتروک ناخونته 1171-1207 ق م پادشاه عیلام از منطقه ای به نام کل (kel) (نام می برد که چوبهای برگزیده در آنجا پیدا شد و با این چوبها که از منطقه مذکور و دیگر مناطق نظیر هاشمار، شاهنام، تهریمان و تدا بدست آورد چوبها را به شوش آورد و پرستشگاهی ساخت. " بیگلری، 1375

بر این اساس اگر «کل» به کار رفته در این لوح پادشاه ایلام با کلهر ارتباط داشته باشد نام مکانهای قید شده هم باید با محل اسکان کلهر ارتباطی داشته باشد.

"در سال 1383 شمسی در جریان یک حفاری و خاکبرداری از قسمتهایی از سد کله شک گیلان غرب، یک هیئت اضطراری نجات بخشی به سرپرستی حسن رضوانی از کارشناسان میراث فرهنگی استان به کاوش و حفاری در منطقه مذکور می پردازند که آثار فراوان و ارزشمندی کشف می گردد.

از مجموعه آثار بدست آمده گورستانی با گورهای اواخر عصر آهن در دامنه کوهستان مشخص شده بود. با انجام کاوش در این محوطه نشانهایی از زندگی کوچ نشینان و آثار استقرار مردمان دوره آشور نو در دامنه و سطح منطقه تا کنار رود بدست آمده است. این آثار سازه های

مسکونی و کارگاهی، سکوهایی جهت نصب چادر کوچ نشینان و اشیاء مختلف مانند ظروف سفالی، آثار سنگی، آهنی و مفرغی را شامل می شود. کشف نه جسد، تعدادی سرنیزه و یک مهر استوانه ای آشوری اهمیت این بخش را از زیستگاهی ساده متعلق به هزاره اول پیش از میلاد به یکی از نقاط ناشناخته آشور و ماد ارتقاء می دهد.

کارشناس مزبور آورده است که: در جنوب غربی محوطه با تدفین دسته جمعی مواجه شدیم. در محل، اجساد نه مرد که در اثر درگیری و جنگ کشته شده بودند قرار داشتند. تعدادی سرنیزه و خنجر که برخی از آنها در داخل بدن متوفیان فرورفته بود نیز در این قسمت پیدا شده است. زیر سر یکی از اجساد که همگی طبق آیین همان زمان و به صورت جنینی (جمباته ای) دفن شده اند، یک مهر استوانه ای قرار داشت آثار حک شده روی مهر ویژگی مهرهای دوره اشکانی را دارا است. " منبع: سایت گیلان غرب امروز

با توجه به دونکته فوق که بر اساس شواهد مکششفه از حفاریهای باستانشناسی بدست آمده است می توان گفت این منطقه در دوره آشور با آن کشور ارتباطاتی داشته است و ذکر این نکته توسط آقای بیگلری که کوه کولار یاد آور کلهر است را تقویت می کند و نیز اشاره ای به چوبهای برگزیده که در معبد کاربرد داشته اند در منطقه کل که آن هم ممکن است با کلهر ارتباطی داشته باشد. مضاف به این موارد، شرق دجله و نواحی رود دیاله در نقشه های قدیمی همیشه بخشی از شرق مملکت آشور (آسیری) بوده است.

"... سپس سارگن لشکریان خود را به مرز الی پی رسانید و از آنجا وارد خاک ماد شد که با الی پی هم مرز بود. سارگن نام بسیاری از شهرها و روستاها را عنوان کرده که هنوز برای محققین آن نقاط در شرق و غرب الی پی مشخص نگردیده است.

در فهرست مذکور نام کشوری به نام «باتیت عان»، ایالت ماد که در مرز الی پی است که سارگن مدعی است که کشور آپساختوتی، کشور پارتوآتی، کشور اوتیرنا، دهکده دیرستانو، کشور اوریاکی،... کشور آگازی، و آمباند و ایالات دور دست در مرزهای کشور آری بی مشرق و کشور مادی مقتدر که یوغ خدای آشور را افکنده و به کوهها و بیابانها مانند دزدان روی آوردند، من هیزم شعله ور به تمام دهکده های ایشان افکندم و سراسر سرزمینشان را به تلهای ویران و فراموش شده مبدل ساختم " بیگلری، 1375، ص 134

گزارشهای عدیده پادشاهان آشور دال بر حمله به کشورهای مجاور و از جمله سرزمین مادها ما را به این نتیجه می رساند که آشوریان پیوسته به نواحی غربی ایران حملاتی داشته اند و در جریان این جنگها آنچنانکه در لوحه های انتشار یافته آشوریان بر می آید این عصر، عصر آشوب و ویرانگریهای آشوریان برای ملت های همسایه و از جمله غرب کشور ایران فعلی بوده است. بدیهی است حوزه شهرستان گیلان غرب به عنوان قطعه پازلی از پهنه غرب کشور و به سبب آنکه دارای زمستانی گرم بوده برای اقوام

دیرین ایرانی جذائیت داشته است و در جوار مرزهای آشور هم بوده است و مجموع این عوامل سبب گشته که از دامنه حملات آشوریهها در زمان حمله به قبایل ایرانی غرب ایران مصون نماند. چنانکه با جزئی کاوش اضطراری نظیر سد کله شک اطلاعات ذیقیمی از ارتباط آشوریان در منطقه بدست آمده است.

دوره ماد

"ماد: در اوستا «رگه» و در سنگ نبشته های داریوش «ماده» و در پارسی ماد آمده و هرودت آنرا مدر و استرابون آنرا مدیای بزرگ و مدیای آتروپاتنه و ایزیدور خارا کسی مدیای علیا و سفلی و موسی خورنه مدیای آتروپاتکان بعضی ماد آذربایجان می نامند و از ایالات غربی ایران زمین بوده است. این ایالت از شمال به آران و دریای خزر و از مغرب به ارمنستان و از جنوب به شوش و پارس و از مشرق به آریانه (خراسان و افغانستان کنونی) محدود بود که کرسی آن هگمتانه که به یونانی آنرا اکباتانا می نامیدند. همدان پایتخت تابستانی پادشاهان هخامنشی بود. همدان را موسی خورنه اهمتان می نویسد. ماد به سه قسمت بزرگ تقسیم می شد: نخست ماد بزرگ که امروز آنرا استان تهران و بیشتر آنرا عراق عجم می نامیدند. دوم: ماد آتروپاتنه که همان آذربایجان است و سوم ماد راگیانه که ری و حوالی آن است. اکباتانا و کامپادن (کرمانشاهان) از شهرهای ماد بزرگ به شمار می رفت. رگا (ری) کرسی ماد راگیانه بود و مسمغان یعنی بزرگتر مغان در این شهر می نشست.

دشت نیسایه که به داشتن اسبهای نجیب و تندرو معروف بود در نزدیکی کرمانشاهان بود اما ماد کوچک یا آتروپاتنه که آذربایجان باشد در دوره هخامنشی یکی از ایالات کشور هخامنشی بود و در حمله اسکندر سردار ایرانی [مادی] و زرتشتی بنام آتروپات (آذربید) بر آن حکومت می کرد. چون خود را در برابر اسکندر ناتوان دیداز [در] صلح با وی در آمد و اسکندر مقدونی آن سرزمین را به وی ابقاء کرد و از آن زمان ماد کوچک بنام آتروپاتگان یا آذرآبادگان نامیده شد.

نام همدان پیش از عهد مادها آکه سائیا بود که در آشوری کارکاسی نام داشت که به معنی شهر کاسیان است و چون مادها بر آن سرزمین تسلط یافتند آمانده یعنی شهر مادها خوانده شد. زیرا آشوریان مادها را در کتیبه های خود آمادا و شهر همدان را که پایتخت مادها بود آمادانا نوشته اند.

مروش (مارو) محلی در ماد و کمپده که بعدها کامپادن خوانده شد همان کرمانشاه امروز است بقستانه (بیستون) و نیسایه از شهرهای ماد بود. "قدیانی، 1384، صص 35/6

"به عقیده دموورگان، مادها قومی آریایی نژاد بودند که در حدود دوهزار سال پیش از میلاد از نواحی شمال و شمال غرب آسیا و شمال شرق اروپا روانه ایران شدند، آنها برای مدتی در شرق چیچست (دریاچه ارومیه) ساکن شدند که سرانجام بر اثر فشار اقوام همسایه به مناطق جنوبی تر یعنی شمال غربی و قسمت های مرکزی زاگرس رهسپار شدند و سپس سرزمین هایی را اشغال

کردند که امروزه استان های آذربایجان، کردستان و عراق عجم را تشکیل می دهند.
"اکبری، 1386، ص 133

آنچه این منابع تاریخی به ما می گوید این است که مادها قومی آریایی بوده اند و سرزمین آنها از کرانه های کویر در شرق تا کوهستان البرز در شمال و کشور ایلام در جنوب و مناطق کردنشین فعلی در غرب گسترش داشته است. قدر مسلم آن است که ماد کشور پهناور و قدرتمندی بوده زیرا توانسته ارا به خدایان آشور را متوقف کند و به آن همه قتل و کشتار و غارت آنها پایان دهد علاوه بر این دولتهایی مانند اورارتوها، اسکیتها و ... مضمحل کند و با دولتهایی نظیر لیدی و بابل هم در افتد.

در اثری به نام «ماد هخامنشی اشکانی ساسانی» مؤلفین آن علی اکبر سر فراز و بهمن فیروز مندی، گور دخمه ای را که در ابتدای ورود به گلین و در نزدیکی روستای شلین در دهستان دیره در گیلان غرب در دل صخره ای کنده شده متعلق به دوران ماد به حساب آورده اند. همچنین افزوده اند که بر یک جانب گور دخمه حجاری وجود داشته که به مرور زمان از بین رفته است.
اردشیر کشاورز در «کرمانشاه در سفر نامه سیاحان» آورده است که:

"در مسیر دیره به گیلان غرب در روستای شلین دیره، دخمه ای است که مربوط به دوران مادها می باشد و اهالی محل به اختلاف نام دخمه را (فرائی کهن) یا تاق فرهاد می نامند و ارتباطی به فرهاد کوه کن که خود از ایل کلهر بوده است ندارد. محل دخمه پنج متر از سطح زمین بالاتر است و به طول شش متر و ارتفاع نزدیک به سه متر و عرض چهار متر در کوه کنده شده است. آثار باستانی حواشی سربل و در مسیر دیره به گیلان غرب به صورت انبوه از زمان لولوبی ها تا پایان عصر ساسانی حتی پس از اسلام در منطقه وجود دارد " کشاورز، 1383، ص 148

با توجه به قلمرو گسترده مادها و گور دخمه ای که در شلین وجود دارد و احتمال آثار مشابه همین اثر که در نقاط ناشناخته این شهرستان می توان گفت که مادها در حوزه شهرستان گیلان غرب بوده اند و به سبب جنگهای زیاد با دولت آشور برای ضربه زدن به آن دولت در این قسمت حضور یافته اند. از سوی دیگر با توجه آثاری نظیر دکان داوود در سربل زهاب که آنرا متعلق به ایختوویگو فرزند فرورتیش آخرین پادشاه ماد می دانند، می توان تا اندازه ای به اهمیت و موقعیت مناطق در دوره مادها پی برد.



گور دخمه روستای شلین دیره مربوط به دوره مادها

چند نکته از دیاکونوف مؤلف تاریخ ماد در باره مادها:

سازمان اداری پادشاهی ماد - محتملاً همان دستگاه آشور و اورارتو بوده - منتهی متکامل تر. و بعدها پارس هم از آن متابعت کرد.

ولی در مقام و شغل ساتراپ (شهربان) در ماد هم وجود داشته. و اصطلاح مزبور خود گواه بر این مدعی است، زیرا تمام زبانهای باستانی - بجز عیلامی - این کلمه را از مادی به وام گرفته اند نه از پارسی. در یونانی ساتراپس و در آرامی آهاشدارپانا و در لیکه ای کسادراپا مأخوذ از کلمه مادی خشره پان است. دیاکونوف: 1388 ص 332

ولی جالبتر از همه این است که خود نام فارس (پارس) مادی است. این واقعه تصادف محض نیست: این اصطلاحات به کلمات ایرانی «پارس» و «پرسو» که به معنی دنده و مجازاً پهلو و «کنار» است. پارس و پارسوا و پارت در کنار خاک ماد قرار داشتند. همان ص 68

واژه «پرسو» در زبان کردی هم اکنون هم با اندک تغییری استعمال دارد و به صورت «پره‌سق» یا «پراسق» تلفظ می‌شود و به معنی قسمت کنار و زیر دنده‌ها است.

دوره هخامنشی

کوروش نوه آستیاگ آخرین شاه ماد با همکاری هارپاگ وزیر این شاه توانست به حکومت مادها پایان دهد و بر سراسر قلمرو آنها دست یابد و سلسله هخامنشی را پایه ریزی کند. در دوره هخامنشیان کشور ایران یکی از درخشانترین دورانهای تاریخ باستان خود را تجربه کرده است. در حوزه مورد بحث از آثار دوران هخامنشی موردی انتشار نیافته است اما نکته ای که شایان توجه است این است که در پایان حکومت این سلسله از شهری به نام «کیلون» نام برده شده است که می‌تواند با توجه به اظهار نظر برخی محققین در حوزه شهرستان گیلان غرب بوده باشد.

یکی از نامهایی که برخی محققان و ترسیم کنندگان نقشه های تاریخی در محل شهر گیلان غرب از آن نام برده اند نام کیلون یا کلنی (Kelone) است. از جمله این نقشه ها یکی نقشه ای است متعلق به جی لانگ در 1831 میلادی که محل کیلون را در جنوب آرمیتا در کنار شاخه چپ رود حلوان جایی که می توان گفت بر محل فعلی شهر گیلان غرب تطابق دارد رسم گردیده است. از آنجا که از این شهر به عنوان مسیر سپاهیان اسکندر از آپیس به همدان نام برده شده است می توان نتیجه گرفت که این شهر متعلق به دوره هخامنشی بوده است.

راولینسون آنرا kelone نوشته اند و اردشیر کشاورز آنرا کلنی تلفظ کرده اند. البته راولینسون براین پندار ایراد گرفته اند و سبب آنرا سختی گذرگاهها و کمی آذوقه برای گذر سپاهیان اسکندر درج کرده اند در حالیکه اگر مسیر مورد بحث از طریق گیلان غرب و منطقه شیروان و چرداور و شرق اسلام آباد به طرف همدان بوده باشد از نظر سختی گذرگاهها و تهیه آذوقه با بزرگراه زاگرس که منظور تنگه پاتاق و منطقه کرند است تفاوت چندانی ندارد و به سبب دشتهای وسیع تر شاید از لحاظ تهیه آذوقه برتر هم باشد. راولینسون در جای دیگری از سفرنامه اش وجود شهر در دشت گیلان غرب را تایید کرده اند و آورده اند که:

"خرابه های شهر نسبتاً بزرگی در جلگه گیلان یافت می شود که شباهت به (دیبره) دارند و احتمالاً مربوط به یک زمان هستند." کشاورز 1383 ص 150

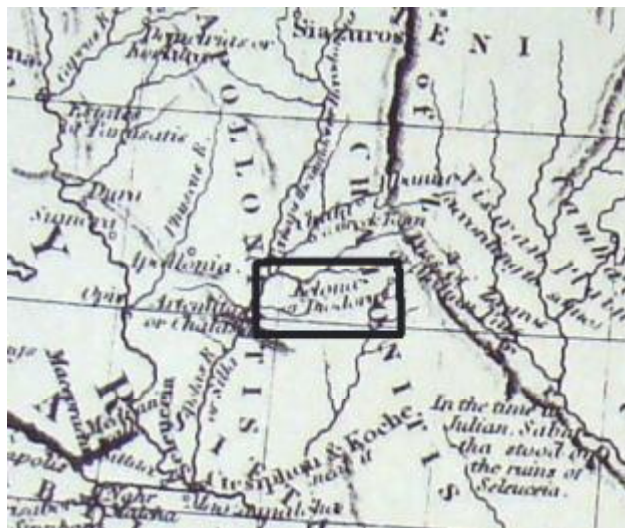
در ترجمه ایرانشهر تألیف مارکوارت که بوسیله مریم احمدی انجام گرفته است، هم به نام شهری با نام **کیلون** اشاره رفته اما ایشان آنرا مرکز ماسپتان آورده اند. به هر حال از آثار متقدمین استنتاج این نکته بر می آید که محلی در این حوالی با نام کیلون یا کلنی در گذشته های دور (حداقل زمان حمله اسکندر مقدونی به ایران) وجود داشته است. با توجه به آنکه سیاحان بر اساس ساختارهای زبانی خود تغییراتی در هنگام درج نام محلهای مورد بازدید داده اند بعید نیست که این کلمه هم، ریشه کلمه گیلان و یا تصحیفی از آن بوده باشد. نوشته راولینسون در باره کیلون چنین است:

"راولینسون در ادامه مطلب خود نوشته است: گیلان توسط ماژور رنل بجای کلنی kelone بر روی نقشه ها ترسیم شده و بی چون و چرا در نقشه های بعدی نیز به همین صورت پذیرفته شده در حالی که به عقیده من اشتباه است. زیرا مسیر اسکندر به طرف اکباتان یا همدان نیاز به بررسی بیشتری دارد، بایستی به جای آپیس از شوش رسم شود." همان، ص 155

آپیس (opis) شهری بر ساحل رود دجله بوده است و در محل اینکه این شهر در چه نقطه ای بوده اختلاف وجود دارد. بعضی پژوهشگران آنرا در قسمت علیای دجله و بالادست بغداد

دانسته اند و بعضی دیگر در پایین دست بغداد بر روی نقشه ها آنرا ترسیم کرده اند و شاید سبب این گفته راولینسون هم در مورد کیلون همین اختلاف در جای شهر ایس بوده باشد. زیرا اگر ایس در بالادست بغداد بوده باشد اسکندر می بایست برای رسیدن به همدان از کیلون عبور می کرد و اگر در پایین دست بغداد بوده اسکندر از طریق شوش به همدان رفته است. در نقشه زیر ایس در محاذی آرتی میتا رسم شده است.

"ماسپتان" به زبان عربی - فارسی ماسپدان و نیز ماسپدان نوشته می شود محل اصلی به نام سیروان (السیروان) و حال به نام شهر "کیلون" است که از پل نهروان شش روز فاصله دارد. "مارکوارت، ترجمه احمدی، 1373 ص 48



گوشه ای از نقشه 128 اطلس نقشه های تاریخی ایران - مؤسسه کارتوگرافی سحاب اثر جی لانگ 1831 میلادی در نقشه کیلونا (Kelona) در جنوب شرقی آرتی میتا یا خالدیا (Artemita or Chaldea) مشخص شده است. در نقشه منطقه کلونی تیس و شهر کیلونا در کناره شاخه چپ رود حلوان و جنوب شرقی آرتی میتا یا خالا ترسیم گردیده است. خالا در منابع از نامهای سرپلزاب فعلی تشخیص شده است. در رابطه با نام سیروان، در مجاورت جانب شرقی شهر گیلان غرب کوه سیروان وجود دارد که در زبان محلی سره یوان گفته می شود به نوعی تداعی کننده ارتباط معنایی خاصی بین این گفته ها است. نکته جالب آن است که انتهای این کوه به منطقه شیروان منتهی می شود. اگر شهر سیروان در محل شیروان فعلی بوده باشد با توجه به اینکه این دونقطه در ابتدا و انتهای یک رشته ارتفاع بطول حدود

پنجاه کیلومتر واقع شده اند که جانب غربی آن سیروان در گیلان غرب و جانب شرقی آن بانکول در بین ایوان غرب و شیروان واقع شده است، بیانگر رابطه ای نزدیک بین این دو محل است.

دوره سلوکی: بعد سقوط شاهنشاهی هخامنشی توسط اسکندر مقدونی، فتوحاتش بین سرداران او تقسیم شد که کشور ایران و از جمله سرزمین ماد در تحت تسلط یکی از سرداران او به نام سلوکوس مؤسس سلوکیان قرار گرفت و پایتختش سلوکیه بود که در زمان اشکانیان به تیسفون که در مجاورت بغداد بوده تغییر نام داد.

دوره اشکانی

اشکانی ها قومی ایرانی و میهن پرست بودند که از خراسان بر علیه سلطه بیگانه بر سرزمین ایران برخاستند. شاهان اشکانی توانستند بر دشمنان پیروز گشته و سلسله ای ایرانی بر پا کنند. راولینسون در مورد حضور اشکانیان در این منطقه نوشته است:

" به گفته توسیدید گودرز از کوه سنبله واقع در پشت رود کرما برای جمع آوری نیروهایش عقب نشینی کرد و در آنجا منتظر حمله دشمن شد. مهرداد در آدیابن بود. " کشاورز 1383 ص 149

" در پایین تپه [گیلان] چشمه ای قرار دارد که اطراف آن بوته های مقدس مورد قرار گرفته اند. از نام سنبله و چشمه مورد می توان به این نتیجه رسید که اینجا آتشکده ای بوده است که به آناهیتا یا ونوس اختصاص داشته است. " همان، ص 151

در منطقه گیلان غرب ارتفاعات سنبله که توسیدید در اثر خود مربوط به دوران اشکانیان نگاشته در شمال غربی گیلان غرب بین دهستان دیره و دشت گیلان غرب حایل شده است که در آنجا گودرز به جمع آوری نیرو پرداخته است. با توجه به آثار دوره اشکانی در استان کرمانشاه می توان از حضور گسترده آنها در این استان و حوزه شهرستان گیلان غرب هم پی برد.

گیلان غرب در زمان ساسانیان

"ساسان که مردی از دودمان نجبا بود با زنی از خانواده بازرنگی که نامش ظاهراً دینگ بود وصلت کرد. ساسان در معبد آناهید (آناهیتا) در شهر استخر سمت ریاست داشت. پس از او پسرش پابگ جانشین شد و روابط خود را با بازرنگیها مغتنم شمرده یکی از پسران خود را که اردشیر (ارتخشیر) نام داشت در دارابگرد به مقام عالی ارگبذ رسانید. تقریباً بعد سال 212 میلادی اردشیر چند تن از ملوک پارس را مغلوب و هلاک کرد و مقام آنها را صاحب شد. " کریستن سن، 1379، ص 135

"آخر الامر نبرد بزرگی میان اردشیر و شاهنشاه اشکانی که خود فرماندهی لشکر را داشت در جلگه هورمزدقان که تعیین موقع جغرافیایی آن میسر نیست واقع شد. بنابر روایات عهد

ساسانیان اردوان بدست اردشیر کشته شد. پس از این نبرد که در 24 آوریل 224 میلادی رخ داد اردشیر فاتحانه وارد تیسفون شد. وی رسماً در سال 226 میلادی تاجگذاری کرد و عنوان شاه شاهان ایران را اختیار کرد. " همان ص 136

"در سالهای بعد پس از آنکه اردشیر شهر مستحکم هترة را مدتی محاصره کرد و نتیجه حاصل نشد، به تسخیر کشور ماد و شهر همدان پرداخت و به آذربایجان و ارمنستان حمله برد. " همان ص 138

و بدینسان سلسله ساسانی تشکیل گردید. همانطور که در مآخذ آمده اردشیر در ابتدای حکومت خود نتوانسته کشور ماد را که استان کرمانشاه و حوزه مورد بحث بخشی از آن بوده تسخیر کند و بلکه در چندین سال بعد تصرف تیسفون پایتخت اشکانی کشور ماد را به قلمرو خود افزوده است. مارکوارت حدود استان مای را در دوره ساسانیان از حلوان تا کنگاور دانسته است. به نظر می رسد گیلان غرب در این دوره قسمتی از استان مای بوده و این استان هنگام ورود اعراب به ایران زیر نظر اسپهبدی به نام نخورگان (نخوارجان) بوده است. بنا به استنتاج مارکوارت این منطقه باید تابع استان مای بوده باشد چرا که او:

"مای شهریاران را قسمتی از استان مای دانسته است و این منطقه شامل مظامیر، زبیدیه، مرگ و طزر بوده است. " مارکوارت ترجمه احمدی، 1373، ص 47

نام دیگری در این حوزه قابل بررسی است استانی به نام خسرو شادپیروز به مرکزیت حلوان است. این استان در حوزه خود پنج شهر بزرگ را شامل گردیده است چون فیروز قباد، کهستان، تامرا، اربل، خانقین. نکته ای که سبب می شود این مطلب گفته شود این است که بعضی منابع گاه سیمره را هم تابع استان خسروشادپیروز دانسته اند. گیلان غرب را می توان در قلمرو استانهای مانند مای، خسرو شاذ فیروز در زمان ساسانیان به حساب آورد به سبب آنکه از طرفی وجود آثار بسیار و پراکنده در دشتها و دهستانهای آن خبر از این دارد که این مناطق در آن دوران آباد بوده اند و از طرف دیگر خبرهای زیادی در منابع قدیمی دال بر وجود مناطق شهری در این حوزه وجود دارد. طبیعی است که با توجه به شواهد موجود و استعداد منطقه می توانسته است که دارای شهری باشد هر چند که به علت عدم بررسی کافی باستان شناسی هنوز هر چه در گذشته در اینجا بوده در هاله ای از ابهام فرورفته است. در مسالک و ممالک ابن خرداد به آمده است که سواد یا سورستانه شامل دوازده استان بوده است که یکی از آنها خسرو شاذ فیروز با شهرهایی مانند حلوان، فیروز قباد، تامرا، خانقین، اربل، جبل بوده است.

در جلد اول تاریخ طبری آمده است:

"**حلوان در دوران ساسانیان استان شاذ پیروز با پنج نسوگ پیروز کواذ، کوهستان، صیمره، اربل، خانقین بوده است.**"

اگر این گفته طبری را معیار قضاوت قرار دهیم حوزه شهرستان گیلان غرب در دوره ساسانیان بخشی از استان خسرو شادپیروز بوده است.

مؤلف جغرافیای تاریخی ایوان غرب آورده است:

"**ایالت ماسبدان شامل ایوان غرب، گیلان غرب، اسلام آباد غرب، ماهیدشت، گواور، حسن آباد، چوار و شهر ایلام که همجوار مهرجان کذق بوده است.**" آیت ... محمدی، 1376

البته صحت پذیرش این مطلب را باید مربوط به بعد از ورود اعراب به ایران بدانیم که در حوزه استانهای فعلی کرمانشاه، ایلام، لرستان و شهرستان نهاوند اسامی ماسبدان، مهرجان کذق و یا ماه الکوفه و ماه البصره به کار برده اند. ظاهر سارایی در باره ماسبدان در یکی از آثار خود به نام «شاعر قله های مه آلود» آورده است:

"**در کتاب قوم لر به نقل از کولسینکوف آمده است: شهرستان نه چندان بزرگ ماسبدان در آخر دوره اشکانیان استان ایلمایید واقع در مرز شوش بوده و ماسباتیکا نام داشت مرکز این شهرستان سیروان نامیده می شد.**" سارایی ظاهر، 1379، ص 50

با توجه به اینکه استان خسرو شاد پیروز به مرکزیت حلوان در زمان ساسانیان با پنج شهرستان خانقین، اربل، کوهستان، تامرا و فیروز قباد در مآخذ و منابع وجود داشته و اکثریت منابع هم گردنه حلوان (گردنه پاتاق) را آخر مرز استان خسرو شاد پیروز دانسته اند از طرف دیگر هم اکنون شهری مثل خانقین وجود دارد و در بعضی نقشه های قدیمی که بر اساس مجموعه بطلمیوس ترسیم شده اند بعضاً اربل را در شرق دجله و در نزدیکی حلوان حوالی قصر شیرین رسم نموده اند. قاعدتاً یکی از این شهرها که جز استان خسرو شادپیروز بوده اند می بایست در حوزه شهرستان گیلان غرب بوده باشد.

سازه های نسبتاً وسیعی که در سراب گیلان غرب وجود دارد صاحب نظران آنها را از آثار دوره ساسانیان در گیلان غرب می دانند. آثار چیا ولگه و چوارقله هم که ظاهراً به آتشکده شباهت دارند با توجه به مصالح به کار برده شده در آنها که قلوه سنگ و گچ است از ساخته های دوره ساسانیان می دانند.

در سراب گیلان غرب سازه مربوط به **دوران ساسانی** که با وجود گذشت قرنهای متمادی آثار قابل توجهی از آن برجای مانده است. این سازه ها که در دو قسمت و بر دو جانب چشمه سراب احداث گردیده اند. هر کدام به نوبه خود دارای وسعت و اندازه های به نسبت قابل توجهی هستند.

آنچه بیش از همه چیز جلب توجه می کند عظمت وسعت سازه و پهنای دیوارهای آن است که حدود یکصد و سی تا یکصد و چهل سانتیمتر عرض دارند. پهنای راهروهای ارتباطی نزدیک دو متر و اتاقها و سالنهایی با اندازه های متفاوت در این قصرها وجود دارند که مساحتی از بیست مترمربع تا هشتاد مترمربع دارند. تمام سازه بوسیله راهروها و دربهایی به همدیگر ارتباط دارند. بلندای دیوارها در بعضی نقاط که کمتر ویران شده اند بیش از سه متر است. به نظر می رسد که بلندای دیوارهای بنا خیلی بیشتر از آن بوده است که اکنون برجای مانده است زیرا دیوارهای قطور بیشتر با هدف اینکه گنبدها یا مناره های بلندی بر روی آنها بسازند قطور ساخته اند تا توان نگهداری قسمتهای بالایی سازه را داشته باشد. سقف تمام بنا فروریخته و بعضی دیوارها هم تا قسمت پی فروریخته اند. در قسمت شرقی سازه سمت شمال چشمه یک سالن که به نسبت بزرگتر از بقیه است و روبرو سمت جنوب و چشمه ساخته شده است تمام سقف آن که با آجرهایی به ابعاد سی در سی سانتیمتر طاق زده شده است که گویی در یک آن با هم پایین آمده و به کف چسبیده اند. و احتمال اینکه این بنا در زلزله ای رخ داده ویران شده باشد را تقویت می کند. وسعت سازه سمت شمالی چشمه سراب که سازه ای اشکانی - ساسانی تشخیص داده شده قریب دوهزار متر مربع و مساحت سازه سمت جنوب چشمه قریب هزار و پانصد مترمربع برآورد می شود. عمده مصالح به کار رفته قلوه سنگ و گچ است. از گچ هم به عنوان ملاط و هم برای سفید کردن داخل اتاقها و سالنها از آن استفاده شده است. سازمان میراث فرهنگی اخیراً تلاش کرده و این کاخ که برگ زنده ای از تاریخ این مرز و بوم است از خواب قرنها سکوت بیدار کرده است و به مردم شناسانده است. می توان حدس زد که در اطراف این دو بنای عظیم، جمعیت فراوانی از مردم عادی پراکنده اند که در فاصله ای دور تر از این دو بنا آثار خانه هایی یافت شده است.



دو نما از بنای سمت شمالی سراب گیلان غرب مربوط به دوره اشکانی - ساسانی

گیلان غرب در اوایل ورود اعراب به ایران

در اینجا لازم است در ابتدای ورود اعراب به داخل سرزمین جبال از جلولاء تا فتح حلوان و ماسبدان که هر کدام می تواند به نحوی از انحاء با سرنوشت مردمانی که در آن اعصار در منطقه مورد بحث ما زیسته اند به نکاتی ولو اندک پرداخته شد تا گوشه ای از آن فعالیتها و کنش واکنشها که مردم این منطقه هم

سهمی در آن داشته اند روشن گردد. به نظر می رسد که منطقه فعلی شهرستان گیلان غرب در زمان حکومت اعراب جزئی از ماسبدان به حساب آورده شده است.

جنگهای جلولاء و حلوان

" گوید: مسلمانها نزدیک آنها فرود آمدند برای مشرکان همه روزه از حلوان کمک می رسید و شاه همه مردم جبال را که به کمک او می آمدند به کمک آنها می فرستاد مسلمانان از سعد کمک خواستند که دویت سوار به کمک آنها فرستاد. "طبری، ج 5، ص 1830

با توجه به تصریح تاریخ طبری در جنگ جلولاء یزدگرد از مردم کوهستانهای مجاور جلولاء لشکر انبوهی فراهم آورده که در این میان از مردم جبال و حلوان هم نام برده شده است. در جنگ مردم مجاور در این قشون کشتی ها شرکت داشته اند.

"و چون یزدگرد از هزیمت سپاه جلولاء و کشته شدن مهران خبر یافت از حلوان به آهنگ ری برون شد و در حلوان سپاهی به سالاری خسرو شنوم بجا نهاد.

سعید گوید: قعقاع پیش رفت تا به قصر شیرین رسید که یک فرسخی حلوان بود و خسرو شنوم به آهنگ وی برون شد و زینبی، دهقان حلوان را پیش فرستاد که قعقاع با او تلافی کرد و جنگ انداختند و زینبی کشته شد و عمیره بن طارق و عبدا... دعوی قتل وی کردند و قعقاع ساز و برگ وی را میان آنها تقسیم کرد و عمیره این را موجب تحقیر دانست.

سعید گوید: خسرو شنوم فراری شد و مسلمانان بر حلوان دست یافتند و قعقاع عجمان را آنجا فرود آورد و قباد را سالارشان کرد که اصل وی از خراسان بود. همان ص 1838

عقبه بن مکرم گوید: وقتی هاشم قعقاع را به تعقیب پارسیان فرستاد در خانیقین به مهران رسید و او را بکشت به فیروزان نیز رسید که از اسب فرود آمد و به تپه ها پناه برد و اسب خود را رها کرد. "همان منبع

بر اساس این نوشته ها پیدا است که مردم حلوان و مناطق مجاور در جنگ حلوان نهایت تلاش خود را در مقابل حمله اعراب انجام داده اند و می توان گفت تصرف این منطقه توسط سپاه اعراب در جنگی قدم به قدم صورت گرفته به این دلیل که وطن آنها با خطر سقوط روبرو بوده تا جایی که نام از دهقان حلوان به نام زینبی برده شده که در جنگ کشته شده است و می دانیم که در نظامهای باستان دهقان یک کشاورز و کشتگر ساده نبوده بلکه یک مقام حکومتی و ایرانی اصیل محسوب می شده که از محل درآمد ملکی در اختیارش بوده می بایست سپاهی را در حد توان خود آماده داشته باشد. با توجه به اینکه دهقان حلوان برگزیده سپه دار یزدگرد خسرو شنوم بوده است پس می بایست شخص مهمی بوده باشد.

نمونه ای از قراردادهایی که هنگام گشودن سرزمینهای غرب ایران بین ساکنان آن سرزمینها و فاتحان عرب بسته می شد

ماه بهزادان

نظر مارکوارت در باره ماه بهزادان در ایرانشهر چنین است:

" قبل از نبرد نعمان بن مقرن با فرد معروف دیگری به نام بهزاد یا بهزادان قرارداد مشابهی در مورد بخش دیگری از استان [مای] منعقد کرد. یاقوت حموی با این وضع جغرافیایی چندان آشنایی نداشته و گمان برده است که این محل در ناحیه هراو راذان که جزء منطقه دجله بود قرار دارد. ظاهراً این موضوع ممکن است بر حسب مشابهت و طنین اسمی هر دو نام محل پیش آمده باشد اما در سر راه اصطخر از ارگان به حلوان قرار داشته است. " مارکوارت،

ترجمه مریم احمدی، 1373، ص 46

مارکوارت در ایرانشهر ماه بهزادان را بین ارگان و حلوان دانسته است. با توجه به آنکه در بسیاری از منابع ارگان یا ارجان و آریوجان و اریجان همه نامهای ایوان فعلی بوده اند و نعمان بن مقرن هم در غرب ایران جنگیده است و در نهایت در جنگ نهاوند جان باخته، مای بهزادان هم زمانی نامی برای منطقه گیلان غرب بوده است. خاصه آنکه مای یا ماه همیشه در منابع به حوزه استان کرمانشاهان اطلاق می شده است.

سعید نفیسی در تاریخ تمدن ایران ساسانی و ابن خردادبه در المسالک والممالک راذان بالا و راذان پایین را جزء تسوگهای استان شاذ هرمز در سواد یا سیاه بوم که یکی از دوازده استان ایرانشهر بوده است آورده اند. این مطلب تأییدی بر نظر مارکوارت است که ماه بهزادان بخشی از استان مای بوده است.

"طلحه گوید: در مکتوب نعمان و حذیفه برای مردم ماه ها چنین آمده بود:

به نام خدای رحمان رحیم

این مکتوبی است که نعمان بن مقرن به مردم ماه بهزادان می دهد.

جانها و مالها و زمینهایشان را امان می دهد که دینشان را تغییر ندهد و از انجام ترتیبات دینشان منعشان نکند مادام که هر سال به عامل خویش جزیه دهند از هر بالغ بابت جان و مالش باندازه توانش و مادام که رهمانده را راهنمایی کنند و راهها را اصلاح کنند و هر کس از سپاه مسلمانان را که به آنها گذر کند مهمان کنند که یک روز و یک شب پیش آنها بماند و پیمان نگهدارند و نیکخواه باشند. اگر خیانت کردند و دگرگونی آوردند ذمه ما از آنها بری باشد.

عبدا. بن ذی السهمین و قعقاع بن عمرو شاهد شدند.

در سال نوزدهم نوشته شد. " تاریخ طبری ج 5

اعراب لفظ ماه را در موارد متعددی به کار برده اند که در واقع معرب کلمه مای بوده است و این نامی برای استان کرمانشاه در زمان ساسانیان بوده است. این ماهها عبارت بوده اند از: ماه نهاوند، ماه دینار یا ماه البصره، ماه دینور، ماه قرمیسین یا ماه الکوفه و ماه بهزادان که قسمتهای غرب کرمانشاه بوده اند. محتوای پیمان نامه نعمان بن مقرن با مردم مای بهزادان ظاهراً چندان به ضرر عامه مردم نبوده است. طبقه هتوخشان که همان کشاورزان و پیشه وران و سایر طبقات پایین جامعه به حساب می آمده اند مجبور می شده اند که گزیت که همان خراج سالیانه بوده پردازند و در این قرارداد همان مبلغ را می پرداخته اند. مالیات گیرندگان جدید هم خود را موظف به حفظ امنیت آنها دانسته اند.

"ماه دینور استان پهناوری بوده که بنا به نوشته قدامه بن جعفر در کتاب الخراج و صنعة الكتابه در باره دینور آمده است که: و اما ماه کوفه و دو قصبه ی آن و اما قصبه رستاق های بالا، دینور است و قصبه ی رستاقهای پایین، قرمیسین است و حدود ماه کوفه اما از مغرب عبارت است از اعمال حلوان و از جهت جنوب عبارت است از اعمال ماسبندان و از جهت مشرق اعمال همدان و از جهت شمال اعمال آذربایجان. درآمد این ناحیه از آبریز گذرگاه های کوهستانی آن پنج هزار هزار درهم است." کشاورز اردشیر، 1383، ص 76

نام ماه با پسوند های زیادی در منابع تاریخی برای استان کرمانشاه و مناطق همجوار آن به کار برده شده است. یکی از این نامها «ماه بهزادان» است که با توجه به قرائنی که در دست هست می تواند از نامهای حوزه شهرستان گیلان غرب بوده باشد.

فتح ماسبندان سال شانزدهم هجری

"سعد گوید: وقتی هاشم بن عتبه از جلواء به مداین بازگشت سعد خبر یافت که آذین بن هرمزان جمعی را فراهم آورده و سوی دشت آمده و این را برای عمر نوشت. عمر نوشت که ضراب بن خطاب را با سپاهی سوی آنها فرست. ابن هذیل اسدی بر مقدمه وی گمارد و دو پهلوی را به عبدا... بن وهب راسبی وابسته بجیله و مظار بن فلان عجلی سپار، ضراب بن خطاب که از طایفه بنی محارب بود با سپاه برفت و ابن هذیل را پیش فرستاد تا به دشت ماسبندان رسید و در محلی به نام هندف می گفتند تلاقی شد و جنگ انداختند و مسلمانان به مشرکان تاختند و ضراب بن خطاب سلم پسر هرمزان را بگرفت و اسیر کرد سپاهش هزیمت شد و او را پیش آورد و گردنش بزد. آنگاه به تعقیب هزیمت شدگان رفت تا به سیروان رسید. ماسبندان به جنگ گشوده شد و مردمش سوی کوهستان گریختند و آنها را بخواند که باز آمدند و آنجا بود تا سعد از مداین برفت و کس به طلب او فرستاد که به کوفه رفت و ابن هذیل را در ماسبندان جانشین خویش کرد و ماسبندان از مرزهای کوفه بود." تاریخ طبری ص 1841

منابع و مآخذ ماسبدان را در جوار استان مای زمان ساسانیان معرفی کرده اند. مارکوارت در ایرانشهر آنرا به صورت ماسپتان آورده است و در کتب و منابع دوران اسلامی بصورت‌های مختلف ماسبدان، ماسبدان و ... آمده است.

جریان حمله اعراب و تسخیر ماسبدان به این سبب در اینجا آورده می شود که منطقه گیلان غرب در جانب غرب و شمال ماسبدان واقع شده است و مرز غربی این ایالت محسوب می شود. ایوان غرب که اکنون تابع استان ایلام است در ادوار گذشته بخشی از محال کلهر به حساب می آمده است. علاوه بر این حمله اعراب در نواحی غربی و جنوبی ایران در زمان ساسانیان از دو جناح و محور اصلی صورت گرفته که یکی از این جناحها بصره بوده که از آنجا به اهواز و سایر نقاط خوزستان قلمرو حکومت هرمزان و محور دیگر از مسیر جلولاء و حلوان و طزر به سوی عمق ماسپتان پیشروی کرده اند و احتمال اینکه جنگ بین آذین پسر هرمزان با اعراب در ناحیه غربی ماسبدان اتفاق افتاده باشد هست. مؤلف تاریخ ایلام نوشته است که در رابطه با فتح ماسبدان زرین کوب آورده است که:

"بعد جنگ قادسیه و فتح سواد، مداین که تا آن زمان پایتخت ایران به شمار می آمد که مقر سپاه او گشت. هم از آنجا بود که در سال شانزدهم هجرت، جلولاء و حلوان و تکریت و موصل قرقیسیا و ماسبدان فتح گشت." اکبری، 1386، ص 199

جنگ نهاوند آخرین تلاش ساسانیان

در تاریخ طبری آمده:

"اما به روایت سیف که از سعید آورده سبب جنگ نهاوند آن بود که وقتی مردم بصره هرمزان را بشکستند و مردم فارس را از محو سپاه علا مانع شدند و به فارس تاختند فارسیان با شاه خویش که آنوقت به مرو بود نامه نوشتند و تحریکش کردند و شاه [یزدگرد سوم] با مردم جبال مابین باب [غرب دریای خزر] و سند و خراسان و حلوان نامه نوشت که بجنیدند و به همدیگر نامه نوشتند و سوی یکدیگر رفتند و هم سخن شدند که به نهاوند بیایند و چون گروههای اول به نهاوند رسید سعد بوسيله قباد عامل حلوان خبر یافت و برای عمر نوشت." تاریخ طبری ص 1939

"عمر عبدا... [عبدا... بن عبدا... عتبان] را به جای گذاشت و عامل کوفه کرد. پس قضیه نهاوند و آغاز مشورت در باره آن و سپاه فرستادنها در ایام سعد بود [ایامی که سعد ابی وقاص عامل کوفه بود] اما جنگ در ایام عبدا... رخ داد. گوید: کار پارسیان چنان بود که از نامه یزدگرد شاه به حرکت آمدند و راه نهاوند گرفتند و مردمان مابین خراسان تا حلوان و مردم مابین باب تا حلوان و مردم سیستان تا حلوان راهی نهاوند شد. از پارسیان و فهلوجان جبال، از

مایین باب تا حلوان سی هزار جنگاور فراهم آمد و از مایین خراسان تا حلوان شصت هزار کس و از مایین سیستان تا حلوان شصت هزار کس که همگی سوی فیروزان رفتند و به دور وی فراهم آمدند. "همان ص 1941

در این جملات که در تاریخ طبری آمده مشخص است که عده کثیری از مردم منطقه حلوان و جبال در جنگ نهاوند شرکت داشته اند. بنظر می رسد حوزه نهاوند در آن دوران گسترده تر از آنچه امروز نهاوند خوانده می شود بوده است. در اینجا درباره نقش مردم منطقه حلوان و اطراف آن در جنگ نهاوند می توان گفت اهالی این منطقه در آن جنگ نقش دوگانه ای داشته اند به این صورت که عده ای به عنوان نیروی جنگی سپاه ساسانیان در نهاوند بوده اند و دسته ای در طرف مقابل همراه عامل حلوان قباد بن عبدا... که از نومسلمانی بوده که از طرف قعقاع بن عمرو ولایتدار حلوان شده و اصل او را از خراسان دانسته اند و هم او به سعد ابی وقاص جریان بسیج پارسیان در نهاوند را گزارش کرده است. البته شمار ایرانیان مسلمان شده که به اعراب پیوسته بودند کم نبوده و حتی در جنگ قادسیه زمانی که مسلمانان از جنگ در مقابل فیلهای سپاه ایران در می مانند سعد ابی وقاص از کسانی که ایرانی بوده و تازه مسلمان شده بودند پرسیده آسیب پذیرترین جای فیل کجاست و آنها جواب داده اند چشمهایش و زمانی که اعراب با نیزه به چشم فیلهای یورش می برند فیلهای زخمی و کور شده برمی گردند و سپاهیان ایران را زیر لگد خود می گیرند. این کار عامل مهمی در برگرداندن ورق جنگ به نفع مسلمانان بوده است. در این رابطه در تاریخ طبری آمد:

"زیاد گوید به روز امارت وقتی سعد دید که فیل گروهها را پراکنده می کند و کار خویش را از سر گرفته کس پیش ضخیم و مسلم و رافع و عشنق و دیگر یاران پارسی که مسلمان شده بودند فرستاد که بیامدند و از آنها پرسید: "جای حساس فیل کجاست؟" گفتند: "خرطوم و چشمها که وقتی آسیب بیند دیگر کاری از فیل ساخته نیست." سعد کس پیش قعقاع و عاصم فرستاد که کار فیل سفید را بسازند. "طبری، ج 5، ص 1729

در نهایت جنگ نهاوند هم علیرغم همه تلاش ایرانیان که از سراسر ایران و از جمله منطقه غرب ایران و حلوان و اطراف آن به سود مسلمانان خاتمه یافت و بعد آن مقاومتهایی در این حد گسترده در برابر هجوم اعراب نتوانست شکل بگیرد.

طزر

"پس آنها [قریب بن ظفر و سائب بن اقرع] با نامه عمر ابن خطاب به کوفه رسیدند. دنبالکان زودتر از همه روان شدند که می خواستند در کار دین بکوشند و نصیبی ببرند. حدیقه بن یمان

با کسان روان شد، نعیم همراه او بود. در طزر به نعمان بن مقرن رسیدند. و سپاهی به سالاری نسیر در مرج القلعه نهادند.

گوید: و چون مردم از طزر پیش نعمان رسیدند نامه عمر همراه قریب بدو رسید که نوشته بود: «کسانی با تو اند که در ایام جاهلیت سران و بزرگان عرب بوده اند، از آنها یاری بجوی که به کار جنگ معرفت دارند و در کارها دخالتشان بده و از رأی آنها مایه بگیر از طلیحه و عمرو چیز پیرس اما کاری به آنها مسپار.

گوید: نعمان، عمرو و طلیحه را از طزر فرستاد که برای وی خبر آرند و دستور داد که چندان دور نروند.

طلیحه برفت و بآنها اعتناء نکرد تا به نهاوند پیش رفت آنچه باید از پارسیان بدانست و از خبرها اطلاع یافت. "طبری ص 1947

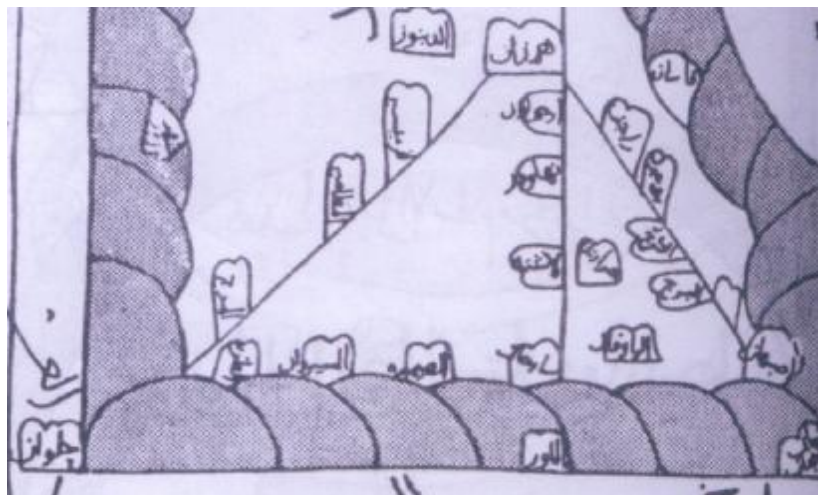
بعد افول دوران ساسانیان و هجوم اعراب به داخل سرزمینهای ایرانی پس از شکست قادسیه و فتح مداین صفحات غربی ایران بالطبع با وقوع جنگ جلولاء، حلوان، فتح سیروان و ماسبذان وارد دوره جدیدی از حیات خود شدند. تغییرات عمده و بنیادی در تاریخ، جغرافیا و حیات اجتماعی مردم رخ داد. آتشکده ها خاموش شدند. طبقه روستاییان و کشاورزان به جای پرداخت گزیت به ساسانیان این بار جزیه به خلفای عرب پرداختند. اسپهبد، مرزبان، موبد و دهقان، هم دین و هم زبان، دوره سروریشان به سر آمد و دین جدید با ندای برابری و برادری بیرق افراشت. درفش کاویان به قیمت نازلی به فروش رسید تا بهایش بین غنیمت گیرندگان جدید تقسیم شود. مردمی که زیرسایه فرزندان ساسان به تنگ آمده بودند هیچ سلاسل دیگری آنها را نتوانست به هم پیوند دهد. مردمان شیوه های حفظ شاهنشاهی ساسانی را به باد فراموشی سپرده و ناچار از یافتن روشهای خاص سازش با اعراب چیره شدند. علاوه بر بافت اجتماعی و نظام حکومتی تقسیمات سرزمینی ساسانیان هم به هم خورد. پاره ای نامها از بین رفت و آنهایی هم که ماندند به صافی تعریف سپرده شدند. در حوزه مورد بحث این مقال استانهای مای، ماسپتان، خسروشاد پیروز و شهرهای فیروز قباد، کوهستان، شیروان زمان ساسانیان، به جبال، حلوان، طزر، سیروان، ماسبذان و... دوره اعراب تغییر نام دادند.

آنچه در در دورانهای اولیه اسلامی بعد از گشوده شدن این مناطق به دست اعراب به جای مانده به ما می گویند که این نواحی اولین اسامی که به خود گرفتند ماسبذان و حلوان بوده است.

شهرستان گیلان غرب با توجه به شرایط آن روزها هم می توانسته در حوزه حلوان، ماسبذان یا قلمرو مستقلی به نام مای بهزادان بوده باشد. به دلیل آنکه منابع آن زمان کمتر به توصیف موقعیتهای جغرافیایی پرداخته اند تنها به اشاره ای بسنده کرده اند. اما نامهای مذکور از حدود شهرستان سر

پلزهاب تا حوالی ایلام امروزی و ماهیدشت و کردند را پوشش داده اند. مناطق بین این مرزها هم بالطبع در این نقشه گنجانده شده اند.

با توجه به نقشه ای که ابن حوقل در نیمه دوم قرن چهارم هجری از استان جبال در آن عصر ترسیم کرده است طزر یا چمن طزر می تواند در حوزه شهرستان گیلان غرب در آن اعصار باشد. براساس این نقشه طزر در سمت راست کسی است که از گذرگاه حلوان به همدان می رود. نکته ای که این نظر را تقویت می کند این است که ابن حوقل طزر را بر مسیر عبور از حلوان تا قرمایسین ترسیم نکرده بلکه سلسله جبال آن را طوری ترسیم کرد که مقابل کنند فعلی یا مرج القلعه گذشته ها است و ادامه آن جبال سیروان و صیمره می شود چیزی که عارضه ای طبیعی است و قابل انکار نیست. از سوی دیگر در نقشه ابن حوقل شهرهای شاپور خواست (خرم آباد) لاشتر (الشتر) نهاوند و همدان هم، در امتداد یک خط از جنوب به شمال قرار گرفته اند چیزی که نقشه های امروزی هم که با دقت بالا ترسیم می شوند آنرا تأیید می کنند.



نقشه جبال برگرفته از ترجمه سفرنامه ابن حوقل که در آن طزر بر مسیر سیروان رسم شده است.

ابن حوقل در توضیح نقشه اش آورده است:

" اما در داخل سلسله پایین نامهای شابرخواست، صیمره، سیروان و طزر بدان پیوسته است. درخت زیرین کوهها نام خان لنجان و لور و درگوشه چپ شهر حلوان و در سمت چپ شهرهای زور و سهورد است. " ابن حوقل ترجمه جعفرشعار، 1366، ص 102

در مجموع اگر منطقه ای که امروزه گیلان غرب خوانده می شود به جد مورد بررسی دقیق و

مو شکافانه قرار بگیرد و افراد خیره و کارشناس به تحقیق و تفحص همه جانبه ای در اینجا بپردازند، با توجه به آثار فراوان برجای مانده که هیچگاه کمتر از شهرهای همجوار نیست چه بسا سؤالات پاسخ زیادی در این زمینه روشن شود.

"از طزر به سوی راست به ماسبدان و مهرجانندق می روند که شامل شهرهای متعدد از جمله اریوجان است. " کشاورز، 1383، ص 43

براساس نوشته ابوذکف از طزر به سمت راست به ماسبدان و اریوجان می روند. باید پذیرفت که نزدیکترین حوزه به شهر ایوانغرب همان حوزه شهرستان گیلان غرب است و باید طزر را در شهرستان گیلان غرب جستجو کرد.

پرفسور یوزوف مارکوارت در ایران شهر آورده است که:

"بخش دیگر ماه (مای) به نام مای شهریاران منسوب به شخصی به نام شهریار بوده است. این ناحیه شامل محلهای «طزر»، «مطامیر»، «زبیدیه»، «مرگ» بوده است. "مارکوارت ترجمه احمدی، 1373، ص 47

باتوجه به نوشته مارکوارت که برگرفته از تحقیقات ایشان از متون قدیمی است طرز در برابر نواحی مانند زبیدیه حول حوش اسلام آباد فعلی، مطامیر ماهیدشت کنونی و مرگ (کرنند) و اطراف آن آورده شده است همانطور که آنها به نسبت مناطق وسیع و گسترده ای هستند پس این طرز هم باید محل قابل ذکری بوده باشد که استعدادی در حد آن نواحی داشته است نه روستا یا ناحیه ای کوچک.

در لغت نامه دهخدا ذیل واژه طزر می خوانیم:

"در معجم البلدان از لیث نقل کرده که طزر خانه تابستانی گویند و سپس از ابومنصور ازهری آورده که طزر معرب و اصل آن تزر است و آن شهری در مرج القلعه و این شهر در صحرای پهناوری واقع شده است و در آن ایوانی رفیع می باشد که از آثار خسرو بن شاهان است. در آن صحرا جز ایوان مذکور اثر و نشانه دیگر نیست. و برجانب یمین شهر مزبور ماسبدان و مهرجان کدک واقع است که نعمان ابن مقرن در پیکار با ایرانیان نخست بدانجا فرود آمد سپس از آنجا به نهاوند رفت و با ایرانیان جنگید. طزر در اصل تزر نوشته شده و تزر، تزر هم شکلهایی از این کلمه است که اساساً معنی خانه زمستانی داشته است. قصر یزید را هم طزر گویند.

طزر شهری در مرج القلعه که از آنجا تا جاده عمومی خراسان یک منزل مسافت است. " لغت

نامه دهخدا، 1373، ذیل واژه طزر

میدانیم منزل فاصله ای است که در یک روز طی شود و چیزی بین چهار تا شش فرسخ برای آن در نظر گرفته اند با توجه به آنکه آمده است طزر شهری در مرج القلعه اگر نقطه کنند را جاده خراسان در نظر

بگیریم و در جهت راست آن یک منزل برویم نقطه ای در حوزه شهرستان گیلان غرب خواهد بود. سپس آمده که از طزر به سوی ماسبدان و اریوجان و مهرگان کدک می رود. نکته ای دیگر که در فرهنگ لغت دهخدا آمده این است که قائل به وجود دو طزر بوده اند و از جمله اینکه نوشته اند که: قصر یزید را هم طزر می گویند.

بر اساس منابع مذکور و براساس آثار به جامانده و استعداد منطقه می توان گفت که طزر می تواند یکی از اماکن فراوان باستانی در حوزه شهرستان گیلان غرب باشد.

دوران امویان و عباسیان

بدنبال فروپاشی شاهنشاهی ساسانی و شروع حکومت‌های امویان و عباسیان با دوره فرمانروایی طولانی پس از خلفای راشدین گستره غرب ایران تحت نام کلی جبال (کوهستان) در بین حکومتگران عرب شناخته می شد. نام اخیر در محدوده خود امروزه شامل قلمرو وسیعی می شود که استانهای بسیاری را تشکیل داده است. بنابراین زمانی که در کتب تاریخی و سفرنامه های این دوران از حادثه ای که در جبال اتفاق افتاده است نام برده می شود می تواند حوزه ای از ابتدای استانهای غربی ایران نظیر: کردستان، کرمانشاه، ایلام، لرستان، همدان تا اصفهان و ری و آذربایجان را در بر بگیرد.

واژه دیگری که در مورد غرب ایران در ایام حکومت‌های عربی کاربرد داشته لفظ ماهین بوده یکی از ماه ها به نام ماه الکوفه اشتهار داشته و ماه الکوفه شامل سرزمینهایی بوده که خراج آن به اهالی کوفه می رسیده و از مرکز حکومت در کوفه هم حاکمانی بر این سرزمینها گماشته شده اند. ماه الکوفه شامل ماسبدان، اعمال حلوان، قرماین و دینور بوده است.

در این گستره پهناور اگر به دنبال وقایع تاریخی حوزه شهرستان گیلان غرب باشیم باید این فعل و انفعالات را در تحت نامهای حلوان، ماسبدان، سیروان، اریوجان، قرماین بجویم زیرا این نزدیکترین حوزه پیوسته به مقوله مورد بحث است و حوادثی که در منابع تاریخی ذکری از آنها در این قلمرو رفته به نحوی می تواند شامل شهرستان گیلان غرب هم بشود. بعنوان مثال زمانی که ابن اثیر از زلزله حلوان خبر می دهد و میگوید که در بغداد هم لرزه احساس شده طبیعی است که در مناطق مجاور از جمله گیلان غرب هم منشاء اثرات مخرب شده است.

" در الاعلاق النفیسه آمده است که خوره های منطقه جبال ماسبدان، مهرجان قدق، دینور،

نھاوند، همدان و قم است. "اعلاق النفیسه ابن رسته

مؤلف « تاریخ استان ایلام از آغاز تا سقوط قاجاریه » به نحو مناسبی به حوادث عصر امویان و عباسیان در حوزه ایالت‌های ماسبدان و مهرجانقدق پرداخته است که در اینجا گوشه‌هایی از آن به اختصار آورده می‌شود:

"اعراب پس از فتح ایران، نواحی کوهستانی غرب ایران را جبال نامیدند و محدوده جبال سرزمینهای کوهستانی کردستان، کرمانشاه، لرستان، ایلام، فارس، و آذربایجان تا حدود ری را شامل می‌شد.

در دوره خلافت معاویه ناحیه ماسبدان جزء ماه کوفه بود و از سوی حکام کوفه، حاکمانی بر این ایالت منصوب می‌شدند.

کثیر بن شهاب بن حصین بن ذی الفصه حارثی از پیروان عثمان همیشه ناسزا در حق علی بن ابی طالب (ع) می‌گفت در زمان معاویه خلافتی از او سر زد و معاویه او را به زندان انداخت و سپس او را آزاد کرد. یزید پسر معاویه مشایعت و پیروی او را به سبب دشمنی پسنده می‌داشت و نامه به عبید... بن زیاد نوشت که او را ولایت ماسبدان و مهرجانقدق و حلوان و دینور و نهاوند [ماه کوفه و ماه بصره] دهد و در جبل زمینهایی به اقطاع به او داد و آن کاخ را که به قصر کثیر معروف است در دینور ساخت. " اکبری، 1386، ص 218

"قیام مختار ثقفی در روزگار عبدالملک بن مروان رخ داد و مختار بر کوفه پیروز شد و او ابن مالک بکراوی را بر حلوان و ماسبدان گماشت. " همان ص 219

"مأمون همه ولایت جبال [همدان، ماسبدان، مهرجانقدق، دینور، کرمانشاهان، صیمره و سیروان و...] را که ظاهر گشوده بود به حسن بن سهل برادر فضل بن سهل سپرد. " همان ص 239

"در روزگار متوکل و به سال 235 ه. ق ولایت جبال جزء ولایاتی بوده که این خلیفه، حاکمیت آنرا به پسرش منتصر داده است. " همان ص 241

"در دوره معتمد خلیفه عباسی زمین لرزه ای شدید صیمره را لرزاند که بیست هزار نفر در زیر آوار جان باختند. معتمد در سال 261 حاکمیت ولایات مغرب،...، مهرگان کدک و حلوان را به پسرش جعفر واگذار کرد. در صفر سال 267 ه. ق در پایان جنگی که میان کیغلیغ ترک و یاران احمد بن عبدالعزیز از دودمان بنی دلف در قرمیسین روی داده بود و به شکست کیغلیغ ترک انجامید. " همان ص 244

سامانیان

سامانیان خاندانی ایرانی بودند که خود را از نسل بهرام چوبین سردار دوره ساسانی می‌دانستند. آنها موفق شدند که در خراسان و ماوراء النهر حکومتی مستقل تشکیل دهند. این خاندان به فرهنگ ایرانی علاقه خاصی داشتند و در دوره حکومت آنها زبان پارسی رونق گرفت و ادباء و شعراء بنامی در این عصر

نشو نما کردند. در زمان یکی از امراء سامانی به نام امیرنصر بن احمد سامانی یکی از فرماندهان سامانی به نام ابوعلی محتاج توانست به ناحیه جبال لشکر کشی کند و آنجا را بگشاید. از آنجا که سپاه گسیل شده سامانیان تا ایالت‌های ماسبدان و حلوان پیشروی کرده و متصرف شده اند می توان که گفت این قشون در حوزه شهرستان گیلان غرب هم وارد شده اند. در تاریخ ایلام آمده است که:

"ابوعلی محتاج فرمانده لشکر خراسان از سوی سامانیان پس از تسلط بر ری و کشته شدن ماکان بن کاک، سپاه خود را در سال 330 به سوی جبال گسیل داشت و آن سرزمین را گشود و بر شهرهای زنجان، ابهر، قزوین کرج، (ابودلف) پپ، همدان، نهاوند و دینور تا مرزهای حلوان چیره شد و در هر کجا کارگزاری نهاد و از این سرزمین مالیات گرفت". اکبری، 1386 ص 301

آل زیار

"مقتدر هارون غریب الخال را با سپاهی کلان به پیکار او [مرداویج] گسیل داشت هر دو سوی سپاه به پیچیدند و جنگی سخت در گرفت و در فرجام، هارون و سپاه خلیفه در هم شکستند و مرداویج همه کوهستان و آن سوی همدان را بگرفت و یکی از سرداران خود با نام ابن علان قزوین به دینور فرستاد و او آنجا را با نیرو گشود و بسیاری از باشندگان آنرا بکشت. سپاه او به کرانه های حلوان رسیدند و در آنجا نیز غنیمت به دست آوردند و یغماگریها کردند و خونها ریختند و اسیر بگرفتند. "ابن اثیر، ج 11 ترجمه حمید آذیر ص 4794

"سپاه مرداویج با کشتار و غارت تا محل معروف به شجرتین سرحد ولایت جبل و حلوان که مجاور عراق است و مابین ولایت طور و مطامیر و مرج القلعه است پیش راند و اموال بسیار به غنیمت گرفت آنگاه پس آمد در بازگشت نیز غارت و کشتار و اسیر گرفت و جوانان را به غلامی برد. از ولایت دینور و قرمیسین و زبیدی تا آنجا که رفتند از دختر و پسر بگفته آنها که کمتر گفته اند پنجاه هزار و به گفته آنها که بیشتر گفته اند یکصد هزار اسیر گرفتند. "مسعودی ج 2،

ترجمه پاینده، 1370، ص 749

آنچه در این گفته مسعودی آمده و میدان و عرصه تاخت و تاز مرداویج گشته نام محل های مختلف استان کرمانشاهان شامل دینور، قرمیسین، مطامیر (ماهیدشت)، زبیدی (حوزه اسلام آباد غرب)، مرج القلعه (حوزه کرد)، حلوان (سرپل ذهاب) است. لفظ «طور» در بیان مسعودی هم شامل حوزه شهرستان گیلان غرب باید بوده باشد زیرا که بیشتر نقاط غرب استان کرمانشاهان را همانطور که این مورخ آورده سپاه مرداویج در آن زمان در نور دیده است و دیگر جایی نمانده تا سرحد جبل که مورد قتل و غارت قرار نگیرد.

" در دوره خلافت مقتدر یوسف ابن ابی الساج در سال 314 ه. ق حاکمیت جبال را داشت و او را برای جنگ با قرمطیان به واسط اعزام کردند و هارون بن غریب در سال 316 ق از سوی خلیفه به حکومت تمام جبال گماشته شد و ایالات ماسبدان و مهرجانقدق تحت فرمان او در

آمدند و در جریان برکناری مقتدر از خلافت در 15 محرم 317 ه. ق، مونس مظفر حاکمیت شهرهای حلوان، دینور، همدان، کنگاور، کرمانشاهان، رازنات، دقوقا، خانيجار، صیمره، سیروان، ماسبدان، مهرجان قذق و ارزن را به نازوک دادو نازوک در 17 محرم همان سال پس از بازگشت مقتدر به خلافت، کشته شد و در سال 319 ه. ق محمد بن یاقوت بر نواحی جبال گماشته شد. در سال 320 قیامی مردمی علیه حاکمیت دیلمیان در جبال و از جمله در حلوان، ایالات مهرجان قذق، ماسبدان، قرمابین، دینور و همدان صورت گرفته بود " اکبری، 1386 ص 245

"در سال 423 ه. ق، در دوره خلافت قائم و همزمان با حکومت آل بویه بر ایران، تهاجم ترکان غز سلجوقی به ایران و ناحیه جبال و از جمله نواحی ماسبدان و مهرجان قذق، مردم در شهرهای مختلف ایران و عراق دچار گرانی و بیماری وبا و آبله شدند که تعداد زیادی از مردم را در کام مرگ فرو برد. " همان ص 250

خرمیدینان در ماسبدان

" اکنون یعنی سال 332 ه. ق بیشتر خرمیان از فرقه کردکبه و لودشاهیه هستند و این دو فرقه از همه خرمیان معتبر ترند. بابک خرمی که در سرزمین اران و آذربایجان بر ضد مأمون و معتصم خروج کرد از آنها بود

غالب خرمیان در خراسان و ری و آذربایجان و کرج ابودلف و برج که به بنام رذ و ورسنجان معروف است و هم در صیروان و صیمره و اریوجان و ماسبدان و دیگر نواحی هستند و بیشتر در روستاها اقامت دارند و اعتقاد دارند که بعداً اعتباری خواهند یافت و منتظر ظهوری هستند که به روزگار آینده رخ خواهد داد. " مسعودی ج 2، ترجمه پاینده 1370، ص 297

می توان از این بیان مسعودی این نتیجه را گرفت که نهضت بابک خرمدین که علیه تسلط اعراب بر سرزمین ایران می جنگیده زمانی تمام مناطق استانهای غربی را فراگرفته است.

اران

در شاهنامه فردوسی به شهرستان حلوان اشاره رفته است که این شهر توسط قباد ساسانی با نام شارستان اران بنا نهاده شده و حوزه گسترده ای در آن عصر داشته است. با توجه به محدوده وسیع این شهرستان پذیرفتنی است که منطقه گیلان غرب زمانی هم به این نام خوانده شده باشد:

| | |
|-------------------------------|--------------------------------|
| "از اهواز تا پارس یک شارستان | بکرد و برآورد بیمارستان |
| اران خواند آن شارستان را قباد | که تازی کنون نام حلوان نهاد |
| گشادند هر جای رودی زآب | زمین شد پر از جای آرام و خواب" |

شاهنامه فردوسی، فرشادمهر، 1377، ص 565

از آنجا که اساس مندرجات مربوط به دوره ساسانی در شاهنامه بنا به گفته اکثر محققین بر منابع عهد تاریخی ساسانی استوار است حوزه شارستان حلوان را از مرزهای اهواز تا پارس آورده است پس می بایست این حوزه ای گسترده بوده اشد و طبیعی می نماید که گیلان غرب هم در این حوزه گنجانده شود. در این باب در مروج الذهب مسعودی آمده که:

" مهدی خلیفه عباسی به سال 169 ه. ق به قصد قرمیسین دینور از بغداد بیرون شد و چون وصف خوش هوایی ماسبذان، سیروان و گرگان را برای او گفته بودند راه به سوی ارزن و اران کج کرد و در دهکده ردین درگذشت. " مسعودی، ترجمه پاینده 1370 ص 313

با توجه به منابع و مأخذ ردین که به صورت رذ و رد هم ضبط گردیده و محل دفن مهدی خلیفه عباسی بوده است در محل شهر ایلام فعلی است. بنا به گفته مسعودی قصد خلیفه عباسی قرمیسین بوده است پس می بایست به راه گردنه حلوان رفته باشد و چون می گوید راه خود را بسوی ارزن و اران کج کرد قاعدتاً این دو نام شامل ایوان غرب و گیلان غرب می شود. برای نام ایوان هم قرائتهای مختلف و زیادی ثبت شده از جمله اریوحان، اریوجان، ارگان، ارجان، اربجان پس دور از ذهن نیست که ارزن هم تصحیفی از یکی از این نامها باشد با توجه به این می توان گفت که زمانی اران هم شامل منطقه گیلان غرب می شده است چه این دو محل از نقطه حلوان نزدیکترین مناطق به رذ (ایلام کنونی) بوده اند. صاحب نظران سیروان را منطبق بر شیروان فعلی در استان ایلام می دانند. این گرگان هم به احتمال زیاد غیر گرگان مرکز استان گلستان فعلی است و آنرا در همین دور و بر باید جستجو کرد. آنچه آنکه سعید نفیسی در تاریخ تمدن ایران ساسانی در باره شهری به نام استراباد که از نامهای گرگان فعلی بوده در حوزه خوزستان نام برده و آورده است که:

"در آغاز دوره اسلامی در همین نواحی [دشت میشان در خوزستان در مصب رود دجله] شهری بوده که آنرا کرخ میسان می گفتند که در سرزمین عراق بوده و نام دیگری داشته است که استراباد باشد و به جز استراباد گرگان بوده است. اینکه این شهر دو نام داشته پیدا است که یک نام آن ایرانی یعنی استراباد و نام دیگرش شاید آرامی بوده باشد که کرخ میسان می گفته اند. " نفیسی، 1383، ص 379

بعجز مورد فوق نامهایی چون کرگان و کرج (کرگک) هم در این حوالی وجود داشته اند که می توانند منشأ نام گرگان شده باشند.

نکته دیگر آنکه در قسمت غرب شهر گیلان غرب هم تپه قدیمی ای هست که در بیان مردم « چیای ارو» نامیده می شود. هر چند که آمده است که شخصی به نام «ارو» مدتی در آنجا مقیم بوده است اما این تپه بسیار قدیمی است و نام آن می تواند به نوعی بازگو کننده اران باشد و بعضاً کارشناسان آن را

بنایی مربوط به دوره ساسانی می‌دانند. البته در اطراف تپه و بر فراز آن می‌توان نشان از آثار زندگی گذشتگان یافت.

ماذورستان

از جمله نقاط مسکونی که در گذشته سفرنامه نویسان تا قرن هفتم هجری از وجود آن و خرابه‌های به جای مانده از آن در حوالی حلوان قدیم و مرج القلعه سخن گفته‌اند محلی به نام ماذورستان بوده است. فاصله این محل را از حلوان چهار فرسخ و از مرج القلعه شش فرسنگ نوشته‌اند اما محل آن امروزه بر محققین و پژوهشگران مسائل تاریخی و جغرافیایی ناشناخته مانده است. اکثر پژوهشگران آنرا در اطراف گردنه پاتاق حدس زده‌اند. اما این احتمال هم هست که با توجه به برخی شواهد این نقطه در حوزه شهرستان گیلان غرب بوده باشد. اگر این محل در دشت گیلان غرب و در محل حدود پنج کیلومتری جاده گیلان غرب به قصر شیرین بین دو قبرستان گومی (گنبد) و میلبل (میله‌ها) در مجاورت روستاهای کله جوب جایی که آثاری از ساخت و سازهای قدیمی مانند تپه و ساختمان آتشکده و ساروج و دیوارهایی که با گچ و قلوه سنگ چیده شده‌اند، بر جای مانده است. راه بین حلوان و ماذورستان را هم از طریق روستای شیشه راه در دهستان دیره و ارتفاعات سنبله و تنگ کورک در نظر گرفته شود مسافت بین حلوان و ماذورستان همان چهار فرسنگی است که سفرنامه نویس‌ها نوشته‌اند. آنچه ابن رسته در باره ماذورستان آورده می‌طلبد که در شرق ماذورستان تپه و سرابی باشد و آنچه ابودلف در باره ماذورستان نوشته لازمه اش آن است که این شهر در نقطه‌ای بین گرمسیر و سردسیر باشد تا نوشته او صدق کند و این نکات در مورد امکان اینکه ماذورستان در دشت گیلان غرب باشد صادق است.

ابن خردادبه در مسالک و ممالک در باره مسافت بین قصر شیرین - کرمانشاه آورده است.:

"از قصر شیرین تا حلوان 5 فرسخ سپس گردنه حلوان قرار دارد، تا ماذورستان 4 فرسخ راه است. از آنجا تا مرج القلعه شش فرسخ، از مرج القلعه تا قصر یزید 4 فرسخ سپس تا زبیدیه 6 فرسخ از آنجا تا خشکاریش 3 فرسخ از خشکاریش تا قصر عمر 4 فرسخ تا قرماپسین 3 فرسخ تا شبداز کمتر از 2 فرسخ است." المسالک و ممالک ابن خرداد به

فاصله شهرها و مکانهایی که ابن خرداد به از آنها نام برده در فاصله قصر شیرین تا کرمانشاه 35 فرسخ 210 کیلومتر بوده است و این فاصله امروزه کمتر از 180 کیلومتر است. بر این اساس بعضی از این نقاط نام برده شده در المسالک و الممالک می‌بایست در مسیر راه قصر شیرین به کرمانشاه (از طریق گردنه پاتاق) نبوده و از آن فاصله داشته باشند. می‌توان گفت که وقتی ابن خرداد به گفته از حلوان تا

ماذورستان چهار فرسخ است به این مفهوم نیست که حتماً این نقطه باید در مسیر جاده اصلی بغداد - کرمانشاه باشد. در سفرنامه ابن حوقل می خوانیم که:

"... و از کرمانشاهان به زبیدیه منزل خوبی است به قدر 8 فرسخ و از زبیدیه تا مرج القلعه 9 فرسخ است و این شهری است خرم با حصار زیبا و آبهای جاری و گوسفندانی رایگان گونه و از مرج تا حلوان 10 فرسخ است و حلوان آغاز مرز عراق از نواحی جبال است." جعفر شعار، سفرنامه ابن حوقل، 1366، ص 103

در این مطلب ابن حوقل در فاصله حلوان تا کرمانشاه نامی از مازورستان نیاورده و این می تواند به معنی آن باشد که این محل در مسیر راه مذکور نبوده است البته به هر دلیل که بوده ابن حوقل در نقشه جبال هم مازورستان را ترسیم نکرده است. دیگر آنکه مسافت بین حلوان و کرمانشاه را سرجمع 27 فرسخ آورده است یعنی 162 کیلومتر که با فاصله امروزی 140 کیلومتر، فاصله دارد، در حالیکه ابن خردادبه تا قصر شیرین این فاصله را 35 فرسخ را ضبط کرده است و این بدان معنی است که بعضی از نقاط آورده شده در المسالك و الممالک ابن خردادبه از مسیر فوق الذکر فاصله داشته اند.

در تاریخ تمدن ایران ساسانی آمده است که:

"در مازورستان در دو فرسنگی حلوان ایوان بسیار بزرگی که در میان آن طاق بسیار بزرگی بوده است و گرداگرد آن بستانی دیده می شده از زمان بهرام گور باقی بوده و آنرا بستان بهرام گور می گفته اند." نفیسی، 1383، ص 116

ابن رسته در اعلاق النفیسه آورده است:

"از بغداد تا نهروان 4 فرسخ تا دسکره 8 فرسخ از دسکره تا جلولاء 7 فرسخ تا خانقین 7 فرسخ تا قصر شیرین 6 فرسخ و تا حلوان پنج فرسخ است و راه دارای فراز و نشیبهایی است که در سمت راست آن [حلوان] دره ای است که در حاشیه آن درختان خرزهره روئیده است و در سمت چپ آن دره کوهستانی قرار دارد که به کوه حلوان متصل است که از آن دو رودخانه جاری است و سپس راه به سوی قریه دیرکان منتهی می گردید و پس از آن وارد دره ای میان دو کوه می شد و از روی پلی که بر روی دره بسته بودند عبور می کرد و به حلوان می رسید. از حلوان تا مای ذورستان 4 فرسخ است که راهش هموار است. سپس راه به قریه ای که در پایین تپه ای و سراب نامیده می شود منتهی می گردید. بر روی رود حلوان پلی قرار دارد که از آن می گذرند و سپس به بالای تپه ای می روند و در نیمه راه آن تپه طاقی از سنگ ساخته شده که با مرمر فرش گردیده و در مقابل طاق دو درخت پسته قرار دارد. بعد راه ادامه می یابد تا به سر تپه می رسد و از آنجا به طرف مای ذورستان سرازیر می شود. از مای ذورستان تا مرج القلعه 6 فرسخ است." ابن رسته، ترجمه قره چانلو ص 194

ماذورستان می تواند شهری در حوزه شهرستان گیلان غرب بوده باشد. زیرا کوهستان متصل به کوه حلوان با اوصاف مندرج در سفرنامه اعلاق النفیسه ارتفاعات سرکش و دنباله آن به طرف سرپلزهاب باید باشد. دو رودخانه جاری از آن یکی رودخانه گیلان و دیگری رودخانه دیره است. درختچه های خرزهره هم با وجود خسارات زیاد ناشی از حوادث طبیعی و مسائل انسانی، بسیار که دیده اند و در گذشته مسلم از امروز هم بیشتر بوده است و از ابتدای شهر امروزی تا نهایت رودخانه وجود دارد. قریه دیرکان هم می تواند دهستان دیره امروزی بین سرپلزهاب و گیلان غرب بوده باشد. با توجه به آنکه جاده مالرو قدیم از محل شش راه (روستای شیشه راه) عبور کرده و بعد گذر از ارتفاعات سنبله به دشت گیلان غرب وارد می شده است پلی هم در اینجا از آن بحث رفته باید روی رودخانه دیره بوده باشد. در نهایت در مأخذ مذکور به تپه و سراب هم در شرق مازورستان اشاره رفته چنین ویژگیهایی در مناطق همجوار کمتر مشاهده می شود. در سفرنامه ابودلف می خوانیم که:

"در حلوان نیز آثاری شبیه بناهای قصر شیرین موجود است از آنجا به طاق حجام و طاق سنگی میان دو کوه و دارای سقف بلند و شگفت آور است. از آنجا به مازورستان که در آن دیوار عظیم قرار دارد و در جلوی آن سکوی بزرگ و باغ مخروبه واقع است که بهرام گور آن را ساخته است. در نیم رخ آن که به سوی شرق و خراسان است برف می بارد و بر نیم دیگر که در جهت عراق است برف نمی بارد و از آنجا به مرج القلعه و آن مرغزار وسیعی است که آثار شگفت انگیز از ساختمانهای زمان عاد دارد."

این گفته ابودلف هم نشانه هایی دارد که می توان استنتاج کرد که مازورستان شهری در حوزه فعلی گیلان غرب بوده است چرا که از طرفی به شرایط طبیعی مثل بارش برف در جانب شرقی و عدم بارش آن در جانب غربی اشاره رفته است و این خود نشان میدهد که مازورستان باید در منطقه ای حائل بین گرمسیر و سردسیر واقع بوده و تا پیش از خشکسالیهای اخیر، در این زمان هم در طول یک سال امکان داشت چندین بار در ارتفاعات سیروان و سرکش در جانب شرقی گیلان غرب برف بیارد و جانب غربی بدون برف باشد. حال آنکه اگر مازورستان در مسیر گردنه پاتاق باشد و بنا به نوشته ابن رسته چهار فرسخ از حلوان فاصله داشته باشد باید در ارتفاعات مجاور پاتاق بوده باشد که همیشه جزء مناطق سردسیر و برفگیر منطقه در زمستان است. بعلاوه اگر مازورستان را بعد از گردنه پاتاق فرض کنیم در حوزه کردند فعلی قرار می گیرد. این مطلب برای دشت کردند کمتر توجیه پذیر است که استعداد و توانایی دو شهر مازورستان و مرج القلعه را همزمان داشته باشد در حالی که گیلان غرب با داشتن رودخانه ها، دشتهای به نسبت وسیع تر از کردند، و خرابه های آتشکده و بناهای های بزرگ به جای مانده، خالی از سکنه و فاقد شهری بوده باشد. به ناچار باید پذیرفت شهری در زمانهای مختلف با

نامهای متفاوت در متون و سفرنامه های اعصار گذشته متعلق به حوزه گیلان غرب فعلی وجود داشته است در غیر این صورت آثار متعدد به جای مانده از دوره های مختلف تاریخی در این شهرستان معنی پیدا نمی کند.

در جمع بندی و نهایت این مطلب باید گفت مازورستان محلی بوده دارای آثار باستانی از جمله دیوار عظیم که از آن نام برده شده و می تواند خبر از یک بنای به نسبت بزرگ بدهد. دیگر آنکه در فاصله حلوان تا مرج القلعه واقع بوده و در نقطه ای حائل بین سردسیر و گرمسیر قرار داشته است. با توجه به محتوای سفرنامه ها، در شرق مازورستان باید تپه و سراپی بوده باشد. در المسالك و الممالک هم فاصله قصر شیرین تا کرمانشاه 35 فرسخ قید شده و این می رساند که بعضی از مکانهای نام برده شده بایستی چند فرسخی از راه قصر شیرین به کرمانشاه فاصله داشته باشند تا این فاصله صدق کند. از جمع بندی این نظرات می توان به این نتیجه رسید که مازورستان می بایستی در قسمتهای جنوبی جاده سرپلزاب - کرد بوده باشد چرا که جانب شمالی این مسیر دارای زمستان به نسبت سخت تری است.

دوره سلجوقیان و خاندانهای کرد بنی عناز و حسنویه

پس از دو قرن سکوت ایرانیان از زمان ورود اعراب به سرزمین ایران بتدریج ایرانیان دریافتند که آن نوع حکومتی که مسلمانان صدر اسلام در پی گسترش آن بودند، تحقق یافتنی نیست و در این راستا قیامهای بسیاری در جای جای ایران در تاریخ به ثبت رسیده که با سلطه اعراب مبارزه کرده اند. سلسله های طاهریان، سامانیان، صفاریان، دیلمیان و... مشعل این قیامها را فروزان نگه داشتند و پس از آنها نوبت به سلسله های عمدتاً ترک تبار نظیر خوارزمشاهیان، غزنویان، سلجوقیان یکی پس دیگر علم مخالفت با خلیفه های بغداد را برافراشتند تا اینکه بالاخره سلجوقیان توانستند این بیرق را برای همیشه بخوابانند. در یک دوره تقریباً دو بیست ساله در پهنه غرب کشور از دینور تا شهر زور و ایالتهای ماسبدان، و حلوان خاندانهای کرد حسنویه و بنی عناز حکومتی کرد تبار تشکیل داده اند. سراسر این دوره در کشمکش ها و جدالهای خارجی و داخلی بسیار سپری گشته است. در سال 330 ه. ق امیرحسین برزیکانی برای اولین بار حکومت خاندان حسنویه را در شهر زور پایه ریزی کرد. پایتخت این خاندان قلعه سرماج هرسین بوده است. مقر خاندان بنی عناز هم شهر حلوان و دوره حکومت آنها حدود یکصد و سی سال بوده است. در دوره تسلط این خاندانهای حکومتگر کرد، ابتداء ه به دیلمیان و سپس به سلجوقیان وابسته و خراجگزار این سلسله ها بوده اند.

شهرستان گیلان غرب با توجه به آنچه که منابع تاریخی، قلمرو این خاندانها را تعیین کرده اند در حوزه اقتدار حکومت این سلسله ها بوده است. در پایین دست شهر گیلان غرب و در جانب شمالی رودخانه

گیلان هم قلعه خرابه ای وجود دارد موسوم به « حسن زوردار » که بعید نیست از آثار دوره خاندان حسنویه باشد زیرا این خاندان بین سیروان و حلوان در تردد بوده اند.

"در سال 437 ق طغرل سلجوقی برادرش ابراهیم ینال را برای تصرف همدان و بلاد جبال مأمور ساخت. ابراهیم همدان را فتح کرد و به دینور رفت ابوالشوک (ابوالفتح فارس شازنجانی از طایفه کرد شازنجان) که در دینور به سر می برد در مقابل ینال به کرمانشاه عقب نشینی کرد ابراهیم نخست دینور و بعد کرمانشاه را تسخیر و غارت کرد سپس در تعقیب ابوالشوک عازم حلوان شد. ابوالشوک که نتوانست در برابر سپاه سلجوقی مقاومت کند اولاد و اموال خود را به قلعه سیروان منتقل کرد. در ماه شعبان 437 ق سپاه ینال سیمره و قلاع سیروان را به آتش کشیدند و آبادیهای ماهیدشت و حلوان تا خانقین را ویران ساختند. ابوالشوک در همین سال در قلعه سیروان در گذشت.

در سال 446 ق بین سغدی [پسر ابو الشوک] و طغرل سلجوقی جنگی افتاد سغدی چون نتوانست با سپاهیان طغرل نبرد کند در قلعه روشن قباذ موضع گرفت. در سال 446 ق سرداران سلجوقی که مأمور سغدی بودند شهر حلوان را غارت کردند و بسیاری از مردم آنجا را کشتند سغدی باز سرپیچی کرد و به قلاع روشن قباذ و تزدان پناه برد.

ابوالفتح بنی عناز هنگامی که بدر بن حسنویه حلوان و قرمیسین را از او ستاند به رافع بن محمد بن مقسّم پناه برد و نزد او فرود آمد بدر به رافع پیغام فرستاد و دوستی پدرش و حقوق بر وی به یاد آورد و او را از بهر پناه دادن به دشمنش نکوهید و از رافع خواست ابوفتح را از خود دور کند تا پیمان دوستی دیرین بیاید لیک رافع چنین نکرد بدر هم سپاهی به قلمرو رافع در بخش خاوری دجله فرستاد و آنجا را چپاول کرد. این سپاه آهنگ سرای او در مطبره کرد و آنرا به یغما برد و خوراک آتش کرد آنگاه سوی دژ بردان روان شد که آن نیز در قلمرو رافع بود. این دژ را نیز به زور از او ستاندند. " ابن اثیر، برگردان آژیر، ج 12 ص 5439

نام دژ تزدان بصورت‌های مختلفی مانند بردان، بردان، ورودان، تزدان در منابع آمده است و از آنجا که خاندان بنی عناز حکمران حوزه حلوان بوده اند بر اساس بعضی نشانه می توان تا اندازه ای حدس زد که این دژ در حوزه حلوان تا سیروان بوده است که این فاصله منطقه عمومی گیلان غرب است و می توان این قلاع را در این منطقه جست. در عهد مغولان هم ورودن در کنار حلوان (سرپل)، مرج (کرند) آمده که خود بیانگر نزدیک بودن این مناطق به همدیگر است. لغت نامه دهخدا ذیل واژه « ماه » آورده است:

"نواحی را که ما امروز همدان، کرمانشاه، دینور، نهاوند و پیشکوه گوییم در قدیم کشور ماه می گفتند و در ویس و رامین این لفظ استعمال شده است این باقیمانده ماد و مای قدیم است که مرکز مملکت مادی باشد

اشپولر در اثر خود از جلگه ماهدشت در جنوب حلوان نام برده است:

"با وقوع این حادثه [حمله طغرل بیگ به کرمان و دفع آن توسط حکمرانان بویه ای آنجا] برای نخستین بار تصادمی مستقیم میان آل بویه و سلجوقیان به وقوع پیوست ولی چون ابوکالیجار بویه در اثر قبول میراث عموی پر از دشمن خویش جلال الدوله در بین النهرین و به سبب کشمکش با فرامرز در اصفهان آنچنان مشغول بود که نمی توانست به طور جدی در باره دفع مهاجمان ترک بیندیشد در نتیجه ابراهیم ینال همدان را گشود و گرشاسب امیر آنجا به کردهای جوزقانی پناهنده شد.

همین امر سبب شد که توجه سلجوقیان به کردها معطوف گردد و اگرچه حمله به این کردان تا وقتی در منطقه کوهستانی خود بودند مشکل بود ولی کردان نیز در اثر جنگهای ابوالشوک حسام الدوله فارس فرمانروای قرمیسین با برادرش ابوالماجد مهلهل بر سر خلنگان و شهر زور و همچنین بر اثر جنگهایی با علاء الدوله در 432 هجری بسیار ضعیف شده بودند. از این رو سلجوقیان توانستند بدون زحمت زیادی دینور را تسخیر نموده و ابوالشوک را از قرمیسین به حلوان برانند و مقر حکومتش را که خود تخلیه کرده ولی دیلمیان و کردهای باقی مانده در آنجا از آن دفاع می کردند پس از ماههای طولانی مسخر گردید و ماههای بعد صیمره را نیز به تصرف در آوردند. در اواخر شعبان 437 حلوان به دست ابراهیم ینال افتاد و قسمتی از قشون غز تا خانقین یعنی داخل خاک بین النهرین پیشروی نمود.

پس از مرگ ابوالشوک در 30 رمضان 437 هجری قمری کشمکش بر سر میراث او میان برادرش مهلهل که با همسر ابوالشوک ازدواج کرده بود و پسرش سعدا بر پا گشت و به تسخیر مجدد کرمانشاه و دینور به نفع مهلهل منجر شد، شگفت انگیز تر بود چه اینکه سعدا پس از این شکست فوراً از ابراهیم ینال در ربیع الاول 438 کمک خواست. غزها نیز به عنوان طرفداران وی در این کشمکش شرکت نموده، از او حمایت کردند، ولی با این وصف مهلهل و برادرش سرخاب در جنگ بر سر حلوان و جلگه ماهدشت واقع در جنوب شرقی حلوان سرانجام بر سعدا و یاران غز وی غلبه کردند. نهایت اینکه این موفقیت در اثر طغیان طوایف کرد و لر بر ضد سرخاب دوباره بی اثر شد. زیرا سعدا در نتیجه طغیان مزبور آزاد گردید در حالیکه عموی او سرخاب به اسارت سلجوقیان ماند. "اشپولر، ترجمه جواد فلاطوری، 1369، ص 237/9

این مطالب که در تاریخ ایران در قرون اولیه اسلامی آمده از دو جهت حائز اهمیت است نخست آنکه در دوره سلجوقیان منطقه حلوان و ماهدشت پیوسته درگیر نبردها و جنگهای خونین بین طرفین متخاصم، حاکمان محلی طوایف کرد و لر از یک طرف و نیروهای مهاجم سلجوقی از طرف دیگر بوده است و نکته دوم آن است که به نام جلگه ماهدشت در جنوب شرقی حلوان اشاره رفته است که به احتمال بسیار شامل نواحی منطقه گیلان غرب می شود.

البته **مایدیشت** و ماهدشت از دیرباز به منطقه فعلی ماهدشت در جنوب کرمانشاه اطلاق می شده است و اگر زمانی نام حوزه فعلی گیلان غرب هم ماهدشت بوده نباید چیز دور از انتظاری باشد زیرا از یک

طرف این منطقه در خیلی از ادوار تاریخی بخشی از استان مای بوده است و مردمانی هم که در این حوزه زیسته اند تابستانها در بیلاق این منطقه و زمستانها هم در گرمسیرش بوده اند. از گذشته ها دور طرز قسمتی از مای شهریاران و مای بهزدان هم می توانسته از نامهای این منطقه بوده باشد بعید نیست در ازمنه بعد مدتی هم به ماهدشت تغییر نام داده باشد.

در اینجا ذکر این نکته که به نوعی به ماهدشت بی ارتباط نیست ضروری می نماید که یکی از پر سابقه ترین تیره هایی که در گیلان غرب زندگی کرده اند و به ماهکی یا مهکی معروف اند. این تیره که هم اکنون هم دسته هایی از آنها در گیلان غرب زندگی می کنند در گویش محلی به « میه کی » معروف اند و در نزدیکی شهر گیلان غرب در روستایی به همین نام زندگی کرده اند که در زمان حاضر دسته هایی از آنها در روستاهای مختلف پراکنده اند و در شمار طایفه گیلانی محسوب می شوند.

منجلان، منگله

در جغرافیای تاریخی ایوان غرب به نقل از التنبیه والاشراف مسعودی از نویسندگان قرن چهارم ه ق آمده در باره آتشفشان اربوجان و محلی به نام منجلان سخن به میان آورده است که احتمال می رود این نام به حوزه گیلان غرب اطلاق شده باشد. هر چند مؤلف تاریخ ایلام، مرتضی اکبری حدس زده که منجلان ممکن است تحریفی از نام کوه «مانگ الات» باشد اما بنا به پاره ای دلایل امکان کاربرد این نام برای حوزه گیلان غرب هم هست. یادآوری می شود این کوه در جانب جنوبی رودخانه کنگیر در غرب ایوان و در مجاورت دهستان ویزنان است. نوشته مسعودی در باره آتشفشان «حمه تومان» چنین است:

"... و آتشفشان اربوجان مجاور سیروان از ولایت ماسبدان که به حمه تومان معروف است و مجاور منجلان است و از چهل فرسخی بغداد بر بندجین و ابراز - الروز دیده می شود." محمدی

آیت، 1376، ص 19

در این توصیف مسعودی که در باب آتشفشان حمه تومان بوده تمام نقاط مسکونی دور و بر ایوان مثل سیروان، بندجین، منجلان با ذکر نام ایالت ماسبدان که این نقاط در آن واقع شده اند آمده، به احتمال زیاد می توان پنداشت که منجلان زمانی نامی برای منطقه گیلان غرب بوده است زیرا که بخش اعظم حوزه شهرستان ایوان در شمال و غرب این شهرستان به گیلان غرب پیوسته است. وقتی جایی توصیف می شود قاعدتاً نقاط دور و بر آن را هم ذکر می کنند و مسعودی هم بندجین (مندلی) در غرب و

سیروان در شرق اربوجان را آورده پس اگر بگوییم منجلان هم در شمال اربوجان بوده دور از حقیقت نیست زیرا منجلان (حوزه گیلان غرب) از سیروان و بندیچین منطقه کوچکتری نبوده است.

ولی رضایی در جستاری در باره اسلام آباد غرب در توصیف «منگله ری» هم نوشته اند:

"از اسلام آباد به جانب غرب یعنی برای رفتن به روم (عراق کنونی) دو راه وجود داشته یکی راه اصلی که همان راه شاهی بوده است که از طریق: کوند، پل زهاب، قصر شیرین و خانقین به بغداد می رسیده راه دوم [منگله ری] که از گردنه «مله نهی» می گذرد. شهر اسلام آباد غرب را از طریق گیلان غرب، سومار و مندلی به بغداد متصل می کرده است، در فاصله، پنج شش کیلومتری غرب اسلام آباد گردنه ای است که آن را «منگله ری» می گویند. " رضایی،

1378، ص 27

بعضاً در نقشه هایی که جهانگردان و سیاحان مغرب زمین در قرون گذشته ترسیم کرده اند در فاصله بین

آرون [آباد] و سومار در حوزه فعلی شهرستان گیلان غرب هم به نقطه ای با نام تنگله (Tengla) یا

(Tetang) اشاره رفته است که امکان دارد تصحیفی از منگله یا منجلان بوده باشد.



بخشی از نقشه شماره 84 که توسط ماتیاس سیوتر (Matthias Seutter) در 1727 میلادی ترسیم شده است. در جنوب آرون [آباد] تِ تنگ ترسیم شده است. اطلس نقشه های تاریخی ایران مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب

در زبان کردی محلی هم واژه «ماینجلان» یا «مایجلان» کاربرد دارد اما مفهوم آن روشن نیست. این واژه در بعضی عبارات کنایه ای مثل «بردهی قهو ماینجلانا» در محاورات می آید و منظور از آن طول و تفسیر دادن، مشکل گردانیدن کار و گلگی کردن است. با توجه به این توصیف می توان گفت

ماینجلان یا مایجلان، سواری نامی یا شخص مهمی بوده که دسترسی به او برای هر کس به آسانی مقدور نبوده است.

با توجه به این شواهد، این امکان وجود دارد که حوزه شهرستان گیلان غرب زمانی هم منگله یا منجلان و... نامیده شده باشد.

درتنگ

در اثری به نام "سقوط بغداد" نوشته رشید - وومی خوانیم:

"هلاکو برای اثبات آنکه خلیفه عباسی به تمامی طرد و منزوی شده بود، حسام الدین عکه، حاکم دژ درتنگ را وادار ساخت تا به ولی نعمت خود خیانت ورزد و دژهای ورودن و مرج را به وی بخشید. درتنگ از نظر بزنگاهی و رزم آمایی بر فراز کوهی بلند قرار داشت و برجاده ای که لشکر هلاکو برای عزیمت از همدان به بغداد ناگزیر می بایست از آن بگذرد مشرف بود. بی تردید بر همگان ثابت شده بود که درتنگ کلید عراق عرب است. روایت کرده اند که از دیرزمانی پیش حسام الدین عکه از خلیفه رنجیده خاطر بود. "رشید وومی، ترجمه اسدا... آزاد،

1366

از آنجا که از دیرباز این نواحی همجوار در تحت یک سیطره سیاسی اداره می شده اند دژ ورودن را باید در میان نام یکی از آثار فراوان در منطقه گیلان غرب جستجو کرد. البته اشکال دیگری از این واژه مثل بردان، تزدان در همین حوالی در منابع تاریخی عهد عباسیان آمده است که ظن اینکه این دژ در حوزه شهرستان گیلان غرب بوده است را بیشتر می کند و نیز پناهگاه سغدی جانشین ابوالشوک بعد سقوط حلوان هم قلعه تزدان و روشن قباذ قید شده است.

اطلاق واژه قیتول بر چندین نقطه در شهرستان گیلان غرب و مناطق همجوار و نیز واژه «توران شاه» نشان دهنده این مطلب است که مغولان در این منطقه بوده اند. زیرا اهل فن واژه قیتول را که به معنی محل تجمع نیروی نظامی و پادگان است، مغولی می دانند. جالب است این نقاط طوری قرار گرفته اند که فاصله بین آنها تقریباً در طول یک روز بصورت پیاده طی می شود.



بخشی از نقشه شماره 78 از اطلس نقشه های تاریخی شاهنشاهی ایران 1787 میلادی ریگوبرت بن - متن فرانسه هر چند در بعضی منابع و مأخذ درتنگ را در محل سرپل‌زهاب دانسته اند اما در اطلس نقشه های تاریخی ایران درتنگ در جای گیلان غرب در غرب هارون آباد و جنوب کرن و حلوان ترسیم شده است. در نقشه محل روستای قیلان (Ghilan) در دهستان ویزنان هم در جنوب درتنگ ترسیم شده است و محل‌های هارون آباد، کرن که در نقشه کرن (Keren) قید شده است و نیز حلوان (سرپل‌زهاب) درج شده است و پیدا است که در زمان سیاحت جهانگرد مربوطه حلوان و درتنگ به یک محل اطلاق نشده اند.

دوره آل جلایر، تیموریان، آق قویونلو و قرا قویونلو

با رو به زوال گذاشتن سلسله عباسیان و ظهور حکومت‌های نظیر سلجوقیان و تیموریان... تقسیم بندی ایالات ایران در دوره عباسیان به هم خورد و این بار نام‌هایی چون عراق عرب و عراق عجم وارد دفاتر و مراسلات اداری گردید. در این بین حوزه غرب ایران و استان کرمانشاهان و شهرستان گیلان غرب در تحت نام عراق عجم گنجانده شد. عراق عجم ناحیه ای است در مرکز ایران شامل ایالات و ولایات مرکزی واقع بین اصفهان و همدان و تهران و مشتمل بر شهرهای ذیل کرمانشاهان، همدان، ملایر، اراک، گلپایگان و اصفهان. اصطلاح عراق عجم در تقسیمات کشوری ایران تا انقلاب مشروطیت معمول بود و پس از آن در نقشه های جغرافیایی و تقسیمات کشور به استانهای مختلف اصطلاح مذکور متروک گردید. سبب نامیدن این ولایات به عراق عجم آن بوده است که خلفاء عباسی به سبب نفوذ و قدرت سلجوقیان به آنها لقب «سلطان العراقین» داده بودند و منظور آنها از عراقین یکی کشور فعلی عراق و

دیگری استان جبال بود که مرکز قدرت سلجوقیان بود. سپس برای اینکه دو عراق با هم اشتباه نشود ایالت جبال را عراق عجم نامیدند.

در دوره تیموریان، آنچه از اثر حمله تیمور، در منابع در این منطقه به جای مانده درگیری ای بوده که بین قبایل کرد و سپاه تیمور که از فتح بغداد برگشته و در گردنه حلوان با جنگجویان کرد منطقه روبرو گشته که بنا به اعتراف تیمور شجاع ترین جنگجویانی بوده که او با آنها برخورد کرده است. اما در منابع ذکری از قبایل کرد که با تیمور جنگیده اند نیامده است. در اینجا باید گفت با توجه به اینکه در دوره صفویه این منطقه در تحت تصرف ایل کلهر بوده، احتمال اینکه جنگجویانی که راه تیمور سد کرده اند از ایل کلهر، گوران و یا تلفیقی از این دو ایل بوده باشند بسیار زیاد است.

در این رابطه آنچه که سینه به سینه از طریق کهنسالان منتقل شده است و احتمال زیاد می رود که مربوط به زمان گذر تیمور از این منطقه باشد این بوده که: در محل ذهاب شاهی بوده که با مردم منطقه جنگیده و چون بر مردم منطقه غلبه یافته با سبانه ترین روش با اسراء رفتار کرده به این ترتیب که اسراء را گردن زده و آنگاه ساج بسیار داغی را روی تنه ای که گردنش زده شده قرار داده اند و آن کالبد بی سر با ساج آتشین تا زمانی چند چرخیده و بعد افتاده است.

" لشکر کشیهای تیمور در ایران در فاصله سالهای 1381-1404 م / 783-807 ه. ق به عمر سلسله های کوچکی که پس از تهاجمات مغول و بویژه پس از مرگ ایلخان ابوسعید 1335 م / 736 ه. ق که قدرت مغولان در ایران بسرعت رو بزوال گذاشت، در نواحی گوناگون ایران پراکنده شده بودند پایان داد. سلطان احمد بنیاتگذار سلسله جلایری عراق عرب و آذربایجان به ترکیه گریخت. " سیوری، 1382، ص 30

" شاهرخ پسر تیمور پس از مرگ پدر 19 فوریه 1405 / 18 شعبان 807 امپراتوری تیموری را در عراق عجم، فارس، خراسان و ماوراءالنهر استوار ساخت. " همان ص 31

" قرايوسف در طی زندگانی خود موقعیت قرايوبونلوه را از جایگاه یک گروه قبایل تابع جلایریان فراتر برد و با حکومت بر آذربایجان، عراق عرب، و بخشهایی از عراق عجم آنها را قدرت مسلط غرب ایران نمود. " همان ص 35

جملات فوق که برگرفته از اثر راجر سیوری مورخ انگلیسی به نام «تحقیقاتی در تاریخ ایران در عصر صفوی» گرفته شده بیانگر آن است که سلسله های مزبور هر کدام به نوبه خود بر گستره غرب ایران که در این دوره ها بخشی از عراق عجم بوده، در ایام حکومت خود تسلط داشته اند.

دوره های صفویه، افشاریه و زندیه

گیلان غرب در این سه دوره در تاریخ ایران در حوزه اقتدار ایل کلهر بوده است. از آنجا که درباره ایل کلهر، در منابع و متون دوره صفویه در شرفنامه و بعضی تواریخ عهد صفوی مطالبی مضبوط است لذا آنچه درباره سرنوشت کلهر در منابع آمده است خواه ناخواه بخشی از آن مثل دوره های بعدی با سرنوشت مردمی که در گیلان غرب ساکن یا در بیلاق و قشلاق بوده اند ارتباط دارد. مصرح منابع آن است که حکام کلهر و شعبه ماهیدشتی این ایل در این منطقه بوده اند. در ایل کلهر به قلم علیرضا گودرزی می خوانیم:

" از ابتدای دوره شاه تهماسب اول (1576-1524م) تاریخ نویسان ضمن سخن از حاکم کردان کلهر می نویسند: کوچ نشینان کلهر بین کرمانشاهان و مرز ایران ساکن بودند گویا در ابتدای امر نفوذ دولت ایران در آنان اندک بوده است. ضمن وقایع سال 1544 مآخذ چنین می گویند: که گروهی برای تنبیه عشایر کلهر که همواره باغی بودند فرستاده شد. ایل کلهر در دوره صفویه بیشتر در نواحی ماهیدشت تا مندلی به زیست مشغول بوده اند. بنا به گفته منابع همیشه پانصد نفر یاساقی (نیروی جنگی سهمیه هر منطقه) را آماده خدمت می کرده و ظاهراً حاکم ایل دارای موقعیت مستقلی بوده است. " گودرزی، 1381، ص 27

از نکاتی که در این بیانات هست یکی اینکه زیست بوم ایل کلهر در فاصله کرمانشاه تا مندلی آورده شده است چیزی که تا تخته قاپو شدن ایلات در دوره رضاشاه هم ادامه داشت. دیگر آنکه تهیه و تأمین پانصد سوار سهمیه جنگی با توجه به موقعیت و شرایط آن زمان مسئله ساده ای نبوده است و نشان از گستردگی و کثرت جمعیت این ایل که در این منطقه می زیسته اند دارد. در «تاریخ استان ایلام از آغاز تا سقوط قاجار» آمده است:

"والیان و حکام کلهر که سه شعبه بودند، همزمان با فرمانروایی خاندان صفوی و به خصوص در اوایل حکومت آن خاندان، در نواحی غربی ایران و در مناطق ماهیدشت و سرپل زهاب و مناطق اطراف آن حکومتهای محلی کوچکی را تشکیل دادند که تحت سیطره فرمانروایی صفویان به حیات سیاسی خود ادامه دادند.

به علت نزدیکی مناطق شمال استان ایلام به ماهیدشت و نواحی سرپل زهاب و گیلان غرب احتمال می رود در بعضی اوقات قسمت های شمالی استان ایلام و از جمله ایوان تحت تسلط حکام کلهر قرار داشته و مرز بین حکام کلهر و اتابکان لر کوچک بوده است. " اکبری، 1386، ص

370

در دوره افشاریه به سبب جنگهای که نادرشاه با دولت عثمانی داشت این منطقه بارها محل عبور سپاه نادر بوده است. از آثار این دوره بنا به اطلاعاتی که روایات محلی، نادر شاه در نزدیکی قبرستان

«تاقه‌یل» گیلان غرب اردو زده است. سپس حکایت‌های هم از برخورد و رفتار نادر با مردم منطقه گفته اند.

روایت‌هایی که از زمان نادر شاه در بین مردم منطقه به جا مانده است.

در دوره افشاریه به سبب جنگ‌هایی که نادر شاه افشار با عثمانی در سرپل‌ذهاب، خانقین و کرکوک داشته است قوای نادر در این منطقه حضور یافته اند. از آثار این حضور در بین مردم منطقه حکایت‌هایی بر جای مانده است.

روایت شده در نزدیکی محل فعلی قبرستان معروف به تاویل محل اردوی لشکر نادر بوده است که دچار بیماری وبا شده اند و خیلی از آنها فوت کرده و در محل مزبور دفن شده اند. در این مکان چون نادر اتاق‌هایی ساخته به اتاق‌های نادر معروف گشته است که به مرور زمان مردم کلمه نادر را از آن حذف کرده اند و اتاقها (تاویل) مانده است. هنوز هم ته چین آن اتاق‌های قدیمی با تعداد اندکی از آن میله‌های سنگی سر مزار که بیش از دو متر سنگ یک پارچه تراش داده شده هستند باقی مانده و حکایت روزگاران گذشته را باز گو می کنند.



این میله سنگی نسبتاً بلند زمانی تعداد بسیاری از آنها به گفته معمرین در قبرستان تاویل بر سر مزار فوت شدگان سپاه نادر که در جنگ با عثمانی بوده اند، نصب کرده اند که به مرور زمان تغییر محل داده شده اند و تعداد اندکی از آنها باقی مانده است. نقل است که به سبب شیوع وبا در اردوی نادر تعداد کثیری از سپاه او جان باخته اند و در محل این قبرستان دفن شده اند.

بنا به آنچه که در دیوان شاکه و خان‌مه‌سور (خان‌منصور) تألیف آقایان قاسمی - خانی نگاشته اند:

" در دوره نادرشاه افشار ریاست ایل کلهر بر عهده منصورخان بوده است و ایشان علاوه بر شرکت در جنگ قندهار در جنگی که در کرکوک کرده، سرپرستی و هدایت ایل کلهر را به عهده داشته است. " قاسمی - خانی 1379، ص 18

روایت شده که زمانی که نادر شاه افشار به قصد جنگ با عثمانی عازم مرز بوده روزی با تعدادی از سوارانش مهمان یکی از بیگ‌زادگان گیلان غرب می شود. هنگام ظهر ناهار مفصلی برای نادر و

همراهانش تهیه می بینند. نقل است برای آنکه آتش آن دود نکند غذا را با پوست گردو پخته اند. بعد صرف ناهار، نادر خطاب به میزبان، او را به نام «وسوهی» (حسین بیگ) صدا میزند اما پاسخی نمی شود. نادر ناراحت شده می گوید: "مگر با شما نبودم. چرا جواب نمی دهی؟" «وسوهی» هم می گوید: "قربان در لشکر شما دهها «وسوهی» هست من «وسوهی جانی» هستم". آنگاه نادر او را به اسمش می خواند و او جواب می دهد. نادر می گوید: "این ملک شما خراج ندارد؟" حسین بیگ هم پاسخ می دهد: "خراج دارد ولی قربان خرج سیروان می شود". بعد که نادر می پرسد: "سیروان دیگر کیست؟" حسین بیگ می گوید: نام تسانی است که برای مهمانان هر روز در آن غذا درست می شود. نادر هم از خراج می گذرد و مقداری از املاک مجاور آن محل را به میزبان می بخشد.

روایت شده که نادر شاه هنگامی که در یکی از جنگهایش با عثمانی شکست می خورد به منطقه «فارقنئاوا» اسلام آباد فعلی عقب می نشیند تا تدارک جنگ دیگری را ببیند. خسته از گرد راه به چشمه ای رسیده که تعدادی زن در حال آب برداشتن از چشمه بوده اند. نادر کاسه ای آب از یکی از زنها می طلبد زن هم کاسه را پر کرده بعد که هنوز به دست نادر نرسیده آن را رها می کند تا بریزد. نادر ناراحت شده و به آنها نهیب می زند که دور شوید تا ما اسبهایمان را آب بدهیم زن هم دستی در آب چشمه چرخانده تا کاملاً گل آلود شود. آن زن که حاصله نام داشته خطاب به نادر گفته که: "چه خبرت شده انگار نادر می غرد!" نادر هم تعجب کرده و می پرسد: "مگر نادر چه کاری کرده؟" زن هم می گوید که: "نادر جوانان هفده هیجده ساله را سوار کره اسبهای سه ساله کرده و به میدان جنگ می برد نه مردانش کار آزموده هستند و نه اسبانش و بعد هم شکست می خورد." سپس می پرسد: "به نظر تو نادر باید چه کار کند؟" زن پاسخ می دهد که: "نادر باید مرد سی ساله و اسب پنج سال به میدان جنگ ببرد." نادر باز هم می پرسد: "حالا بگو چرا آب را ریختی و چشمه را گل آلود کردی؟ و نگذاشتی که ما و اسبهایمان از آن بیاشامیم؟" زن هم می گوید: "شما و اسبهایتان خسته بودید اگر از این آب می خوردید تلف می شدید باید بنشینید تا رفع خستگی کرده آنگاه آب بنوشید." نادر از راهنمایی زن بسیار خوشحال شده و گویند که محل فعلی کریم حاصله را به آن زن و شوهرش کریم بخشیده است.

و دیگر آنکه آورده اند روزی نادر شاه در تپه ای که در جانب غربی روستای گراویان و موسوم به «چیا سقور» یا تپه سرخ است مقدمات بازی «جریت» راه انداخته که طی آن می بایست سواری با

سوار دیگر در یک مسابقه مرگ بار دوئل مانند شرکت جوید به این ترتیب که یکی از سواران به قید قرعه یا داوطلبانه، اسبش را به جولان در آورده و دیگر با سرعت تمام او را تعقیب کرده و در آن شرایط ابزار نیزه مانندی بنام «زوو» را به طرف سوار جلویی پرت می کرد اگر به او برمی خورد مرگش تقریباً قطعی بود. به هر حال در آن مسابقه مردی به نام «سلیم بیگ» از طایفه کاظم خانی در این مسابقه بر سواری که از اردوگاه نادر انتخاب شده بود با طرفندی خاص پیروز می شود که نادر او را خلعتی بخشیده و لقب «شهریار» به او داده است.

در ناگفته های کلهر راجع به حضور نادر در منطقه آمده است که:

" در دوره سلطنت نادر شاه افشار اردوی عثمانی به خیال متصرف نمودن ذهاب به این سرحد وارد شده است. نادرشاه نیز برای جلوگیری از حرکت اردوی عثمانی با اردوی زیادی عازم و وارد به این شاه آباد که آنوقت نارون ناوا گفته اند شده است. موقع ورود تمام سرداران به استقبال نادر آمده و به حضور وی شرفیاب شده اند. جده محمدرشیدخان که عزیز خان نام داشته، ایشان هم به حضور نادر شرفیاب شده و آقای معظم له را میرویس فراول اردو قرار داده و بعد اردو را برای سرپل زهاب حرکت داده و در هنگام شب فراول اردوی طرفین به هم برخورد می نمایند اگرچه فتح با عزیز خان بوده و به آن مردم شکست وارد آورده است متأسفانه در سراب نقاره کوب قلعه شاهین شخص عزیزخان کشته می شود. نادر محبعلی خان فرزند عزیزخان را خلعت کرده و به منطقه کفراور که به سرحد نزدیک بود فرستاده است. " فرج ا... رشیدی 1386، ص 2

این نقل قولها که در خاطرات نگارنده ناگفته های کلهر انعکاس یافته روشن می سازد که در زد و خوردهایی که بین سپاهیان نادرشاه و اردوی عثمانی بوقوع پیوسته است دستجاتی از اهالی منطقه به همراه نیاکان نویسنده در درگیریهای در منطقه نقاره کوب که تا این اواخر تابع شهرستان گیلان غرب بود شرکت داشته اند و بعد این طایفه به دهستان فعلی حیدریه (کفراور) گیلان غرب فرستاده شده اند.

در دوره زندیه و کریم خان زند آنچه آمده بیشتر در رابطه با ایل کلهر و برقراری رابطه سببی او با سران ایل کلهر و طایفه کاظم خانی و سپس گسیل کردن عده کثیری از سواران کلهر به شیراز است. به نظر می رسد در دوره حکومتهای زند منطقه گیلان غرب زیر نظر طایفه کاظم خانی اداره می شده است. زیرا از طرفی به سبب رابطه خویشاوندی که کریم خان زند با این طایفه داشته، علی خان کلهر از بستگان نیاکان طایفه کاظم خانی را به منصب حکومت ایوان غرب تعیین نموده و سایر افراد این طایفه هم در دشت گیلان غرب و مراتع آن تردد داشته اند بطوریکه طایفه کاظم خانی تا اوایل شروع حکومت داوودخان در پایین دست شهر گیلان غرب صاحب املاکی بوده اند و مراتع سرکش و حوالی دیره و

گلین هم به عشایر این طایفه تعلق داشته است کما اینکه هنوز هم از طایفه زینلخانی که با این طایفه قرابت دارند سهمی در این مراتع دارند.

در این دوره کریم خان با وصلتی که با طایفه کلهر داشته یکی از سران کلهر را هم به نام منوچهرخان از طایفه حاجی زادگان به سمت ایلچی ایران در اسلامبول تعیین می کند. از سویی دیگر علی خان کلهر را به سمت حکومت کلهر در ایوان انتخاب کرده و رابط دربار علی خان کلهر و کریم خان زند، شخصی به نام صفر پدر عبدالمحمد نیای طایفه عبدالمحمدی بوده است.

شاهسونها در گیلان غرب

از جمله حوادثی که سینه به سینه نقل شده است یکی هم این روایت است که: دسته ای از ایل شاهسون زمستانها در مراتع گرمسیری گیلان غرب زمستان گذرانی کرده اند. شاهسونها آنطور که در سینه ها مانده است تمام مراتع و مزارع منطقه را قرق خود قرار داده اند. تا جایی که یکی از اجداد طایفه سیاه سیاه به نام فخرالدین (فرخینه) از این موضوع به تنگ آمده است و در پی چاره جویی برای این مشکل نامه ای خطاب به شخصی گویا به نام مولود بیگ شاهسون «مه ولگهئ شناسیوهن» می نویسد بدین مضمون که شما یک طرف منطقه را قرق خود قرار بده و یک گوشه هم برای ما بگذار تا بتوانیم در آن زندگی کنیم او هم جواب می دهد که در دین من حرام است کسی به من دستور بدهد هر کاری دوست داشته باشم انجام می دهم اگر نمی خواهی آماده جنگ شو. در این بین مولود بیگ در مجلسی که نشسته اند پسر خردسالی دارد که پدر خطابش می کند او هم به پسر می گوید فعلاً به من نگو پدر اگر فردا از دست فرخینه که خودش سیاه و اسبش هم سیاه است جان به در بدم آن وقت می توانی به من بگویی بابا. نقل شده که در محل فعلی معروف به تق توق افراد طایفه سیاه سیاه خود را در میان بوته ها و درختان پنهان می کنند و شاهسونها هم گله ها و اموال را جلو انداخته و مردانشان از پس تا اگر درگیری پیش آمد حداقل گله ها و اموال گیر نیافتند. افراد متخاصم هم صبر می کنند تا سواران شاهسون برسند زمانی که در تیررس آنها قرار می گیرند هر نفر از پشت به یک سوار حمله ور شده و او را مغلوب می کند و بدین ترتیب آنها از مراتع گیلان غرب رانده می شوند و کشتگانیشان را در آن نزدیکی دفن می کنند. بجز این درگیری دسته دیگری از شاهسونها در یک درگیری با طایفه عبدالمحمدی بر سر مراتع و یژنان ناچار از ترک منطقه می شوند.

در ناگفته های کلهر که خاطرات فرج ا... خان منیشی به کوشش یحیی صادقی آمده است که:

" این آب و خاک و محالات در زمان سابق مال طوایف شاسوند بوده است که در دوره صفویه

ایل شاسوند را به کلی تبعید و به عراق فرستاده اند. " فرج ا... منیشی، 1386، ص 1

البته این شائبه پیش نیاید که تمامی منطقه در اختیار شاهسون‌ها بوده و بجز آنها کسی دیگر در این محل زندگی نکرده است بلکه طوایف دیگر نیز بوده اند که با شاهسون‌ها اختلاف پیدا کرده و عاقبت بر آنها چیره شده اند.

علاوه بر درگیری فوق که سبب شده است ایل شاهسون دیگر به منطقه گیلان غرب نیایند، بقایای شاهسون‌ها که در دهات دشت گیلان غرب بوده اند بر اثر آفت سن و نابودی مزارع ناچار از ترک دیار خود شده اند و نقل است که روستایی که اهالی آن از این طایفه بوده اند و شخصی به نام محمد ظاهر شاه بزرگ آنها بود در پایین دست شهر فعلی گیلان غرب بوده اند روستای خود را رها کرده اند و تا آنجا که معمرین در خاطر داشته اند روستای دیگری از این جمعیت در نزدیکی روستای ترشکیان و در جاهای دیگر از جمله نزدیک تنگه کورک هم از آنها بوده اند که ناچار منطقه را ترک کرده اند.

گیلان غرب در دوران قاجار

منطقه گیلان غرب در دوران قاجار یکی از دورانهای پر از حادثه و اتفاقات ریز و درشت را تجربه کرده است و به نوعی کانون حوادث منطقه غرب کشور بوده است. زمانی که حاجی زادگان در این منطقه با عثمانیها جنگیده اند و آنها را از این منطقه رانده اند. زمانی که هم داوودخان قدرت یافته و افراد قبل و بعد او هم پیوسته حکام منصوب قاجار را در این ایالت آزار داده اند. در تقسیمات کشوری در دوره قاجار گیلان غرب بخشی از ایالت کرمانشاه و محال کلهر بوده است و حاکمان منصوب قاجار بارها با خاندان حاجی زادگان ایلخانی کلهر و خاندان داوودخان درگیر بوده اند.

آنچه که واضح و روشن است در دوره قاجار، مناطق گرمسیری شهرستان گیلان غرب قشلاق طوایفی از ایل کلهر و مناطق سردسیری آن نظیر بخش سرمست و شهرستان اسلام آباد ییلاق طوایف ایل کلهر بوده است.

در ابتدای ورود به مطالب و مسائلی که در این عصر رخ داده است، توضیحی در باره واژه عمله (امله) که در این دوره بر محل فعلی شهر گیلان غرب اطلاق می شده آورده می شود.

عَمَلَه (ئه‌مله)

محل فعلی شهر گیلان غرب زمانی هم «آمله» نامیده شده است اما واژه گیلان از دیرباز بنا به توضیحاتی که در ابتدای این فصل آمد بر این گوشه از استان کرمانشاهان نهاده شده است. امله چه با حرف (ع) و چه با (الف) نوشته شود در مصداق یکی است و واژه بابلی آن Amelu است که معنی اردو و افراد وابسته به کس دیگری را می رساند. در تاریکی هزاره ها اثر ایرج اسکندری آمده است که:

" در اسناد بابلی هزاره دوم پیش از میلاد و همچنین در اسناد آشوری مربوط به دورانهای مختلف در مورد بردگان به طور عمده «وردو» یا «اردو» به کار می رود در اسناد بابلی متأخر نه تنها اصطلاحات متعدد دیگری که ظاهراً دارای همان مفهوم هستند رایج می شود بلکه کلمه اردو هم با قید وصفی «عملو» همراه است. در اسناد بابلی جدید غللو برای بردگان به کار می رود. برخی محققان بر آنند که اردو در دوران بابل متأخر مقام اجتماعی بالاتری داشته و به معنای خادم به کار می رفته در حالی که غللو به بردگان اطلاق می شده است. " اسکندری، 1380، ص 394

کاربرد رایج عمله در گذشته بیشتر معنی بنه و اثاث عشایر است که به مقتضای فصول سرد و گرم سال از گرمسیر به سردسیر و بالعکس تحت قیادت شخص خاص و صاحب اقتداری می رفته اند. عمله در درون خود سازمانی داشته است. در رأس امله، خان یا شخص اول جمعیت بوده است. در حلقه دوم سران و بزرگان طوایف هم پیمان بوده اند. پیشه وران و صاحبان مشاغلی نظیر آهنگری، جولایی، حلاجی، چلانگری، دلالها و واسطه های خرید و فروش اجناس مورد نیاز عمله، کشاورزان و دامداران و خدم و حشم وجود داشته اند که نیازهای اردو را تأمین می کرده اند. نیروهای جنگی ایل هم، افراد جدایی از عمله نبوده اند بلکه بیشتر بزرگان طوایف و مردان زبده ایل بوده اند. روی هم رفته عمله مجموعه سیاری بوده است و اما چون بیشتر فصول محل اتراق آنها اطراف قلعه گیلان بوده است این مکان هم زمانی به این اعتبار عمله نامیده شده است. در منابع و نیز گفتگوهای معمرین و ناقلان رویدادهای گذشته محل عمله معمولاً به اقتضای فصل در گوار (محل ییلاق)، گیلان و یا ویرنان (محل گرمسیر) ذکر می کنند که این خود بیانگر عامل تحرک و سیار بودن مجموعه عمله است. پیدا است که عمله تحت قیادت فرد واحد بوده است.

امله در گذشته به معنی اهل و عیال هم به کار برده شده است. درنا گفته های کلهرمی خوانیم:

" بنده (فرج ا... خان منشی) هم موقع ورود به کفراور بدون معطلی، امله عباس خان [اهل و عیال عباس خان] را به اتفاق همراهانشان برای چقا کدو و آن طرف کفراور [جانب جنوبی و شرقی کوه نوا] کوچانیدم...

... اوقاتی که دعوا به طرف کفراور کشیده شده بود [عباس خان] برای این املهی خود پریشان شده بود و به قول خودش مبالغ زیادی نذر کرده بود و البته می دانید که عمل ناموس سخت است و آن هم اگر در مقابل مردم خارجه باشد سخت تر. بعدها خود عباس خان به بنده اظهار فرمودند یگانه امیدی که داشته ام این بوده است که با خود گفتیم: فرج آدم با شرفی است و اوقاتی که دشمن فشار بیاورد اگر زنده باشد و بداند که سالم ماندن زنها دیگر برای او ممکن

نمی شود کسانی را که ناموسشان به من تعلق دارد همه را می کشد. " فرج ا... منیشی بکوشش صادقی، 1386، ص 57

در بسیاری از کتب و منابع تاریخی هم ترکیب عمله خلوت بیشتر اهل و عیال و نزدیکان خاص و طرف شور حاکم معنی می دهد تا کسان و چیزهای دیگر.

«عمله» برابر واژه «کاره» باستان است.

" داریوش اول در جای دیگر از کتیبه بیستون می گوید «کاره ای که نزد من بودند» و «کاره ای که در ویسها بودند» بدو توضیحی در باره واژه «کاره» لازم است. از لحاظ اجتماعی کاره به همه مردم آزاد عضو جماعات روستایی اعم از همبودیهای عشیره ای یا ارضی بویژه به مردم کشاورز اطلاق می شده است. نظر به اینکه در جماعات افراد آزاد در جنگ شرکت داشته اند در عین حال همه اعضای طایفه و قبیله نیز از لحاظ نظامی کاره خوانده می شدند و بنابر این «کاره» به طور عمده عبارت از تمام اعضای طایفه و قبیله هستند که به هنگام جنگ پایه اساسی ارتش قبیله ای را تشکیل می داده اند. در جماعات بدوی هر فرد آزاد در عین حال مردی جنگی بود و چون پایه اساسی اجتماعات اسکان یافته همبودهای کشاورزی بود تشکیل میداده ضرورتاً دو مفهوم اجتماعی در واژه «کاره» وحدت یافته است.

واژه کاره پس از سقوط شاهنشاهی ساسانی به دوران اعراب رسیده و شکل «عمله - اکره» و معرب «اکار و اکاره» به خود گرفته است.

در کتیبه بیستون چندین بار به مناسبت جنگهایی که شده واژه کاره هم به معنای جنگجویان و لشکریان مورد استفاده قرار گرفته است. ولی آنگاه که گفته می شود «آدمی نبود نه پارسی و نه از خاندان ما که از آن گنوماتای مغ، پادشاهی را باز ستاند، کاره از ستم او ترسان بود.» یا آنجا که آمده است: «اسیر در کند و زنجیر، کنار دروازه من نگاه داشته بود و همه کاره او را دیدند.» مسلماً منظور از آن خلق و جماعت است. و این خود در عین اینکه دوگانگی معنای کاره را نشان می دهد وحدت مفهوم اجتماعی آن را آشکار می سازد. این امر که خلق مسلح پایه اساسی ارتش را تشکیل می داده خود نیز یکی از ویژگیهای نظام ژنتی [نظام مبتنی بر روابط

خویشاوندی و هم خونی] است. " اسکندری، 1380، صص 181/2

"هنگامی که در غرب ایران سران طوایف (ویسدها) و سرکردگان جنگی پارسی، یعنی، همانها که بدو از سوی جماعات برای سرکردگی «کاره» (یعنی خلق مسلح کشاورز، چوپان و اعضای ایلات متحرک، جهت دفاع از قبایل آریایی ایرانی در برابر مهاجمات خارجی) برگزیده شده بودند، و سپس به صوت بزرگان صاحب امتیاز و اشراف قبیله ای در آمدند. و بالاخره یکی از آنها موفق به تأسیس دولت گردید. " همان ص 189

مؤلف تاریخ ماد هم معتقد به این است که «کاره^۱» در دوره مادها هم وجود داشته و آورده است که:
کتیبه داریوش اول در بیستون نشان می دهد که ترکیب جامعه ماد مشابهت بسیار با جامعه پارس داشته است. بخصوص در ماد - «کاره» یا «مردم - لشکری» یعنی توده مسلح افراد آزاد اهالی وجود داشته است که در سازمان اجتماعی عامل بسیار مهمی به شمار می رفته. دیاکونوف 1388، ص 299

این توضیح و تعریف در مورد عمده جدید و کاره باستان بر هم منطبق اند و می توان گفت دو واژه یک مصداق دارند.

واژه «کاره» امروزه در زبان کردی به معنی شخص با نفوذ و دارای اقتدار است و این اقتدار بیشتر در حوزه قدرت و نفوذ در حکومت معنی پیدا می کند. در ترکیباتی مانند: «**گشتییان کاره**» یعنی همه اهل کارهای مهم هستند، آدم کارداره = فرد توانمند. در منابع تاریخی خاندان کارن هم یکی از هفت خاندان مهم ایرانی به حساب می آمده است.

کاظم خانی

در دوره زندیه طایفه کاظم خانی که از طوایف قدیمی کلهر بوده اند در ایل کلهر صاحب اقتدار بوده اند. به سبب آنکه کریم خان زند به ماهیدشت آمده و در منطقه موسوم به چشمه شاه پسند با دختر یکی از بزرگان این طایفه ازدواج نموده به سران این طایفه اختیاراتی داده است. به بزرگان این طایفه در ماهیدشت، برف آباد و زهاب املاکی در نسلهای بعد رسیده است. بعضی اقوال حاکی از آن است که علی خان کلهر که مدتی سمت حاکم ایوان غرب و ریاست بر کلهر را داشته اصالتاً از این طایفه بوده است. در فصل ششم این اثر ذیل طایفه کاظم خانی توضیحات دیگری آمده است.

قتل زین العابدین خان ایلخانی

زین العابدین خان پسر ارشد محمدعلی خان که پس از مرگ پدرش محمد علیخان از حکومت وقت کرمانشاه ایلخانی کلهر را دریافت کرده بود بخاطر آنکه طایفه خمان با او نسبت مادری داشته و دایی او بوده اند در دستگاه او صاحب نفوذ و اقتداری شدند. کلاتری طوایف خالدی به عبدا... بیگ پسر عبدالمحمد و پدر اسدخان رسیده بود. به سبب اختلاف بین زین العابدین خان و اسدخان و مرگ ایشان،

^۱ - در زبان کردی نیز واژه (کارا) به معنای فعال به کار می رود. این واژه همچنین در کردی کرمانجی صرف می شود و ترکیبات و مشتقات زیادی از همین واژه در بین گویشوران از جمله (دکارم = می توانم / کارم = توانم / دکاری = می توانی و...) تکلم می شود.

بعد آن کلاتتری خالدی تا مدتی به صید محمد سلیم رسید. در این میان عباس اسد بیگ همراه فرزندان و اعوانش بر زین العابدین خان یاغی می شود. بنا به مندرجات ایل کلهر در دوره مشروطیت آمده است: "اسدخان در درگیری که با زین العابدین خان ایلخانی کلهر روی داد به قتل رسید. خانواده او شامل تیره عبدالمحمدی به ریاست عباس اسد بیگ به ترساق در هفتاد کیلومتری جنوب مندلی و پایین تر از دو شیخ عراق تقریباً هم مرز با صالح آباد ایلام فرار کردند و هفت الی ده سال آنجا بودند. عباس در سال 1296 یا 98 قمری از جانب حکومت وقت دستگیر می شود و امورات ایل بر عهده داوودخان قرار می گیرد. " گودرزی، 1381، ص 32

در ایامی که عباس اسد بیگ و نزدیکانش از منطقه کلهر به دور بوده اند شخص صید محمد سلیم از دیگر شعبات طایفه خالدی مدت چهار سال نیابت امورات ایل کلهر را داشته اند. نقل است که با وساطت نیای طایفه شیرگه به نام محمد رحیم بین طایفه عبدالمحمدی و صید محمد سلیم سازشی صورت می گیرد.

اینکه چرا رابطه بین اسد بیگ و زین العابدین خان ایلخانی کلهر تیره شده در نا گفته های کلهر اشاره ای به آن رفته است که طایفه خمان از اسد بیگ بدگویی کرده اند و علت این بدگویی کردن هم با توجه به مندرجات مآخذ مذکور به احتمال قوی همراهی اسد بیگ با طایفه منیشی به هنگام تقاص خون محمد رشید خان منیشی بوده که طی آن طایفه خمان شکست خورده و سران خمان در آن درگیری به قتل رسیده اند. زین العابدین خان هم طرف بستگان مادریش را که طایفه خمان بوده اند گرفته است. آقای سلطانی در ایلات و طوایف دلیل قتل اسد بیگ به دست زین العابدین خان طرف توجه قرار گرفتن او توسط امامقلی میرزای دولتشاه می داند.

در مورد قتل زین العابدین خان در جغرافیا و تاریخ کردستان ذیل مسافرت امیر نظام در تاریخ 1271 ه. ش (غره شعبان 1310 ه. ق) به کرند آمده است:

"... در امتداد کوه [اطراف روستای خسرو آباد کرند] جلگه و در بندی واقع است که همه ایلات و عشایر کرمانشاه و کردستان از این در بند عبور کرده به گرمسیرات می روند. در محاذی همین در بند بود که چند سال قبل طایفه خالدی از جمله طوایف کلهر زین العابدین خان حاکم خود را با هفت نفر از کسان او به قتل رساندند. " وقایع نگار کردستانی علی اکبر، 1381، ص 272

نحوه قتل زین العابدین خان به روایت های گوناگونی در میان کهنسالان بیان می گردد که یک مورد آن هم این است که: تعدادی از افراد طایفه عبدالمحمدی به بلین ایوان می آیند چون در کوه جای گرفته بودند به یکی از فرزندانش می گوید که برو به خانه احمدخان ایوان مقداری آذوقه بیاور. فرستاده می

رود اما شخص مذکور از دادن آذوقه خوداری می کند و حتی می گوید که داوود چه حقی داشته که به بلین ایوان آمده است. فرستاده به او می گوید حالا که آذوقه ندادی مقداری از این جو که درویده ای به من بده احمد خان سوگند یاد می کند که از آن هم چیزی به تو نخواهم داد. آنگاه فرستاده به منزل کمر نامی (بعضی گویند حسن عالی بیگ نام داشته) در آن نزدیکی می رود وقتی خواسته خود را بیان می کند. شخص مزبور با گشاده رویی مقدار زیادی آذوقه تهیه کرده همراه یک دست لباس نو و بره ای برای گروه داوود خان و بستگانش می فرستد. وقتی که به مقصد می رسند داوودخان می گوید که احمد خان چه لطفی کرده! اما فرستاده می گوید که نخیر او حتی از جوهای نیم رس جلو حیواناتش هم به من نداد آنچه می بینید شخصی به نام کمر فرستاده است. داوود خان هم می گوید اگر زنده ماندم باید ڈری به گوش کمرخان بیاویزم (پاداش قابل توجهی به او بدهم) و احمد را غارت کنم. بعد با خوشحالی می گوید اقبال به ما رو آورده این بارو بنه را توشه راه قرار داده در پی تقاص می رویم. بعد به بهانه صلح و سازش و اهداء پیشکشی اسب معروفی به نام اسب فضی گویند قصد رفتن به پیش زین العابدین خان را دارند. همانطور هم که در منابع آمده در تنگ اسماعیل بیگ زمانی که از میان گله ای رد می شوند هر سواری بره ای را برای اهداء به ایلخان بر می دارند. زمانی که به اردوی زین العابدین خان نزدیک می شوند زین العابدین خان می گوید که این سواران گویا نظر بدی دارند. اما حسین خان داییش که از طایفه خمان بوده گفته نخیر اینها رعیت خودمان هستند اگر قصد بدی داشته باشند آنها را می کشیم. زمانی افراد طایفه عبدالمحمدی که به نزد زین العابدین خان می رسند به طرف آنها شلیک کرده زین العابدین خان و حسین خان را به قتل می رسانند و می گریزند.

خمان (خهمان)

خمان نام یکی از طوایفی است که شعباتی از آنها در شهرستان گیلان غرب ساکن هستند. این طایفه از دیرباز به منطقه گیلان غرب آمده اند و با سایر طوایف آن در آمیخته اند. طایفه خمان در زمان ایلخانی زین العابدین خان فرزند ارشد محمدعلی خان ایلخانی کلهر در این منطقه صاحب نفوذ و اقتدار بوده اند. از این طایفه مردان نامی بسیار برخاسته اند که در دوره قاجار و پهلوی اول منشأ اثراتی در کلهر بوده اند. قدمت کلمه خمان، خمانیه، خمانا در منابع طولانی است. هر چند به آسانی نمی توان بین خمان متأخر و هم ریشه های قدیمی آن رابطه مستحکمی یافت اما به سبب توالی که در این مورد وجود دارد گمان آن می رود که اساس همه اینها یکی بوده باشد. طبری خمانیه را دهکده ای در سواد و ابن اثیر هم شهر ایوان اردشیر در حوزه رود زاب یعنی همان حوالی که طبری آورده ذکر کرده و منابع و اقوال محلی هم ریشه خمان فعلی را در حوزه شهر زور دانسته اند. ابن اثیر آورده است که:

" پس از بشتاسب پسرش اردشیر بهمن بن اسفندیار به گاه بر آمد و در جنگها مردی فیروز بخت بود و بیش از پدرش فرمان راند. گویند او در سواد شهری ساخت و آنرا ایوان اردشیر نامید که همان روستای بلندآوازه هَمینیا (بهمشنا) که در زاب بالا است. بهمن پدر دارای بزرگ و پدر ساسان است که پدر شاهان آزاده ایران اردشیر بن بابک و فرزندان او است. مادر دارا (خمانا) دختر بهمن است. " ابن اثیر ج 1، 1370 ص 323

" پس از وی [اردشیر یکم] دخترش «خمانا» به پادشاهی رسید و مردم پاس دلبستگی به پدر و گرامیداشت فرزاندگی و جهانداری نیکوی خود، وی را به گاه بر آوردند. او نام خود را شهرزاد گذاشته بود. " همان ص 324

هر چند در این مطالب که ابن اثیر آورده فواصل زمانی بین سلسله های مختلف ایرانی وجود دارد اما منظور مطلب که وجود کلمه «خمانا» در منابع است حاصل است.

در تاریخ طبری آمده است که:

" بعضی ها گفته اند که یزدگرد سوم به هنگام شیرخوارگی در سواد در دهکده ای ه نام خمانیه بود. " طبری جلد 2 ص 769

در تاریخ کامل ابن اثیر ذیل حوادث سال 261 ق / 872 م آمده است که:

" علی بن محمد جعفر علوی خمانی که باشنده خمان بود و به نام همین جا بود در گذشت. " بعضاً منابع دیگر خمانیه روستایی را در شرق بغداد دانسته اند. از این چند نکته می توان استنتاج کرد که این کلمه قدمتی طولانی دارد و ربطی به بعضی داستانهای ساختگی که خمان جمع خم یا غم می دانند ندارد.

در ناگفته های کلهر آمده است: " که طایفه خمان از شهر زور به خدمت محمدعلیخان کلهر آمده اند. " معمرین محلی هم طایفه خمان از تبار چهار برادر که از روستایی به نام «وهرگهچ» شهرزور به این منطقه مهاجرت کرده اند، می دانند.

البته این پندار نباید به وجود آید که آنها کلهر نبوده اند چرا که بر اساس مندرجات شرفنامه شهرزور در صر صفویه حاکم نشین کلهر بوده است بنابر این طبیعی بوده است که از مردم کلهر در دوره های بعد در آنجا مانده باشند. در ادامه آمده است طایفه خمان با محمد علی خان وصلت نموده و خانزاده خانم که زن قابلی بوده سبب این خویشاوندی خمان با ایلخانی کلهر گردیده است. بعد از فوت محمدعلی خان چون زنش لایق بوده توانسته است که جانشینی پدر را برای فرزند بزرگترش که زین العابدین خان نام داشته اخذ نماید. اما فرزندان نابلغ بوده اند و عملاً طایفه خمان که بستگان خانزاده خانم بوده اند همه کاره شده اند. بنابر آنچه در سند فوق الذکر آمده محمدخان و پسرش شیرخان در درگیری که به تقاص

خون محمد رشیدخان از منیشیها صورت گرفته است به قتل رسیده و طایفه خمان در آن زمان پراکنده شده اند. در این میان آنچه در اذهان مانده نام عباس شیرخان خمان بوده که توانسته است مقدار متناهی از املاک و مراتع ییلاقی و قشلاقی کلهر را در اختیار بگیرد و آنطور که معمرین گویند حد فاصل قبرستان **گومی** (گنبد) در پایین دست شهر گیلان غرب الی مراتع گرمسیری، قشلاقش و در تصرف او بوده است. از این طایفه سواران نامی زیادی برخاسته اند که بارها در تعویض و تحولات حکومت و ایلخانی کلهر در دوره معاصر نقش آفرینی کرده اند. محمودخان شهاب خمان برای همعصرانش نامی مترادف شجاعت و سخاوت بوده است. آقا محمد گیلانی در وصف او سروده است:

یاران مامودخان شهاب را دهنگی نییه سفره‌ی شنا پهن سهد رهنگی نییه
 ئسمی مالوومه ناوی که باوهر ته دبیری شه شدانگ که لرهاورد ئه وفه‌پر
 له وهتهن نیه قنم ئه و دلاوهره ئه و قه جه ریه سوار جهده یاوهره

اوج قدرت و نفوذ طایفه خمان همان ایامی بوده که زین العابدین خان و محمدحسن خان ایلخان کلهر بوده اند و از طرف آنها هم طایفه خمان عهده دار سایر امورات کلهر شده اند و این را تا اندازه زیادی باید مدیون شجاعت و لیاقت شیرزنی به نام خانزاده خانم خمان دانست که همسر محمدعلی خان ایلخانی و مادر زین العابدین خان بوده است.

طوایف شیه‌رگ و ورمزیار و گرگی جزء طایفه خمان محسوب می شوند و بعضاً طایفه گلینی را هم اصالتاً از وابستگان طایفه خمان می دانند

بعد از خاتمه غائله جوانمیر احمدوند داوودخان کلهر بتدریج همه رقباء از جمله طایفه خمان و اکبرخان سیاه سیاه را کنار زد و بیرق امیری کلهر افراشت.

جوانمیر آغا احمد وند

ایل احمد وند یکی از ایلهای کرد است که زمانی هم جوانمیر احمدوند در آن خودی نشان داده است. مؤلف گذری بر تاریخ کرمانشاه در عصر قاجاری را از اتباع ترک دانسته و نوشته که:

"وی کسی بوده که یکی از سران طایفه جاف را به قتل رسانده به همین خاطر به طرف مرزهای ایران آمده و در قصر شیرین مستقر شده است. ظل السلطان پسر ناصرالدین شاه او را به حکومت ذهاب و نواحی مجاور منصوب کرده است. جوانمیر هم یک رشته تأسیسات مشتمل بر برج و بارو و باغ و داکین در قصر شیرین احداث کرده که طمع ظل السلطان را برانگیخته است." بیگری 1374

رفتار جوانمیر آنطور که آورده اند با زوار عتبات هم مناسب نبوده و تضيیقاتی برایشان فراهم کرده است. در گوشه و کنار منابع تاریخی آورده شده در ظاهر گویا تعرضاتی هم به کاروانی که بعضی افراد آن نسبتی با ناصرالدین شاه داشته کرده است. با مردم منطقه از جمله مردم گوران هم درگیر شده و تا تکیه سید براگه در تووه شامی پیش رفته است. خلاصه توانایی خاصی در دشمن تراشیدن برای خودش داشته است. سرانجام اولیای امور حکومت قاجار هم با اقدامی کم هزینه سر جوانمیر احمدوند و تعدادی از نزدیکانش را برای ظل السلطان پسر ناصرالدین شاه به اصفهان می فرستند.

این اتفاق در سال 1304 قمری افتاده است و از آنجا آورده شد که در این واقعه عباس اسد بیگ پدر داودخان که یاغی و در لرستان بوده هم بنا به درخواست حسام الملک قراگوزلو و با وعده گذشت و بخشش در قشون کشی علیه جوانمیر حاضر بوده و در ناگفته های کلهر به این نکته اشاره رفته و حسام الملک بعد این رویداد او را به کرمانشاه احضار و توقیف کرده است. بدنبال این حادثه تاریخ ایل کلهر و منطقه در دوره قاجار وارد نقطه حساسی شده است. علاوه بر این بر اساس منابع موجود جوانمیر احمدوند با طایفه خمان ارتباطی داشته و کمکهایی هم به این طایفه نموده است.



در میان منابع تاریخی حاج سیاح مرگ جوانمیر را نتیجه حب مال و نفس ظل السلطان دانسته و از آن احساس تأسف کرده است. همچنین صاحب حدیقه ناصری او را فردی شجاع و با علو همت دانسته و خبیس نفس حسام الملک را سبب این کار دانسته است. در میان معمرین منطقه چهره نامقبولی از او ترسیم شده است.

خاندان ابوقداره

خاندان ابوقداره سلسله والیان پشتکوه یا ایلام فعلی بوده اند. نام سه تن از افراد برجسته این خاندان در رابطه با مسائل و مناقشات کلهر و پشتکوه بیشتر آمده است. گویا لقب ابوقداره اولین بار به حسینقلی خان به سبب هیبت زیاد و رفتار توأم با خشونتش به او داده شده است. این خاندان لر تبار زمانی که از سرناچاری لرستان را ترک کرده اند، به پشتکوه یا ایلام فعلی آمده اند و نزدیک به دویست سال بر ایلام و حوالی آن سلطه داشته اند تا اینکه در زمان رضا شاه اقتدار آنها پایان یافته است.

حسینقلی خان و غلامرضا خان به عنوان حکام پشتکوه و همسایه جنوبی محال کلهر در حوادث و اتفاقات ایل کلهر گاه نقشهایی داشته اند. جنگ دوبران و جنگ رنو دو برخوردی بوده اند که در تخصیصات این دو ایل مرزنشین و همسایه ضبط شده است. داعیه الحاق ایوان غرب به املاک پشتکوه

چیزی بوده که سبب مشکلاتی شده است. گاه مردم منطقه ایوان غرب به سبب تهاجم والیان پشتکوه ناچار از ترک دیار خود شده اند. مورد دیگری که قابل ذکر است حمایت غلامرضاخان از کریم خان سردارنصرت پسر داوودخان که پس از قتل سلیمان خان پیش والی پشتکوه به منظور دریافت کمک رفته بود و در طی آن اردوی والی به سرپرستی پسرش علیقلی خان به منطقه گیلان غرب آمده بود و با عباس خان قبادیان و نیروهای کلهر پشتیبان او درگیر شده بودند.

آمده است که: حسینقلی خان هر جور دلش خواسته اقدام می کرده تا جایی که شیوه اداره امور او مثل حسینقلی خانی در کردی و فارسی را رواج داده است.

در ایام حکومت این خاندان و در عهد حسن خان، غلامرضا ارکوازی شاعر کرد و سراینده مناجاتنامه ارکوازی در بند افتاد.



اکبرخان سیاه سیاه کلهر

اکبرخان فرزند فتاح خان از تیره «فهریه خودر» (حربه خواه) یا کیخسروی، بزرگ و کلانتر طایفه سیاه سیاه که یک چند در میان ایل کلهر روزگاری داشت. وی از سرداران و سواران به نام ایل کلهر و فردی بی باک و جسور بوده که در خیلی از مناقشات زمان خود نقش داشته است. وی با خاندان حاجی زادگان کلهر قرابتی داشته است.

زمستانها به همراه طایفه خود در مناطق چله، پشت تنگ

میوانه، ناودار گیلان غرب گذرانده است و تابستانها هم در «چیمهن راوهن» در جنوب شرقی اسلام آباد سپری کرده است.

اسبش به «شووهیمان» و تفنگش به «شهنگ باریک» موسوم بوده اند. وی دارای درجه سرهنگی بوده است. از او سه دختر و یک پسر به نام حسینقلی خان به جای مانده بود. آمده است که پسرش در عنفوان جوانی به دست یکی از دایی هایش در جنگ با امرای لرستان به قتل رسیده است.

اکبرخان به همراه سایر سران کلهر در جنگها و درگیریهای زیادی نقش بازی کرده است تا جایی که آقا محمد یزدانی شاعر گیلانی در وصفش آورده است که:

نیکه شووهیمان سوار سهر بق له مهیدان
 نه کبر بق له پیشت گورده شووهیمان
 خاس وه یادم تیهید جهنگ دویران

زمانی که طایفه سیاه سیاه توانستند شاهسونها را در جنگی که در گردنه تق و توق در گرفت، شکست دهند، تقریباً مزارع و مراتع گیلان غرب تا حد فاصل گردنه انارک در تملک داشتند. در آن زمان دشت گیلان از مزار گنبد (گومی) در پنج کیلومتری جاده گیلان غرب قصر شیرین به طرف چم امام حسن در تملک عباس شیرخان خمان بود. سایر تیره های خالدی هم در این دو فاصله مضاف به مراتع گرمسیری و ویژه تونوطن داشته اند. این بر تیره های خالدی و کلانتر آنان داوود خان کلهر گران می آمد که در بین دو رقیب سرسخت گیر افتاده بودند. به پیروی از شعار آن زمان «ملک در قبضه شمشیر است» جنگها و غارتها و قتلهای زیادی بین طوایف مختلف رخ داده است که در مباحث متعاقب تا حد امکان اطلاعاتی در این باب ارائه می شود.

اکبر خان سیاه سیاه و داوود خان

این دو شخصیت و تصمیم گیریهای آنها در تار و پود جامعه گیلان غرب تأثیرات عمیقی گذاشته است. آنها در ابتداء یار و همکار بوده اند و در بسیاری جنگها و درگیریهای عشایری و ایلی علیه رقبای ایل کلهر جنگیده اند. در جنگ دویران با والی پشتکوه بر سر الحاق ایوان غرب به قلمرو خود که بخشی از خاک کلهر بوده است دوشا دوش هم جنگیده اند. در جنگهای بسیار با ایلات گوران، سنجابی و جاف هم سنگر بوده اند. روابط سببی هم داشته اند. این اتحاد که باعث قوت یافتن کلهرها شده و در نتیجه تاخت و تاز آنها به قلمرو ایلات دیگر شده است سبب گشته تا ایلات همسایه به اقبال الدوله عارض شوند که ایل کلهر دائم به آنها تعرضاتی دارد. همین امر اقبال الدوله را به فکر و می دارد تا چاره ای بیندیشد. ابتدا امر به احضار ایلخانی کلهر، اکبرخان و داوود خان می نماید. هنگامی که محمد علیخان ایلخانی احضاریه را دریافت می نماید پریشان شده و از عواقب امر می ترسد. خطاب به اکبر خان و داوودخان می گوید آقایان [مخالفان] از ما شکایت کرده اند و ما سه تن باید به دارالحکومه اقبال الدوله برویم تا ببینیم کار چگونه پیش می رود. در شوری که با هم دارند اکبرخان می گوید ما سه سردار نباید به همین سادگی مانند جوانمیراحمدوند خود و ایل و عشیره مان را گرفتار کنیم در آن صورت چه کسی تقاص خون مارا می گیرد. بنا به احتیاطی که پیش بینی کرده اند نیروهای رزمی خود را همراه برده و در نزدیکی کرمانشاه اردو زده اند. در آنجا اکبرخان مسؤولیت هماهنگی اردوی رزمی را به عهده می گیرد و خطاب به داوودخان و ایلخانی می گوید که شما به دارالحکومه بروید اگر قصد دستگیری و یا آزار شما را داشت ما وارد جنگ شده و شما را نجات می دهیم. با این تدبیر ایلخانی و داوودخان نزد اقبال الدوله می روند. درحالی که از نتیجه کار خود اطلاعی ندارند و بیمناک از اقدام خصمانه حاکم هستند. اقبال الدوله می پرسد که اکبر کجا است نکند شما هم از او عارض هستید. جواب می شود که نه خیر اکبر

همراه اردو است که به مال و اموال کسی تعدی صورت نگیرد. حاکم می گوید پیغامی بفرستید او هم بیاید. ایلخانی و داوود می گویند که اگر ما پیغام بفرستیم اعتنایی نخواهد کرد بهتر است خودتان به او امان دهید تا بیاید. اقبال الدوله هم با دادن امان به تاج شاه سوگند یاد می کند که در یک کلام گذشت کرده است. هنگامی که اکبرخان نامه را دریافت می کند سوء ظنش مرتفع نمی شود با این حال مسئولیت اداره اردوی خالدی را به شاهین خان برادر داوودخان می سپارد و عموی علیجان خان سیف لشکر را به سرپرستی سیاه سیاه می گمارد. آنگاه خود با تعدادی از سواران زبده راهی دربار اقبال الدوله می شود. زمانی که اقبال الدوله اکبرخان و سواران می بیند با تعجب می پرسد این سواران کیستند و جواب می شنود که این اکبرخان است. اقبال الدوله در می یابد که با در افتادن با این اردوی آماده کاری از پیش نمی رود به فکر حيله و دسیسه می افتد. به افراد مذکور قول برخورداری از مواجب و مناصب دولتی و واگذاری املاکی رامی دهد به شرط آنکه دست از اذیت و آزار ایلات دیگر بردارند و با هر یک جداگانه و سری سخنانی رد و بدل کرده و خلعتهای متفاوت می بخشد که باعث نفاق بین سران کلهر می شود. پس از بحث و گفتگو و توافق سران ایل کلهر و اقبال الدوله مبنی بر اینکه کلهر در امور ایلات دیگر دخالتی نداشته باشند و اقبال الدوله هم ضمن بخشش خلعت و به ظاهر نادیده انگاشتن اعمال گذشته و تعیین مواجبی سران کلهر اجازه ترخیص و بازگرداندن اردو به موطن خویش را می دهد. هنگام برگشت بعد صرف نهار در کاروانسرای ماهیدشت داوود خان که از تفاوت بخشش خلعت اقبال الدوله به دل گرفته بود به سخن می آید، قصد خود را مبنی بر اینکه باید سهم بیشتری از حاکمیت کلهر و املاک آن را داشته باشد ابراز می دارد. در اینجا است که اختلاف و جنگ خانگی بین طوایف خالدی و سیاه سیاه آغاز می گردد. در مشاجره ای که پیش می آید داوودخان برای خود حق ویژه قائل می شود و داوودخان به اکبرخان که خواهان تقسیم به سویه مراتع و املاک است می گوید که ایلخانی حاکم است و من هم فرماندارم به هر کس هر چه بخواهم می بخشم. در مقابل با اعتراض اکبرخان هم می گوید که تو [اکبرخان] حق دخالت در کار کلهر نداری. اکبرخان به وابستگان و طایفه خود می گوید که من دیگر با کسی کاری ندارم و هر کس رییس طایفه خود است و من بعد دیگر در هیچ جنگی، پیش جنگ نمی شوم. زمانی که به گیلان می رسند داوودخان به قلعه گیلان می آید. اکبرخان و ایلخانی محمد علی خان کلهر هم در مراتع پشت تنگ میوانه و اطراف آن منزل می گیرند. در ناگفته های کلهر سبب اصلی اختلاف داوودخان با محمد علی خان، اکبرخان و باقرخان شیانی بند و بست داوودخان با وکیل الدوله و اقبال الدوله و رعایت نکردن حق سایر طوایف آورده شده است:

" بعد وکیل الدوله خواهر داوودخان را برای خود خواستگاری کرده و داوودخان نیز قول او را به ایشان داده و سپس در کمال صداقت با هم اصلاح نموده اند و بعد قطع گفتگو و فرار کار داوودخان پنج هزار تومان نقدی به علاوه چند رأس اسب پیشکشی به اقبال الدوله داده و آقایان دیگری هم که زحمت کشیده و تشریف آورده بودند هر یک به قدر خود راضی نموده و برگشته است. در این وقت محمدعلی خان حکومت و سایر کلهر از اینکه داوودخان به کلی صاحب املاک شده و عزیزخان و مهدیخان [منیشی] را هم از دادن اجاره معاف کرده است از داوودخان دلخوری حاصل می نمایند و در همانجا باقر شبانی و اکبرخان سیاه با چند نفر دیگر خارج می شوند و دشمنی شان را با داوودخان آشکار می شود. " فرج ا... منیشی، 1386،

ص 28

داوودخان با انگیزه در دست گرفتن حاکمیت کلهر به برادرش شاهین خان می گوید که تا اکبر زنده است کار ما در کلهر پیش نمی رود؛ نامه ای به او بنویس شاید بیاید و بتوانیم او را به قتل برسانیم. برادرش هم در جواب می گوید او خواهد فهمید که این نامه بوی خدعه می دهد و نخواهد آمد. داوود خان هم می گوید که از قول ایلخانی به او بنویس تا شاید به راز ما پی نبرد. از قول ایلخانی به اکبرخان نامه ای می نویسند که برای پاره ای مذاکرات وجود شما ضروری است باید به قلعه گیلان بیایید. نامه که به دست اکبرخان می رسد به عمق ماجرا پی می برد. به قاصد می گوید که من با کسی کاری ندارم و پیش جنگ هم نمی شوم. باردیگر داوودخان نامه می نویسد که تو نیامدی و ما را لایق ندانستی ما مهمان تو می شویم. این بار اکبرخان مهمانی را می پذیرد و آماده پذیرایی سران خالدی می شود. از بزرگان و کدخدایان سیاه سیاه هم دعوت می کند در روز موعود حضور داشته باشند.

داوودخان به برادرش شاهین می گوید که به تو حکم ریاست بر اردوی کلهر را می دهم اگر بتوانی اکبر را از بین ببری و سپهدار کلهر خواهی شد. شاهین هم تعداد زیادی از سواران خود را آماده می کند سحرگاهی زود به قصد شیخون به اکبرخان و محاصره او راهی منزلگاه او واقع در نزدیکی گردنه ملینه و تنگه میوانه می شود. پیش از رسیدن به منزلگاه اکبرخان با ایلخانی برخورد می کند که قرآنی را به رجاء آورده بود با این هدف که شاهین از جنگ و خونریزی کوتاه بیاید، اما شاهین خان قبول نکرده در پی اجرای نقشه خود راهی محل استقرار طایفه اکبرخان می شود. کسانی از بستگان اکبرخان که صبح زود از خواب برخاسته اند با ورود نا به هنگام و غیر منتظره سواران شاهین خان روبرو می شوند، به اکبرخان اطلاع می دهند که تعداد زیادی سوار قصد هجوم به منازل شما را دارند و او هم می گوید، آنها که گفته اند برای مهمانی می آیند نه جنگ. دوباره شخص دیگری جهت خبرگیری فرستاده می شود چون بر می گردد می گوید سواران زیادی در حال حمله به محل چادرهای

شما هستند. آورده اند که اکبرخان هم درجامه خواب بوده که به پا خواسته و اسلحه برداشت و با اردوی شاهین خان روبرو شد. شاهین خان خطاب به اکبرخان می گوید که ما به مهمانی شما آمده ایم. اکبر هم در پاسخ گفته است که با این شب چه موقع مهمانی است و شروع به تیر اندازی به سوی همدیگر کرده اند که اکبرخان توانسته بود شاهین خان را به قتل برساند. از طرف اکبرخان هم برادرش محمودخان به قتل رسید. درگیری ادامه زیادی داشته و سواران اعزامی داوودخان در غاری پناه گرفته اند. هنگامی که قصد خروج داشته اند. کسی را برای اطلاع یافتن بیرون فرستاده اند که به محض آنکه از غار بیرون می روند مورد اصابت گلوله قرار می گیرد و کشته می شود. روی هم رفته از طرف داوودخان میرزا شاهین کاتب داوودخان، شاهین خان برادر داوودخان و سه نفر دیگر کشته و یا زخمی می شوند و از طرف اکبرخان هم برادرش محمودخان و شخصی جعفر نام به قتل می رسند. چون شب فرا می رسد در محل چشمه موسوم به «**فیاو**» در دهستان چله اکبرخان مشورت می کند که به جنگ ادامه بدهد اما اطرافیان مانع می شوند و می گویند که فردا باید به کرمانشاه بروی و به اقبال الدوله خبر بدهی که داوودخان پیمان شکنی کرده و به قول و قرار می که با هم بسته ایم وفادار نمانده است. اقبال الدوله هم به سران کلهر گوشزد می کند که هر کار که اکبر خواست علیه داوود انجام دهد باید به او کمک کنید تا غائله بخوابد و اگر کسی کوتاه بیاید اکبر اجازه دارد او را به قتل برساند. انعکاس درگیری اکبرخان و داوودخان در پشت تنگ میوانه در ناگفته های کلهر بدین صورت آمده است:

" اکبرخان سیاه سیاه و باقرخان شبانی همراه طایفه هایشان به پشته گیلان کوچ کرده و در آنجا دشمنی شان را آشکار کرده اند. داوودخان هم با جمعیت خود به سر ایشان آمده و دعوایشان شروع می شود. از طرف مردم داوودخان شاهین آقا و چند نفر دیگر مقتول و مجروح شده از طرف مقابل هم محمودخان برادر اکبرخان و چند نفر دیگر مقتول شده اند. مردم باقرخان و اکبرخان به کرمانشان رفته و و ماجرا را به خدمت اقبال الدوله عارض شده اند. شخص اقبال الدوله هم جمعیتی را تهیه دیده و برای سفر حرکت نموده است." همان ص 29

جنگ چهار بلوک (شهر چوار بلوک)^۲

بعد از اولین درگیری ای که بین اکبرخان و داوودخان در پشت تنگ میوانه در ارتفاعات شمالی گیلان غرب رخ داد، اکبرخان و هم پیمانانش به اقبال الدوله حاکم وقت کرمانشاه عارض می شوند که داوودخان وعده ای را که داده مبنی بر حفظ صلح و آرامش شکسته است. اقبال الدوله هم علاوه بر

^۲ - bilük در زبان کردی به معنای گروه می باشد.

نیروهای کلهر به قوای سنجابی، گوران، باجلان و قوای دولتی دستور می دهد که با اطاعت از اکبرخان علیه داوودخان بجنگند.

پس از کسب اجازه از اقبال الدوله و همیاری و همراهی کلهر و ایلات همجوار همه علیه داوودخان متحد و بسیج می شوند. این جنگ که معمربین و کهنسالان از آن با نام جنگ چهار بلوک یاد می کنند گویا به خاطر همیاری چهار گروه جنگی متفاوت از جاف و گوران و لر و کلهر با داوودخان به این نام خوانده می شود.

محل اصلی این جنگ در نزدیکی گردنه انارک و دشت نزدیک به آن که به شش گای (شش گاو) معروف بوده و محل برپایی کولا و آلاچیقهای اطرافیان داوود خان بوده در گرفته است. آمده است که: «عبد اعظم خان» سردسته سواران باجلان در آن گیرودار گفته است که فقط داوود را به من نشان دهید من فقط با او کار دارم و چون داوود را شناسایی می کند به طرف او می تازد. داوودخان در حین گریز به عقب برگشته به عبده اعظم شلیک می کند که گلوله به سینه اسبش می خورد و سوار سرنگون می شود بعد که همراهان به طرف عبده اعظم می روند و لاشه اسب را از روی او بر می دارند همراه با ناسزا می گوید که این (داوودخان) از عقب هم تیراندازی می کند. زمانی که داوود خان شکست می خورد آنچه از بنه اردوی او برجای می ماند طعمه حریق می شود و اموال طرفدارانش غارت می شود. اما پیش از آن داوودخان تمامی اهل و عیال خود و افراد وابسته و هم پیمانش را به خاک عراق در «ورازه رو» می فرستد.

به هر حال قوای طرفدار اکبرخان محل اردوی داوودخان را اشغال می کنند و قوای داوودخان در این جنگ شکست می خورند به عراق می روند و در آنجا دچار مضیقه و شدائد زیادی می شوند ترکیب نیروهای درگیر هم در ناگفته های کلهر هم بدین ترتیب آمده که:

" اقبال الدوله تمام رؤسای سرحد را به فرماندهی محمد علیخان ایلخانی و شیرمحمدخان صمصام الممالک حدود ده هزار جمعیت را برای خرابه داوود حرکت داده است. این قشون بعد از شکست و تعقیب داوودخان در محل چم دام [از مراتع گرمسیری گیلان غرب حوالی پاسگاه خان لیلی نزدیک مرز ایران و عراق] بخشی از ایل سنجابی و سایر طوایف سر راه مثل کوله پا و علیرضاوندی را غارت کرده و برگشته اند" فرج... منیشی، 1386، ص 30

زمان وقوع این جنگ را با توجه به آنکه اقبال الدوله در سالهای 1278 تا 1280 ه. ش (1317 تا 1319 ه. ق) حاکم کرمانشاه بوده در این حوالی باید جستجو کرد. در خاطرات فرج... خان منیشی بیستم ماه اول کردی ضبط شده است اما فصل آن مشخص نیست و در اینجا می توان حدس زد که منظور بیستم

ماه اول کردی در آبانماه بوده چون عشایر از ییلاق برگشته و بعضی به ناچار به مراتع گرمسیری خود رفته اند تا از آتش جنگ بر کنار بمانند که مورد غارت سپاه اقبال الدوله قرار می گیرند.

قتل اکبرخان سیاه سیاه

چند سالی طوایف خالدی به همراه خانواده داوودخان در شرایط نامساعد در اطراف خانقین درعراق سپری می کنند. داوودخان واسطه هایی برای صلح و سازش و برگشت خود به گیلان پیش اکبرخان می فرستد. اکبرخان که از حقیقت ماجرا با خبر است نمی پذیرد. تا اینکه داوودخان شرح وضع اسفبار خود را در میان اعراب می آورد و می گوید امان صد امان که روزگار تلخی داریم. در این راستا گفته اند که اسب سفید رنگ آنها در شدت گرما، سیاه سوخته شده و تغییر رنگ داده و کهر شده از طرفی هم اقبال الدوله با وساطت هایی که پیش او می شود به اکبرخان سفارش می کند که سازش را بپذیرد. ناچار به بازگشت داوودخان رضایت می دهد. پس بازگشت داوودخان تا چند مدتی بنا به قرار و مدارهایی که بر اساس پای قرآن مهر کردن بوده اتفاق خاصی رخ نمی دهد و دو طرف کاری به یکدیگر ندارند، تا اینکه در فرصتی بر سر املاک بین تعدادی از کدخدایان چله و اکبرخان اختلافی بروز می کند و آنها پیش داوودخان می آیند که ما اگر اختلاف بروز کند دیگر طرف اکبرخان را نمی گیریم و یکی از آنها کاسه ای آب که مقابلش بوده با انگشت به آن زده و آب را ریخته و رفته اند.

بعد از رفتن آن چند نفر اطرافیان داوودخان می گویند که این کار چه معنی داشت یکی از آن میان می گوید یعنی آبی که ریخت دیگر جمع نمی شود. وحدت طایفه سیاه سیاه شکسته و موقع انتقام کشیدن است. داوودخان می گوید که باید به هارون آباد برویم و از طرف بزرگ آنجا شخصی موسوم به کلانتر به اکبر نامه بنویسیم شاید آمد و بتوانیم او را بکشیم. هنگامی که غافله داوودخان به محل کوه کچل می رسد شخص ناشناسی که هویت او مشخص نبوده از چه عشیره ای است از فراز صخره ای موسوم به «قیّت شوان» بانگ بر آورده و به داوود خان دشنامی گفته است. اطرافیان قصد تنبیه او را دارند. داوود خان می گوید نه رهایش کنید اگر توانستم که طعنه ای را که گفته تقاص خواهم گرفت و اگر هم نتوانستم که راست گفته است.

هنگامی که به هارون آباد می رسند در محل مذکور به شور می نشینند و نامه از قول کلانتر برای اکبرخان می فرستند که به قصد دعوت به مهمانیش بیاید. اکبرخان هم به همراه منشی اش و عباس خان کاظم خانی که دامادش بوده و امیرخان قمرالی بنا به دعوت کلانتر به هارون آباد به منزل او می روند. در این بین همراهان اکبرخان به او می گویند که اینگونه رفتن بی احتیاطی است و تو نباید تنها به میان دشمن بروید اگر آنها تعداد زیادی سوار برای به قتل رساندن شما آماده کرده بودند تکلیف چه می

شود. اکبر خان هم می گوید مقابله ای که من با آنان کرده ام جسارت چنین اقدامی علیه من ندارند. اگر شما می ترسید نیاید من می روم. اطرافیان هم می گویند که ما برای حفظ جان شما می گوئیم والا جان ما که از جان شما برتر نیست. در نزدیکی روستای مومه‌ای (موومه‌ئی) اسب اکبرخان که به شویمان معروف بوده از رفتن باز می ایستد. اکبرخان به اسب شلاقی زده و می گوید تو تا حالا اینطور نبودی یا بدبختی من فرا رسیده است یا تو. به دبیرش هم می گوید که تفالی بزنی بین چه در تقدیر داریم. دبیر هم نگاهی به کتابی که در دسترس داشته انداخته و می گوید تا آفتاب امروز غروب نکرده دو سردار در خاک نمان می شوند. باز همراهانش عجز و لابه می کنند که نیرو و به دست خود را در مهلکه نیانداز، باز هم اکبرخان کوتاه نمی آید و دعوت معهود را می پذیرد. در خانه کلاتر هارون آباد، جوانمیرخان یکی از پسران داوودخان را سپرده بودند که سوار بر اسب شود و چون اکبرخان از پله بالا رفت از بین دو گوش اسب بدون آنکه دستش بلرزد به او شلیک کند. هنگامی که اکبرخان جوانمیر را می بیند می گوید چه شده که رنگت به رو نداری؟ داوودخان هم پاسخ می دهد نامزد دارد می خواهد به کله جوب برود مال همین است که کمی پژمرده نشان می دهد. اکبر هم می گوید که پولی به او نداده ای و خود چند لیره به او می دهد. هنگامی که اکبر از پله بالا می رود جوانمیر از پشت به او شلیک می کند و با قتل اکبرخان پرونده یکی از سرسخت ترین رقیبان داخلی داوود خان بسته می شود. اکبر خان به عباس خان کاظم خانی که همراه او بوده است گفته من که کشته شده ام تو اگر می توانی بکش والا کشته می شوی و عباس خان هم به داوودخان حمله می کند که با خنجر به او ضربه بزند اما داوودخان می گوید کاری به من نداشته باش به بختم سوگند کاری به تو ندارم اما همین که عباس خان او را رها می کند او هم توسط جوانمیرخان به گلوله بسته می شود و به قتل می رسد.

چند مدتی که از ماجرای قتل اکبرخان می گذرد داوود خان قصد ازدواج با دختر ایلخانی محمدعلی که قبلاً زن اکبرخان سیاه سیاه بوده را دارد. برای نیل به این مقصود نامه ای به ایلخانی محمدعلی خان می نویسد و قصد خود را به اطلاع او می رساند اما ایلخانی زیربار نمی رود و نمی پذیرد. خانابا رضی که از سواران و هم پیمانان طایفه سیاه سیاه بوده و حالا به داوودخان پیوسته ابراز کرده بود که انجام این عمل خیلی شاق نیست. آوردن ایلخانی را به عهده من بگذارید. آورده اند که تابستان بوده و نزدیک عصر ایلخانی نمدی پهن کرده و در ایوان بالاخانه اش نشسته بود که خانابا به همراهی چند نفر دیگر او را می ربایند و پیش داوود خان می آورند تا عقد دخترش را برای داوود ببندد. واقعه ربودن ایلخانی محمدعلی خان کلهر را به سال 1287 ه. ش (1326 ه. ق) اتفاق افتاده است و در درگیری متعاقب آن

هم قتل هیجده نفر را ثبت کرده اند. در اینجا ذکر این نکته لازم است که همزمانی این اتفاق با بازگشت جوانمیرخان از تهران به کرمانشاه بوده است.

شرح فرق برگرفته از نسخه ای خطی نایاب سروده شاعری به نام کیخسرو میرزا که بصورت شفاهی در اذهان معمرین مانده گرفته شده است.

این واقعه در «گذری بر تاریخ کرمانشاه در عصر قاجار» گوشه ای از آن به این صورت آمده است:

"بعد از این واقعه (عزل حاکم قصر شیرین توسط ایلات گوران و کلهر) مرحوم محمد علی خان ایلخانی سابق کلهر که مدتها بود در کرمانشاه اقامت داشت و مرد محترم و سالخورده ای بود این بار مورد دشمنی ایل کلهر قرار می گیرد و سواران سردار مظفر پسر داوود خان کلهر از راه دشمنی وارد منزل نامبرده شده و وی را دستگیر و به خارج از شهر می برند. بعد از آن مردم کرمانشاه در برابر این قضیه واکنش نشان داده و در درگیری که پیش می آید هیجده نفر کشته می شوند که دوازده نفر آنها از مردم کرمانشاه بوده اند و از جمله کشته شدگان کلهر صمصام السلطان داماد خیلی شجاع داوود خان بوده است. این رخداد در اواخر رمضان 1326 قمری پیش آمده است. "بیگلری، 1374، صص 9 / 508

"قدرت روز افزون داوودخان را بر آن داشت تا به جهت آسودگی خیال در 1326 قمری عده ای از تفنگداران کلهر به همراه سه نفر از پسران داوودخان برای دستگیری محمدعلی خان ایلخانی سابق کلهر که به حالت انزوا روزگار می گذراند به شهر کرمانشاه اعزام نماید. سواران کلهر شبانه محمدعلی خان را دستگیر و از شهر بیرون می برند. در نتیجه درگیری بین طرفین 18 نفر به قتل می رسند." کشاورز، 1377، ص 66

در ناگفته های کلهر هم جریان بدین صورت نگاهشته اند:

"اوقاتی که ورود به کرمانشاه کرده (منظور بازگشت جوانمیرخان از سفر تهران بوده است) در منزل شریف خان منزل کرده بسیاری از مردم کلهر به اتفاق برادران و خانابا خان شیانی صمصام الملک به استقبال آمده اند. اعظم الدوله در این وقت حکومت کرمانشاه بوده از ترقیات ضرغام الدوله مأیوس شده ناگهان دور منزل جوانمیرخان را گرفته و دو روز آنها را محاصره می کنند. صمصام الملک و چند نفر دیگر مقتول می شوند." فرج ... منیشی، 1386، ص 35

در منابع فوق دلیل ربایش ایلخانی در یک مورد "مورد دشمنی قرار گرفتن" و در دیگری "به جهت آسودگی خیال" و در ناگفته های کلهر هم "مأیوس شدن اعظم الدوله" ذکر گردیده است اما ناقلان محلی عدم رضایت محمد علی خان ایلخانی مبنی بر ازدواج دخترش با داوودخان را علت اختلاف این دو دانسته اند.

در جریان سفر سواران کلهر به تهران، که بازگشت آنها با غائله ربایش ایلخانی در کرمانشاه همزمانی دارد. معمرین نقل می کنند که جوانمیر خان سکه هایی در آن زمان بر سم اسبش کوبیده، سواران کلهر هم از هیچ حیثی کم و کسری نداشته اند، از سوئی با سواران بختیاری و از سوئی دیگر با سواران سنجابی و گوران برای سر سان شدن یا در صف مقدم بودن، رقابتی داشته اند. هنگامی که به گروه سواران بختیاری برخورد می کنند یکی از آن افراد به قصد ربودن و برداشتن جوانمیر خان از پشت زین به او حمله ور می شود که با عکس العمل شدید ناصرخان پیرگه روبرو شده و به ناچار بدون رسیدن به مقصود جوانمیرخان را رها می کند. در درگیری که بر سر، سرسانی با دسته سواران سنجابی دارند باز هم ناصرخان پیرگه با ضربه ای که به اسب علی اکبرخان سنجابی می زند او را پس زده و لذا گرفتن سرسان تهران را برایش همیشه افتخاری به حساب آورده اند.

ابیاتی زیر از مجموعه اشعاری انتخاب شده است که آنرا به شاعری به نام کیخسرو میرزا نسبت داده اند. این دفتر شعر خطی که با نام «اکبر و داوود» نامیده می شده است نایاب است و بعضاً معمرین گوشه هایی از آنرا در سینه دارند. در این چکامه جریان اختلاف بین اقبال الدوله حاکم وقت کرمانشاه و احضار سران کلهر به مرکز حکومتی خویش و نیز اختلاف اکبرخان و داوودخان آمده است. نقایص احتمالی شعر برای حفظ امانت به همان صورت که شنیده شده ضبط شده است. قسمتهایی از این شعر طویل چنین است:

ئیلخانی و هت: ناغیان شار شکایهت که ردهن
 ئالاج نه داریم تا پروژ مه ردهن
 نه غبال نه وهل شهخس شاه ئیرانه
 نه دهب کونه ندهئ نه ره شییرانه
 نه گهر فرار کهیم چیمن وه تالیل
 نه گهر بمانیم بال بهسیم وه دیل
 نه کبهر وهت سی سهردار بجیمه پاتهخت
 هه لقووم بنهیمه چهنگ نه غبال دهولهت
 ئیل و تائفه دهیمن وه تالان
 وینهئ جوامیر هل نه ودالان
 نهوسا کی بکهید دی ته قازمان
 مهر ژنان وه شیوهن بارن باسمان
 من مانووم وه قهت ئیوه برهن هزوور

نهر خیال بهد لیمان کرد هسوول
 قهسههه وه ههق نهولاد رهسوول
 تهخت وتهلارگهه مهگیرم وه زوور
 شازاده وههزیر ساهب مهنسههان
 یهکی لی دهر نیهکهه له رییز تا کهلان
 نهوسا سوار بق ناغای ئیلخانی
 تا چی وه دهربار نهمیرسانی

زمانی که داوودخان و ایلخانی نزد حاکم کرمانشاه می روند از عواقب کار اضطراب و تشویش خاطر دارند. اقبال الدوله می گوید اکبر کجا است نکند شما هم از او شکایتی دارید؟ جواب می شنود که نه او در میان لشکر مانده تا کسی از همراهان اردو مزاحم مردم منطقه نشود. اقبال الدوله خطاب به ایلخانی می گوید که به اکبر بنویسید که او هم در اینجا حاضر شود. که جواب می شنود او به نامه ما اعتنایی نمی کند شما خود به او امان بدهید و نامه بفرستید تا او هم حاضر شود.

قهلهه گرت نهو دهس شازاده ی نهغبال
 ئنشا کرد نهکبهه سهردار سهه مهس
 وه جقهه دهولت شرافهت شا
 مهتلهب شما کول کهم وه دلخوا
 وه رووز نامه هازر بوو وه لام
 وه جقهه دهولت گوزهیشته یهه کلام

آنگاه اکبرخان اداره امور اردو را به شاهین خان برادر داوودخان و علیجان خان عمویش می سپارد و می گوید:

نهگهر شازاده قهولئ بق بهتال
 بکهنهه ههه بگیر وه هکم نهغبال
 قولهه دیواخان بگیرن وه زوور
 تهخت وتلارگهه تمام کهن خاپوور

بعد دریافت نامه اقبال الدوله، اکبرخان همراه تعدادی از سوارانش به نزد حاکم می آید. اقبال الدوله از اطرافیان می پرسد که این سوار کیست.

وهت له ناو مهیدانی پاتهخت تهلار
 شووهیمان جوور پهخش مهکیشان وه کار
 تههک، قوله شهنگ کارخانه بهسته

پهئ داوائِ دژمن وه کینی خهسته
 پر کرده قهتار نـوو ستارخانی
 یهک هزار فیشهنگ کار ئهلمانی
 واتش ئیلخانی ئی سوار کییه
 شکل شباههت ئهولای کیانییه
 وهت قـوربان ئینه ئهکبره
 شووهیمان سوار دژمن بر کهره
 وهختی له داوا مهجووشی له کار
 هیچ باک نـداروو له هزار سوار
 له نهسل کتان نـهوهی کتانه
 جوورروسهم قاتل بهور بیتانه
 شازادهی ئهغبال بهلهن بق وه پا
 شکر هق مهکرد وه همد و سهنا
 چهنان دلیـری خودا ئاوهردن
 پهئ سپا و سالار دس کرده بلهن
 وهت وه فراشهیل پی بدن خهبر
 وه تهئزیم سلام بدن وه ئهکبر
 سهردار سیا هازر بوود وه لام
 تا مههرمانه بواجوم کهلام
 ههزرت ئهجهل دی شیر نهبهرد
 خهیلی تهوازوو مهردانه پیش کرد

وقتی که اکبرخان پیش اقبال می آید بدون ترس واهمه ای با اقبال روبرو می شود و مراتب ادب را به
 جامی آورد.

فهورهن ئهمر دا خهلات هازر کرد
 بدهد وه ئهنام شیران نهبهرد
 یهک ههبه شمشیر قهلاف مرواری
 بهخشا ئیلخانی باچه سهرداری
 یهک جفت کولهنجهئ تیرمهئ تهپهدار
 بهخشا وه داوت سهرتپ سهردار
 یهک جفت کولهنجهئ تیرمه تلا کesh

به خشا وه نه کبه ر سه رهه نگ سه ره کesh
 باقی خه وانین وه که یف ویشان
 هه ر کهس باب ویش خلات کرد پیشان

زمانی که گفتگو و توافقات صورت می گیرد اکبر خان از اقبال الدوله اجازه باز گرداندن اردو به موطن خویش را می خواهد. اقبال الدوله هم ضمن اجازه بازگشت به کلهرها در لفافه پند و نصیحت، اهداف و نظرات خود را به گوش احضار شدگان می رساند.

نه کبه ر وه ت مره قه ز بفرما نجازه پیمان
 ئردوو هره که ت بهیم په ی ملک ویمان
 نه غبال وه ت باد ئان نه کهین دی به چه بازی
 کاسب ئازاری و رایست ناپازی
 در خو و مه رمه ت من کهم وه پیدان
 وه شه رتئ ئمووم مه خلووق په زای بوو لیدان
 تا نان ده ولته ت پیدان هلال بوود
 په وشه ن وینه ی ئاو که وسه ر زلال بوود
 نه کبه ر وه ت مره قه ز بفرما نجازه پیمان
 ئردوو هره که ت په ی ملک ویمان
 دان له ته بل و کووس شنادی شانزادا
 نه هار ئاوهرده ن وه کاروانسه را
 له سه در مه جلس و له مه وقه ی نه هار
 تمام که یف کردن ئیلخانی سه ردار

بعد صرف ناهار داوودخان که از نابرابری خلعتهای تفرقه بر انداز اقبال الدوله به دل گرفته بود به فکر تقسیم سهم املاک و مراتع بین خود و هوادارانش می افتد چون با اعتراض اکبرخان روبرو می شود خطاب به اکبر خان می گوید تو حق دخالت ندارید و از اینجا به بعد اختلاف بین طوایف مختلف کلهر که از اهداف اصلی اقبال الدوله برای مهار ایل کلهر بوده است شروع می شود. البته باید یادآوری کرد دلیل اصلی اختلافات اکبرخان و داوودخان همانا اختلاف برسر املاک و مراتع منطقه کلهر بوده است زیرا بنا به بعضی گفته ها داوودخان بنا به قراردادی که با وکیل الدوله می بندد در حضور اقبال الدوله محال کلهر را به مدت ده سال از آنها اجازه می گیرد و در صورت تثبیت چنین قراردادی اکبرخان و هم پیمانانش بی نصیب می ماندند و چاره کار را در مخالفت و عدم شکل گیری چنین قراردادی می بینند.

داوت واتش ئیلخانی، سهرداران مهن
گووش بدن وه ههرف ونه سیههت مهن
باد ئین بایه دهولته یهئ رهنگ بوود
نه جوور دشمنان کینه دان وه جهنگ بوود
من هم مه داخل مه دم وه پیدان
هر که سی مه هلی وه که یف ویدان
ئه کبه ر وهت هه رقه درمه هل دیریم له سه ره هه
بایه جوور برا بکه ریم قسمهت
باقی خه وانین له هه ر که س ره زاس
بهیم مه هلی وه که یف و دل خواس
واتش ئه کبه رخان ت هه ق نه داری
دخالته له کار که لری بداری
هاکم ئیلخانی من فه رمان دارم
که س مزاهم نیس خووم ساهب کارم
مهیل مراهم دایشتووم وه هه ر که س
غه نی ئه و مه که م تا هیاتش هه س
ئه کبه ر وهت داوت ئینه گه زافه
هه می فه رمایش خه و ژیر لافه
قه سه م وه هه ق ئه ولاد ره سوول
له ویم بالتر که س نه که م قه بوول
وه یادت مه یوو له قلائئ ئه یوان
له مقه ده مه ئ جهنگ لپسان
وه ته نیا سوار شکاری کردم
شکه سه ئ والی تا وه کوو بردم
والی لپسان چق کردم سوار
مه رکه بی کردم وه سه ونزه ئ ئاودار
تیپان وه کولی و سپا و سهردار
تا وه دویران کردم تاپ و مار
سنجابی، گووران تا جاف ئه و بهر
سهر باز ته ولچی تمام داقد قرار

هەر یه‌کێ یه‌ئێ تیپ تیپێ یه‌ک هزار
 له شیره‌چیا تا به‌رزه و چنار
 شکه‌س دام پێان وه قه‌تل و کوشتار
 بنه و بارخانه چادر و ئه‌سباب
 ته‌مام وه نه‌سیب سه‌رکاره که‌ردم
 ئێرنه‌گه ت گه‌زاف مه‌ده‌ی م ته‌نیا مه‌ندم
 هالا خیالات وه‌ئێ ته‌وره داری
 هه‌یچ ره‌فاقه‌تی با مه‌ن نه‌داری
 له سه‌در مه‌جلس هه‌نی دا وه پا
 خو‌ریا سو‌اران تاییفه‌ئێ سیا
 سو‌ار بوون په‌ری مه‌کانی ویمان
 من بی تره‌فم له کار شیران
 هەر که‌س ره‌ییس تاییفه‌ئێ ویشه
 نه دووس نه دشمنه‌ن نه کار پێشجه‌نگه

بعد از تجمع کاروانسرای ماهیدشت، اکبرخان در پشت تنگ میوانه و ایلخانی کمی پایین تر از بنه اکبرخان مستقر می شوند و داوودخان هم در قلعه گیلان جای می گیرد. مدتی که می گذرد داوودخان خطاب به شاهین برادرش می گوید تا اکبر هست ما در کلهر کارمان پیش نمی رود نامه ای به او بنویس و او را به اینجا دعوت تا شاید بتوانیم او را بکشیم. شاهین هم می گوید که اکبر نمی آید داوودخان می گوید از قول ایلخانی به او بنویس.

نۆسا له قه‌وڵ ئا‌غای ئی‌لخانی
 ته‌شریف باوه‌ری سه‌ره‌نگ سانی
 وجوودد لازمه‌ کارم مه‌خفیه
 قه‌وڵ بکه‌یم وه هه‌م شیران سه‌ر مه‌س
 ئه‌که‌به‌ر زانا هه‌یه‌ ها له کار
 نۆسا جو‌او ئی‌لخانی سه‌ردار
 من کار ندارم دی وه کار که‌س
 یا بوومه‌ هام قه‌وڵ شیران سه‌رمه‌س
 هەر که‌س ره‌ییس تاییفه‌ئێ ویشه
 نه دووس نه دشمنه‌ن نه کار پێشجه‌نگه

چون اکبرخان به دسیسه پی برد و به دعوت نیامد. این بار داوودخان به برادرش شاهین گفته که تو را به سمت سپه دار کلهر منصوب می کنم به شرطی که دارو دسته اکبر را نابود کنی.

گوفت شایین ئاغا تو سپا داری
 وه شه رتی پیشه ئه کبهر درای
 وه قه تل و ئه سیر و کوشتار
 له ئه و دهر نه کهید یه ئه تهنیا سوار

هنگامی که شاهین به همراه سواران خود قصد حمله به بنه اکبرخان را دارد، ایلخانی با خبر می شود و قرآن با خود آورده و شاهین را سوگند می دهد که دست از قتل و کشتار بردارد.

هر چه نسی کلام وه هاجهت ئاورد
 شاین پیش جهنگ بق و هوچ لوه نه کرد

اکبرخان هم که از شب قبل در تدارک مهمانی مردم خالدی بوده است به سران و کدخدایان سیاه سیاه چله پیغام فرستاده که وجودتان در اینجا ضروری است که همه با توهم مهمانی نزد اکبرخان می آیند. صبح زود که عده ای جهت پاره ای امور زود از خواب برخاسته اند متوجه می شوند که عده زیادی سوار به سوی محل زندگی اکبرخان می آیند. آنها هم سراسیمه خبر حمله داوودخان را به اکبرخان می رسانند. اکبرخان هم می گوید که آنها به قصد مهمانی می آیند نه جنگ. چون عده دیگر برای روشن شدن موضوع می فرستد. متوجه می شوند که مهمانی در کار نیست و جنگ واقعی در پیش است.

وهت ئه کبهرخان بی خهوف له جامه خه و بق
 شوه یمان پاوهن زه نجیر له پائ بق
 له ئه رزی یه ئه سات سپای بی سامان
 هسار دان له دهور مال ئه کبهرخان
 وهت وه توو ئه رخالق هه نی دا وه پا
 دهس ئه و شهنگ باریک پنائ سهر خودا
 وهت یه به چه بازی نیس یه نامه رد جهنگه
 قه ورساندان کرده وه ئه پیشت تهنگه
 یه ئه سات له جهنگ بق ئه و شیر سامگین
 براده رانی کول کهفتن ئه و زین
 له کول ئه ساسی جوور ئه ولاده ئه زال
 وه ئاواز بهرز بق وه گالای گال
 ئه لیخان جوور بهور مه هلی خان جوور شیر

ئەلیخان لەو دەم سیا بۆ جوور قیر
 خالە وەیس ئەزەمی پوولای نام ئاوەر
 کووشیان وە تیر ئەلیخان هەیدەر
 پووژ قیامەت مەیشەر بۆ ئەو پا
 نازە لە ناخۆن ئەو پووژ بۆ جدا

بعد ختم درگیری بین اکبرخان و داوودخان در پشت تنگ میوانه، اکبرخان به کرمانشاه نزد اقبال الدوله می رود جریان شیخون داوودخان را به طرفدارانش به سمع حاکم کرمانشاه می رساند. اقبال الدوله هم قوایی را برای حمله به اردوی داوودخان تداراک می بیند.



میرزا محمدخان امین خلوت اقبال الدوله
 1342 - 1264 هجری قمری از پیشخدمتهای
 ناصرالدین شاه و رجال عهد قاجار بوده است.
 در عهد حکمرانی او در 1317 ق در کرمانشاه
 ایل کلهر تلاطمات زیادی داشته است.

بنا به روایات محلی کهنسالان منطقه ایلخانی کلهر محمدعلی خان، داوود خان و اکبرخان سیاه سیاه را که بر اثر اختلالاتی که در پرداخت مالیات ایلات منطقه بوجود آورده بودند به کرمانشاه احضار کرده بر اساس توافقی که با داوودخان داشته سبب ایجاد شکاف در بین سران کلهر شده است بطوریکه بعد آن بین داوودخان و اکبرخان اختلاف شدید بروز کرده و جنگهایی رخ داده است. البته این را باید در آن ایام به حساب زیرکی و کاردانی اقبال الدوله گذاشت که با یک تیر دو نشان را زده است هم وحدت ایل کلهر را از هم گسیخته است و هم ایلات و طوایف دیگر را تامدتی از نهب و درگیری با کلهرها رها ساخته بود.

تلگراف اقبال الدوله به رؤسای کلهر



"فراشباهی از تمام کدخدایان و رؤسای کلهر از قول من احوال پرسی بکن و باقرخان و صفرخان و اکبرخان از قول اینجانب بگو شکایتها و فریادهایی که از صفحات داود مطلقاً نزد اینجانب می کردید مخصوصاً در خصوص غارتی که از طایفه سیاه سیاه و خانباخان پسر باقرخان کرده بودید و همچنین عریضه ای که در این چند روزه از مجلس و گرفتار کردن داود ایلخانی را نوشته و فرستاده بودید تمام اینها صدق و راست است یا دروغ و خلاف بوده جواب این فقره را گرفته الان تلگراف کن. اقبال الدوله امضاء

جواب عبدالله خان فراشباهی

معروض میدارد تلگراف حضرت تعالی برای آقایان ابلاغ شد جوابی است که عرض کرده اند. عبدالله امضاء

متن جوابیه

متن جوابیه که توسط رؤسای کلهر تهیه شده به شرح زیر است:

اولاً در خصوص حبس ایلخانی که عریضه اشتباه عرض شده به هیچ وجه ماها از آن عریضه اطلاع نداریم و مغرضین ساختگی درست کرده اند که طایفه کلهر را خراب و ایلخانی را بد نام کنند احدی حد و جرأت چنین غلطی را ندارد که ایلخانی را حبس کند در خصوص غارت اکبرخان و خانباخان عرض کردیم غارت او را بگیرد به خود ما پس بدهید حضرت اجل نصف کلهر قتل و غارت فرمودند دیگران بردند و دیناری به ماها عاید نشدغیر از خرابی و بدنامی، امر فرمودید که باید با داودخان اصلاح نماییم چند دفعه ابا کردیم آقازاده و سایر محترمین را فرستادند اصلاح نمودیم دیگر مغایرتی بین ماها نماند به قید کلام الله مجیدرفع کدورت از طرفین شد همگی برادر و تحت یک جهت برای خدمتگزاری دیوان اعلی و حکومت ایلخانی که از این تاریخ به بعد ماها خلاف و خیانتی سر نزده که باعث بی اعتنائی حضرت اجل باشد، مگر اینکه مفسدین می خواهند به جهت غرض شخصی خودشان ماها را خراب کنند چاکران هم بیش از این قوه خرابی و خسارت نداریم و دست از برادری یک دیگر برنخواهیم داشت و به جهت همه قسم خدمتگزاری دیوان اعلی حاضریم محض رضای خدا و ائمه اطهار بیش از این طاقت بی محبتی حضرت اجل و خرابی و بدنامی نداریم به حرف مغرضین طایفه، خدمتگزار خودتان را خراب نفرمایید. صفر و باقر و اکبر امضاء " بیگلری،

1374، ص 781

آنچه در این تلگراف مشخص است اصرار اقبال الدوله به اصلاح بین اکبرخان و داوودخان که در متن آمده: امر فرمودید که باید با داوودخان اصلاح نماییم چند دفعه ابا کردیم آقازاده و محترمین را فرستادند اصلاح نمودیم. البته این اصرار اقبال الدوله به اصلاح قاعدتاً می بایستی نتیجه الحاح و ابرام و توسل داوود خان به نزدیکان اقبال الدوله بوده باشد زیرا که همانطور که در اذهان معمرین هست داوودخان بارها به اکبرخان نامه نوشته و خواهان سازش و برگشت به منطقه کلهر بوده است. نکته مربوط به حبس ایلخانی با توجه به آنکه شاکیان از آن حاشا کرده اند می بایستی نوعی طرفند برای ایجاد باصطلاح جنگ روانی بوده باشد که بنا به متن موجود آنهایی که مغرضین طایفه شان خوانده اند باید به راه انداخته باشند و این مغرضین هم می تواند افراد و دسته هایی داخلی خود کلهر باشد و هم سایر رقباء و مخالفین خارج از ایل کلهر.



داوودخان کلهر

گذشت سالیان و دهه ها و گاه قرن‌ها نام بعضی افراد را فراموش نمی‌کند. این افراد در عصر و دوره خود سر منشأ رشته اموراتی در جامعه خود بوده‌اند که تأثیراتی عمیق در یادها داشته‌اند و به سبب نفوذ و تأثیرشان در لابلای اوراق کتب و سینه‌های مردمان در

گاه و بی‌گاه در هر مکانی نامی از آنها برده می‌شود. در این میان از بین مردم خطه کلهر نام داوودخان در کتب تاریخی اواخر دوران قاجار و عصر مشروطیت ذهن جویندگان را به سوی خود می‌کشاند.

داوود فرزند عباس اسد بیگ بوده است. قبل از آن نیای او عبدالمحمد در ایوان غرب در دستگاه علی خان کلهر بوده است و در خاطرات فرج‌اله خان منیشی کدخدای یکی از روستاها آورده شده است. نیای او به خاطر اختلافی که با حاکم ایوان پیدا می‌کند از دستگاه علیخان کلهر جدا می‌شود و پیش محمدعلی خان ایلخانی کلهر می‌رود. فرزندانش به سبب لیاقتی که از خود بروز داده‌اند نشو‌نما کرده‌اند. عبدالمحمد فرزند مردی موسوم به صفر لک بوده است البته لک نامیدنش به خاطر این بوده است که صفر قاصد دربار کریم خان و حکام کلهر بوده و چون مدتی در میان لکها بوده است این نام را به او داده‌اند و الا طایفه عبدالمحمد کرد کلهر بوده و هستند.

زین العابدین خان حسام الملک قراگوزلو امیر افخم حاکم ایالت کرمانشاه بعد قتل جوانمیر احمدوند به کسانی که از ایل کلهر همراه او بوده‌اند گفته است که بعد این به کرمانشاه بیاید تا در امور شما بنگرم. هدفش از این کار دستگیری عباس اسد بیگ پدر داوودخان بوده است. حاکم کرمانشاه با وعده گذشت و ترفیع مقام او را برگردانده بود. زین العابدین خان با تمهیداتی عباس اسد بیگ را به کرمانشاه می‌کشاند. در حین مذاکره کار به مجادله می‌کشد. همانجا عباس پدر داوود توقیف می‌گردد و بعد شش ماه در بند بودن مسموم می‌شود. اما پیش از دستگیر شدن به اطرافیانش می‌گوید من که بروم بازگشتی در کار نیست شما هم به فکر کار خودتان باشید. بعد دستگیری عباس اسد بیگ، حاکم داوودخان را خلعت داده و به ریاست طایفه خالدی برگزیده است.

به دلیل آنکه جنگ صحنه در 1291 ه. ش رخ داده و داوودخان قریب سی سال بر گرده زین سوار بوده دستگیری عباس اسدیگ پدر داوودخان می بایست حوالی سال 1260 ه. ش بوده باشد. بعد قتل اکبرخان در پی صلح و سازش با طایفه سیاه سیاه طوبی خانم از دختران اکبرخان را برای یکی از پسرانش نامزد می کند و ملک «کاسه کران» در دهستان چله به عنوان «باوانی» (جهیزیه) به این عروس داوودخان داده می شود. درپیش از آن خاورخانم از دختران داوودخان سبب ازدواج دیگری بوده و ملک «میله گه و کووکاو» در نزدیکی اسلام آباد غرب به شیربهایش داده می شود. در باره سیاست ایلی داوودخان، در ایلات و طوایف کرمانشاهان می خوانیم:

" داوودخان در مسیر سیاست ایلی خود طایفه سیاه سیاه را نیز با پیوندی لازم و حساب شده به جرگه هم پیمانان خود کشاند و طوبی خانم دختر خردسال اکبرخان را برای کریم خان سردار نصرت فرزند خود نامزد و پس از سن شرعی و قانونی به عقد و ازدواج او در آورد. " سلطانی

ص 572

با کنار رفتن طایفه خمان و مرگ اکبر خان سیاه سیاه زمینه تسلط داوود خان بر ایل کلهر به تمامی مهیا شد. دیگر آنچنان رقیبی در منطقه نداشت و در پی بسط و گسترش قلمرو ایلی خود در خارج از محدوده کلهر برآمد در صحنه های زیادی جنگید و در بسیاری جاها با ازدواجهای سیاسی پیوند خود را با قبایل همجوار مستحکم ساخت. از آن جمله با والی پشتکوه خاندان ابو قداره و نظرعلی خان امرایی (نه زهئی به خلی) در لرستان پیوندهای خانوادگی پی انداخت. در سوی دیگر پس از تسلط بر تمام کلهر با علی اکبرخان سنجابی بر سر عدم پرداخت خراج جنگی به راه انداخت. داوود خان در میان رؤسای ایلی کلهر از تمامی همگنان خود جلو زد. جنگهای بسیار کرد و بجز در دو جنگ آخر در اکثریت جنگهای محلی تقریباً به نتیجه دلخواهش دست یافت. زمانی به طرفداری مشروطیت با قوای شورشی سالارالدوله جنگید و آنها را در هم کوبید. زمان دیگر عکس این کار را کرد. داوودخان تا مقام ایلخانی ایلات غرب کشور پیش رفت و اگر نبود اغوای سالارالدوله چه بسا مقامهای بهتری نصیب خود و ایلش می شد. در صحنه داخلی بازتاب اعمال داوودخان علیه دو طایفه سیاه سیاه و خمان و تیره صید محمد سلیم منفی بوده و بر ضد آنها اقداماتی کرده است و الا با سایر طوایف رفتار قابل قبولی داشته است. همراه ساختن تمام قبایل خالدی علیرغم اختلافات داخلی که داشته اند کار ساده ای نبوده است و داوودخان توانسته این مشکل را حل کند و ایلی یک پارچه و متحد فراهم آورد. در دیگر سو در صحنه داخلی بارقیبان سر سختی مانند سیاه سیاه، خمان و صید محمد سلیم روبرو بوده است که توانسته آنها را کنار بزند. پیش از آن با ایلخانی کلهر زین العابدین خان بر سر قتل پدر بزرگش با او در تضاد کامل بوده

بطوریکه در تنگه اسماعیل بگ با طرفندی توانسته اند او را هم به تقاص خون نیایش اسدخان به قتل برسانند. پس از همه اینها در افتادن با حاکم و والی ایالت کرمانشاه و سران ایلات همجوار مثل والی پشتکوه، گوران، سنجابی و جاف و از همه مهمتر ایل قدرتمند بختیاری که کاری بس دشوار بوده است و از عهده هر کسی حل همه این مسایل بر نمی آمده است تا آنجا که منابع اجازه می دهند و کهنسالان به خاطر دارند داوود خان در اکثریت این موارد پیروز از صحنه بیرون آمده است بجز جنگ صحنه که منجر به قتل او و پسرش علی اکبرخان و تا حد زیادی فروپاشی نظام ایلی کلهر تا مدت‌ها شد. داوود خان توانست علاوه بر کسب عنوان ایلخانی ایلات غرب کشور بر گستره بزرگی از غرب کشور سیطره داشته باشد.

سواران کلهر

در ایامی که داوودخان بر کلهر تسلط داشته و بعد آن، سواران نامی بسیاری در ایل کلهر بوده اند که در مواقع خطیر یار و مددکار وی و فرزندان او بوده اند. داوودخان و اخلافش به یاری این افراد توانا توانسته اند در صحنه های بسیاری ظاهر شوند که در اینجا بطور اختصار و در حد اطلاعات در دسترس به نام بعضی از این سواران نامی که در اشعار شعرای آن عصر نامی از آنها برده شده، اشاره ای می شود. هسته اولیه حرکت داوودخان را نیاکان وی بنیان گزارده اند. کسانی مانند: عبدا... بیگ، اسد بیگ و عباس اسدبیگ بوده اند که هر کدام به نوبه خود سنگ بنایی گذاشته اند. زمانی که نوبت به داوودخان می رسد نه قلمرو گسترده ای داشته و نه قشون زیادی اما انگیزه و داعیه تسلط بر ایل کلهر و منطقه را داشته است.

علاوه بر طایفه عبدالمحمدی و شخص داوودخان سران طوایف دیگر هر کدام در جای خود استوانه ای از تدبیر و نیرو بوده اند. در اوایل کار که بین طوایف کلهر شکاف و افتراقی نبوده است اکبرخان سیاه سیاه و اعوان و انصارش در مقابله با دشمنان خارج از ایل کلهر وزنه و پشتوانه ای به همراه داوودخان برای کلهر بوده است. طایفه قوچه ای و شخص عبدا... خان ضیغم السلطان چه به لحاظ تدبیر و چه به لحاظ شجاعت شخص توانایی بوده است. محمد رحیم بیگ شیرگه، سران طایفه علیرضاوندی، بزرگان طایفه گیلانی، اشخاصی مانند ناصرخان محمد، صفرخان فراشباشی، مهدی خان و قباد بیگ از طایفه رشی، شاهمراخان روتوند، مصطفی خان زراونشی، سواران خممان، منصور، کوله پا، صمصام لشکر شیان، خانابا رضی، نقی خان آزاد (دبیر کلهر)، طایفه منیشی خاندان محمد رشیدخان و سوارانی از این طایفه زبده سوارانی از طایفه کاظم خانی مانند بهادرسلطان، عباس خان کاظم خانی و... همه و

همه هر یک در جای خود بیباک و نترس و کاردان بوده اند و به نوبه خود در پیشرفت کار ایل کلهر و داوودخان مؤثر افتاده اند.

علاوه بر افراد شاخصی که نقش ریاست در میان ایل کلهر داشته اند در میان ایل کلهر افراد برجسته و مردان بسیاری بوده اند که هر یک در عصر و زمان خود چهره ای سرشناس و نام آور بوده اند که به گاه حوادث نقش خود را ایفاء نموده اند. این مردان نامدار بیشتر در جنگهایی که پیش آمده و در شور ایلی توانسته اند استعداد خود را به منصفه ظهور برسانند. در این راستا در دوره های مختلف می توان ازین این خیل نام آوران به کسانی چون محمود الفت، مطاع بیرقدار، عادل امین از طایفه عبدالمحمدی - محمود، کریم، میره بیگ و محمدخان از طایفه علیرضاوندی - قاسم خان روتوند - عظیم خان، جوهر خان، آقاجان شیرزادی (یساول) از طایفه شیرگه - ناصرخان، صفرخان و کریمخان از طایفه پیرگه، نامدار فتاح بیگ، قادر موسی بیگ، محمد نجف از طایفه گیلانی - فرج ا... خان، مهدی خان از طایفه منیشی، آقابرار خان مهرابی از طایفه ایوانی و اسماعیل کله سوند - علیمراد و صیدمراد صیادیان - علی جان خان سیف لشکر و عزیز هواسخان، امیرخان قمرالی از طایفه سیاه سیاه - محمود و شهباز شیه‌رگ ورمزیار - عباس شیرخان و محمودخان شهاب از طایفه خمان اشاره کرد.

مرگ جوانمیر خان ضرغام الدوله

جوانمیرخان یکی از پسران داوودخان کلهر بود هر چند که فرصتی نیافته تا در مقام ایلخانی اداره امور ایل کلهر را به دست بگیرد اما جوانمیر بی باک و جسور در ایام زندگی خود کارهایی شایان توجهی انجام داده که بعضی به استحکام، بسط و گسترش و اقتدار داوودخان منجر گشته است و در تثبیت اقتدار او نقش به سزایی داشته است و به جهاتی او را هم مغز متفکر حرکات داوودخان و هم بازوی اجرایی آنها می توان دانست. بعضی دیگر از اعمال جوانمیرخان، هم خلاف میل داوودخان بوده اند. مادر جوانمیرخان از طایفه شیرگه بوده است. جوانمیر برادرمادری هم به نام حسن خان داشته که نایب الحکومه ایوان بوده و در جنگ معروف به جنگ «ملیه چه خماقه» به علت فعالیت بیش از حد در عنفوان جوانی فوت کرده است. پسرانش عباس خان، خسروخان و دخترش غزال السلطنه از زنان لایق ایل کلهر و همسر الهی خان مهرابی بوده است که فرزندی نداشته است. به نظر می رسد که قتل برای جوانمیرخان چیز سختی نبوده است. او را باید مجری قتل افراد سرشناس دانست. از جمله اقدامات او اجرای نقشه قتل اکبرخان سیاه سیاه و عباس خان کاظم خانی همراه او بود که پیشتر توضیح آن آمد. جوانمیرخان در جنگی که در شیان به راه انداخت برادرش علیمرادخان که با وی مخالفت داشت، در این جنگ به قتل رسید. در این نزاع خانوادگی دایی جوانمیر هم به نام، بندرخان که از حامیانش بود از دست داد و به

خاطر آن نزاع مدتی به لرستان رفت. سبب بروز این جنگ را بعضاً اعتراض جوانمیرخان به اختیارات بیشتر، برادران دیگرش دانسته اند.

جوانمیرخان در سفری به تهران در رأس سواران کلهر در مراسم سان و رژه ای شرکت کرده اند. در آنجا به او لقب ضرغام الدوله داده می شود. علاوه بر قتل‌های فوق میرزا شاهین دبیر داوودخان را هم که از طایفه قوچه ای و فردی رشید بوده و قامتی خوش ترکیب داشته است و بسیار مورد توجه داوود خان هم بوده است در نزاعی در نزدیکی روستای گراویان به قتل رسانده است. بعد واقعه قتل میرزا شاهین، داوودخان بسیار ناراحت شده بطوریکه نقل می شود ریش خود را کنده و پسرش جوانمیر را نفرین نموده است. آنگاه دوازده رأس گاو نذر کرده تا این پسرش از بین برود. جوانمیر در سفری به نزد والی پشتکوه به قصد به «باوان» آوردن یکی از دختران داوودخان که همسر والی پشتکوه بوده او و تعدادی از سواران کلهر شرکت می کنند. هنگام برگشت در منطقه آسمان آباد فعلی در شهرستان سرابله ایلام در حالی که بازی «ته‌قله باز» که نوعی بازی شبیه چوگان بوده است انجام داده اند، اسب جوانمیر با اسب یکی از همراهانش بنام مای پسر پاشاخان برخورد نموده جوانمیرخان به زمین افتاده کشته می شود. نقل است که اسبی که جوانمیرخان از آن به زمین افتاد و جان باخت «شوویمان»، اسب اکبرخان سیاه سیاه بوده است. روایت می کنند که داوودخان پیش از رسیدن جنازه جوانمیرخان به گیلان و برگزاری مراسم پرسه، گاوهایی را که نذر کرده، سر بریده بود. درپرسه اش زنی هم به مویه ای گریسته و گفته بود:

هکومتهت خودا قازی په‌یخه‌مبهر داوای باوک و کور کهفت نهو روو مه‌پشهر

برگردان: حاکم خداوند و قاضی پیغمبر، داوری اختلاف بین پدر و پسر به روز قیامت افتاده است. داوودخان که این مویه را شنیده دستور داده است که به این زن بگوید این گریه و مویه را متوقف کند که از سخنانش بوی اختلاف و نزاع می آید.

در خاطرات فرج ا... خان منیشی ضمن اشاره به این واقعه آمده است که جنازه وی به نجف اشرف منتقل گردیده است.

اردشیر کشاورز در باره مرگ جوانمیر چنین نوشته است:

" اما پسران داوودخان به استثناء جوانمیرخان ضرغام الدوله پدر عباس خان امیر مخصوص که در سال 1327 قمری حین مراجعت از پشتکوه به علت سقوط از اسب و شکستگی گردن درگذشت سایرین در صحنه سیاسی نظامی منطقه غرب کشور نقشهای مهمی ایفاء کردند. "

کشاورز، 1377، ص 70

محمدعلی سلطانی در مورد اقدامات جوانمیر خان نوشته است:

"از سوی دیگر فرزند شجاع و نا آرام او (داوود خان) که مادرش از تیره شیرگه و همسری از طایفه عبدالمحمّدی در نکاح داشت و دارای پایگاه ایلی بود بر علیه او تحریک کردند و به سودای ریاست انداختند. ضرغام الدوله به بهانه اینکه اختیارات بعضی برادران بیشتر از او است طغیان نمود و با اطرافیان خود در مقابل پدر صف آرای کرد. داوودخان ناچار با سواران کلهر برای سرکوب او اقدام نمود. در محل شیان تلاقی فریقین شد. در این درگیری علیمرادخان فرزند مورد توجه داوودخان از همسر قوچه ای او که داماد طایفه منصوری بود کشته شد. "ایلات و طوایف کرمانشاهان، محمدعلی سلطانی، ص 574"

جنگ دوپیران (دو بران)

تعدادی از مخالفین داوود خان از جمله داییش مصطفی خان به نزد والی پشتکوه رفته و با وعده الحاق ایوان به خاک پشتکوه از او خواسته بودند تا آنها را در غلبه بر داوود خان همراهی کند. آنطور که منابع و مآخذ آورده اند اردوی والی قریب ده هزار سوار مبادرت به قشون کشی به خاک ایوان می نماید. در اینحال داوودخان هم نیروهای ایل کلهر را جمع کرده در محلی به نام تنگ دوپیران و نقطه ای با نام «گلوگاه علی بیگ» اردوی والی پشتکوه به محاصره می اندازد. اردوی والی مدت دو روز در تنگنای معیشتی گیر می افتند و در زد و خوردهایی هم که پیش آمده گویند والی ناچار شده بر دوش فردی به نام «سه‌ونزه ناولد» از مهلکه بگریزد. بعد دو روز محاصره طرفین به صلح و سازش مایل می شوند و از کشتار و خونریزی بیشتر جلوگیری می شود. شروطی که برای صلح گذاشته بودند عبارت از این بود که والی ادعای تملک خاک ایوان نکند، پسرش علیرضاخان که به کلهر پناهنده شده بود برگرداند و به وکیل الدوله کمک نکند. همینطور هم داوود خان داییش مصطفی خان را به نزد خود فرا بخواند. برای اطمینان خاطر طرفین به همدیگر، زبیده خانم دختر داوودخان به عقد غلامرضاخان والی پشتکوه در می آید. بعد این ازدواج سیاسی چندان برخورد ناخوشایندی بین داوودخان و والی پشتکوه پیش نمی آید و حتی خاندان ابوقداره در مواردی به پشتیبانی محتاط برای داوودخان تبدیل می شوند.

جنگ داوودخان در نهاوند در حمایت از مشروطه

از جمله یکی از مهمترین جنگهای که ایل کلهر به ریاست داوودخان کرد جنگ نهاوند بود. طرف این جنگ شاهزاده قاجار سالار الدوله برادر محمدعلی شاه که برخی او را سبکسر و بی مغز و عده ای دیگر ساده لوح و دیوانه اش خوانده اند بود. سالار الدوله که از حکومت بروجرد و لرستان برکنار شده بود به بهانه در تنگنا قرار دادن مشروطه خواهان و کسب قدرت مطلقه نیروهای تحت امر نظرعلی خان امرایی

(نظه بخی) را که پدر زنش بود جمع آوری کرده و لشکری جرار تشکیل داده بود. این اردو به هر منطقه که می رسید می بایست از مردم آن محل تدارکات و آذوقه آنان تهیه شود. در این مسیر سالار الدوله حاکمان محلی را برای تهیه آذوقه در مضیقه گذاشته بود. آنها هم خبر این حرکت سالارالدوله را به مرکز داده بودند. محمدعلی شاه که از تحرکات برادرش احساس خطر میکرد و مشروطه خواهان هم با اقدامات سالارالدوله مخالف بودند با ارسال نیرو استمداد از مناطق همجوار در پی خواباندن غائله سالارالدوله بر آمدند. اما قوای دولتی و کمکی آنها از پس همراهان سالارالدوله برنیامدند و او همچنان بر دامنه تجاوزگرهایش می افزود تا اینکه از از نیروهای داوودخان طلب کمک شد. داوودخان هم به همراه سواران کلهر و پسرش جوانمیر خان توانستند که لرها را متفرق سازند و سالارالدوله را فراری دهند. این عمل داوودخان مورد رضایت مجلس و دولتیان آن زمان واقع شد. زمان وقوع جنگ 1325 و محل آن نهاوند بوده است. آمار قشون سالارالدوله در این لشکر کشی در منابع متفاوت است و از پنج تا بیست هزار نفر آمده است. راجع به انعکاس پیروزی کلهر ها بر قوای سالارالدوله در کتاب ایل کلهر تألیف علیرضا گودرزی آمده است:

" کلهرها پس از آنکه دیدند که سالار الدوله فرار کرده است بار و بنه و امکانات خود را جمع آوری کرده در آن روز یعنی 27 ربیع الثانی 1325 ه ق به طرف کرمانشاه رهسپار شدند. در روزنامه سوراسرافیل به مناسبت این جریان از ایل کلهر و داوودخان سهام الملک تقدیر و تشکر به عمل آمد و نوشتند که رشادت و دلیری سواران ایل کلهر به ریاست داوودخان و پسرش جوانمیرخان باعث اصلی این پیروزی بزرگ برای ملت ایران بود. در برگشت از طرف اهالی نهاوند و شهرهای سر راه از داوودخان سهام الملک و همراهانش استقبال شایانی به عمل آمد و این پیروزی را به او و همراهانش تبریک گفتند. " گودرزی، 1381، ص 70

... این جریان با حسادت حکمران کرمانشاه مواجه گردید به طوری که حتی با تغییر حکمرانان کرمانشاه این ذهنیت در آنها باقی ماند که نباید بیش از این به ایل کلهر اهمیت داده شود و تا آنجا ادامه یافت که داوودخان مشروطه خواه را به دشمن مشروطه تبدیل کرد.

جنگ با سنجابی ها (جنگ ملیه چه خماقه)

آنطور که از گفته های کهنسالان بر می آید ایل کلهر و سنجابی بارها با هم جنگیده اند. در این راستا جنگی هم در زمانی که نظام السلطنه مافی به تازگی حکمران کرمانشاه شده بود در گرفت. البته آنطور که منابع تاریخی می گویند شروع کننده جنگ این بار سنجابی ها بوده اند که نزد نظام السلطنه رفته و آمادگی خود را برای نبرد با داوودخان به اطلاع او رسانده اند. این جنگ که در زبان محلی به جنگ «ملیه چه خماقه» معروف است در سال 1288 ه. ش (1327 ه. ق) در حوالی تنگه چهار زبر و ماهیدشت رخ

داده است. طی آن سواران سنجایی به اردوی داوودخان شیخون می زنند. در گذری بر تاریخ کرمانشاه آمده است:

" رضا قلی خان نظام السلطنه مافی در 25 ذی الحجه 1327 قمری به حکومت کرمانشاه و از آنجا به حکومت فارس رفت.

جنگ بین ایلات کلهر و سنجایی که از چند ماه قبل یعنی 24 شوال بین داوودخان کلهر با همراهی اکثر ایلات کرمانشاه از یک طرف و ایل سنجایی که به همراهی و مساعدت ایلات احمدوند و جاف کردستان و چلبی از دیگر سو حمایت می شدند جنگ سختی واقع شد. حکومت وقت، چند روزی از اعزام قوا تعلل نمود و زمانی قشون را به منطقه اعزام داشت که سنجایی ها کاملاً عقب نشینی نموده بودند. غارت چند ده توسط قوای داوودخان گزارش شده است. " بیگری، 1374

" شیر محمدخان صمصام الملک سنجایی جمعیتی در حدود ده هزار نفر با سردارهای سنجایی، مردم حاجی زاده، کردستان و اورامان به مردم کلهر شیخون زدند. سوارهای کلهر و حسن خان و علی اکبر خان سردار مظفر از موضوع مطلع شدند و به اردوی سنجایی حمله برده و تا دروازه کرمانشاه آنها را تعقیب نمودند. در این درگیری حدود یکصد نفر از طرفین به همراه دویست مال سواری (اسب) کشته و دویست نفر هم اسیر شدند. " فرج ا... منیشی، 1386ص 36

علت وقوع این جنگ را در منابع خصومت دیرینه ذکر کرده اند. در این جنگ حسن خان برادر جوانمیرخان هم در عنفوان جوانی در گذشته است.



علی اکبر خان سنجایی



شیر محمد خان سنجایی

جنگ نوبران (باغشاه)

جنگ نوبران را باید یکی از شدیدترین جنگهای سالارالدوله برای رسیدن به قدرت به حساب آورد.

این جنگ را سالارالدوله برای باز پس گیری تاج و تخت از دست رفته قاجار به مردم غرب کشور تحمیل کرد. آنطور که در منابع و مآخذ آمده است تقریباً تمام صفحه غرب کشور را این یک نفر که خلیها او را دیوانه خوانده اند بسیج کرده بود تا به وعده های واهی نقد جان و مال آنها را برباد دهد. به دلیل آنکه قوای کلهر هم سهم عمده ای در آن داشته اند گوشه هایی از آن بیان می گردد.

سالار الدوله با ارسال تلگرافها و پیکهایی تمامی ایلات کردستان، کرمانشاه، لرستان، والی پشتکوه و همدان گردآوری کرده بود، ابتداء بین پیشقراولان سالارالدوله به ریاست علی اکبرخان سردار مظفر در ملایر جنگ سختی در گرفت که در طی آن اردوی امیرمفخم بختیاری شکست سختی خورد. پس از آن زعمای دولت مشروطه سردار ظفر بختیاری و یفرم خان ارمنی را مأمور جلوگیری و مقابله با فتنه سالارالدوله کرد. در 1290 ه. ش (شوال 1329 ه. ق) اردوی سالارالدوله در محلی به نام نوبران در غرب ساوه با قوای دولتی و بختیاری درگیر شدند که بنا به گفته منابع با پانصد کشته به شکست قوای سالار الدوله انجامید.

در این جنگ داوود خان و علی اکبرخان از ایل کلهر فرماندهی آن را به عهده داشتند. در بیان دلایل شکست آمده است که قوای سالار الدوله با فنون جدید جنگ و ابزارهای نوین جنگی نا آشنا بوده اند و نقشه جنگی حساب شده ای نداشته اند. البته همه این نکات ممکن است درست باشد ولی از این نکته هم نباید غافل بود که جنگیدن صدها کیلومتر دورتر از وطن برای عشایر زیاد معنا و مفهوم نداشته است اگر دشمنی به آب و خاک عشایر وارد شود تا سرحد مرگ دفاع می کنند اما جنگیدن برای تاجی که دیگری بر سرش خواهد گذاشت به از دست دادن جان شیرین در مملکت غریب نمی ارزد. علاوه بر این، این سپاه ناهمگون که متشکل از ایلات مختلف غرب کشور بود، بارهای بار باهم جنگیده بودند و بسا خونخواهان در پی تقاص مترصد فرصت بوده اند نمی توانسته است پیروز کارزاری باشد که مقابلش برای حفظ ناموس و پرهیز از ننگ نامی می جنگیده اند. بعضاً نوشته اند که سالارالدوله محلات تهران را بین ایلات مختلف تقسیم کرده تا در صورت پیروزی هر گروه محلی را تصاحب و غارت کنند.

جنگ صحنه، جنگ سرنوشت

ابوالفتح قاجار مقلب به سالار الدوله به قصد اعاده سلطنت به خاندان قاجار برای بار دوم در غرب کشور شورش به راه انداخت. در این میان محور فعالیتهای خود را در غرب کشور بر روی قوای عشایری کلهر به ریاست داوودخان بنا نهاده بود. در این راستا داوودخان به جمع آوری و تجهیز قوا به منظور حمایت از غوغای سالارالدوله پرداخت. این بار ایلات و عشایر غرب کشور قربانی مطامع خاندان قاجار، درگیر

در یک جنگ خانگی در برابر نیروهای مشروطه خواه به ریاست پیرم خان ارمنی و رضاخان میرپنج شدند. درباره نقش رضاخان در دو جنگ عشایر غرب کشور به ریاست سالارالدوله برای تصرف تهران، در مروری کوتاه بر تاریخ ایران تألیف رضا شعبانی آمده است:

"... در سفر جنگی بزرگ و مشهور سالار الدوله که با طوایف کلهر قریب چهل هزار سوار به قصد گرفتن تهران تا ساوه پیش آمده بود و دولت خوانین بختیاری را به دفاع او فرستاد نیز رضاخان با شصت تیر خود شرکت داشت و باز بعد از آن محاربه در سفر جنگی دیگری که به ریاست شاهزاده عبدالحسین میرزای فرمانفرما برای دفع سالار الدوله عده ای مأمور غرب گردیدند و یفرم در جنگ معروف به جنگ شورجه به قتل رسید، رضاخان با شصت تیرش شرکت داشت و از کسانی که در آن جنگ بوده اند شنیده شد که می گفتند رضاخان کمال شهامت و جلادت را به خرج داده بود." شعبانی، 1380، ص 605

در جنگ صحنه، قوای دولتی که مجهز به سلاحهای مدرن تری در آن موقع بودند با تاکتیکهای جنگی جدید توانستند قوای حامی سالارالدوله را شکست داده پراکنده کنند. بیشترین لطمات مادی و معنوی این شکست دامنگیر ایل کلهر شد که از سودای سلطنت سالارالدوله حمایت کرده بود. البته نباید غفلت و عدم توجه مشروطه طلبان مرکز نشین را به حمایت داوودخان از مشروطه که در نوبتی دیگر که وی به دفاع از مشروطه نیروهای سالارالدوله را شکست داده بود نادیده گرفت اگر مشروطه خواهان به چشم یک دوست به داوودخان می نگریستند و برای او هم سهمی قایل می شدند شاید این بار از بسیج قوایش بر علیه آنان جلوگیری می کرد. این جنگ در هفتم خرداد 1297 خورشیدی در نزدیکی صحنه اتفاق افتاد. طی جنگ شخص داوودخان از ناحیه پا زخمی شد و بر اثر خونریزی روز بعد جان سپرد. جنازه داوودخان به شیان منتقل و در آنجا به خاک سپرده شد. علی اکبرخان که سپهدار محسوب می شد به قصد تقاص خون پدر همراه چند تن از سواران زبده کلهر به سپاه دشمن یورش می برد و آنچه در میان کلهرها سینه به سینه آورده شده این است که قاتل پدرش را کشته است و بعد خودش در جنگ هدف تیر دشمن قرار گرفته و به قتل رسیده است. نعش علی اکبرخان را همراهانش به علت شدت درگیریها نتوانسته بودند انتقال دهند چرا که غیرت ایلی حکم می کند که نعش را میان دشمن نباید رها کرد. به هرحال بعد پایان جنگ در همان میدان نبرد شخصی از اهالی آن منطقه به نام حمه (احمد) او را روی تپه ای در آنجا به خاک سپرده بود که بعداً این شخص پیش سلیمان خان آمده و جریان دفن علی اکبرخان را برای او نقل کرده بود و گفته بود که: "در ایام کودکی با علی اکبر خان همبازی بوده ام و نعش او را بر اساس این نشان که در کودکی یک دستش شکسته است شناسایی کرده ام." سلیمان خان هم به پاس این عمل، به احمد صله ای بخشیده بود.

دلایل شکست داوودخان را علاوه بر برتری قوای دولتی در مجهز بودن به تجهیزات پیشرفته تر و آشنایی به شیوه های جنگی نوین، کم اهمیت جلوه دادن و دست کم گرفتن قوای مشروطه، فرار سالار الدوله از ترس دستگیر شدن و در نتیجه دلسرد شدن نیروهایش باید جستجو کرد. مضاف به اینکه نیروهای داوودخان همیشه در حال جنگ بوده و از این پا در رکاب بودن دائمی خسته شده بودند. داوودخان به اغوای سالار الدوله راهی جنگی شد که پیامدهای ناگواری برای مردم غرب کشور و نیروهای جنگی کلهر و سایر ایلات داشت.

در یک جمع بندی کلی در مورد ریاست سی ساله داوود خان بر ایل کلهر شاید بتوان گفت او در سطح محلی برنده رقابتها و کشمکشهای داخلی بود و تا زمانیکه با نیروهایی هم سنخ خودش در مقیاس کم روبرو می شد توانست بارها پیروز شود اما زمانی که با نیروهای قدرتمندتر نظیر قوای پشتیبان مشروطه روبرو شد ناکام ماند. پاره ای روایات محلی می گوید که داوودخان به سالارالدوله به چشم ابزاری برای دست یافتن به قدرت مرکزی نگریسته و اذعان نموده که همین که سالار الدوله چند مدتی بر سرکار بود در مرحله بعد او را از قدرت ساقط می کنیم و همین سبب شده که سالار الدوله پی به نیت داوودخان برد و از مهلکه بگریزد.

نحوه عمل داوود خان را هم نباید در شکست قوایش در مقابل قوای مشروطه نادیده گرفت. آورده اند که در جنگ صحنه در عصر روز قبل جنگ نهایی داوود خان، به علی اکبرخان سالار مظفر دستور داده که سنگرها را رها کن و امشب کاملاً استراحت کن فردا این مشت آدم را شکست می دهیم و در مقابل الحاح علی اکبرخان که خواستار حفظ مواضع و پاسداری از سنگرها بوده با پرخاش او را مجبور به ترک سنگرها و اطاعت از خود کرده است. داوودخان در چند سال پیش از جنگ صحنه پیشنهاد جوانمیرخان مبنی بر رسیدن به قدرت با توسل به نوعی کودتا را نادیده گرفته بود. نقل است که سالها پیش از رویداد جنگ صحنه زمانی که جوانمیرخان از سفر تهران برمی گردد به داوود خان پیشنهاد کرده که اگر چهار صد سوار در اختیار من قرار دهید که بی سر و صدا آنها را به پایتخت فرستاده، آنگاه در فرصت مقتضی من پایتخت را برای تو تصرف می کنم اما داوودخان به چنین پاسخی جواب نه می دهد.



ابوالفتح میرزا قاجار ملقب به سالارالدوله یکی از پسران مظفرالدین شاه و برادر محمد علی شاه قاجار که برای دستیابی مجدد به سلطنت مطلقه چندین جنگ به مردم غرب کشور تحمیل کرد. وی متولد 1298 هجری قمری در تبریز بود. سالارالدوله دوبار از طرف حکومت مرکزی سمت حکمرانی ولایت غرب کشور را دریافت کرده بود.

گوشه هایی از بازتاب جنگ صحنه در ادبیات کردی

بعد غائله محمدعلی شاه قاجار و مشروطه خواهان، سالارالدوله قاجار مدعی شد و شورش دیگری در غرب کشور بر پا کرد.

سالاردهولّه چۆن پوور شابق
ئسمی له تهمام جههان بهریا بق
ئاما له غروو ئدای شاهی کرد
پهنا وه دهرگای ئلاهی ئاوهرد

بختیارها در جنگهای گذشته با کلهرها متحمل شکستهایی شده بودند و برای جبران شکستهایشان مترصد فرصتی بودند.

باد ئان بچیم ئهو سهری وهخت
شکسهئ ئهمیر ئهسهد بهد بهخت
شین و زلالهت كهفت له شارشان
زایله و زاری له بازارشان
واتش خان ئهموو شهخس پیره مهرد
سهئ كه بهد بهختی چ زلمی لیم كهرد
نهسیهت تو قهبول نهکردم
نكا كه وه كارهناسهئ سهردم
بهد بهخت بۆم قهولد نهکردم قهبول
سدایی شكسهم چی وه ئهسهموول
وهت ت ئهوهل قهبول ههرفم نهکردی

تا یهوم قه‌یام سکه‌ئ ویت بهردی

بختیارها به یفرم خان نامه نوشته از او استمداد می جویند و اردوی واحدی تشکیل می دهند:

به‌ر ما زنده باد سهردار ئه‌رمه‌ن
 دووسمان شادمان خراو باد دشمنه‌ن
 مه‌ر بی خه‌وه‌ری تن له کارمه‌ن
 نازل بق وه پیم له قودره‌ت دشمنه‌ن
 یه‌ئ داوت نامی له سه‌مت سه‌ره‌ه‌د
 ئیجاد بق په‌ریم له قه‌زای قودره‌ت
 شار کرماشان کرده موسه‌خه‌ر
 خراوه کرده سه‌نه و که‌نگه‌وه‌ر
 وه یه‌ئ شه‌وه‌خون هه‌فت لنگ دا وه باد
 براده‌ر ببین وه توو که‌م ئزه‌ار
 ئه‌گه‌ر بکه‌ری ته‌قاز له دشمنه‌ن
 وینه‌ئ خولامان در له گوه‌وشمه‌ن
 شه‌ه‌نشاه له‌ئ هه‌رفی هالی بق وه‌ینش
 مقی چو‌دره‌فش چی له جه‌وشه‌نش
 به‌ر پا سهرداران سپا بق هازر
 چه‌نی ئه‌میران وه‌زی‌ر و نازر
 واتش وه‌زی‌ران سلا‌دان چی‌شه‌ن
 قه‌لبه‌م مه‌ه‌بووسه‌ن و خاتره‌م ریشه‌ن
 چه‌ن هزارسوار ئه‌رمه‌ن دلیران
 ببه‌ر وه ئه‌مداد شاه‌ه‌نشای ئیران
 تا بکه‌رو ته‌قاز به‌ختیاریان

یفرم خان نامه ای تهدید آمیز خطاب به داوودخان می نویسد و در آن می گوید:

شار کرماشان کردی موسه‌خه‌ر
 خراوه کردی سه‌نه و که‌نگه‌وه‌ر
 وه یه‌ئ شه‌وه‌خون هه‌فت لنگ دای وه باد
 براده‌ر ببین وه توو که‌م ئزه‌ار
 کار بکه‌م پید وه چه‌رخ چه‌مه‌ر
 ویت سه‌رنگون بقود و سپاد وه بی سه‌ر

نامه‌ی خه‌زه‌بناک بردن په‌ی ئه‌میر
 ئه‌میرنگای کرد قه‌لبی بق زه‌نجیر
 وهت م و ه بی قوورخانه و شه‌نگ
 خه‌تای غه‌مین بی ئه‌مدا دلته‌نگ
 له و تره‌ف مووسای یفرم ئه‌رمه‌ن
 جادوو هیله‌ باز تلّه‌زم دی و به‌ن
 له‌ی تره‌ف برا کوشته‌ی خونی ته‌قازکه‌ر
 په‌ی هه‌جه‌ت تقازجان مه‌که‌ن هه‌ده‌ر
 خه‌یلی مه‌ترسم له سپای بی سه‌ر
 گیشته‌ کووه‌ی نادان له ئه‌وام به‌ده‌ته‌ر

عبدا... خان ضیغم مشاور داوودخان می گوید هرچه از نیروهای کلهر آماده هستند با این افراد حاضر به جنگ می پردازیم و می گوید:

وهت تا یه‌ک ته‌ن زنده مه‌مانوو لیمان
 گومان شکسته‌ن نه‌به‌ری پیمان

نیروهای یفرم از جنگ اولیه کلهرها آسیب می بینند به او متوسل می شوند:

وهت مووسا خانه‌د بوو خراوو
 له دنیا‌ی ره‌وشه‌ن که‌شیدیم ئه‌زاو
 سواره‌ی که‌له‌ور و ه مه‌یدانداری
 مه‌ردان ئه‌رمه‌ن یه‌ک یه‌ک کرد کاری

در چاره جویی یفرم با به کار انداختن توپ و شصت تیرهایش عرصه را بر کلهرها تنگ می کند و داوودخان زخمی می شود. این خبر به علی اکبرخان پسر داوودخان داده می شود:

یه‌ی نه‌فه‌ر به‌دبه‌خت قه‌مچی دا و ه پا
 چی و ه لای ئه‌لیه‌ور و ه هانا و فه‌ریا
 واتش ئه‌لی ئه‌کبه‌ر خانه‌د بوو خراو
 له دنیا‌ی ره‌وشه‌ن که‌شیدیم ئه‌زاو
 ئه‌لی ئه‌کبه‌ر فامی له هه‌رفی قاسوو
 فه‌وره‌ن ته‌دبیر کرد وینه‌ی ئه‌ره‌ سوو

با آمدن علی اکبر به نزد پدر نشانه‌های ضارب را می پرسد که به او ضربتی بزند:

واتش ئه‌ی پده‌ر کی وه‌یته‌ور وه پید که‌رد

جانم فهداد بوود سه‌رم وه سه‌رگه‌رد
 ئون که‌سی که‌رده قه‌س پائ توو
 نشانی چ ره‌نگ چ ته‌ور مالووم بوو
 یا وه‌ر له گیاند گیان مه‌که‌م هه‌ده‌ر
 یا ته‌قازد که‌م له خوونی، پده‌ر
 واتش‌ئه‌ئ فه‌رزه‌ن گیانم فهداد بوو
 ئوون شه‌خس قاتل په‌یدا نه‌مه‌بوو
 وئ سفی پووشه‌ ئه‌سپی نیله ره‌ش
 سی قوبه‌ئ تلا ها له رق سینه‌ش
 یه‌ئ دا تیر وه کوول د شه‌س تیر وه ده‌س
 ئه‌سپی دم واز که‌ید وینه‌ئ فیله‌ مه‌س
 هاشیه‌ئ زینی پر تلالی خامه
 سپا و سالاری مه‌یشوور ئامه
 ئه‌لیه‌وه‌ر فامی له هه‌رف پده‌ر
 رکاو دا ئه‌سپ واتش یا هه‌ی‌ده‌ر
 دی سفی پووشی به‌رق مه‌ده‌ئ سینه‌ش
 سی قوبه‌ئ تلا ها رق سینه‌ش
 واتش‌ئه‌ئ سوار مه‌بارز تلب
 هه‌ریفی ئاما په‌ری په‌زم و هه‌رب
 پا دا له مه‌رکه‌ب له جووش کینه‌ش
 یه‌ئ جه‌به‌ئ دا تیر دا رق سینه‌ش
 خوونی پده‌رش خه‌لتان کرد وه خاک
 پا ئاوهرد وه لای به‌بر سینه‌ چاک
 سه‌رش له قه‌له‌ئ به‌دن کرد جدا
 باوه‌روو وه لای ئه‌می‌ر سپا
 ئه‌وسا به‌دبه‌ختی ئه‌ولاد ئه‌میر
 له‌و سپا سی تیر له ئه‌و مه‌کرد گیر
 له‌شی له مابه‌ین ئوفتاد وه بی که‌س
 بی داد و ئم‌داد بی فیه‌ریاد و په‌س
 هاتن وه بالایی له‌ش نازه‌نین

دین نهو جووانی نهسلههه پرهنگین
 بهرسهخ تلاً له سینسهش بهندهن
 له ناو نهو بهرسهخ دو موهرهش کهندهن
 یهکی نهووشتهن یا نهلی نهکبهه
 سپا و سالار سهردار موزهفه
 یهکی نهووشتهن نهلی نهکبهه رهن
 ئبنی داوتسهن شییران نه رهن
 وینهی بهچه شییر نه ته رس له مه رهن
 تا بیس سال بیشتر ئمری نه که رهن
 خهلی هه یف که رهن چنان جووانی
 وهی زهر و زیبه نه کرد کامرانی

علی اکبرخان که کشته می شود اسبش به میان سواران کلهر آورده می شود چون داوودخان زخمی اسب بی سوارکار پسرش را می بیند می گوید که این اسب علی اکبر است که کشته شده و در این میان چند نفری از نزدیکان از تأیید این خبر طفره می روند اما چون داوودخان اصرار می ورزد. فرج ا. . خان منشی در پاسخش می گوید تو اکبرخان سیاه سیاه را با طرفند کشتی، طایفه خمان را با حبله از سر راه برداشتی، با محمد علی خان ایلخانی نامهربانها کردی، بلی علی اکبرخان کشته شده است. چه کار می توان کرد؟ بعد اینکه داوود حدسش به یقین می پیوندد در مویه ای بر مرگ فرزند می گوید:

وه زروو نهلمیرای دادهم نهلی نهکبهه
 ههردوو سپا دار یهک له یهک بهرتهر
 روو پهی جهوانمیر شا شناسم روو
 تایفه ی نهلیهوهه پوور خاسم روو
 وه قهدر یهی سات مه کردهن سوار
 رووه ته سلیم بق ئمر چی وه باد
 که لهوور بی ساهوو لهشکهه بی شمار
 داد کردن پی نه میر بی داد پهی سهردار

بعد مرگ داوودخان و علی اکبرخان بقیه اولاد داوودخان چند مدتی به نزد والی پشتکوه که داماد داوودخان بوده می روند تا اینکه حاکم کرمانشاه سلیمان خان را با توافق برسر مبالغی خراج به عنوان جانشین داوودخان به رسمیت می شناسد.

در این ابیات نام یفرم آمده اما یفرم قبل از رسیدن به کرمانشاه در شورجه در نزدیکی همدان کشته شده و کری خان جانشین او شده است که در این اشعار با لفظ موسی از او نام برده شده است.



سلیمان خان امیر اعظم

زمانی که جنگ صحنه اتفاق افتاد و با مرگ داوودخان و علی اکبرخان پسرش همراه بود. از ذکور اولاد داوودخان، سلیمان خان عهده دار امور ایل کلهر شد. وی یکی از پسران داوود خان بود که بعد واقعه جنگ صحنه با تلاشهایی که عبدا... خان ضیغم انجام داد توانست به این هدف نایل آید.

سلیمان خان به خاطر پیامدهای بعد آن جنگ به همراه سایر خانواده پشتکوه که زبیده خانم یکی از دختران داوود خان را در حباله نکاح داشت رفتند. بعد از جنگ صحنه تا حدودی ایل کلهر سازمان و شیرازه خود را از دست داد.

در میان رؤسای محلی کلهر گویند کسی در اجرای احکام سختگیری سلیمان خان را نداشته است. بطوریکه هر کس می خواست احضار کند به فرستاده اش سنگی می داد و می گفت که برو به فلان کس بگو این سنگ نشان حکم سلیمان خان است و گفته که به مرکز حکومتی بیاید. واقعه جنگ صحنه، کم کاری و درگیر نشدن جدی کلهرها در این جنگ و نیز هزینه گزافی که سلیمان خان برای جانشینی پدر به حاکم کرمانشاه پرداخت کرده بود بر شخصیت او تأثیرات عمیقی گذاشته بود بطوریکه نمود آنرا در مواردی بدرفتاری با بعضی از بزرگان قبایل هم پیمانش می توان یافت. در ایلات و طوایف کرمانشاهان راجع به سلیمان خان آمده است:

"هنگام انتقال نعش داوودخان به عتبات سردار نصرت و عبدا... خان ضیغم السلطان و همراهان مورد شناسایی سفیر انگلیس قرار گرفتند و ضمن پذیرایی و در اختیار قراردادن اتومبیل در ملاقات خصوصی از سلیمان خان درخواست کرد درمقابل دریافت وجه مراتع سومار و نفت شهر را به آنها بفروشد تا از حمایت نظامی و سیاسی انگلیس برخوردار شود. (سردار نصرت) در جواب پاسخ می دهد هر وجوب از خاک این سامان با خون هزاران جوان کلهر در طول قرنها حفظ شده است و حاضر به پذیرش چنین ننگی نیست و مجلس را ترک می کند." ایلات و طوایف کرمانشاهان، محمدعلی سلطانی ص 592.

جنگ جهانی اول

از جمله حوادثی که زمان ریاست سلیمان خان بر ایل کلهر اتفاق افتاد. جنگ جهانی اول بود که این منطقه هم از لطمات و صدمات آن برکنار نماند. داعیه جهانگیری استعمارگران به جای جای عالم خسارات و تلفات فراوانی وارد ساخت. در این زمان هم که کشورهای قدرتمند هرکدام به فکر تأمین منافع خود بودند کشور ایران را هم به بهانه هایی اشغال کردند.

بنا به آنچه که در مآخذ آمده است ایل کلهر در موارد متعدد با این اشغالگران درگیر و حتی تلفات فراوانی هم به آنها وارد ساخته اند که در این راستا می توان به جنگهای عباس خان قبادیان با روسها در کنگاور، هارون آباد و... نام برد. علیرغم جانبازیهای زیادی که صورت گرفت قوای روس به سبب برتری تجهیزاتی و نفرات منطقه غرب کشور و از جمله منطقه گیلان غرب هم اشغال کردند. اما مردم منطقه از هیچ فرصتی برای ضربه زدن به روسها فروگذار نبودند و تا زمان خروج آنها به سوی خانقین تعداد بسیار زیادی از آنها را در گذرگاههای سخت کوهستانی به هلاکت رساندند بطوریکه در گزارشهای مأموران آنها به سختکوشی کلهرها در مقابل قوای روس هم اشاره رفته است.

در سینه کهنسالان از حضور روسها در منطقه گیلان غرب مطالب زیادی نهفته است و سینه به سینه نقل می شود از جمله اینکه سربازان روسی برای یافتن محل غلات روستاییان، بسیار جستجو کرده اند. در آن ایام مردم غلات را در چاله هایی می ریختند و روی آن را می پوشاندند و روسها هم با سیخهای فلزی زمین را می کاویده‌اند تا محل غلات را بیابند. مردم محلی هم برای در امان ماندن از دستبرد روسها، غلات را در محلهای پرت چال می کرده اند و روی آنها را سنگ چین می کرده اند بدین ترتیب توانسته اند روسها را بفریبند.

در باره ضربات و خساراتی که از طرف کردها و خاصه منطقه کلهر به روسها وارد آمده است و اقدامات آنها در اینجا شمه ای از نوشتجات و اظهارات روسها را مرور می کنیم:

" با وقوع انقلاب اکتبر 1917 و عقب نشینی نیروهای روسیه تزاری از شهرهای اشغال شده که با ضربات و یورشهای میهن دوستان ایرانی مواجه شدند در نواحی غربی موانع طبیعی زاگرس کمیتگانهایی بود که با وجود عشایر سلحشور کلهرها گورستانهای متعددی برای نظامیان روسیه ایجاد گردید. ژنرال باراتف فرمانده نیرنگ باز ستون عملیاتی روسیه برای ایمن بودن افراد خود از این تهاجمات با سران ایل کلهر عهدنامه (ببندردی) را در عدم مخاصمه بدون اطلاع و اجازه دولت مرکزی منعقد ساخت. علی آذری تحت عنوان آشتی اکراد با روسها در این باره می نویسد: مخبر روزنامه (ن. و) در مکتوبی که از جبهه ایران می نویسد می گوید حادثه ای که وقوع آن غیرممکن شمرده می شد به ظهور رسید با یک ترتیب مطمئنی یک عهدنامه صلح با

اکراد عقد نمودیم چنانکه از تلگرافهای رسمی معلوم است در اوقات اخیر اکراد نه تنها عراده های نقلیه بلکه تمامی قطعات عسگریه مارا مورد حمله و تجاوز قراردادند مبارزه با آنها خیلی مشکل بود. برای جنگیدن با اکراد کوهی ما را لازم می‌آمد که در ایران یک غول اردو نگهداریم و حتی این هم کفایت نمیداد حرف در زیادی عده قشون نیست. اکراد چون فطرتاً چست و چالاک شجاع و مطلع به محال و اراضی می باشند پاره اوقات بیرون کردن آنها از عقب سنگها نیز ممکن نیست. بعضی جاها بخصوص در نزدیکی میان داغ - 100 ورستی در غرب کرمانشاه که در آنجا دو سلسله خارا سنگهای رفیع روبروی هم قرار گرفت یک پرتگاه ماندنی را تشکیل می دهد. در این موضع برای ائتلاف یک قشون بزرگ ده نفر از اکراد بس است زیرا پریشان ساختن اکراد در بالای کوهها نه با توپ امکان دارد نه با تفنگ. سربازان ما کردها را حتی با توپهای غانویبیج آتشباران کردند ولی کارگر نمی افتاد. خلاصه کردها ضرها کلی به ما ایراث می نمودند. وقتی هنوز دستهای نظامی پیشدار سربازان ما با یک ناتوانی محض که ناشی از امراض گوناگون بود در لب رود «دیال» متوقف بودند بیشتر از امراض اکراد در عقب ضابعات و تلفات عظیم به ما می رساندند این بود که سفارت در تهران اقدامات پلیتیکی نمود. " ایلات و طوایف کرمانشاهان ص 599 محمدعلی سلطانی.



امیر مفخم بختیاری

از حوادث زمان سلیمان خان می توان بازداشت او توسط امیر مفخم بختیاری اشاره کرد. این اتفاق در سراب گرم هنگامی اتفاق افتاده است که امیر مفخم بختیاری به قصد سرکشی از سرحدات به سرپل ذهاب آمده و نامه ای به سلیمان خان و عباس خان نوشته که به سرپل بیایند اما عباس خان به میان اردو عثمانی به سرپرستی رؤوف بیگ رفته است. پس از بازداشت سلیمان خان، عباس خان برای استخلاص سلیمان خان به

طرف سرپل می آید و امیر مفخم هم به کردن عقب می نشیند. از طرفی به دلایلی چند رابطه بین طایفه منیشی و سلیمان خان هم پاره ای اختلافات بوده است اما ربابه خانم مادر سلیمان نامه ای به فرج ا... خان منیشی نوشته است که اگرچه اختلافی هست اما این اتفاق امروز در رابطه با افراد خارج از ایل کلهر است و تو باید به هر شکل شده به سلیمان خان کمک کنی که آزاد شود و چنانچه کمک هم نکنی سلیمان خان از داوودخان بهتر نیست اما داوود خان در برابر چندین هزار نیروی دولتی و بختیاری ایستاد

و جان باخت. طایفه منیسی هم گذرگاههای پاتاق و سرمیل را می بندند. چون امیر مفخم راه چاره ای نداشته است ناگزیر سلیمان خان را آزاد کرده است.

جنگ ذهاب

از جنگهایی که در زمان سلیمان خان اتفاق افتاد جنگی بوده که بین ایل سنجابی و گوران و طوایف جوانرود از یک طرف و ایل کلهر به ریاست سلیمان خان امیراعظم از سوی دیگر بوقوع پیوسته است. این جنگ به خاطر آنکه در دشت ذهاب اتفاق افتاده است به جنگ ذهاب معروف است. در کلهرنامه آقا مامه‌ئی گیلانی در باره این جنگ آمده است:

پوورپه‌نجمی دلیر تیر نه‌ندان
 هاتم سانی سلیمان دهس واز
 ئهرز به‌نده‌گی ئاغا که قه‌بوول
 ئسم سه‌خاوه‌ئی هاله ئه‌سه‌موول
 وهت ئاغه‌یان خالی چ وهخت خاوه
 خاواو بان دووشه‌ک زانیین ناباوه
 گه‌زاف دشمنه‌ئی ده‌یشت زه‌هاوه
 نالوه‌ئی بکه‌ن خالی هاینه کوو
 سنجاوی و گاوران تهمام جوانروو
 له گاله‌ئی یاساواول وه ئاواز به‌رز
 سه‌ما بق وه تهم زهمین نیشته له له‌رز
 له ناله‌ئه‌ئی تیر له ده‌یشت زه‌هاو
 دشمنه‌ن جوور نه‌نگ نا له به‌هر ئاو
 نیسک له ناو شوور مه‌رد له گورده‌ئی زین
 سه‌دهق یا ئه‌لی خالی چی له قین
 ئوه ده‌سه‌ئی بق مه‌گه‌ر کوو زال
 له‌وره نایر دهس دا له تووپال
 هه‌ر که ئه‌وده‌سه خوارده‌ئه نیه‌تید ئه‌وه‌ال
 ئاغه کرده‌ئی کتاویگ تا وه هزار سال

قتل سلیمان خان

عباس خان برادرزاده سلیمان خان با او بر سر تقسیم املاک به جای مانده از داوودخان اختلاف داشتند. بخشی از درگیریها هم که به درگیری بر سر املاک شصت و سه فقره معروف است بین عمو و برادرزاده به همین خاطر بوده است.

به هر حال اختلافی وجود داشته، جنگی بین هر دو طرف هم درگرفته است.

نکته ای که این ترور را جلو انداخته بود این بود که رضا خان سردار سپه حالا دیگر یکه تاز میدان شده بود و توطئه ترور او توسط سلیمان خان را فراموش نکرده بود. لذا یک واحد نظامی با نقشه هایی برای تحت نظر گرفتن سلیمان خان و احیاناً قتل یا دستگیری او به منطقه گیلان غرب گسیل کرده بود.

آنطور که بعضی مطلعین روایت کرده اند: بین سردسته واحد مزبور و عباس خان مراوداتی بوده است که باصطلاح چراغ سبزی دریافت کرده بود که عواقبی برایش نداشته باشد. لذا با وعده بعضی پستها و پاداشها به پاشاخان، این بار مأموریتی سخت را عهده دار می شود. آنطور که آمده است در منطقه ویزنان نزدیک روستای نیان، سلیمان خان کلهر را به قتل می رساند. تاریخ قتل او را 1301 ه. ش می دانند.

آمده است که: سلیمان خان لحظاتی قبل ترورش حالتی منقلب داشته است و بعد بیرون آمدن از گرمابه، پاشا خان می رسد به او تعارف می کند که اسبت را ببند و بیا تو. زمانی که پاشاخان به آستانه در چادر می رسد از پشت سر به سلیمان خان شلیک می کند. افرادی که در آن دور و بر هستند قصد جان پاشا خان را دارند اما سایرین که از طایفه عبدالحمّدی نبوده اند با این توجیه که اینها عمو و برادرزاده هستند به ما ربطی ندارد در روابط خانوادگی دخالت کرده و کسی را که عموی خود را کشته است بکشیم. کریم خان برادر سلیمان خان قصد واکنش دارد که پاشا خان با زخمی کردن او از مهلکه می گریزد. بعداً پاشاخان در اقدامی دیگر به هارون آباد رفته و مادرش را هم به قتل رسانده بود.

بعد قتل سلیمان خان امیر اعظم، کریم خان سردار نصرت به پشتکوه نزد والی رفته و او را به غارت منطقه و ضربه زدن به عباس خان تهییج می کند که والی هم نیروهایی در اختیار او می گذارد. در بین معمرین این واقعه به «سالن گ لپ هات = سالی که لر آمد» معروف است. اردوی پشتکوه، منطقه را از ابتدای خاک گیلان تا دیره غارت کرده اند. در ناگفته های کلهر راجع به این موضوع آمده است:

"علیقلی خان پسر والی پشتکوه به همراه ده هزار نیرو پشتکوه و ورکوه به قصد قلعه گیلان راهی می شوند. از آنجا که نامبرده با عباس خان رشته مودتی داشته پنهانی بوسیله قاصد محرم خود به عباس خان خبر داده که تکلیف خود را بدانند از زیرا مردم خالدی مخالف عباس خان، محرمانه به کریم خان وعده همکاری داده اند.

... چون عباس خان از مردم خود اطمینان نداشته و جنگ هم به طرف کفرآور کشیده شده است قلعه گیلان را بدون جنگ تخلیه کرده از خط دیره برای چقا کدو آمده هنگام ورود، مردم خود [اهل و عیال و همراهان] را سالم دیده و هزاران مرتبه شکر خدای به جای آورده و از اقدامات اینجانب به کلی رضایت حاصل نموده است. " فرج ... منیشی بکوشش صادقی، 1386

براساس مندرجات اثر فوق تفنگچیان طایفه منیشی در گردنه ملیه‌نه و که‌لگاری (گذرگاهی سخت در کوه کچل) راه را بر اردوی والی می بندند که توان عبور از مسیر فوق از آنها سلب می کنند ناچار به طرف گیلان می روند.

گیلان غرب در دوره پهلوی

در دوره پهلوی گیلان غرب یکی از بخشهای تابعه شهرستان شاه آباد بوده است. ذیل واژه گیلان غرب در لغت نامه دهخدا آمده است:

"گیلان غرب [ن غ] یکی از بخشهای سه گانه شهرستان شاه آباد مشخصات آن به شرح زیر است: از طرف شمال به بخشهای سرپل زهاب، کوند مرکزی شاه آباد، از طرف جنوب شهرستان ایلام از خاور به دهستان منصوری و بخش شیروان چرداول از طرف شمال باختری بخش مرکزی قصر شیرین و از باختر بخش سومار. هوای بخش نسبت به پستی و بلندی اراضی متغیر است. ارتفاعات: در بخش گیلان غرب چهار رشته کوه وجود دارد: الف) کوههای شمالی دهستان دیره، گواور، کفرآور ب) کوههای شمالی دره گیلان و چله که میان دیره، کفرآور و گواور واقع شده اند. ج) رشته سوم از سراب گیلان شروع شده در انتهای جنوب خاوری بخش به کوه مانشت متصل می شوند. د) رشته چهارم در جنوب و موازی با رشته سوم واقع شده و طول و عرض آن بیش از سه رشته مذکور است. رودخانه های مهم: 1) رودخانه کفرآور 2) رودخانه گیلان 3) رودخانه کنگیر 4) رودخانه کنگاکش.

سازمان: بخش گیلان غرب از شش دهستان و 118 آبادی به شرح زیر تشکیل شده است:

- | | |
|----------------------------------|-----------------------------------|
| 1- دهستان مرکزی 32 آبادی 9000 تن | 2- دهستان ایوان 27 آبادی 12000 تن |
| 3- دهستان کفرآور 17 آبادی 3500 | 4- دهستان گواور 14 آبادی 7800 |
| 5- دهستان چله 13 آبادی 5000 | 6- دهستان دیره 15 آبادی 2000 |

محصول عمده بخش غلات، حبوبات، لبنیات، پنبه، توتون، مختصر کتیرا، سریش، سقر و زغال است شغل عمده ساکنانش زراعت و گله داری است. " لغت نامه دهخدا، 1373

می توان گفت بنای شهر جدید گیلان غرب در دوره پهلوی شکل گرفت و توسعه یافت. چرا که با سیاست یکجانشین کردن ایلات، بنای اولین مدرسه با نام کوروش کبیر و مشغول شدن دانش آموزان در

آن، رام کردن قلاجه با کشیدن جاده گردنه آن، توجه به راههای مواصلاتی با سایر شهرها مثل اسلام آباد و قصرشیرین، احداث کارخانه پنبه در گیلان غرب و توجه به کشت پنبه و تشویق کشاورزان در این زمینه، بنای رشد و توسعه مشاغل جدید گذاشته شد. احداث پارک فلاح و توجه به میدین شهر، خیابان کشتی و روبراه کردن معابر در طی دو سفر رضاه شاه به گیلان غرب پی ریزی و پی گیری شد تا او بتواند سران ایل کلهر را زیر نظر بگیرد و از طغیان آنها جلوگیری کند.

برخی اقدامات دوران پهلوی

یکی از اقدامات رضا شاه برای اسکان بیشتر مردم این منطقه احداث کارخانه پنبه در گیلان غرب بود. این کارخانه که در محوطه فعلی اداره آموزش و پرورش بنا شده بود. بیشتر دستگاههای آن متعلق به کشور آلمان غربی بود. در آن زمان عده ای را به خود مشغول کرد و سبب رواج کشت پنبه در منطقه شد. به مرور زمان دستگاههای آن فرسوده و مستعمل شدند. با شروع جنگ بین الملل دوم و خروج رضاشاه از کشور بساط توسعه ای که به راه انداخته بود تا اندازه زیادی متوقف گشت. کارخانه پنبه هم از کار افتاد. در ایام جنگ هشت ساله ایران و عراق ساختمان آن مخروبه و متروک شد. بعد آن هم اموال و مصالح آن به مزایده گذاشته شد. زمین آن را هم اداره آموزش و پرورش تملک کرد.

پارک فلاح هم برگی از تاریخ گیلان غرب در سینه دارد. آنطور که مطلعین می گویند این باغ بزرگ در اوایل قدرتگیری پهلوی طی یکی از سفرهای رضا شاه امر به احداث آن می شود. از آن پس گروههای زیادی از مردم محل روزانه در آن نهالهای فراوان، انواع درختان اعم از مثمر و غیر مثمر مانند توت، نارنج، زیتون، انار، کاج، عرعر، زبان گنجشک، گل سرخ، درختچه های خرزهره و... غرس می کرده اند. مساحت اولیه آن به احتمال و تقریب حدود بیست هکتار بوده است. در آن ساختمان زیبا و با گچ بریها شکیل و با سقف شیروانی در دو طبقه زینت بخش فضای باغ شده بود. جایی که بعد پایان جنگ مسئولان آن زمان شهرتصمیم گرفتند به عوض آنکه به تعمیر ساختمان تاریخی اقدام کنند آنرا تخریب و به جای آن ساختمان کتابخانه عمومی را ساختند.



پارک فلاحت که در اوایل شکل گیری شهر گیلان غرب حدود 1304 احداث شد.

در ایام جنگ پارک فلاحت از بمبارانها، گلوله بارانها و موشک پرنیهای دشمن بی نصیب نماند و بسیار از درختان آن در هم شکسته شدند. اکنون هم درختان آن کهنسال شده و نیازمند دستهای توانایی است که از اثر تاریخی - سیاحتی نگهداری کند.

مطالعین می گویند که در شمار اولین پزشکانی که به گیلان غرب آمدند پزشکی آلمانی بوده است که در ساختمان فلاحت به کار طبابت پرداخته است. همچنین از جمله پیشقدمان تعلیم و تربیت جدید آموزگاری بوده به نام **محمد دهبان** که با توجه به آنچه بر سنگ مزارش نوشته شاعری خوش قریحه بوده و با تخلص فرید ریاحی، که متأسفانه شعری از او در دسترس نیست. نامبرده در سال 1317 ه. ش در عنفوان جوانی در گیلان غرب در گذشته که در مزار میلیل به خاک سپرده شده است.

بعد پایان جنگ تحمیلی و زمان بازسازی شهردار وقت به نام دهنوی بخشی از پارک فلاحت را هم به ساختمان فعلی شهرداری گیلان غرب اختصاص داد.

عباس خان قبادیان امیر مخصوص کلهر



عباس خان قبادیان فرزند جوانمیرخان
ضرغام الدوله و نوه داوودخان کلهر پس از آنکه
عمویش سلیمانخان در تروری به دست پاشاخان
به قتل رسید سرمنشأ حوادثی در ایل کلهر شد.
عباس خان در دورانی در صحنه ظاهر شد که با
کنار گذاشته شدن پرونده قاجارها از صحنه
سیاست ایران، ورق جدیدی از بازی بزرگان
در صحنه بین المللی در حال رو شدن بود.
با رشد و پیشرفت صنعت و توسعه علمی
کشورهای غربی نظیر آلمان، فرانسه، انگلیس،
روسیه و قدرت نوظهوری به نام آمریکا

هر کدام از این قدرتها در پی پهن کردن گلیم خود در جای مرغوب تری در گستره گیتی بودند. در این
میان ایران در بین گاز انبر انگلیس و روسیه در گیر بود. آلمانها که در آن عصر اهمیت نفت را دریافتند و
عثمانی هم که هنوز شبیحی از او بر معادلات بین المللی سنگینی می کرد هر کدام به نحوی به فکر پیش
افتادن در صحنه بین الملل افتاده بودند. اما گویا هیچکدام زیرکی سیاستگزاران انگلیسی را نداشتند.
عباس خان در کنار خود سواران و مردم کلهر را داشت. در مقابل او رضا شاه و پشت پرده هم
گرداندگان سیاست های انگلستان و رقبایش که بر سر آقایی اروپا و جهان در رقابت دائم بودند. در
چنین گیرووداری عباس خان تا اندازه ای توانست نقش خود را بازی کند و وجهه خود و کلهر را پیش
ببرد.

مطلبی که به عنوان اندیشه ای سیاسی از آن زمان باقی مانده است، انتساب اندیشه تشکیل اتحادیه ایلی
غرب کشور به ریاست عباس خان بوده است و این را بعضاً منابعی نظیر "گذشته چراغ راه آینده" نتیجه
القائات دولت انگلیس می دانند. چیزی که به گفته منابع تاریخی عباس خان حدود چهارده سال از
عمرش را به خاطر آن در نمره یک قصر قجر گذراند و عاقبت در تصادفی جانش را بر سر آن باخت.

غالب معمرین که با عباس خان حشر و نشری داشته اند شخصیت او را دوست داشتنی وصف می کنند چرا که علیه مردم خود اقدام ظالمانه ای مرتکب نشده، تا در میان مردم کلهر بوده به آنها احترام گذاشته و کسی را بی خود و بی دلیل نیاززده است. مال یا ملک کسی را غصب ننموده است. در ایامی که نماینده غرب کشور و علی آقاخان اعظمی رییس العشایر کلهر بوده در دوران پهلوی به شهرهای غرب استان کرمانشاهان توجه بیشتری شده است و آثاری از توسعه در منطقه رخ نمود. کارخانجاتی مانند قند اسلام آباد غرب، پنبه گیلان غرب و... در زمان نمایندگی او دایر شدند. همگان بر شجاعت و بی باک بودن عباس خان اذعان دارند و از این روحيات او داستانها در میان مردم هست. در اینجا گوشه هایی از جریاناتی که عباس خان در آنها درگیر بوده و نقش آفرینی کرده از لای اوراق تاریخ ورق می زنیم:

"سواران کلهر به ریاست عباس خان سردار اقبال پسر جوانمیرخان کلهر در کنگاور بودند آنها در مقابل روسها دلیرانه مقاومت کردند و پس از جنگ سختی که با روسها نمودند تلفات سنگینی به آنها وارد و چون به علت عدم امکانات خصوصاً کمبود تسلیحات و نفر سرانجام ناچار به عقب نشینی شدند در این میان کنت کایتز افسر آلمانی مأمور دفاع از کنگاور خصوصاً گردنه بید سرخ در مقابل تهاجم روسها شد. اواخر دی ماه 1294 در جریان جنگ اول جهانی این اتفاق افتاده است. بیگلری هرمز، 1374، ص 821

می توان از بارزترین افراد خاندان داوودخان از عباس خان قبادبان نام برد که در بحبوحه جنگ جهانی اول و به طرفداری از آلمان و عثمانی و بر ضد قوای روس و انگلیس با سواران خود بر نیروهای روسی که در هارون آباد مستقر بودند حمله برده و آنها را ناگزیر به فرار کردند و سپس به طرفداران کمیته دفاع ملی که دولت ایران آزاد به ریاست رضا قلی خان نظام السلطنه مافی در شهر کرمانشاه تشکیل داده بودند در شهر مرزی قصر شیرین ملحق و پس از چندی مأمور می گردد تا شهر کنگاور را از روسها که به اشغال خود درآورده اند باز ستاند، امیر مخصوص ضمن باز پس گرفتن کنگاور لطمات و ضربات سختی بر قوای مهاجم وارد می آورد.

ویپرت بلوشر افسر آلمانی در سفر نامه اش در 1334 قمری از عباس خان با عنوان فردی با خصوصیات جسمی و در عین سلامت کامل با قامتی کشیده و نیرومند سوارکاری خوب و تیراندازی برجسته که سش حدود بیست سال بوده با صورتی خوش تراش و به قاعده طرز نگاه بی شائبه و گاهی هم کودکانه و رفتار خودمانی یاد کرده است. کشاورز 1377 صص 70/1

پالکونیک زاخارا چینگو نماینده روسیه در تهران که برای گفتگو با عشایر به غرب کشور در جریان جنگ جهانی اول به اتفاق ژنرال باراتف فرمانده روس، گفتگویی با سران کلهر داشته است در باره عباس خان امیر مخصوص گفته است:... ولی آنچه بیش از همه ما را دچار حیرت ساخت عباس خان بود. این جوان دارای چشمهای مخمور و یک نگاه نافذ، نطقی تلفظ نمود

که ماهرترین دیپلماتها نیز بر وی غبطه می نمودند. اندام نجیب و زیبای او را نگاه کرده و نطق مسلسل و مستحی او را گوش داده دریافتیم که چرا یک قبیله بزرگ جنگجو مانند کلخورها (کلرها) را اداره می کند. "سلطانی محمدعلی، ایلات و...، ص 600

عباس خان در بیان ملک الشعراء بهار

زمانی که عباس خان در زندان قصر قجر نمره یک بوده با ملک الشعراء بهار هم بند بوده است: ... خودش (ملک الشعراء) نیز تصریح دارد با مرحوم عباس خان هم بند بود و کردها و لرهای اهل سواد و کتاب که به شاهنامه عشقی داشتند، تا ملک در زندان بود حل غوامض شاهنامه در محضر ملک می شد، از روی چاپ بمبئی. امیر مخصوص خوش خط و خطیب و مطلع و در ادبیت قوی بود.

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| دیدم آنجا گروهی از یاران | "پس نگه کردم اندر آن دالان |
| چند تن در به رویشان بسته | هر یک استاده گوشه ای خسته |
| چندی از دوستان کهنه و نو | میر مخصوص کلهر و خسرو |
| پنج شش سال هر یکی محبوس | شده هر یک به دیگری مأنوس |
| نال و ز روزگار بدبختی | میر کلهر نمود از سختی |
| چار دیگر بر او بر افزودند | گفت شش سال بودم اندر بند |
| شود انسان زقاضیان راضی" | چون شود مرد لشگری قاضی |

سلطانی، 1384، صص 3/232

برخی عباس خان قبادیان را پیرو سیاست های انگلستان در منطقه می دانند. در کتاب گذشته چراغ را آینده آمده است:

"توطئه استعمارگران به همین جا خاتمه نیافت در کرمانشاه نیز قبادیان نهضتی علم کرده خواستار اختیاراتی شبیه اختیارات آذربایجان شد و رادیو لندن حتی قبل از آنکه خود قبادیان تقاضاهایش را به اطلاع دولت برساند خبر تشکیل اتحادیه کرمانشاه و ایلات غرب کشور را به پیشوایی قبادیان انتشار داد. "کشاورز اردشیر، 1377، ص 74

سه دوره نمایندگی مجلس شورای ملی

علاوه بر درگیری و اختلاف با سلیمان خان، جنگیدن با روسها، چهارده سال پشت میله های قصر قجر و دهها پرونده خرد و ریز دیگر عباس خان قبادیان ردای سه دوره نمایندگی مردم غرب کشور در مجلس شورای ملی در دوره های چهاردهم، پانزدهم و شانزدهم از سال 1322 هجری شمسی به بعد را هم پوشیده است. عباس قبادیان کارنامه ای پر فراز و نشیب دارد که کمتر کسی توانسته در سطح ملی و منطقه این چنین ظاهر شود.

"سید حسین مکی خاطره ای را به نقل از صورت مشروح مذاکرات مجلس دوره پانزدهم که حاوی پاسخ عبدالحسین هژبر نخست وزیر به اظهارات حائری زاده نماینده مجلس می باشد در

مورد تخطئه دیکتاتوری و مصائبی که از رهگذر دیکتاتوری رضاخان بر عباس خان و دیگران وارد آمده در کتاب خاطرات خود نوشته است:

بنده با دیکتاتوری البته همانطور که کراً گفته ام مخالف هستم و برای این که خاطر آقایان را متوجه دیکتاتوری کرده باشم اجازه بدهند آقایان نمایندگان محترم که بنده دورنمایی از سوابق نمایندگانی که فعلاً در مجلس شورای ملی هستند مدتها در سیاهچال ها بوده اند به عرض مجلس شورای ملی برسانم بعد هم اشاره ای به وضع دوره چهارم و پنجم مجلس شورای ملی بکنم و بعد اشخاصی که تغییر عقیده داده اند معرفی بکنم، همه آقایان می دانند 28 نفر از نمایندگان موجود در مجلس شورای ملی کسانی بودند که در زندان دیکتاتوری در آن سیاهچالها به سر می بردند، آقای قبادیان یک نمونه بارزی است از زجر دیده های دوره دیکتاتوری (خنده نمایندگان) ایشان 12 سال 13 سال در زندان بوده اند و نمونه ای هستند از کسانی که مصائب دوره دیکتاتوری را متحمل شده اند. جرم آقای قبادیان را من نفهمیدم چه بود. (قبادیان بنده دوازده سال در زندان بودم چون من دیکتاتوری را دوست نداشتم حالا هم دوست ندارم) " اردشیر کشاورز، 1377، ص 72

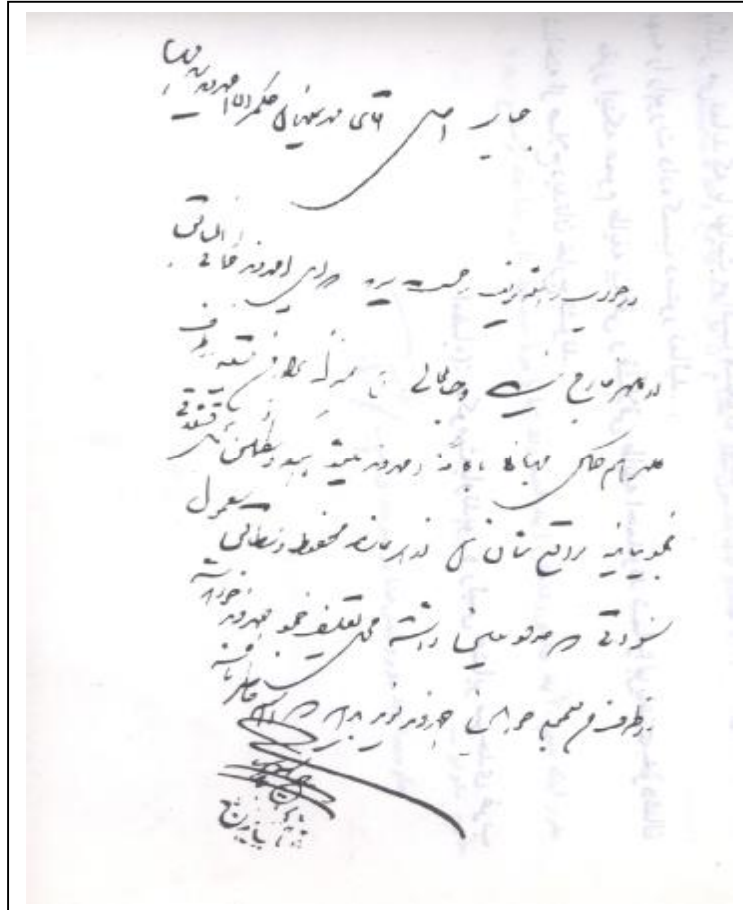
دستگاه حاکمه آن زمان برای آنکه از نفوذ عباس قبادیان بکاهد و او را از جریانات و حوادث منطقه به دور بدارد، او را با عنوان سفیر ایران به سویس فرستاد. در آنجا بود که در یک حادثه رانندگی در روز سه شنبه ششم تیر 1334 به قتل رسید.

" روزنامه کیهان در شماره 3614 هفتم تیر 1334 نوشت: عباس قبادیان کلهر نماینده سابق مجلس شورای ملی و همسرش در سانحه اتومبیل در پاریس به قتل رسیدند. عبدا... زنگنه نیز قربانی شد. مسبب قتلش را هم دو نفر آمریکایی که خودرویی را سرقت کرده بودند قلمداد کردند. " همان ص 75

عباس خان قبادیان را می توان مردان میدان سیاست در کلهر دانست چه به لحاظ طول دوران زندان، و چه به لحاظ حضور در میداین سیاسی مثل نمایندگی مجلس، سفیر ایران در سویس، حضور در بسیار جلساتی که به نحوی با مسائل خرد و کلان ارتباط داشته است. در مجموع دوران حیات او پر از تلاطم و جنبش و جوش بوده است.

در احوالات عباس خان آمده است که پیش از آنکه او به سویس اعزام شود توسط شاه احضار می شود. محل این دیدار در باغی در تهران بوده است و روایت کننده گفته است که زمانی عباس خان و همراهان نزد شاه می روند، شاه سگی همراهش بوده و خطاب به حاضرین گفته این سگ من پیر شده می خواهم آنرا بکشم. بعد شاه با تفنگی که در دستش بوده به طرف پرنده ای که روی شاخه درختی نشسته تیراندازی کرده که به آن پرنده نخورده و عباس خان از دیدن این صحنه به خنده می افتد. شاه ناراحت شده و اسلحه را به طرف عباس خان پرت کرده و گفته تو بزن. عباس خان هم ابتدا تیری به طرف پرنده

ای که روی شاخه ای بوده انداخته که به شاخه خورده و پرنده پرواز کرده، بعد عباس خان در هوا آن پرنده را زده است. شاه هم از این موضوع تعجب کرده و گفته چرا اول بار آنرا نزدی؟ عباس خان هم می گوید ما گُردیم و مردانگی داریم اول طرف را خبر می کنیم بعد به طرف او تیراندازی می کنیم.



حمایت عباس خان قبادیان از ایل احمدوند بهتویی

جناب آقای مهرعلی خان حکمران احمدوند زیده مجده

در جواب مراسله شریف زحمت می دهد که ایل احمدوند کما فی السابق از کلهر خارج نیست و جنابعالی به منزله برادر من هستید از طرف کلهر هم کمال مهربانی با کافه احمدوند می شود. آسوده و مطمئن به محل قشلاقی خود بیایند. مراتع شان هم از هر عارضه محفوظ و مطابق معمول سنواتی که

حدود معین داشته محل تعلیف خود احمدوند خواهد شد از طرف من به عموم خوانین احمد وند نوید بدهید که آسوده خاطر باشند. امضاء عباس قبادیان مهر عباس قبادیان مأخذ: بهتویی حیدر، 1377

ابیاتی در وصف عباس خان از آقا محمد گیلانی

له کورهیل داوت له قسمهت کورد
 ئه میر مهخسووس شوون ئی په نجه گرد
 تیره دازی گوله ئی جه یراند ئه میر
 شهیلان مهجس ته یراند ئه میر
 مهرگ ها له کهمین دنیا بی قهوله
 مهرد جانشین زهرقام دهوله
 مابهین گیرترک ئیراق ئیران
 وهکیل چوارم و نه تهرس ته یران
 وهکیل چوارم ستقون کهلر
 برشت وینه ئی سهیف جسر به غدا بر
 والی ولایت شای ئالی نه سهب
 قانی کونه نده ئی شیخان ئهره ب
 یه وه جای چیده ئموورات به نه
 خه م بار براگه ئی خه زال سه لته نه



علی آقا خان اعظمی

علی آقانیانکانش از مردم سرتنگ ایوان بوده است که در دستگاه سلیمان خان امیر اعظم کلهر سمت قاصدی داشته است. در جریان کشف خبری که برای سردار سپه رضا خان میرپنج دارد کارش بالا می گیرد. در فاصله قدرت رضاخان بعد کودتا 1299 شمسی تا شهریور 1320 شمسی به سمت رئیس العشایری غرب کشور و اشتهار به اعظمی که گویند آن هم

اعطایی رضاشاه بوده است بر امورات ایل کلهر که در این دوره باوندپورش خوانده اند نظارت داشته است. خدمتش به رضا شاه آنچنان شایان بوده است که دوبار در زمان او به گیلان غرب آمد و هر بار بر قدر و مقام او افزود.

اعظمی در 1320 در روزهای پایانی حکومت رضا شاه به دست حاجی علی خان اکبری معروف به هژبر از طایفه خمان در منطقه حسن آباد پس از آنکه دست نماز گرفته بود در آستانه در ورودی به گلوله بسته شد و به قتل رسید و با مرگ او دوران ایلخانی و رییس‌العشاری در این مناطق هردو به پایان خط خود رسید.

آغاز پیشرفت علی آقا از زمانی شروع شد که وی از طرح کودتایی که امیر اعظم سلیمان خان کلهر بر علیه رضا خان میرپنج که احمد شاه قاجار را به مرزهای غربی آورده بود تا به سفری بی بازگشت بفرستد، آگاه کرد.

آن طور که سینه به سینه این اخبار رسیده است شرح ماقوع بدین ترتیب بوده است که وقتی سران کلهر در منزل سلیمان خان شور می کنند که باید رضاخان میرپنج را هنگامی که از مرز خسروی برگشت از میان برداشته شود. علی آقا که از پشت در یا به هر طریق دیگر با خبر می شود. فوراً یکی از بستگان نزدیک خود را با نامه‌ای قبل از آنکه اتفاقی بیافتد پیش سردار سپه می فرستد و او را در جریان نقشه ترورش بوسیله کلهر ها می گذارد. وقتی رضاخان از جریان مطلع می شود از پیک می پرسد که چه کسی ترا فرستاده او نام علی آقا را به او می گوید. بعد که نیروهای کلهرها گردنه پاتاق و سایر گذرگاهها را قرق کرده و مسدود می کنند. رضاخان آنطور که می گویند از طریق پنهان شدن در یک کامیون زغال از مهلکه می گریزد. از آن تاریخ به بعد افول سلیمان خان سیر نزولی را طی می کند.

رضاخان این واقعه را فراموش نکرد. املاک خوانین کلهر به اداره املاک شاهنشاهی سپرد. خانواده های داودیان و قبادیان که سردمدار کلهر بودند به شیراز و شاهرود و یا آنطور که در میان مردم شایع است به سرخس تبعید کرد تا زمینه تسلط خود و منصوبانش را فراهم سازد.

در دستگاه اعظمی علاوه بر خانواده شخص اعظمی گروه های دیگری هم جزء وابستگان و در حلقه نزدیکان به او بوده اند که در انجام امور کارها کمک او بوده اند از میان این گروهها خانواده های مهربابی و غلامی را می توان جزء کسانی دانست که همه کاره اعظمی محسوب می شده اند. علاوه بر اینها سران طوایف دیگر هم و از طایفه شیرگه،... با اعظمی همراهی نزدیک داشته اند.

از دبیران او شخص میرزا محمد مظفری دارای خطی نیکو و قوه تدبیر خاصی بوده است که علاوه بر اینکه در رتق و فتق کارهای دیوانی مددکار او بوده است به گاه شور هم بی نقش نبوده است. از این

دیر دو نکته در یادها مانده است یکی اینکه هنگامی که اعظمی حکم رییس العشایری منطقه را دریافت کرده بود که به میرزا محمد گفته بود من حکم از کرمانشاه تا مندلی را دریافت کرده ام. حکم از من و نگارش از تو و دیگر آنکه در آخرین روزها حکومت اعظمی که میرزا محمد به منطقه زواره کوه در اسلام آباد غرب کوچ می کند اعظمی می گوید چرا در این روزهای سخت مرا تنها می گذاری او در جواب می گوید که قصد دارم به جایی بروم که به محل کارهای اداری نزدیکتر باشد تا بیشتر بتوانم به تو کمک کنم.

مؤلف خاطرات سلطانی در باره علی آقاخان اعظمی نوشته است:

" و اما در منطقه کلهر، بزرگ ایل کردستان و کرمانشاهان علی آقاخان اعظمی در دوره رضا شاه به حکومت کلهر رسید... [اعظمی] از حوادث دوران حکمرانی اش سخن گفت. از جمله قضیه مسافرت رضاشاه به کرمانشاه و میان ایل کلهر را بازگو کرد (مهر 1309 شمسی) او گفت: در این زمان سرهنگ دنبلی حکومت نظامی با من [اعظمی] به شدت مخالف بود و از حدود کرمانشاه تا هارون آباد تمامی رعایای کلهر را بسیج کرده و آنها را مجبور کرده بود که علیه من شکایت و شکوا بنویسند و لباس سیاه پوشیده به رسم عزاداران کرد گل بر سر و رو بمانند و ستمهایی را اتهام بزنند و به اطلاع شاه برسانند، تا شاید من را از حکومت عزل نماید. به محض ورود به میان ایل، جدا از تدارکی که برای ضیافت او و همراهانش دیده بودم، زیرا مهمان من [اعظمی] بودند، از مأمورین مسئول همراه او اظهار داشتند که شاه تنها خوراک بره می خورد و رسم است که آشپز مخصوص او آن را تهیه می کند. لازم است بره نازکی را ذبح و به آشپز تحویل دهند. من هم دستور دادم کار را انجام دادند و یکی از نوکران مورد اعتماد خود را مخصوص و رابط چادر شاهی با دستگاه خود قرار دادم. در زمان ملاقات با شاه نوکر مزبور از چگونگی گزارش دنبلی به شاه مرا مطلع ساخت. شاه از وضع منطقه از دنبلی سؤال کرده بود و او پاسخ می دهد: مردم از ستم علی آقاخان به ستوه آمده و کلاً در مسیر جاده عریضه داده و در گل بودند. من [اعظمی] به طرف کربلا ایستادم و گفتم: ای دوازده اما صحرای بغداد، دوازده گوسفند نذر شما اگر مقصرم گرفتار شوم و اگر تقصیر دنبلی است، شرش را به خودش برگردان. در این لحظه شاه مرا احضار کرد. با هزاران ترس و لرز و بیم وارد سرا پرده شدم. پس از ادای تعظیم، شاه بسیار استمالت و نوازش نمود. سپس بره ای را برایش بریان کرده بودند و مقداری از آن را صرف کرده بود، گفت: من نمک شما خوردم. این باقی مانده غذای مرا هم شما و نزدیکانت بخورید تا شما هم نمک خوار من شوید." سلطانی 1384

صص 202 / 3

در جغرافیای تاریخی ایوان تألیف آیت ا. . محمدی درباره علی آقاخان اعظمی آمده است:

"پدر بزرگ علی آقا، اعظم در زمان علی خان ایوانی کلهر در منطقه سرتنگ ایوان در اثر درگیری که پیش می آید به گیلان رفت و در میان طایفه شیرکه جای می گیرد. او پیش از برقراری سلطنت پهلوی پست چی و نامه رسان تلگرافخانه هارون آباد بود. ... در 1307 خ گروهی از اعراب موسوم به عرب «بدو» مراتع گرمسیری ایل کلهر را در در بهار اشغال کردند. اعظمی از دولت وقت تعیین تکلیف می کند که از مرکز این ختم این امر به عهده خود اعظمی و عشایر منطقه گذاشته می شود. اعظمی هم در رأس اردویی متشکل از یکصد سوار و دو بیست تفنگچی پیاده به قصد سرکوب دشمن عازم منطقه سوار می شوند. در این جنگ عبدا... خان ضیغم، صفرخان فراشبازی، فیض ا... خان اعظمی، صید مراد و علیمراد صیادیان رشادت از خود نشان داده، اعراب مهاجم را سرکوب کرده بودند و دوازده هزار رأس گوسفند مهاجمان عرب را به غنیمت می گیرند." محمدی، 1376

جنگ رنو

یکی از رخدادهای زمان حکومت اعظمی در ایل کلهر واقعه جنگ رنو بوده است. این جنگی بوده که بین نیروهای تحت امر اعظمی و قوای دولتی از یک طرف و قوای حامی علیقلی خان ابوقداره از سوی دیگر در ارتفاعات بین ایلام و ایوان غرب موسوم به رنو در گرفته است. هدف اعظمی و قوای او پشتیبانی و کمک به نیروهای دولتی تحت محاصره در قلعه والی در ایلام بوده است. سبب جنگ، قیام علیقلی خان ابوقداره بوده است که به منظور اعاده حکومت بر پشتکوه دست به شورش زده بود. در این جنگ کریم خان کیانی پیرکه که از نیروهای کلهر که از گیلان غرب به همراه اعظمی آمده بود، جان خود را از دست داد. رشادت دو برادر به نام صیدمرادخان صیادیان معروف به «صاحب جَم» و برادرش علیمراد که هردو در تیراندازی بی نظیر بوده اند چشمگیر بوده است. در جغرافیای تاریخی ایوان اثر آیت محمدی آمده است:

"علیقلی خان صارم السلطنه فرزند غلامرضاخان ابوقداره در سال 1308 داعیه حکومت پشتکوه را داشت. قلعه حسینقلی خان را محاصره کرده، سبب تضییقاتی برای سرهنگ علی اکبرخان درخشانی فرمانده نظامی پشتکوه و پورسردار رییس دازایی و سایر همراهان گشت. دسته هایی از مردان تفنگچی ایوان و به همراه علی آقاخان اعظمی و ایل کلهر مدت چند روز درگیری در منطقه رنو با تلفاتی همراه شد. قوای دولتی به فرماندهی سرتیپ صادق خان کوپال و یاور حاجی علی رزم آرا آنها را شکست دادند. این پیشروی تا مهرا ن ادامه داشت عده زیادی از نیروهای والی پشتکوه کشته و اسیر شدند. در جنگ رنو علی آقا خان فرماندهی نیروهای منطقه را به عهده داشت و از طرف دولت وقت مفتخر به دریافت نشان افتخار شد." محمدی، 1376

و در تاریخ استان ایلام درباره جنگ رنو آمده است که:

" یکی از فرزندان والی [غلامرضاخان] به نام علیقلی خان معروف به یاسان از بغداد برگشت و ایلات ملک شاهی، میشخاص، ملخطاوی، بدره، خزل و شوهان را علیه ارتش رضاخانی بسیج کرد. کانون این شورش در منطقه ملکشاهی از توابع شهرستان مهران بوده است. مردم در آنجا جمع شدند و طبل و کرنا زدند و شعار (شامگه ژ جی رهزاخان = شاهمراد به جای رضاخان) سردادند با این تصور که ارتش رضاشاه را شکست می دهند. ایلات شورشگر ضمن محاصره قلعه والی در عقبه بسوی تنگه رنو پیشروی کردند اما به سبب تصرف مناطق استراتژیک توسط جنگجویان [ارتش رضاشاه] از مردم ایوان و کلهر هشت نفر و از نیروهای والی تعداد زیادی کشته شده و ناچار به عقب نشینی شدند. در این جنگ علیقلی خان با سلاحهایی که از دولت عثمانی گرفته بود خود در جنگ حضور داشت اما شعار (شامگه ژ جی رهزاخان) ادامه داشت" اکبری 1386، صص 3 / 530 با تلخیص

وصف جنگ رنو از آقامحمد گیلانی

له سه رهده نه کفت دلیر له وای توو
 نه زه می نلتجاد ها له پیشت کوو
 رنو وه هفت خوان مانیتشت بق وه ته م
 شه ور جهنگ بکه سه می رای ساهب جه م
 جهنگ خالی له پروژ نه زه ل مه پیشووره
 نه لیمرای کل که بگری ملیه ای کاتووره
 له بلاجه ای پهنج تیر په نجه ای ساهب جه م
 پشتکوو هره که ت دان وره و کونجیان چه م
 ت رنو و گرتیه نه و ها له مه یدان
 کوپه سه شه و خون دا له کاره زان
 وه خته به یسد نجاد سه رهنگ سایه خان
 یه نه و ته رنه سه گ دانه ای والی
 به هاره ای نه یوان و کوپ سه فرالی

آخرین روزهای اعظمی

با اوج گیری جنگ دوم جهانی و اشغال ایران توسط نیروهای انگلیسی منطقه گیلان غرب هم محل عبور گروهی از سربازان انگلیسی بود که از طریق خانقین وارد خاک ایران شده بودند. قصد آنها عبور از

منطقه گیلان غرب و آنگاه پیشروی به سوی کرمانشاه بود. در این میان محل اردوی انگلیسی ها در فاصله حدود شش کیلو متری گیلان غرب در نقطه ای به نام «چاله خرتان» تا «حسن زوردار» در نزدیکی شهر گیلان غرب بوده است. از آنجا که رضا شاه به اعظمی اعتماد کامل داشت قبلاً واحدهایی از ارتش ایران به همراه یک دستگاه توپ در ارتفاعات سیروان مستقر شده بود. به ناچار واحدهای انگلیسی برای مدتی متوقف شدند. با اصرار اعظمی خدمه توپ ناچار به شلیک به سوی واحدهای دشمن می شود و آنطور که مطلعین محلی می گویند سه نفر از آنها کشته می شوند. یگانهای رزمی دشمن هم به طرف واحدهای ایرانی آتش می گشایند که در طی آن توپچی ایرانی کشته شده و اعظمی هم زخمی می شود. پیکر نظامی ایرانی در گیلان غرب به خاک سپرده شده است. سایر نیروهای ایرانی که در کوه «سره یوان» و گردنه «ملیه نه» مستقر شده بودند چون فرمان عقب نشینی دریافت کرده بودند هر یک از سویی لشکری شکست خورده را می آفرینند. البته اصرار اعظمی به مقاومت و پایداری و مبارزه با انگلیسیها بوده است اما چون دستور کتبی دال بر عقب نشینی و پرهیز از خونریزی فرماندهان ارشد را به او نشان می دهند ناچار از پذیرش آن می شود.

در گیرودار جنگ جهانی دوم و شهریور 1320 خورشیدی عباس خان قبادیان هم از زندان قصر قجر بعد گذشت سالها زندان آزاد می شود و به میان ایل کلهر باز می گردد. از طرف دیگر سایر بستگان او هم که تبعید شده بودند به وطن خود مراجعت می کنند. در مجلسی عباس خان به یکی از منشیان اعظمی به نام میرزا محمد مظفری می گوید که میرزا محمد، اعظمی فردی بیسواد بود که تو به او کمک کردی تا راه و چاره کارها را بیابد و برای ما دردسرهایی بیافریند هر چه زودتر از او باید فاصله بگیرد. در جلسه ای دیگر عباس خان امیر مخصوص گفته بود که: "ما سالها است که از وطن خود دور هستیم و لزومی ندارد که کسی ما را دعوت به مهمانی نماید یا برای ما قربانی کند ما فقط یک قربانی داریم آن هم علی اعظمی است." در این میان حاجی علی خان اکبری موسوم به هژیر (شیر) که نسبت مادری با طایفه عبدالمحمدی هم داشته است داوطلب این مأموریت می شود. حاجی اکبری با اعظمی هم باجناق بوده است اما به خاطر آنکه اعظمی بر سر مسئله ای که بعضی آنها اختلاف ملکی ابراز می کنند و بعضی دیگر سبب این اختلاف را در آن می دانند که اعظمی از خانواده بزرگان خمان زنی گرفته بود که خواهر زن حاجی اکبری بوده و نامبرده با این وصلت مخالف بوده است. در جریان بگو مگویی که بین اعظمی و اکبری رخ داده بود اعظمی سیلی ای به اکبری زده بود که سبب نفرت وی از اعظمی شده بود.

در جریان ترور اعظمی، زمانی که وی به قصد کمک و آوردن نیروی بیشتر برای مقابله با نیروهای انگلیسی عازم کرمانشاه می شود در حسن آباد، حاجی اکبری مقابل خودرو حامل اعظمی روی زمین دراز می کشد و می گوید مگر از روی نعل من رد شوی و الا نمی گذارم بروی و باید ناهار مهمان من شوی. اعظمی هم به قصد مهمانی به میان طایفه خمان می رود و در آنجا به قتل می رسد.

محمد علی سلطانی در کتاب ایلات و طوایف کرمانشاهان درباره قتل اعظمی می نویسد:

" علی آقا خان اعظمی در خرداد 1321 در روستای حسن آباد در منزل امین ا... اکبری پسر عموی حاجی علی خان اکبری (حاجی هژبر) ترور گردید.

حاجی علی خان صحنه درگیری را ترک کرد و از طریق توت شامی خود را به عراق رسانید و به منزل حسن افندی وارد شد تا 1339 در خانقین درگذشت و در نجف دفن گردید. "

پس از قتل اعظمی بازار غارت و چپاول گرم می شود و هر کس که با کسی خورده حسابی داشته کوشیده تا آن را صاف کند. حاجی اکبری هم که به کشور عراق گریخته بود و از طرف عباس خان مواجی برای او فرستاده می شد. هر چند بعداً چندین دسته افراد از طرف خاندان اعظمی برای به قتل رساندن و انتقام از او به عراق فرستاده می شوند اما هیچکدام موفق به انجام مأموریت خود نمی شوند.

گوشه هایی از آنچه از اقدامات اعظمی در یادها مانده است:

نقل است علی آقا یک بار که به عنوان قاصد نزد والی پشتکوه رفته بود، هنگام بازگشت والی به اعظمی و همراهش دو ریال انعام داده بود اما همین که علی آقا و همراهش به آستانه در خروجی می رسند، علی آقا ده تومان به دربان والی انعام می دهد. در آن سفر هنگامی که به سر چشمه آبی می رسند زنی پیشگو به او و همراهش می گوید یکی از شما دو نفر که مادران دو بار نکاح کرده به حکومت می رسید.

روایت است که رضاشاه اعظمی را بسیار دوست می داشت. زمانی سران طوایف خالدی از سروری او بر باوندپور (کلهر) خوشبین نبوده و به مقامات بالاتر عارض شده بودند. هنگامی که رضاشاه به گیلان غرب می آید در حضور جمع می گوید که اعظمی پسر کی هستی؟ او هم بعد از کمی مکث می گوید قربان پسر اعلی حضرت. شاه را این گفته بسیار خوش می آید و بر ترفیعش می افزاید. بطوریکه سرهنگ دنبلی که بر املاک شاهنشاهی آن زمان ریاست داشته بود به قصد شکایت از اعظمی به پیش رضاشاه می رود. پیش از آنکه زبان به سخن بگشاید رضاشاه به او می گوید حال اعظمی من چطور است؟ سرهنگ نادم شده می گوید قربان آمده ام تا سلام او را به شما برسانم.

توسعه بنای جدید شهر گیلان غرب بیشتر از دوره اعظمی آغاز شد و در سالهای بعد آن بتدریج گسترش یافت.

جنگ جهانی دوم

با شروع جنگ جهانی دوم ایران هم در معادله قدرتهای بزرگ استعماری گنجانده شد. در این میان نیروهای انگلیسی به بهانه کمک به قوای روس بر علیه آلمان هیتلری خاک ایران را از همه سو آماج حملات خود قرار داده و در نهایت اشغال کردند. در این میان منطقه گیلان غرب هم به عنوان معبری از مسیر قوای اشغالگر مورد تهاجم قرار گرفت. در آن ایام واحدهایی از ارتش ایران در تنگه تق و توق و **ملیه‌نه** و ارتفاعات **سره‌پوان** مستقر شده بودند.

در پیش از ورود نیروهای انگلیسی به منطقه گیلان غرب، مردمی که شایعه عبور نیروهای انگلیسی را شنیده بودند اغلب به منطقه ویزنان و سایر نقاط کوهستانی دور از دسترس نیروهای انگلیسی رفته اند تا از خطرات احتمالی در امان بمانند.

بنا به آنچه در «ایران در اشغال متفقین» آمده در مورد عبور واحدهای انگلیسی از گیلان غرب چنین نوشته شده است:

" مأموریت تیپ دوم زرهی هند به فرماندهی سرتیپ ایزل وود با تصرف نفت شهر باید پیشروی به سمت گیلان غرب و آمادگی برای حرکت به طرف شاه آباد به عنوان مقدمه پیشروی عمومی به سمت کرمانشاه انجام گیرد. چنانچه لازم باشد تیپ نهم زرهی به فرماندهی سرتیپ تیادکس در نبرد و عملیات شرکت خواهد کرد. جزء در موارد ضروری که پیشروی با مقاومت شدید روبرو گردد پشتیبانی هوایی انجام نخواهد گرفت. "تیرایان، 1371، ص 173

" ژنرال اسلیم که در غروب 24 اوت با تعدادی از اعضاء ستاد خود وارد خانقین شد تصمیم گرفت که در نقشه ایزل وود برای تصرف نفت شهر پیشروی به سمت شاه آباد از طریق گیلان غرب تغییری ندهد. وی همچنین تصمیم گرفت که با استفاده از تیپ بیست و یکم پیاده نظام هندی از طریق دور زدن گیلان غرب گردنه پاتاق را تصرف کند
ستون دیگری خانقین را مستقیماً به سمت گیلان غرب ترک کرد. این ستون تا حومه شرقی گیلان غرب با مقاومت روبرو نشد اما در این منطقه به علت مواجهه با شلیک تفنگ و سلاح های ضد تانک تا هنگام شب متوقف گردید. سه بار تلاش برای پیشروی با تانکهای سبک قبل از پایان روز با شکست مواجه شد.

در طول شب قوای ایران در موقعیت خود در پناه مواضع ضد تانک در شرق گیلان غرب باقی ماندند ولی در روز 26 اوت 1941 ناچار به عقب نشینی شدند. پیشروی در 26 اوت از گیلان غرب به سمت شاه آباد ادامه یافت. " همان ص 176

"مآخذ و منابع تعداد کشته و زخمیهای انگلیسیها را در فاصله 25 تا 28 اوت در ایران مجموعاً 22 کشته و 42 زخمی برآورد کرده اند. " همان

منابع محلی در گیلان غرب هم کشته شدن سه نفر از نیروهای انگلیسی در گیلان غرب به خاطر می آورند.

در طول چند مدتی که این نیروها در گیلان غرب بوده اند انگلیسیها متعرض هیچکس نشده بجز اشغال سرزمین و عبور اصولاً با مردم رفتاری ناشایست نداشته اند. در میان معمرین که آن ایام را درک کرده اند نقل است که نیروهای انگلیسی در ایامی که در منطقه گیلان غرب بوده اند به کسانی که پیش آنها رفته اند خوار و بار و البسه می داده اند.

در بعد از وقایع شهریور 1320 دوره رییس العشایری به سر آمد و در دوره پهلوی دوم شهر گیلان غرب به عنوان بخشی با شش دهستان مرکزی، ایوان، گواور، کفراور، چله، ویژنان و دیره تبدیل شده و تا سال 1362 به همان صورت بخش تابعه شهرستان اسلام آباد غرب (شاه آباد) باقی ماند. از مهمترین اتفاقاتی که در دوره پهلوی دوم رخ داد و تأثیر زیادی بر زندگی روستایی و مردم منطقه داشت می توان به الغای رژیم ارباب رعیتی در 1342 اشاره کرد که طی آن دهقانان به عنوان مالک زمینهای زراعی شناخته شدند.

گیلان غرب در انقلاب اسلامی

در جریان انقلاب اسلامی راهپیمایی هایی در گیلان غرب به وقوع پیوست که در جریان آنها در اثر تیر اندازی مأموران ژاندارمری وقت به سوی مردم چندین نفر شهید و زخمی شدند که می توان از شهید جهانبخش حسنی که از کسبه گیلان غرب بود نام برد که هم اکنون حسینیه ای در محله زراونشی به نام او برپا کرده اند.

یکی از فعالان راه اندازی راه پیماییها فربرز نجفی بود که در آن ایام دبیر مدارس راهنمایی تحصیلی شهرستان گیلان غرب بود. وی با حضور در کلاسها و تشویق دانش آموزان و معلمان در این زمینه پیشگام بود. گفتند که مدت کوتاهی توسط ساواک هم بازداشت شده است.

در آن ایام بانکها و سینماها و سایر ادارات دولتی غالباً مورد حمله قرار می گرفتند که در یکی از این راهپیماییها بانک ملی شعبه گیلان غرب که در آن ایام در جانب غربی تپه گیلان غرب (قلا) و در خیابان فعلی بهشتی مستقر بود مورد حمله قرار گرفت که مقداری از اموال خسارت وارد آمد.

مورد دیگری که قابل ذکر است در این زمینه حین برگزاری راهپیمایی دیگری مردم به محله ای که عده ای بهایی در آن ساکن بودند یورش بردند. منازل بهاییان در این حمله به آتش کشیده شد و از آن تاریخ به بعد این فرقه از گیلان غرب برای همیشه کوچ کردند.

چیزی شبیه مورد بهایان برای دسته ای دیگر که به کولیا معروف بودند اتفاق افتاد. بهانه برگزار کنندگان راهپیمایی برای کشاندن درگیری به محله کولیا آن بود که این دسته در بازار اقدام به راهپیمایی به طرفداری از سلطنت کرده اند. با توجه به ویژگیهای خودشان با ساز و دهل در این مراسم ظاهر شده بودند. در حادثه ای که پیش آمد منازل و تمام بار و بنه و چادرهای کولیا به آتش کشیده شد. همین کار سبب شد که کولیا مانند بهایی ها از گیلان غرب بروند.

این راهپیماییها تا پیروزی انقلاب ادامه یافت اما حوادث چندان مهمی که منجر به قتل کسی شود پیش نیامد. البته چندین بار هم طرفداران شاه شعار جاوید شاه خود را در حالی که سوار بر خودروهایی شده بودند سردادند. بعضاً فعالان آن زمان اقدام به پخش کتب و نشریه ها و نوارهای رهبرانقلاب و سایر افراد مشهور آن زمان می کردند.

راهپیمایی ها بعد پیروزی انقلاب اسلامی و درحیات جمهوری اسلامی ادامه یافته است و به مناسبتهای مختلف که همچون سایر شهرها از طرف مسئولین به برگزاری اینگونه راهپیمایی ها امر می شود برگزار می شود و قطعنامه این راهپیمایی ها هم عموماً چون قطعنامه هایی بوده است که از منابع رسمی دولتی اعلام می شود.

گیلان غرب بعد از پیروزی انقلاب اسلامی

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی مردم گیلان غرب با اتفاقات مهمی دست و پنجه نرم کردند که در رأس آنها می توان گسترش و اشاعه نحله ها مختلف فکری، اختلافات قبیله‌ای و خسارت‌های ناشی از آن، جنگ تحمیلی و بارها آواره شدن مردم را از جمله آنها دانست. در این قسمت تلاش می شود تا آنجا که در حافظه شاهدان این قضایا مانده و یاری می کند در این موارد مسائل و مطالبی عرضه گردد تا اذهان پرسشگر تا حد امکان اقناع گردند.

درگیریهای محلی

در نخستین روزهای بعد پیروزی انقلاب و در بحبوحه از هم گسیختن شیرازه دستگاههای رژیم سلطنتی که خلأ قانونی ایجاد شده بود در این منطقه اختلافات بین طیفهای مختلف مردم زنده شد. البته مسئله اختلافات قبیله‌ای چیزی نیست که بتوان آن را به یک زمان خاص یا پدیده خاص ربط داد این مسئله همیشه بوده و فقط تابع شرایط است هر زمان که ایجاب کند فعال می شود و دامن بی گناه و گناهکار را می گیرد. ریشه آن هم به خیلی از مسائل کهنه و نو بر می گردد که از دیرباز مردمان این دیار با خودشان داشته اند. میراثی است که در گذر زمان بر قباله آن هر کسی که در این روند قرار گرفته، برگی افزوده و مهری زده است.

به هرحال در بعد انقلاب هم خوی و منش هرج مرج طلبی در این زمینه حوادثی آفرید که جان و مال کسانی را به باد داد و در این مسیر راه بندانها و دستبردهای زیادی به اموال گروه های درگیر صورت گرفت و اختلافی که می توانست در یک محکمه عادلانه قضایی یک محکوم و یک برنده داشته باشد، دامنگیر مردم منطقه شد و آسایش و امنیت همه مردم را مدتها به خطر انداخت و خسارات جانی و مالی زیادی به بار آورد.

گیلان غرب در جنگ 8 ساله

" در پی تجاوزات پراکنده به مناطق مرزی در استان کرمانشاه، ارتش عراق در تاریخ 1359 / 6 / 31. ش با پشتیبانی هوایی و آتش سنگین توپخانه، هجوم سراسری خود را به شهرهای استان کرمانشاه آغاز کرد. در این هجوم سپاه دوم عراق با بهره گیری از 80 درصد توان رزمی خود - لشکرهای 4 و 8 پیاده و 6 و 12 زرهی حمله را از هشت محور فرعی آغاز کرد: 1. باووسی - تپله کوه - سرپل زهاب، 2. باباهادی - قصر شیرین - و سرپل زهاب، 3. پاسگاه هدایت - قصر شیرین، 4. پاسگاه پرویزخان - قصر شیرین، 5. خانقین - خسروی - قصر شیرین، 6. خان لیلی - چم امام حسن - گیلان غرب، 7. نفت خانه - نفت شهر، 8. مندلی - سومار

ارتش عراق به دلیل حضور افراد گروههای ضد انقلاب و اجرای عملیات های نامنظم در شهرستان مرزی پاوه، از هجوم به منطقه نوسود و پاوه پرهیز کرد و تنها با اشغال ارتفاعات سرکوب مرزی و استقرار یک تیپ در آن از عملیات عناصر ضد انقلاب پشتیبانی کرد. لیکن پس از موقعیتهای خودی در پاکسازی ضد انقلاب تا پل دوآب پیشروی کرد و سپس تا شرق نوسود عقب نشست.

لشکر 6 زرهی تحت امر سپاه دوم ارتش بعث عراق مأموریت تصرف قصر شیرین را به عهده داشت. این لشکر با حمایت دو لشکر 4 و 8 پیاده در محورهای جنوب و شمال خود از مدتها پیش برای اشغال شهر در حاشیه مرز مستقر شده بود. در 1359 / 6 / 31. ش با حملات شدید توپخانه و بمباران پی در پی منطقه قصر شیرین، تک یگانهای عراقی آغاز شد و لشکر 6 زرهی از دو محور اصلی شمالی و جنوبی به قصر شیرین تک کرد. عرض محور شمالی از پاسگاه هدایت تا پاسگاه باباهادی بود. دشمن به رغم این لشکرکشی گسترده، طی 48 ساعت درگیری نتوانست وارد شهر شود. در محور جنوبی نیز نیروهای دشمن همانند محور شمالی در منطقه خسروی زمین گیر شدند. با ورود لشکر 8 پیاده از دو محور باباهادی و دشت ذهاب و همچنین لشکر 4 پیاده خان لیلی به چم امام حسن، جاده گیلان غرب - قصر شیرین مسدود شد و شهر قصر شیرین به محاصره افتاد و سرانجام لشکر 6 زرهی پس از 5 روز درگیری توانست وارد قصر شیرین شده و آن را اشغال کند.

لشکر 8 پیاده ارتش عراق از دو محور شمالی و شمال غربی به ذهاب تک کرد. در محور شمالی عرض جبهه از ارتفاعات باووسی تا ارتفاعات آهنگران بود. یگانهای لشکر 8 با تصرف پاسگاه

مرزی باووسی تا تيله كوه وارد منطقه دشت ذهاب شدند و با پیشروی به سمت جنوب در 7/2 / 1359 ه. ش به شهر سرپل زهاب رسیدند. اما پس از يك درگیری سنگین عقب نشینی کرده و در ارتفاعات قراویز مستقر گردیدند.

در محور شمال غربی دشمن با تصرف پاسگاه باباهادی و قطع جاده سرپل زهاب - قصر شیرین به دو سمت حرکت کرد. لشکر 8 بیشتر قوای خود را برای تصرف قصر شیرین به کار گرفت و بخش دیگر نیروهایش را به سمت سرپل ذهاب فرستاد که تنها تا شهرک المهدی پیشروی کردند ولی نتوانستند سرپل ذهاب را تصرف کنند.

لشکر 4 ارتش عراق در نخستین روزهای هجوم به دلیل عدم پیشروی لشکر 6 زرهی در محور خانقین - قصر شیرین - سرپل - زهاب به حفظ جناح جنوبی این لشکر اکتفاء کرد تا اینکه با سقوط قصر شیرین، لشکر 4 پیاده در صبح 5 / 7 / 1359 خ به همراه تیپ 24 مکانیزه با عبور از سه راهی سرپل - قصر شیرین - گیلان غرب و حرکت در جاده قصر شیرین - گیلان غرب خود را به غرب شهر گیلان غرب رساند.

این قوای دشمن به دلیل مقاومت دلاورانه مردم غیور و شجاع گیلان غرب خسارت زیادی دیدند و در ادامه حرکت مردم عملیات واحدهای هوانیروز هم، آسیب فراوانی به انتهای ستون قوای دشمن وارد آورد، طوری که آنان مجبور به عقب نشینی از شهر و استقرار در چند کیلومتری غرب آن شدند.

ارتش عراق از نیمه دوم شهریور 1359 اجرای آتش توپخانه روی نفت شهر و سومار و پاسگاههای مرزی تشدید کرد و با تصرف خان لیلی جاده قصر شیرین نفت شهر را قطع کرد و امکان پشتیبانی و تردد نیروهای خودی را کاهش داد. ارتش عراق در روز 30 شهریور 1359 با اشغال منطقه گیسکه بر دره میان تنگ و دشت سومار تسلط کامل یافت.

عراق در هجوم سراسری روز 31 / 6 / 1359 با به کارگیری لشکر 12 زرهی در محور سومار - مندلی در همین روز سومار را اشغال کرد و در محور نفت خانه - نفت شهر نیز پس از 48 ساعت نفت شهر را تصرف کرد. وضعیت زمین منطقه و توقف لشکرهای 4، 6 و 8 نیروهای لشکر 12 را نیز از ادامه پیشروی بازداشت و این لشکر به اشغال دو شهر سومار و نفت شهر بسنده کرد. " مأخذ: مجله سپاه نبی اکرم استان کرمانشاه نوروز 1389

نخستین رویارویی در گیلان غرب

در خاطره ها مانده است که چند روز قبل از تهاجم ارتش عراق به گیلان غرب هواپیماهای جنگی آن کشور در چندین نوبت مناطقی از گیلان غرب را بمباران کردند که به عنوان اولین آنها می توان به بمباران خودروهایی عبوری در داخل گردنه انارک را هدف قرار دادند که تنها به تعدادی از احشام دامداران در آن دور و بر آسیبهایی وارد آمد و در مرحله بعد پاسگاه ژندارمری علیخان آباد را ذکر کرد. چند روز بعد ستونی از نیروهای ارتش ایران با ملزومات خود از جاده قصر شیرین - گیلان غرب به طرف اسلام آباد عقب نشستند. به دنبال آن روزهای بعد تعدادی از نیروهای خودی که در محور نفت

شهر سومار برگشته، توانسته بودند از طریق ارتفاعات غربی گیلان غرب پیاده خود را به روستاهای دشت گیلان غرب برسانند. مردم روستاهای منطقه از آنها پذیرایی می‌کردند. در میان این عده تعدادی اسیر عراقی هم بود. گروهبانی که می‌گفت خدمه تانک بوده است اظهار داشت که ما توانسته بودیم با وجود تعداد کم چندین بار نیروهای عراقی را در جبهه نفت شهر و سومار به عقب نشینی وادار کنیم اما کمبود تجهیزات که با وجود درخواستهای مکرر به ما نرسید مجبور شدیم عقب نشینی کنیم. او گفت ما این تعداد اسیر، آنچه که به روستای محل زندگی ما آمده بود در حدود بیست سی نفر بودند اما آن گروهبان می‌گفت که حدود شصت نفری اسیر کرده اند. بعد که نیروهای خودی به عقب آمده بودند هر چه به آنها گفته ایم برگردید اسرای عراقی از ترس اعدام شدن توسط فرماندهان خودشان نرفته و همراه نیروهای ایرانی به طرف گیلان غرب آمده بودند. پای اکثر افراد تاول زده بود و بسیار خسته و درمانده بودند چرا که چندشبهانه روز با پای پیاده و با کمترین امکانات دوام آورده بودند. در میان آن جمع تعدادی نیروی موسوم به چریک بود که سر حال مانده بودند. به هر حال آنها شبی در روستاها ماندند صبح روز بعد، آنهایی که در روستای ما بودند توسط نیروهای سپاه با یک کامیون باری جمع آوری شدند. وقتی آنها را بردند به نشان شادی و گرفتن اسیر تیر هوایی شلیک می‌شد.

بعد این واقعه تا چند روز فقط خبر از درگیری در قصر شیرین می‌رسید. البته اخبار زیادی هم از روستاهای مجاور در خصوص جنگ و خسارات ناشی از آن و کشته و مفقود شدن اهالی منطقه پخش شده بود. عصر روز چهارم مهر 1359 تعدادی گلوله برای اولین بار به طرف تنگه حاجیان شلیک شد که ما آنها را مشاهده کردیم.

آن شب (چهارم مهر 1359) نیروهای عراقی به طرف شهر گیلان غرب پیشروی کردند. ساعت حوالی دوازده شب بود که مردم منطقه پریشان و مضطرب از خواب پریدند و صدای مهیب ادوات زرهی دشمن را شنیدند. صبح که شدت جمع نیروهای عراقی هر جا مشاهده می‌شد. یک نفر از اهالی منطقه که به زبان عربی آشنایی داشت پیش تعدادی از نیروهای عراقی که در جوار جاده قصر شیرین به گیلان غرب سنگر گرفته بودند رفت. آنطور که آن مرد نقل کرد گفت که عراقیها گفته اند با کسی کاری ندارند فقط مردم از خانه هایشان بیرون نیایند.

با روشن هوا عراقیها دامنه ارتفاعات سرکش زیرگلوله های تانک و خمپاره گرفتند، زیرا عده بسیار از مردم روستاها که به طرف کوه پناه برده بودند عراقیها، آنها را نیروی نظامی پنداشته بودند.

نزدیک ساعت‌های هشت نه صبح بود که ستون‌هایی از دود در پایین دست شهر گیلان غرب نزدیک «چپای نارو» به هوا برخاست. آنجا چندین خودرو دشمن توسط نیروهای سپاهی و جوانان شهر که با مسائل نظامی آشنایی داشتند به آتش کشیده شده بودند. بطوریکه جنازه بعضی از نیروهایشان داخل خودروها سوخت و جا ماند.

در آن روز رشادت جوانانی مانند شهید داریوش حسینپور و اسماعیل چهارزبرشاهی و... که با مسائل نظامی آشنایی داشتند ستودنی بود. این افراد به همراه جوانان دیگری با یک دستگاه جیب مجهز به توپ 106 میلیمتری در جنگ و گریز با عراقیها بسیار فعال بودند.

اما نبرد واقعی و کمر شکن در تنگه حاجیان در حوالی روستاهای دندانه، گورسفید و گمار و مرجان در تاریخ جنگ هشت ساله به ثبت رسید. جایی که تجمع بیش از حد ادوات زرهی و تانکها و نفرات دشمن در منطقه ولو شده بود. آفتاب که بالا آمد دشت به جهنمی برای دشمن تبدیل شد. واحدهای مقابله کننده نیروهای جنگی هوانیروز پایگاه کرمانشاه واقع در پادگان ابوذر (قلعه شاهین) بودند. آنقدر از ادوات و امکانات دشمن به آتش کشیدند که تمامی دشت گیلان غرب در آن حوالی به ستونی از آتش و دود و انفجار تبدیل شد. شاید کسی باور نکند که چنین اتفاقی افتاده است. اما شاید نتوان زبانی برای توصیف و بیان آنچه اتفاق افتاده است یافت. در یکی از مصاحبه‌ها که آن روزها از تلویزیون پخش می شد سرهنگ خلبان علی اکبر شیرودی گفت که ما نزدیک به هشتاد دستگاه ادوات زرهی و خودروهای دشمن را در نبردهای دشت گیلان غرب و کوره موش و ذهاب منهدم کرده ایم.

خلبانانی که در آن روز آن صحنه را آفریدند، بزرگ مردانی چون شیرودی، کشوری، داورزاده، سهیلیان و... بودند

گوشه‌هایی از مشاهدات مردمی در این مورد در روزهای بعد: عراقیها به در منازل ما آمدند و گفتند: رو. من و پدرم همراه وسایلی که توانستیم با خود ببریم روی جاده به راه افتادیم. نزدیک روستای گمار دو دستگاه تریلر حمل سوخت در آتش سوخته بودند، کمی بالاتر دهها خودرو در دو طرف جاده سیاه شده بودند. در روستای گورسفید جنازه‌هایی که از تانکها و خودردهای سوخته آویزان شده و آماسیده بود. بسیاری از کشته شدگان در صحنه نبرد افتاده بودند. سگی قسمتی از بازوی یک نظامی عراقی را به دهان گرفته بود.

دیگری: ما چند نفر روستایی توسط نیروهای عراقی گرفتار شدیم. عراقیها مارا زیر آتش لوله تانکی که داشت به طرف تنگه حاجیان و ارتفاعات مجاور آن شلیک می کرد جمع کرده بودند. یکی افسر تنومند عراقی در حالی که زخمی شده بود و ملحفه یک لحاف را دور دست و پای خود پیچیده بود با بی

سیمش در حال تماس بود تند و بلند به عربی یا سیدی... می گفت. تانک شلیک می کرد صدا و آتش آن ما را کلافه کرده بود. در این اثناء هلی کوپتر موشکی به طرف خودرویی که کمی دورتر از تانک بود شلیک کرد و به آن خورد. هر کس از گوشه ای در رفتند ما هم در میان بیشه خود را پنهان کردیم شب که شد توانستیم بگریزم.

آن روز حوالی ظهر عراقیها که به قول بعضیها سر صبح می گفتند: "تهران کجاست؟ ما هرچه زودتر باید به آنجا برسیم". مانند گله گوسفند در حالی که سریع می دویدند از دشت گیلان غرب عقب نشستند. به هر سو شلیک می کردند. حتی تعداد زیادی از خودروهایشان بعلت گیر افتادن در مزارع آبیاری شده جا ماند و فرصت بیرون آوردن آنها را نیافتند. بعضاً افرادی لوازم داخل آنها را برای خود برمی داشتند. این خودروها توسط نیروهای مردمی و سپاه پاسداران جمع آوری شدند.

اولین پیشروی ارتش جمهوری اسلامی در دشت گیلان غرب

به فاصله چندین روز که از شکست و عقب نشینی ارتش عراق گذشت نیروهای ارتش جمهوری اسلامی از محل شهر گیلان غرب شروع به پیشروی کرده و تا حدود روستای دندان در نقاط مورد نظر استقرار یافتند. یک دستگاه جیب فرماندهی ارتش جمهوری اسلامی حوالی ظهر از روی جاده آسفالت بدون توقف تا حوالی روستای دندان برای اولین بعد از چندین روز پیش رفت و به دنبال آن تانکها و خودروهای زرهی از مسیرهای مختلف شروع به پیشروی و در دشت گیلان غرب استقرار یافتند. یک دستگاه خودرو نیروهای ارتش با آتش خمپار انداز دشمن در نزدیکی روستای ترشگیان آتش گرفت و راننده آن شهید شد. نیروهای تحت امر سپاه هم که در ابتداء بیشتر در دسته های چریکی دسته بندی شده بودند در ارتفاعات و بلندیهای منطقه از جمله آوزین و... سنگر گرفتند. تا هنگام عقب نشینی نیروهای متخاصم عراقی در سال 1361 تقریباً این سنگربندی تغییرات زیادی نکرد.

گوشه هایی از گیلان غرب در روزشمار جنگ

" در روز 1359/8/5 در محور قصر شیرین، عراق مشغول تخلیه اهالی این شهر است و با دوازده هلیکوپتر و تانک، سرپل را زیر آتش گرفته اند. نیروهای پیاده دشمن از قصر شیرین به طرف سرپل ذهاب پیشروی می کنند. در جبهه گیلان غرب نیروهای خودی پیشروی هایی داشته اند. گزارش فرماندار اسلام آباد حاکی است که با عادی شدن وضع اسلام آباد، گیلان غرب نیز وضع عادی خود را باز می یابد و اقداماتی برای آغاز کار ادارات و مدارس در دست است. علیرضا لطف ا. . زادگان، 1373، ج 11، ص 27

در تاریخ 1359/8/17 در جبهه میانی، در قصر شیرین، ارتفاعات کوره موش درگیرها ادامه یافت و نیروهای خودی چند کیلومتر پیشروی کرده، تلفات قابل توجهی به دشمن وارد و نیز

سه تانک آنها را منهدم کردند. در گیلان غرب نیز چند موضع دشمن مورد تعرض قرار گرفته، منهدم شد و تلفاتی به آنها وارد آمد. همان ص 150

در تاریخ 1359/8/18 در مناطق سومار، ایلام، کنجانچم و گیلان غرب در جبهه میانی در گیری ادامه دارد. گزارشهای مطبوعاتی حاکی از موفقیت بیشتر نیروهای خودی در جبهه گیلان غرب و سومار است. همان ص 155

در تاریخ 1359/8/25 خبرگزاری پارس نیز گزارش داد: دشمن در جبهه میانی در منطقه گیلان غرب به نقل و انتقالات جدیدی دست زده و فعالیت هواپیماها و میگ های دشمن هم زیاد شده است. این در حالی است که سرمای پاییزی، آوارگان را در وضع نامطلوبی قرار داده و نیازمند کمکهای زیادتری هستند. همان ص 230

در تاریخ 1359/8/29 در گیلان غرب نیروهای عراقی شهر را هدف حملات متعدد توپخانه و هواپیماهای خود قرار دادند و عده ای را به شهادت رساندند متعاقب این عمل، اهالی مجبور به تخلیه اماکن خود شدند. همان ص 273

در 1359/9/3 در منطقه میانی، گیلان غرب نیز زیر آتش توپخانه دشمن قرار داشت که طی آن 5 نفر شهید و مجروح شدند و خساراتی نیز به شهر وارد آمد. همان ص 302

در 1359/9/11 در این روز گیلان غرب توسط یک موشک 9 متری عراقی مورد اصابت قرار گرفت که خسارات فراوان به بار آورد. ص 354

در 1359/9/17 روزنامه اطلاعات طی گزارشی از محورهای در گیری در جبهه میانی می نویسد: نبرد علیه نیروهای دشمن در جبهه قصر شیرین، گیلان غرب، سومار زله زرد ادامه داشت. همان ص 393

در 1359/9/23 در این روز دشمن طی اقدامی بی سابقه در جبهه گیلان غرب اقدام به پرتاب یک گلوله شیمیایی کرد. خبرهای بدست آمده ثابت می کند که دشمن تصمیم جدی برای استفاده از این نوع سلاح دارد. همان ص 432

در 1359/9/29 در گیلان غرب و سومار نیروهای سپاه و ارتش و ژاندارمری با نفوذ به مواضع دشمن خسارتهایی وارد و حدود 15 نفر از آنان را کشته یا زخمی کردند. همان ص 467

در 1359/9/30 یکی از پاسداران اعزامی به جبهه گیلان غرب طی نامه ای به شورای عالی دفاع وضعیت این جبهه را بازگو کرده است. در این نامه که رونوشت آن برای اطلاعات عملیات سپاه فرماندهی سپاه و دفتر رابط سپاه در مجلس داده شده است، ضمن انتقاد از اهمال کاریها و عقب نشینی هایی که منجر به پیشروی عراق و تصرف شهرهای قصر شیرین، نفت شهر و سرپل زهاب گردید، از عدم توجه فرماندهی جنگ به وضعیت فرماندهی منطقه گیلان غرب اظهار ناخشنودی شده است. در این نامه آمده است: عملیاتی که در گیلان غرب انجام می شود بیشتر جنبه شناسایی رزمی دارد و این هم بخاطر سرگرم کردن است که نیروهای زیاد مایوس نشوند و

عملیات ایذایی هم صورت می‌گیرد که راندمان مهمی ندارد و تا به حال باعث عقب راندن عراقیها نشده است. مسئله مهم دیگری که در روحیه برادران اثر دارد، انتشار اخبار غیرواقعی توسط ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی در باره گیلان غرب است. به عنوان مثال چهار روز است که اعلام شده تنگه حاجیان به تصرف نیروهای اسلام در آمده در حالیکه واقع قضیه این است که تنگه حاجیان محل استقرار دیده بان مزدوران عراقی است. 2 هفته پیش بود که اعلام شد نبردی بی‌امان در 48 ساعت گذشته در جبهه گیلان غرب ادامه داشته و تلفاتی به عراقیها وارد آمده است، ولی اصل قضیه این است که بسیج عشایری برای یک عملیات ایذایی به جلو رفته بوده اند. همان ص 474

در 1359/10/4 وی [صدام حسین] تأکید کرد تمام اراضی تصرف شده در جنگ در خوزستان ایالت نفت خیز ایران و ارتفاعات غربی گیلان غرب و شمال کردستان را به عنوان نقشه نظامی واقعی عراق نگه خواهد داشت و در هیچ جای جبهه 612 کیلومتری عقب نشینی را به عنوان بخشی از توافق آتش بس برای مذاکرات صلح آمیز مربوط به دعاوی حاکمیت عراق بر شط العرب نخواهد پذیرفت. همان ص 497

در 1359/10/14 امروز عمده ترین خبرنظامی مربوط به محور گیلان غرب قصر شیرین بود که در یک عملیات پاکسازی که از ساعت 3/5 بامداد آغاز شد، نیروهای ارتش جمهوری اسلامی با پشتیبانی جنگنده های نیرو هوایی و هلی کوپترهای هوانیروز موفق شدند نیروهای عراقی را از این محور 17 کیلومتر به عقب برانند. در گزارشی که روزنامه جمهوری اسلامی از این عملیات درج کرده آمده است: لشکر 81 زرهی کرمانشاهان حمله زمستانی خود را علیه نیروهای دشمن شروع کرده و در نخستین تعرض خود به نیروهای دشمن تلفات و ضایعات فراوانی به آنان وارد آورد. همان ص 551

در 1359/10/16 [صدام حسین] اظهار داشت: «ای رزمندگان دلاور در اطراف اهواز، دزفول، آبادان، گیلان (غرب) و خفاجیه، ای رزمندگان در قصر شیرین، مهران، سومار، محمره و البستین و در صحنه های دیگر ارزش تاریخی جنگ دست آوردهای شما در اشغال زمین یا آزادی آن یا جمع آوری نیروی دشمن متجاوز نیست، بلکه ارزش تاریخی دست آوردهای شما این است که دوران جدیدی را از حرکت روانی و فعلی در تاریخ امت خود آغاز نمودید.» همان ص 576

در 1359/10/17 در ادامه اخبار عملیات انجام گرفته در گیلان غرب روزنامه اطلاعات به نقل از یک مقام آگاه در جبهه های جنگ نوشت: پیشروی نیروهای خودی در جبهه گیلان غرب طوری بود که به نیروهای دشمن تلفات سنگینی وارد شد. آمار تلفات دشمن قابل توجه و در حدود 83 نفر اعلام شده است. همان ص 601

در 1359/10/19 ایران مدعی شد که نیروهای مهاجم عراق را در ارتفاعات غربی گیلان غرب و استان نفت خیز خوزستان در جنوب غربی ایران عقب رانده و از آغاز حمله تعرضی 1767 سرباز عراقی را کشته است. همان ص 624

در 1361/4/1 عقب نشینی نیروهای عراقی از مناطق اشغالی کشورمان که از روز سی ام خرداد جاری بر اثر شکست سنگین آنها در عملیات بیت المقدس آغاز شده است، همچنان ادامه دارد. عقب نشینی امروز در این محورها از جبهه میانی بوده است:...

محور گیلان غرب: ارتفاعات چرمیان، دشت گیلان غرب، تنگ کورک، تنگ حاجیان، قسمتی از ارتفاعات شیاکوه. لطف ا... زادگان علیرضا، 1373، ج 20 ص 42

در 1361 /4/10 همچنین عراق به رغم برقراری آتش بس یک جانبه، امروز شهرهای قصر شیرین، مهران، گیلان غرب و سومار را با توپخانه سنگین گلوله باران کرد تا از استقرار نیروهای خودی و استحکام مواضع آنان جلوگیری کند، با این حال نیروهای خودی عملیات پاکسازی و تحکیم مواضع را در این مناطق به انجام رساندند. همان ص 120

در 1361 /4 /12 همچنین خبرگزاری جمهوری اسلامی اعلام کرد که تاکنون اجساد نهصد تن از افراد نیروهای ما که در جریان نبرد بیست و یک ماهه در جبهه های قصر شیرین و گیلان غرب به شهادت رسیده اند، جمع آوری و به سردخانه و شهرها منتقل شده اند. همان ص 135

در 1361/5/6 با تصویب شورای تأمین استان باختران، مردم جنگزده گیلان غرب از روز 12 مرداد جاری به شهرستان خویش باز خواهند گشت. استاندار باختران در ادامه این خبر افزود: « فعالیت نهادها و ادارات مختلف برای ارائه خدمات به مردم در این شهر جنگزده آغاز شده است. همان ص 412

در 1361 / 5/ 12 امروز مردم جنگزده گیلان غرب به شهر خود بازگشتند. به گزارش خبرنگار کیهان از گیلان غرب، امروز مردم این شهر در مراسمی با حضور امام جمعه باختران [کرمانشاه]، وزیر نیرو و شماری از مسئولان کشوری و لشکری به خانه و کاشانه خود برگشتند. آنان پس از ورود به شهر با راه پیمایی از رزمندگان اسلام برای آزادسازی این شهر قدر دانی کردند. امروز همچنین اولین کلنگ بازسازی این شهر به زمین زده شد. " همان ص 530

گیلان غرب در خط مقدم جنگ

از چهارم مهرماه 1359 تا دوازدهم تیر ماه 1361 گیلان غرب در خط مقدم جنگ بود. از محور تنگ کورک حاجیان روستای گورسفید، آوزین، ارتفاعات باسیران و همین طورتا به مناطقی در شهرها و استانهای هم جوار متصل می شد خط اول جنگ و جبهه محسوب می شد.

در ظرف این مدت شهر گیلان غرب و روستاهای دشت گیلان میدان جنگ و کارزار بود. شلیک انواع مهمات جنگی، بمبارانها و... کاری بود که هر روز ادامه داشت. در این میان از طرف واحدهای ارتش

جمهوری اسلامی ایران هم مداوم نقاط استقرار دشمن با انواع سلاحها زیر آتش گرفته می شد. بیشتر اوقات هنگام عصر از طرف واحدهای نظامی ایران، گلوله های زمانی بر روی مواضع دشمن شلیک می شد.

گیلان غرب مرکز پشتیبانی جبهه

از همان روزهای آغازین جنگ تحمیلی شهر گیلان غرب به عنوان یکی از مراکز پشتیبانی جبهه در آمد. واحدهای زیادی از نیروهای ارتش جمهوری اسلامی، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نیروهای مردمی، جهاد پشتیبانی جنگ و بنیاد جنگزدگان در جای جای شهر مستقر شدند تا بتوانند آنچه که لازمه پشتیبانی و اداره جبهه جنگ بود به نحو مقتضی به انجام برسانند. تا زمانی که نیروهای نظامی عراق در منطقه گیلان غرب یعنی خرداد سال 1362 حضور داشت تقریباً تمام واحدهای پشتیبانی کننده در شهر گیلان غرب یا حول و حوش آن مقر و پایگاه داشتند. بعد عقب نشینی عراقیها از حوزه شهرستان گیلان غرب تمرکز نیروهای پشتیبانی در گیلان غرب و حول و حوش چم امام حسن بود.

در اوایل جنگ بعضی واحدهای ارتش در باغ فلاح جای گرفته بودند. نیروهای سپاه هم در چندین جای شهر قرار گرفته بودند و همینطور جهاد پشتیبانی در جاهای مختلفی مستقر شده بودند. بنیاد جنگزدگان هم در مدرسه کوروش کبیر به جنگزدگان کمک می رساند.

در محل اداره بهداشت که آنموقع سازمان می گفتند، جهاد پشتیبانی آذربایجان شرقی بیمارستان مجهزی احداث کرده بود که می توانست تقریباً نیاز پزشکی جبهه های جنگ را برآورده کند. این نهاد یک واحد یخ سازی هم در محل فعلی سالنهای ورزشی اداره تربیت بدنی راه انداخته بود که در فصل گرما، یخ مورد نیاز جبهه تنگاب و اطراف آن را تأمین می کرد. شهدایی مثل حمید اسماعیلی که در جبهه تنگاب شهید شدند از اعضاء جهاد پشتیبانی آذربایجان شرقی بود. پلی بر روی رودخانه تنگاب ساخته شده بود و در جریان یک سیل خراب شد به یاد او نامگذاری شد. شهید یوسف نساجی متین که شبانه روز در آن شرایط کار می کرد و شخصی با نام فضل الهی که مدیریت جهاد پشتیبانی آذربایجان شرقی را به عهده داشت. البته باید گفت که آن مجموعه همه افراد کوشا و پرتلاشی بودند که در این مقال توان بحث در باره آن نیست.

محل آشپزخانه ای که ظهر و عصر غذای گرم برای جبهه ها می پخت تا مدتها در جوار قلعه گیلان غرب روبروی مسجد جامع بود. در آن افراد زیادی روزانه سرگرم پخت و پز بودند تا بتوانند جوابگوی غذای نیروهای جبهه ها باشند. یکبار هم غذایی پخته بودند که عده زیادی را مسموم کرد اما تلفاتی نداشت.

از همه اینها گذشته گیلان غرب سرزمین و مشهد شهیدان وطن است که در جای جای آن خون گرم و پاک صادق ترین و شجاع ترین فرزندان این مرز و بوم که از سراسر ایران به قصد دفاع برخاسته بودند بر زمینش ریخته است کسانی که آن روزهای آتش و خون را تجربه کرده اند به صحت و سقم این جملات واقف اند. فرزندان از خراسان بزرگ، دلاورانی از گیلان و مازندران، غیورمردانی از سلاله ستار خان از آذربایجان، از اصفهان و پارس و خلاصه از شمال، جنوب، شرق، غرب و مرکز ایران... که عوض برگشت به آغوش گرم و مهربان خانواده به شهادت رسیدند.

دومین شهر قهرمان

به پاسداشت زحمات و رنجهایی که مردم گیلان غرب در ایام جنگ متحمل شدند چه آنهایی که در میادین جنگ شجاعانه جنگیدند تا روزپایان جنگ همیشه حضوری فعال در جبهه های جنگ داشتند که اکنون بایگانیهای ادارات مملو از پروندههای کسانی است که تحمل و استقامت به خرج داده و از دین و میهن خود دفاع کردند چه بسا بسیاری در این راه به شهادت رسیدند و چه آن کسانی که در پشت جبهه تلاش و فعالیت نمودند تا سر خصم به سنگ کوبیده شود، مسئولان امر، شهر گیلان غرب را به عنوان دومین شهر مقاوم و قهرمان کشور انتخاب و معرفی نمودند تا قدر آن همه فداکارها و از خود گذشتگیها که این مردم شریف در طول هشت دفاع جانانه در سرما و گرما متحمل شدند را در خاطر ملت ایران به ثبت برسانند. هرچند مردم گیلان غرب خانه و زندگی خود را از دست دادند، بسیاری از مردان و زنان این شهر در خون خود غلتیدند و در این راه بیش از دو هزار نفر از مردم گیلان غرب، با وجود جمعیت نسبتاً کم، شهید، جانباز، آزاده و یا مفقودالاثرا شدند اما پا پس نکشیدند که در گوشه شهرهای دیگر پستی به نام آوارگان گیلان غرب به ثبت برسد، شجاعانه و مردانه ایستادند، جنگیدند، شهید شدند، همه گونه رنج تحمل کردند الا رنج دوری از وطن. سینه های آن بزرگمردانی که در جبهه های نبرد جنگیدند شاهد است که اگر سربازی از دیگر جای ایران در این نقطه جنگیده مردان و جوانان گیلان غرب همراه و راهنمای او بوده اند. گیلان غرب از آزمون میهن پرستی سربلند بیرون آمده است.

عملیات مطلع الفجر

"عملیات در سحرگاه روز 20 / 9 / 60 تا 1360/10/6 خورشیدی و میدان اصلی جنگ دشت گیلان غرب و ارتفاعات مجاور آن بود. عملیات با رمز یا مهدی (عج) ادرکنی شروع شد. هدف عملیات تسلط بر ارتفاعات غرب گیلان غرب بود.

در عملیات مطلع الفجر که به فرماندهی مشترک سپاه و ارتش انجام شد ارتفاعات شیا کوه و بر آفتاب به تصرف خودی در آمد اما پاتکهای سنگین دشمن از یک سو و عدم پشتیبانی از نیروها به سبب دوری مسافت خط مقدم که با عقبه از سوی دیگر موجب شد که با وجود 17 روز

مقاومت قله های آزاد شده به تصرف دشمن در آید. در این عملیات غلامعلی پیچک از فرماندهان سپاه در محور تنگه کورک به شهادت رسید وی معاون عملیات ستاد سپاه غرب کشور منطقه 7 بود و پیش از آن معلمی در آموزش و پرورش بود. تلفات دشمن 140 نفر اسیر و 2000 کشته و زخمی برآورد شده است. "مأخذ اطلس جنگ ایران و عراق - مرکز تحقیقات و

مطالعات جنگ وابسته به ستاد مشترک سپاه پاسداران 1379

علاوه بر مطالب فوق در مآخذ دیگر به سقوط دو فروند جنگنده و یک فروند هلی کوپتر ارتش عراق و انهدام تعدادی از ادوات زرهی و متلاشی شدن چهارده گردان نیروی مخصوص دشمن اشاره رفته است.

آنچه قابل مشاهده بود در گیرهای سنگین در محورهای فوق عملیاتی فوق الذکر بود که چندین روز پیاپی ادامه داشت. شاهدان بسیار سقوط هواپیمای عراقی را که در انتهای ارتفاعات براله نزدیک دو راهی ایوان غرب مورد اصابت موشکهای جنگنده های ایرانی قرار گرفت در هنگام اجرای این عملیات دیدند.

عملیات مسلم ابن عقیل

"عملیات مسلم بن عقیل در جبهه میانی در سومار با رمز یا ابوالفضل عباس (ع) در تاریخ 7/9 / 1361 تا 13 / 7 / 1361 خورشیدی و با هدف آزاد سازی سومار و تأمین ارتفاعات مرزی و تهدید مندلی عراق انجام گرفت.
وسعت منطقه آزاد شده 130 کیلومتر آزاد شده تلفات دشمن 34 اسیر و 1000 کشته و زخمی و انهدام 25 دستگاه خودرو زرهی و به غنیمت گرفته شدن 4 دستگاه خودرو دشمن بوده است." همان منبع

عملیات در مناطق گرمسیری گیلان غرب و منطقه سومار انجام گرفت.

در منطقه گیلان غرب عملیاتی در مقیاس محدودتری هم به وقوع پیوست نظیر عملیات چقالوند در تاریخ 14 / 10 / 1359 ه. ش در محور گیلان غرب - ارتفاع چقالوند، عملیات شهید ملکی در تاریخ 25 / 12 / 1359، عملیات ابوذر در تاریخ 12 / 2 / 1360 ه. ش در محل گیلان غرب تنگه حاجیان و آوزین. نیروهای عمل کنندگانه نیروهای سپاه و گاه مشترک سپاه و ارتش بوده اند.

عملیات مرصاد

ایران مفاد قطعنامه 598 را با صلاحدید مسئولان نظام را در 27 / 4 / 1367 ه. ش پذیرفت. این قطعنامه از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد به منظور پایان دادن به جنگ ایران و عراق توسط اعضای آن تدوین یافته بود. اما ایران مدتی طولانی با این توجیه که به خواسته هایش توجه نشده است از پذیرش آن

استنکاف می ورزید. امام خمینی عالی ترین مقام ایرانی در آن ایام پذیرش این قطعنامه را به سر کشیدن کاسه زهر تشبیه کرد.

عملیات مرصاد (کمینگاه) بعد از آنکه ایران قطعنامه 598 شورای امنیت سازمان ملل متحد را در قبول کرد، به وقوع پیوست. دولت عراق با هدف دست بالا داشتن در مذاکرات صلح هجوم سنگینی به داخل مرزهای ایران را طراحی و اجرا کرد.

شدت عملیات جبهه میانی با نام مرصاد در محور سرپل زهاب، کرند غرب و اسلام آباد غرب بود که نیروهای بعثی تا منطقه سرپل زهاب پیشروی کردند و از آن به بعد نیروهای تجهیز شده سازمان مجاهدین خلق با حمایت همه جانبه عراق در مسیر فوق به پیشروی راهپیمای گونه ای تا گردنه چهار زبر ادامه دادند. نقطه تلاقی اصلی و میدان جنگ در این منطقه حسن آباد و چهار زبر بود که نیروهای سپاه پاسداران و ارتش جمهوری اسلامی با پشتیبانی هوانیزوز توانستند نیروی مهاجم را به مقابله برخاستند و به آنها شکست سختی وارد آوردند به طوری که اجساد کشته شدگان و ادوات منهدم شده تمام محور جاده اسلام آباد غرب به کرمانشاه را در بر گرفت.

گیلان غرب در عملیات مرصاد

شب جمعه 1367/4/31 در دشت گیلان غرب صدای انفجارهای پیاپی که حاکی از خط آتش سنگین دشمن بود شنیده می شد. طی دو روز بعد عراقیها به منطقه گیلان غرب رسیدند. منطقه از زمین و هوا زیر بمبارانها و گلوله بارانهای شدید دشمن قرار گرفت. در جبهه گیلان غرب، پیشروی نیروهای دشمن تا نزدیکی گردنه «تق و توق» ادامه یافت که در این نقطه هسته مقاومت در برابر آنها شکل گرفت.

در این تجاوز دشمن به خاک کشورمان، روستاهای تقی، شیرزادی در دهستان چله و روستای داربادام و اطراف آن و نیز بعضی از روستاهای دهستان حیدریه هدف بمباران قرار گرفت تعداد زیادی از مردم غیر نظامی گیلان غرب شهید و یا مجروح شدند.

در جریان این یورش عراقیها مقادیر بسیار زیادی از اموال مردم روستاهای اشغال شده توسط نظامیان بعثی غارت شد. به مزارع خسارات فراوانی وارد آمد. از افراد بومی محل، تعدادی زیادی شهید، مجروح و یا به اسارت دشمن در آمدند. مردم برای چندمین بار خانه های خود را ترک کردند و به مناطق خارج از جبهه جنگ رفتند. این اشغال چهار روز ادامه یافت بعد آن نیروهای عراقی شبانه عقب نشستند. مردم هم به سر خانه و زندگی خود برگشتند.

از شروع عملیات در مرز، منطقه گیلان غرب در فاصله دو روز به اشغال نیروهای بعثی در آمد. در مرداد ماه آن روز بعد ظهر بود که دشت زیر آتش تانکها، هلی کوپترها و هواپیماهای دشمن قرار گرفت و

غرش انفجارهای پیاپی و آتش سوزی های گسترده بقایای مزارع تقریباً زمین و آسمان منطقه را پوشانده بود و هرکس سعی می کرد به هر وسیله شده از مهلکه خارج شود. در فاصله گردنه تق توق تا روستای انجیره اسلام آبادغرب و سید ایاز نیروهای ایران در چندین محور با نیروهای عراقی و چریکهای سازمان مجاهدین خلق درگیر بودند. مقدمه نیروهای رزمی ایران در گردنه تق توق مستقر بودند. همه جا را بوی باروت و خون گرفته بود. روستاهای دهستان چله هم برای اولین بار از ساکنین آن بخصوص زنان و کودکان تخلیه شده بود و تنها تعداد کمی از مردم غیر نظامی و بخصوص مردان در روستاها مانده بودند. در کناره های جاده مردمی سرگردان که نمی دانستند مقصد آنها کجا است در گرد و خاک و باد شدید آن روزها به فکر این بودند که از تیررس توپ و بمباران های دشمن کمی فاصله بگیرند. واحدهای بسیاری از نیروهای رزمی ایرانی سراسر منطقه از گردنه تق توق تا گردنه قلاجه موضع گرفته بودند. مردم غیر نظامی این منطقه برای تهیه مواد خوراکی در تنگنای شدید بودند. فروشگاهی یافت نمی شد که چیزی برای خوردن عرضه کند. در سرمست که آن موقع مرکز دهستان بود فروشنده ای مدت کمی قفل مغازه اش را باز کرد در اندک مدت هر چه خوراکی داشت به فروش رسید. در آن گونه روزها آدمی معنی دلهره را بیشتر درک می کند.

بمباران شیمیایی دیره

در جریان عملیات موسوم به مرصاد اوایل مرداد ماه 1367 قسمتی از دهستان دیره در حوالی روستای نثار مورد بمباران شیمیایی هواپیماهای ارتش عراق قرار گرفت. در این بمباران چندین سیلندر مواد شیمیایی از انواع مختلف این عاملهای شیمیایی روی منطقه تخلیه شد که باعث خسارات و تلفاتی به مردم منطقه شد. بعضاً اهالی به علت عدم آشنایی با صدمات و مضرات مواد شیمیایی، در اثر تماس با پوکه بمبها دچار ضایعه شیمیایی شده اند. این بمباران عوارض زیادی روی مردم آن منطقه به جا گذاشته است، بطوریکه بعدها سازمانهای دولتی قربانیان را زیر پوشش حمایت خود گرفتند. کارشناسان تأثیر عوامل شیمیایی و عوارض آنها را بر روی موجودات زنده و از جمله انسان دراز مدت ارزیابی می کنند. از بمباران شیمیایی دیره گزارش فوتی دریافت نشده است.

چند درگیری پراکنده در دیره و گیلان

بعد عقب نشینی نیروهای بعثی و شکست فاحش نیروهای معارض انقلاب اسلامی در اسلام آباد، تعدادی از بقایای این نیروها که راه گم کرده و در کوههای منطقه سرگردان شده بودند چند درگیری پراکنده بین آنها و نیروهای دولتی اتفاق افتاد که در یک مورد آن در دشت دیره بود و مورد دیگر هم در گیلان غرب در محلی موسوم به پشت تنگ دیاره بود.

عقب نشینی قوای عراقی

خبرگزاری جمهوری اسلامی در مورد عقب نشینی نیروهای عراقی چنین گزارش داده است: "باختران، خبرگزاری جمهوری اسلامی - ساعت 7/5 روز 1361/4/12 نیروهای صدام در جبهه های زهاب، گیلان غرب، سومار تا مرزهای بین المللی عقب نشینی کرده اند و در ارتفاعات مشرف به سومار نفت شهر و قصر شیرین واقع در مرزهای بین المللی مستقر شده اند. استانداری باختران با تماسی تلفنی از خبرگزاری جمهوری اسلامی خواست برای اینکه به نفع صدام تبلیغ نشود شخصیتها و مقامات کشوری از عنوان کردن اینکه در قصر شیرین ساختمان مسجد و بیمارستان سالم مانده است خوداری کنند. وی گفت این دو محل طبق شواهدی که به دست آمده تا آخرین دقایق تخلیه قصر شیرین مقرر فرماندهی افسران بعثی بوده است." البته آنچه که در متن خبرگزاری جمهوری اسلامی آمده است نظر رسمی و تأیید شده است اما عملاً نیروهای عراق چند روزی قبل از تاریخ فوق از مناطق مذکور عقب نشستند.



پوکه بمبهای خوشه ای که چندین بار گیلانغرب با این سلاح بمباران گشت مین ها این گویهای کوچک در گیلان غرب حوادث زیادی آفریدند.

بعد از عقب نشینی نیروهای عراق در منطقه مناطق زیادی آلوده به مین و ضایعات جنگی برجای ماند که تلفاتی به مردم گیلان غرب وارد ساخت.

دیدار مسئولان از گیلان غرب

آیت ... خامنه ای و آیت ... هاشمی و محمود احمدی نژاد سه تن از رؤسای جمهوری ایران بوده اند که در ایام ریاست جمهوری خود به گیلان غرب آمده اند. محور سخنان آیت ... خامنه ای در ایام جنگ بیشتر حول محور جنگ و رشادتهای مردم منطقه بود. هاشمی رفسنجانی هم بیشتر پیرامون نقش مردم گیلان غرب و مقاومت آنها در جنگ و بازسازی مناطق جنگی سخن گفتند.

روز 1385/9/24 محمود احمدی نژاد رییس جمهور اسلامی ایران حوالی ساعت ده صبح در میان اسکورت چندین فروند هلیکوپتر، خود و همراهانش به گیلان غرب وارد شدند. مردم بسیاری از سراسر شهرستان با خودروهای شخصی و دولتی در محل ورزشگاه تختی گیلان غرب گرد آمده بودند تا سخنان رییس جمهور را استماع کنند. رییس جمهور پس از ورود به جایگاه با سلام به حضار و دست بلند کردن قدری درباره انرژی هسته ای سخن گفت. شعار انرژی هسته ای حق مسلم ما است سر داده شد. در مورد طرحهای اجرایی مورد نظر در شهرستان وعده هایی داد و سخنانش را با دعاء برای بارش باران خاتمه داد. از قبل، از همه قشرها هر کس هم خواسته ای داشت در نامه ای نوشته به مسئولین جمع آوری نامه ها تحویل داد.

دلیران میادین نبرد

در طول هشت سال جنگ تحمیلی در گیلان غرب ستارگان زیادی در میادین نبرد طلوع کردند که در پشت ابر ابهام زمانه مانده اند هر چند آنها شناخته شدگان آسمان اند اما نسل امروز و فردا به جبر نمی توانسته آنها را دریابد و بشناسد و این بر مسئولان است تا نسل جدید را با آن ایثار گران آشنا کند. گفتن و نوشتن در این مقال کوتاه نمی تواند حق مطلب را ایفاء نماید چه اگر پای گفتگوی آشنایان به راز و رمز آنها بنشینید خود اوراق قطوری از تاریخ این خطه و این زمانه اند. اما بنا به وظیفه ای که بر دوش هر کسی هست در اینجا جملاتی هر چند کوتاه در باب چند تن از دلاوران پاکباز عرصه های نبرد که بی هیچ چشمداشتی جان گرانمایه خود را در طبق اخلاص نهادند تا فرزندان این مرز و بوم میهنی داشته باشند، آورده می شود.

صفر خوشروان

صفر خوشروان متولد سال 1334 روستای نیان در دهستان ویزنان در جنوب شهرستان گیلان غرب بود. تحصیلاتش دیپلم ریاضی بود. او توانایی هایی منحصر به فردی در فرماندهی نیروها، کار با ابزار و آلات جنگی، جنگ و گریز و عملیاتهای شناسایی بر علیه دشمن داشت. کمتر کسی می توانست در شجاعت و تهور با صفر خوشروان برابری کند. مرگ برای او غیر آنچه دیگران فکر می کنند معنا و مفهوم داشت. وی در زمان حیاتش سمت فرماندهی جبهه گیلان غرب را داشت و مقرش در محور آوزین بود. همزمانش گویند: "شب تاریک که نیروهای عراقی در یکی از محورهای عملیاتی محوطه ای را مین گذاری می کردند صفر چون دید که دشمن به کاشت مین مشغول است او هم از طرف دیگر شروع به

خنتی کردن مینه‌های کاشته شده عراقیها نمود و زمانی که دشمن صحنه را ترک کرد صفر هم آخرین مینه‌ها را خنتی کرد."

احمد شیرزادی موفق شده است گوشه‌هایی از شرح شجاعت‌های این دلیرمرد خطه گیلان را به قلم بکشد باشد که نام نیک او و رشادتهای بی نظیرش در قلبهای دوستدار میهن برای همیشه بماند. این شیر مرد جبهه‌های نبرد روز 1361/3/31 در منطقه عملیاتی آوزین بر اثر انفجار مین تله ای که به طرز پیچیده ای تعبیه شده بود به شهادت رسید. در رثای او باید گفت:

سیاهی لشکر نیاید به کار یک مرد جنگی به از صد هزار

مسئولان آموزش و پرورش شهرستان گیلان غرب به پاس زحمات او، مدرسه راهنمایی تحصیلی روستای نیان و قیلان و مدرسه ایثارگران که ترکیبی از مقاطع راهنمایی و متوسطه است به نام این دلیر مرد جبهه‌های جنگ نامگذاری کرده اند.

شهریار قلی پور

شهریار قلی پور متولد 1343 گیلان غرب تاریخ شهادت 1366/12/23 گیلان غرب جبهه تنگاب - خان لیلی

شهریار با قامتی مردانه و نجیب مقابل چشم هم‌زمانش می ایستاد و آنها را به مقاومت و مبارزه تشویق و تشجیع می کرد. وی در شمار خیل ستارگانی است که در کسوت فرماندهی گردان سلمان تیب مسلم ابن عقیل از جبهه‌هایی سرد و قلل برفگیر کردستان تا صحراهای تفتیده جنوب با دشمن به مبارزه پرداخت و از دین و میهن دفاع کرد تا آیندگان نگویند کسی حاضر به جانبازی نبود که میهن را از دشمن بازستاند و این توهم پیش نیاید که وطن بی بهاء سر پا مانده است.

در شبی که که به همراه جمعی از یارانش به نیروهای دشمن شیخون زدند آنگاه که به سنگرهای دشمن تاخت، زخمی برداشت و به اسارت دشمن در آمد. پیکر زخمی او را عوض دواء و درمان دوباره به گلوله بستند و به شهداء پیوست. پیکر پاکش بعد پذیرش قطعنامه 598 به مزار تاویل انتقال یافت.

جملاتی در رثای شهریار

کجا یابم آن واژه‌ی ستایشگر تو
 وه خداوندان وادی کلام در مانده اند
 تو در قاموس واژگان ننگجی
 چه آنان عاجز از وصف تو
 به گوشه‌ای درمانده

گامهای استوارت در میان خیل خصم
 جایی که زهر سوی قهقه دشمن بلند
 قامت افراشته و افروخته ات
 و آخرین نگاهایت سوی خاک آدمخوار
 شیر ژیانیکه بی شمار بار به پیش تاختی
 وین سفر آخر که به ستاره ها پیوستی
 نه قلمی را حد ستودن پاکبازیت بود
 و نه سوری شور سر تو دارد
 ای نگاهم لاف نزن در مانده ای چه گویی
 چون خون سرخ شهید پاس میداری
 کفن پوشاک رزم و تشویش خون سرخش
 مپندار میهن بی بها سر پا مانده
 هر لاله روید ز خون شهریاران نشان دارد
 شهریار سرفراز این ملکی غم مدار
 صد هزاران سرو نرسد بگرد پایت
 پورایران و قلی عشق، خون سرخ جوهر مشق
 ز پس گذر سالیان آفتاب بر سنگ یادگارت
 گرمی خون ترا قلب مهربان گیلان می بیند

روضان (خیدان) مرادی

روضان (خیدان) مرادی متولد گیلان غرب در عملیاتی در جنوب کشور به شهادت رسید. شهید مرادی از جمله بسیجیان جمعی گردان سلمان تیب مسلم بن عقیل بود که بارها در مقابل دشمن ایستاد و ضربات و خسارات زیادی به آنها وارد کرد. او شکارچی تانکهای دشمن بود. دلیر مردی که با دانش مختصر نظامی و آموزش محدودی که دیده بود ضربه های هولناکی بر دشمن وارد آورد. پیرامون شرح دلاوریهای این مرد روز حادثه ها، سخن بسیار است و از رشادتهای او همزمانش داستانها آورده اند و آنطور که می گویند چندین دستگاه تانک دشمن را در عملیاتی مختلف به آتش کشیده است. آورده اند که در یکی از عملیاتها آنقدر موشک آرپی جی شلیک کرد که خون از گوشه‌هایش می آمد.

اردوگاههای آوارگان

از پیامدهای اولیه جنگ برای مردم گیلان غرب یکی هم آواره شدن و از دست دادن خان و مان و به جا گذاشتن اندوخته های خود در طی نسلهای گذشته بود. از آنجا که آنچه دشت گیلان غرب خوانده می شود به میدان جنگ واقعی تبدیل شده بود، کمتر کسی یارای ماندن در این منطقه را داشت به دلیل آنکه بعد اولین پیشروی که عراقیها تا نزدیک باغ فلاح در آخر شهر و در حاشیه غربی گیلان غرب واقع شده جلو آمده بودند آن روز تا ظهر نشده بود زیر ضربات شدید هوایروز در روز پنجم مهر 1359 مفتحاحانه عقب نشستند و در حوالی روستای گورسفید زمینگیر شدند. یکی دو روز بعد، به تاک توک افرادی که در روستاهایی که در تحت اشغال عراق مانده بودند عراقیها اعلان کردند که باید محل را ترک کنند. بقیه روستاهای مسیر و شهر گیلان غرب هم زیر آتش توپ و خمپاره بعثیها بود. در آن شرایط سخت باز هم عده ای در روستاهایی که در اشغال نبودند اما در تیررس آتشبارهای دشمن قرار داشتند، ماندگار شدند.

می توان گفت در اولین شب حمله نظامیان عراقی به منطقه گیلان غرب تقریباً مردم غافلگیر شده بودند به این دلیل که هیچکس انتظار نداشت دشمن بتواند شبانه از مرز قصر شیرین تا گیلان غرب پیشروی کند و مردم غیر نظامی اصولاً اطلاعات چندانی در زمینه جنگ و عواقب آن نداشتند. در شب پیشروی عراقیها در دشت گیلان غرب مردم روستاهای مسیر در خانه های خود بودند مگر مردم روستاهای که به جاده اصلی خیلی نزدیک بوده اند. از فردای آن روز مردم ناچار در کوههای اطراف اطراف دشت گیلان غرب پناه گرفتند به این امید که این جنگ یکی دو روز است و خاتمه می یابد آنها هم بر می گردند. دو سه روزی که گذشت مردم منطقه گیلان غرب ناچار به ترک دیار خود شدند. بسیاری اموال خود را رها کردند. روستاهای در اشغال هم گاه شبانه به منازل خود می رفتند تا اگر بتوانند هر چه از اسباب و اثاثیه زندگی ضروری تر است تا تلف نشده به همراه خود بیاورند. گاه در این مسیر افرادی هم جان خود را از دست می دادند. در آن ایام صاحبان اموال و احشام دارایی خود را حراج کرده و به قیمت نازلی می فروختند و هر چیز قابل فروشی به بهای ناچیزی فروخته می شد بطوریکه در مهرماه 1359 به سبب آغاز جنگ دامداران منطقه احشام خود را به ناچار به قیمت خیلی پایین و به عنوان مثال هر رأس گوسفند را در آن ایام به قیمتی در حدود چهارصد تومان فروختند.

مردم شهر گیلان غرب و روستاهای حومه به ناچار مجبور به ترک دیار خود گشتند اما این به معنی فراموشی وطن نبود چرا که اکثریت قریب به اتفاق مردم این شهر در دهستانهای تابعه مثل چله، گواور و اردوگاههایی که در حدود ده دوازده کیلومتر با شهر فاصله داشتند جای گرفتند.

جنگزدگان در دهستان چله در روزهای آغازین بیشتر به خانه اقوام و آشنایانی که در این روستاها داشتند می رفتند و گاه می شد تا هفت هشت خانوار در یک واحد روستایی اسکان یافته بودند. در آن اوایل واحدهای پرورش مرغ هم تعطیل گشت و مملو از جنگزده ها شد. جاده مسیر چله در آن ایام هنوز خاکی بود هرکس وسیله ای اعم از هر نوع خودرویی می یافت آنچه از بار و بانه می توانست با آن حمل می کرد تا در محل اسکان جدید از آن استفاده کند. در روزهای آغازین جنگ کمک رسانی در کار نبود با ادامه جنگ کمکهای مردمی و دولتی به سوی مناطق جنگی سرازیر می شد. از هر نوع وسیله که به درد کاری می خورد به مناطق جنگی می رسید. کم کم اداره امور جنگزدگان شکل گرفت و دفترچه خوار و بار و ارزاق و پوشاک و البسه و... هم برای جنگزدگان تهیه کرد.

بیشتر اردوگاهها در پایین دست روستای کاسه کران تا گردنه تق توق جا گرفته بودند. اردوگاه دارتوت، اردوگاه دول آبی، زوار کوشیای پایین تر از قبرستان کاسه کران، بان تق توق از آن جمله بودند. در جوار شهر فعلی سرمست هم اردوگاهی برای آوارگان روستاهای دهستان گیلان غرب تشکیل شده بود.

بیشتر آب اردوگاهها از چشمه های که در رودخانه چله جاری بود تأمین می شد. هر جا هم که چشمه ای نبود ستاد امور جنگزدگان با تانکرهایی که به این امر اختصاص داده بود به اردوگاهها آبرسانی می کرد.

در هر اردوگاهی بیشتر اقوام و نزدیکان گرد هم آمده بودند. گاه کمکهای مردمی در اردوگاهها توسط اهداء کنندگان آن پخش می شد. زندگی برای مردم خیلی سخت بود. از یک طرف از دست دادن مکان زندگی، شغل و کار و بار، دغدغه سلامتی خویشان و بستگانی که تقریباً اکثر خانواده ها یک یا دو نفری از اعضا خانواده خود یا بستگانشان در جبهه در میدان جنگ حاضر بودند، از طرف دیگر هر لحظه آن محلهای اسکان هم در تیررس بمباران و گلوله باران بودند و رویهم رفته شرایط جنگی معنی خاص خود را دارد.

در اردوگاهها نانوائی وجود نداشت مردم برای تهیه نان یا ناچار به داخل شهر می رفتند یا خود بصورت سنتی در گوشه ای اقدام به پخت نان می کردند و تقریباً تمام سوخت از چوب درختان جنگلی بود که باید گفت جنگ در آن دوره باعث لخت شدن کوهستان دوروبر اردوگاهها شد بطوری که بعد سالها آن مناطق هنوز عاری از پوشش جنگلی است.

در سال تحصیلی 1359 در گیلان غرب مدارس تقریباً در بهمن ماه شروع شد. در اردوگاهها و روستاهایی که تجمع جنگزدگان زیاد بود چادرهایی به منظور برپایی کلاسهای درس برپا شده بود. کادر آموزشی بیشتر آموزگاران و دبیران محلی بودند. اما در مقطع متوسطه دبیرانی از شهرستانهای دیگر به تدریس مشغول شدند. هنگامی که بمباران یا به اصطلاح آن روزه آژیر قرمز یا وضعیت قرمز بود دانش آموزان پراکنده می شدند. گاه در زمستان زیر چادر آنقدر سرد می شد که پاها تا زانو کرخ می شد و برخاستن برای دانش آموزان سخت می شد. در سالهای بعد ساختمانهایی برای مدارس آوارگان احداث گردید.

بازگشت جنگزدگان

هنگامی که نیروهای نظامی دشمن بعد گذشت 22 ماه از دشت گیلان غرب عقب نشستند، مردم شهر گیلان غرب و روستاهای تابعه به محل زندگی خود برگشتند. البته در داخل شهر و روستاهای حد فاصل روستای میرابه تعداد اندکی از روستاییان علیرغم حضور دشمن در منطقه به بعضی مشاغل سرگرم بودند.

اولین بازگشت برای مردم معنی خاصی داشت. اقوام و خویشاوندان بعد این مدت دوری از همدیگر به خانه های خود برگشتند. اولین کار آنها گرمای داشت یاد و خاطره کسانی بود که در طی این مدت جان خود را فدای دین و میهن کرده بودند. مردم به خانه این خانواده ها می رفتند تا با آنان احساس همدردی کنند.

خانه های روستاییان شبیه آثار باستانی از رونق افتاده ویرانه هایی را می مانست که کسی رغبت توطن در آنها را نداشت. آن همه خاطرات شیرین قبل از جنگ زیر این سایه بانهای گلی روستایی جا خوش کرده بود و در میان کوچه های گل و پهن روستاها بسا زمزمه های کودکانه سرداده شده بود. در هنگام بازگشت بسیاری با دلی پر از غم فراق عزیزان خود دوباره به محل اسکان قبلی خود بر می گشتند.

به منظور کمک به روستاییان نهادهای دولتی مسئول به خانوارهای جنگزده کمکهایی کردند. بعضی استانها به عنوان استان معین استانهای جنگی تعیین شدند. پاره ای از خانه ها تعمیراتی لازم داشتند که نهادهای دولتی و جهادسازندگی از جمله جهاد پشتیبانی آذربایجان شرقی اقدام به بازسازی خانه های روستاییان کردند. بعضی خانه ها را از نو ساختند تا دوباره آهنگ زندگی روستایی جریان عادی خود را بیابد. در مناطق جنگی ضایعات زیادی برجای مانده بود که بعضاً کسانی آنها را جمع آوری کرده می فروختند یا خود از قسمتهای قابل استفاده آنها به کار می بردند.

تشکیل گروه‌هایی چریکی

از هنگامی که تحركات نظامی عراق در مرزهای ایران بالا گرفت. هر روز که می گذشت دامنه تحركات بیشتر می شد تا اینکه تنور جنگ شعله ور گردید. در این میان از پاره ای جریانات مشکوک که صحنه گردان این واقعه دردناک بود و می توان از آنها به نام بهانه های عملی شروع جنگ نام برد مثل گلوله باران و دستبرد به روستاهای مرزی، سرقت گله های دامداران مرزی، آمد و شد گروه‌های مخالف دولت جمهوری اسلامی به عراق باضافه ادعاهای دولت بعث در مورد مالکیت بر جزایر ایرانی و چیزهای دیگر حاصلش جنگ هشت ساله بود. در این میان از آغاز بروز این رویدادها با توجه به آنکه دولت نوپای جمهوری اسلامی در آن وقت با مشکلات ابتدای انقلاب هم درگیر بود. در سطح منطقه شروع به بسیج و گردآوری نیروهای بومی کرد. در این راستا مردم گیلان غرب هم زیر نظر سپاه پاسداران در دسته های چریکی آن زمان شرکت کردند. در آن زمان آن واحدهای نظامی را گروه چریکی می گفتند که چندین گروه که از گیلان غرب اعزام شدند می توان به گروه های چریکی مراد پرندین، غفار قادری، محمد مهدیخانی، ابراهیم پرون،... نام برد. در مرحله بعد که تنور جنگ داغ تر شد و به داخل مرزهای ایران کشانده شد گروه‌های بیشتری جمع آوری شده و به مقابله با نیروهای مهاجم عراقی پرداختند که از جمله گروه‌هایی که شکل گرفتند گروه های اکبر قیصری، محمد پویان علیداد شاهرادی، عزیز صورتیان، بهرام کاکایی و... هر کدام از این گروهها تا حدود یک صد نفر چریک، عضو داشتند. هر کدام زیر نظر سرگروه خود فعالیت می کردند. در اوایل جنگ این گروه ها تحت فرماندهی سپاه پاسداران تجهیز و تدارک و سازماندهی شده در محور گیلان غرب فعالیت می کردند که مسئول این محور در آن زمان شهید صفر خوشروان بود. در گام بعدی که سازماندهی نیروها شکل منظم تری به خود گرفت و در سال 1361 این گروه ها در هم ادغام شده و تشکیل تپیی به نام مسلم ابن عقیل را دادند. در آن ایام با توجه به آنکه ساختار ارتش در جریان انقلاب دچار تغییراتی شده بود گروه‌هایی جنگی را باید پیشاهنگان مقابله با دشمن دانست که نقطه های خلأ را در نبود نیروهای کلاسیک جنگی پر می کردند.



محمد پویان (در عکس گروهی نفر دوم ایستاده از راست) به همراه گروهی از بسیجیان زمان جنگ، از کسانی که در ابتدای جنگ تحمیلی مسئول یکی از گروههای چریکی بود که در جهت مقابله با دشمن در گیلان غرب تشکیل شدند. بعدها بعضی از این بسیجیان به رده های بالای نظامی ارتقاء یافتند. جبهه گیلان غرب - شیاکوه و بانسیران

تشکیل تیپ مسلم ابن عقیل

در زمان جنگ تحمیلی در سال 1361 بعد از عملیات مطلع الفجر تیپی از نیروهای رزمی در منطقه گیلان غرب شکل گرفت که بیشتر نیروهای رزمنده آن در ابتدای شکل گیری از جوانان شهر گیلان غرب و گروه های چریکی محلی بودند. اولین فرمانده این تیپ که به تیپ 59 مسلم ابن عقیل موسوم بود شخصی به نام عباس نظیفی بود. محور پدافندی تیپ مسلم منطقه بین قصر شیرین تا نفت شهر بود. مدتی هم مسئولیت پدافند منطقه دشت ذهاب و تنگ بردعلی را داشت. این تیپ بصورت آفندی در چندین عملیات بر علیه عراقیها نظیر عملیاتی که در مناطق: شلمچه، ماهوت و شاخ شمیران انجام گرفت شرکت داشت و کسانی مانند شهید روضان مرادی و جواد رضایی از شهیدان جمعی این تیپ بودند که در مقابله با دشمن گوشه هایی از شجاعت خود را به نمایش گذاشتند. تیپ مسلم تا چند سال بعد پایان جنگ تحمیلی هم نامی از آن بود که بعد در تشکیلات جدید ادغام شد.

بسیج گمجن

دسته دیگری از نیروهای بومی گیلان غرب که لباس رزم پوشیدند مردان عشایر و بزرگان آنها بودند. این نیرو معروف به «گمجن» یا گروه مردمی جنگهای نامنظم زیر نظر تعدادی از بزرگان عشایر تشکیل گردید. مدیریت این گروه مردمی ابتداء در اختیار ارتش جمهوری اسلامی بود و محل استقرار آنها

ارتفاعات و مراتع گرمسیری بین گیلان غرب و نفت شهر و سومار بود. گاه هم آن را به طنز بسیج «خانه‌یل» می خواندند. برادران کوه پیکر در این گروه بر قوای اشغالگر عراق ضربات مؤثری وارد کردند و تعدادی از نیروهای عراقی را هم به اسارت در آوردند.

در یکی از عملیاتهای گشتی شناسایی در جاده نفت شهر که آن زمان در دست قوای بعثی بود حشمت کوه پیکر که مسئولیت فرماندهی گروهی از بسیجیان گمجن به عهده داشت توانست سه نفر از قوای بعثی را به اسارت در آورد. گویند که در آن عملیات کوه پیکر خود به هم‌زمانش گفت که شما در اطراف جاده سنگر بگیرید و آنگاه خود خود و عبوری دشمن را به گلوله بست تا اینکه سرنشینان آن ناچار به تسلیم شدند و به اسارت در آمدند.

بمبارانها

در طول جنگ تحمیلی گیلان غرب به دفعات بسیار مورد حمله هوایی و بمباران هواپیماهای جنگی عراق قرار گرفت. شاید از صد مورد هم تجاوز کرده باشد گاه می شد روزی تا بیست فروند هواپیمای جنگی در این منطقه اقدام به فروریختن بمبهای خود می کردند. در اثر این بمبارانها شهر ویران گردید. در دو مورد از این بمبارانها، تعداد زیادی از مردم گیلان غرب زخمی شدند و یا به شهادت رسیدند. یکی بمبارانی که در تاریخ 19 / 5 / 1362 ه. ش در محله علیرضاوندی صورت گرفت و دیگری در که بیشتر حول وحوش میدان مرکزی و خیابان اصلی شهر در تاریخ 14 / 10 / 1365 ه. ش بود. بعضی منابع آمار شهادت غیر نظامی شهر گیلان غرب که در اثر بمبارانها و گلوله بارانهای دشمن در طول جنگ عراق علیه ایران به شهادت رسیدند 147 نفر و زخمیان را 716 تن قید کرده اند.

در سایر موارد بمبارانها تلفات جانی در حد و اندازه دو مورد ذکر شده نبود اما خسارات وارده به اماکن مسکونی و دولتی بسیار بالا بود بطوریکه زمان بازسازی بیشتر از نود درصد تخریب واحدهای مسکونی و تجاری بر آورد شد و آنچه هم که سر پا مانده بود اکثریت مالکین آنها مجبور بودند دوباره بسازند.

در حوزه شهرستان گیلان غرب لاشه پنج فروند هواپیمای جنگی دشمن بر جای ماند. از جمله یک فروند در ارتفاعات موسوم به «هَرْدَویل» و دو فروند دیگر هم در ابتداء و انتهای ارتفاعات براله متلاشی شدند و یک مورد دیگر که خلبان آن در «زل زرد» دستگیر شد و در نقاط اطراف ارتفاعات زل زرد سقوط کرد. آخرین آنها هم در عملیات مرصاد در مجاورت کوه کچل هدف قرار گرفت و متلاشی شد. یک فروند هلی کوپتر دشمن هم در حوالی روستای علیخان آباد در حالی که

قصد بلند شدن از زمین را داشت مورد اصابت تیر مستقیم تانک واحدهای ارتش مستقر در آنجا قرار گرفت.

یک فروند هواپیمای جنگی ایرانی هم ناآگاهانه هدف موشکهای ضدهوایی ارتش ایران مستقر در چپای ارو قرار گرفت و در نزدیکی چم کله شک سقوط کرد که خلبان آن با چتر نجات فرود آمد. گاه شدت حملات بسیار زیاد بود و هواپیماهای زیادی به شهر حمله می کردند. در زمان موسوم به «جنگ شهرها» که از بهمن ماه سال 1363 تا اوایل تیر 1364 ادامه داشت کمتر روزی بود که شهر گیلان غرب بمباران نشود. اما تلفات انسانی در این بمبارانها بسیار کم بود زیرا که اکثر سکنه شهر در اردوگاههای بالا دست شهر اسکان یافته بودند و دیگر تا پایان جنگ کسی به داخل به منظور اسکان یافتن در آنجا نیامد.

بازسازی و پرداخت خسارتها

آنچه بعد پایان یافتن جنگ و عقب نشینی نیروهای عراقی بحث روز شد پرداخت خسارات ناشی از جنگ و بازسازی شهرها و روستاهای آسیب دیده از جنگ بود. در گیلان غرب دو بار بازسازی گسترده و عمده صورت گرفت. بار اول بعد عقب نشینی نیروهای عراقی به مرزهای بین المللی در بهار 1362 و باردوم بعد پذیرش قطعنامه 598 این کار آغاز شد.

در بحث خسارتها معمولاً به دامداران و کشاورزان، آنهایی که کشت یا باغات آنها در نتیجه جنگ خشکیده بودند بر حسب نرخ روز مبالغی به عنوان خسارات تأدیه می شد و در مورد دامداران هم کسانی که دامهایشان بر اثر گلوله بارانها و بمبارانهای دشمن یا احیاناً برخورد با مین تلفاتی وارد آمده بود مبالغی پرداخت می شد. بعضاً افراد در بیان گفته خود هنگام برآورد خسارات صادق نبودند و آنچه به عنوان اموال خسارت دیده بیان می کردند می کردند بیش از آنچه بود که خود داشته بودند گاه هم عکس این اتفاق می افتاد.

در ابتدای بازسازی برای کمک و تشویق مردم به بازگشت به شهرها و روستاهای خود قرار بود تا هفت قلم کالای اساسی بدون دریافت وجهی اهداء شود که بیشتر اثاثیه و لوازم خانه بود اما اغلب مردم فقط سه قلم از اینگونه کالاها را دریافت کردند.

در بازسازی شهر گیلان غرب هم مصالح ساختمانی و هم وجوهی بر حسب زیربنای ساختمانها در اختیار مردم قرار داده شد تا مسکن خود را باز سازی کنند. در مراحل بعد وامهایی با سود کم برای تکمیل طرح بازسازی به مردم پرداخت شد.

در ابتدایی باز سازی کمیته ماده صد که به امر اضافه ساخت و عدم تطابق نقشه با بنا بود بسیار سختگیری می کرد و در مواردی ساختمانهایی را به دستور شهردار وقت خراب کردند.

یادمان های جنگ

بعد پایان جنگ ضایعات مناطق جنگی جمع آوری شد. در چندین نقطه در منطقه گیلان غرب آثاری از هشت سال جنگ به عنوان نمونه برجای ماند که از آن جمله لاشه تعداد زیادی از تانکهای منهدم شده در طول جاده گیلان غرب به قصر شیرین روی سکوهایی قرار داده شده است. نحوه اجرای این یادمانها به صورتی است که قسمت جلو ادوات منهدم شده دشمن که روی این سکوها واقع شده اند در شبی به جهت پایین قرار گرفته تا نمادی برای به خاک افتادن دشمن متجاوز و تعظیم در مقابل مردم ایران باشد. از آن جمله در روستای گورسفید دو نمونه و در نزدیکی روستاهای گاومیش چران و علیخان آباد هم نمونه هایی بر جای مانده است. در مسیر جاده سراب گیلان غرب و محله مهدیه هم نمونه های دیگر تعبیه شده است. در مدخل شهر و میدان ورودی از طرف جاده قصر شیرین طرحی به نشان مقاومت نصب شده است. در طرف دیگر شهر هم مجسمه مقاومت در میدان آزادی نصب گردیده است. مدتی هم مجسمه زنی با پوشش محلی در میدان مرکزی شهر نصب شد. گاه هم بعضی از نهادهای انقلابی نمایشگاه عکسی به مناسبتهای خاص برگزار می کنند. جا داشت در گیلان غرب موزه ای به یاد رشادتهای غیور مردانی که با نثار خون خود از مرز ایران حفاظت کردند راه اندازی می شد تا از جانبازی آنها الگویی در اذهان آیندگان ترسیم شود



نمونه ای از یادمانهای جنگ - تصویری از خلبان شهید داورزاده روستای گورسفید نزدیک تنگه حاجیان

بازگشت اسرای جنگی (آزادگان)

بازگشت اسراء جنگی که بعدها به آزادگان اشتهار یافتند در اواخر مرداد و اوایل شهریور 1369 اتفاق افتاد. البته روز 26 مرداد به عنوان اولین روز ورود اولین دسته اسرای جنگی ثبت شده است. اما این روند مدتها ادامه یافت. گیلان غرب هم سهمیه ای در میان این افراد داشت. حدود یکصد وسی نفرآزاده گیلان غربی به تدریج به وطن خود بعد طی ده سال اسارت بازگشتند. تقریباً تمامی این اسراء آزاد شده از رنجها و آزارهای پایان ناپذیر زندانبانان عراقی و وضعیت بسیار نامساعد اردوگاههای رمادیه و موصل که قلم از شرح و صفتش عاجز است عقده ها در سینه دارند. چندین نفر از مردم غیر نظامی گیلان غرب که اسیر شده بودند در زیر شکنجه ها عراقیها به شهادت رسیدند که از آن جمله می توان به مهدی دارابی، کریم عباسپور و رحیم ابراهیمی، شکرا... پردانگ، علی مردانی (مرجانی) و... اشاره کرد.

یکی از این آزادگان می گفت: "که روزی تعدادی خبرنگار عراقی به اردوگاه آورده شده بودند که عکسها و خبرهای باب میل خود از ما بگیرند که تعدادی از اسراء برنامه آنها را به هم زدند. در این میان قاطعی (بلوکی) که ما در آن بودیم به مدت سه شبانه روز درهایش را بستند و دیگران را از نزدیک شدن و کمک به ما باز داشتند. نه آبی نه غذایی. روزاول اندک ذخیره ای از آب و غذا داشتیم. روز دوم بارانی بارید که از پنجره بوسیله تکه ابری که به نخ می آویزان کردیم آن را روی زمین انداختیم و پس از جذب کمی آب آن را چند بار از دستمال گذراندیم و بعد با قاشق آب را بین افراد تقسیم نمودیم. روز سوم کمتر کسی توانست سر پا بایستد. وقتی درها را گشودند به ناچار همه را به بیمارستانها انتقال دادند و بعضیها چندین روز در بیمارستان ماندند تا نجات یافتند."

پناه جویان کرد در گیلان غرب

بعد حمله شیمیایی دولت عراق به حلبچه و کشتار فجیعانه مردم بی دفاع آن در فرصتی دیگر رژیم بعث مردم مناطق کردنشین شمال آن کشور را به حمله مجدد شیمیایی تهدید کرد. کسانی که آن جنایت هولناک را دیده بودند، تهدید دولت عراق را جدی گرفتند. این بود که گروههای کثیری از مردم کردنشین آن مناطق از طریق مرزهای غربی در اواخر زمستان 1369 به خاک ایران آمدند. در گیلان غرب عده قابل توجهی از این افراد در دو اردوگاه اسکان یافتند و سازمانهای بین المللی و ایرانی به کمک آنها شتافتند.

در گاور کنار خیابانی من ایستاده بودم زنی پای برهنه در هوای سرد از وسیله نقلیه باری (کمپرسی) در حالی خود را آویزان کرده بود می گفت: "گرییم، ژارم، بیمارم، کسم نیه"، بی کاری پیاده شد.

مردی دیگر که لباسهای مناسبی به تن داشت با سر وضع شسته و رفته، خودرو شخصی اش را متوقف کرد، بچه هایش که داخل خودرو سواری بودند پاکتهای آب میوه را خورده بودند بیرون پرت کردند. جوانی را دیدم در حال خرید مقداری خرت و پرت از فروشگاهی که می گفت تازه نامزد کرده بود و خانواده نامزدش نتوانسته اند همراه سایر پناه جویان به ایران بیایند.

مشکلات پناهندگان کم نبود. در این میان زایش بعضاً زنان باردار برای آنها که هیچ امکاناتی نداشتند یا به محل آشنا نبودند در سرمای آن روزها خیلی سخت و آزاردهنده بود. بعضاً نوزادان به دنیا آمده خود را در آنجا «گیلان» نام می گذاشتند. بعضی که فوت کردند در اردوگاه پشت تنگ دیاره و در قبرستان تاویل به خاک سپرده شدند.

در گیلان غرب این جمعیتی که با هر وسیله ممکن گریخته بودند در دو اردوگاه یکی در جوار روستای گورسفید و دیگر در پشت تنگ دیاره در دامنه سرکش اسکان داده شدند.

بسیاری از خانواده های گیلانی خیلی از آنها را چند روزی مهمان کردند تا اوضاع اردوگاهها سر و سامانی یابند. خیلی از مردم گیلان غرب اقوامی در میان پناهندگان یافتند. سازمانها و ادارات دولتی از هیچ کوشش و تلاشی دریغ نکردند. اردوگاهها را روبراه ساختند، مردم اسکان یافتند، کمکهای مردمی جمع آوری شده به همراه کمکهای دولتی و بین المللی را به آنها رساندند. گاه می شد بعضی کالاهایی که دریافت می کردند به افراد محلی در بازار می فروختند.

اما هیچ جا وطن آدمی نمی شود. خیلی از این گریختگان از وطن، اعضاء خانواده خود یا از بستگانشان کسانی در میهن جا مانده بودند. تمام زندگی و خاطرات خود را جا گذاشته بودند. خیلی به آنها سخت می گذشت. این بود که از هر فرصتی برای بازگشت استفاده می کردند.

در میان آنها کسانی بودند که خرگوش یا به قول خودشان «برخه کیفه» و نیز جوجه تیغی می خوردند. با فرهنگهایی که از اداره آموزش و پرورش گیلان غرب به کمک آنها رفته بودند رابطه صمیمانه ای داشتند و در باره آنها می گفتند که خدا از «ماموسا» ها راضی باشد. در بیان آنها این لفظ به معنی معلم است. گاه بعضاً با مأموران بعضی ادارات دیگر مشاجره می کردند.

خیلی از آنها خودروهای سبک و سنگینی که همراه خود آورده بودند در گیلان غرب به هر کس که طالب بود با قیمت نازلی می فروختند. البته آنهایی که خودروهای سنگین و راه سازی خریدند دو چندان سود کردند اما هر کس دینار عراقی و خودروهای سبک بنزینی خرید چندین برابر ضرر کرد. هر کس

از این وسایل می خرید چون معامله ای غیر قانونی بود چند مدتی آن وسلیه را پنهان می کرد تا اینکه به آنها اجازه شماره گذاری و تردد داده شد.

گیلان غرب امروز



میدان آزادی در ورودی شرقی گیلان غرب یادبودی برای ایام جنگ

شهرستان گیلان غرب با مساحتی برابر 2360 کیلومتر مربع دارای دو بخش مرکزی گیلان غرب و سرمست شش دهستان حومه، چله، دیره، ویژنان، حیدریه، گاور دارای شصت و پنج هزار نفر جمعیت است. بیشتر جمعیت شهرستان در روستاها ساکن اند و قلیلی به صورت عشایر در فصول مختلف سال در ییلاق و قشلاق به گله داری مشغول اند.

گیلان غرب امروز شهری با مساحت تقریبی حدود سیصد و پنجاه هکتار با جمعیتی نزدیک به بیست هزار نفر و سه هزار خانوار، با محله هایی مانند سراو، میراث فرهنگی، سرخه میری، هوز رشی، اولمامه‌ئ، هارگه، زرگوش، اعظمی، شیزرادی، نجفی، علیرضاوندی، توسعه، مهدیه، شهرک سپاه، کوی آزادگان، کوی فرهنگیان، کوی گلستان، شهرک بسیج، شهرک جانبازان است.

از میان این محله ها، محله های رشی، اعظمی، شیرگه، هارگه، سرخه میری، عبدالمحمدی به نسبت قدمت بیشتری دارند. البته این محله های قدیمی بصورت چند خانواری پراکنده و دور از هم بیشتر روستا مانند بوده اند که در دوره های بعدی با ازدیاد جمعیت فاصله بین آنها بوسیله ساخت محله های جدید پوشش داده شده است. در مورد اولین بنایی که در عصر جدید در گیلان غرب ساخته شده است حمامی بوده که بنا به دستور سلیمان خان در جوار قلعه قدیمی گیلان ساخته شده است. بعد زمان رضا شاه توسعه جدید شهر گیلان غرب با احداث باغ فلاح و خیابان بندی شهر و دکاکین و پیشه وران در آن حوائج مردم را در حد توان مرتفع ساخته اند.

فصل سوم

آثار تاریخی

و سیاحتی

موضوعات این فصل:

- اماکن و تپه های باستانی
- اماکن زیارتی
- تفرجگاههای طبیعی
- میادین جنگ تحمیلی
- سدها

اماکن و تپه های باستانی

در جای جای شهرستان گیلان غرب آثار پراکنده فراوان از دوره های مختلف تاریخی می توان یافت که بیشتر آنها بصورت تپه های باستانی برجایی مانده اند و نیازمند کاوش دقیق علمی برای دستیابی به کنه رازهای نهفته در این اماکن باستانی هستیم. در ظاهر آنچه می توان دید این نمودهای واقعی زندگی آدمیان در اعصار گذشته است اما بدون کاوش نمی توان مطلبی در این باره نگاشت. در اینجا تنها به فهرستی از نام و محل تعدادی از اینگونه تپه ها و اماکن که بیشتر در معرض دیده‌ستند اشاره ای گذرا می شود.

1- در سراب گیلان غرب **قصر دوران ساسانی** که در بخش دوم همین اثر توضیحات آن آمده است.
 2- **تپه تاریخی گیلان** قلعه آنطور که معمرین می گویند تا حدود بانک صادرات فعلی در گذشته ها حریم و حیاط داشته است. با وجود آنکه در ساخت بسیاری از خانه های قدیمی گیلان غرب از خاک آن استفاده کرده اند اما باز هم وسعت و اندازه آن قابل ذکر است. دورا دور آن حدود سیصد و پنجاه متری می شود و علیرغم فرسایش در طول زمان ارتفاع آن حدود بیست و یک متر است. مساحت روی تپه در حدود هزارو دویست متر مربع می شود. برخی نظرات کارشناسان حاکی از آن است که ساخت و احداث این قلعه باستانی مربوط به عصر آهن و زمان استیلای ایلامیان باستان بر این مناطق بوده است که در قرون بعدی هم مورد استفاده سلسله های دیگر واقع شده است.
 حجم عظیمی از مصالح خصوصاً خاک و قلوه سنگ که جمع آوری شده تا این تپه شکل بگیرد آدمی را به تعمق و تعجب وا می دارد که چه میزان کار با وسایل بدوی صورت گرفته و چه مدت طول کشیده تا کارگران توانسته اند این اثر دست ساز را در دل شهر گرد آورند! آنطور که مطلعین محلی می گویند در زیر آن هم راهروهایی در ابتدای ورود به زیر قلعه مشاهده کرده اند که بیانگر سازه هایی در زیر قلعه بوده است.

راولینسون سیاح انگلیسی راجع به آن نوشته است:

" در اینجا تپه قابل توجهی دیده می شود که ارتفاع آن حدود بیست و یک متر و پیرامون آن سیصدگام است.

بالای این تپه دژ چهار گوشه ای است که سنگرهایی در گوشه های آن دیده می شود و در دامنه آن دژ بزرگ و نامنظمی دیده می شود. اینها استحکامات جدید هستند و خوانین کلهر آن را ساخته اند.

در تپه گیلان آجرهای بزرگ سبک بابلی به تعداد زیاد پیدا شده که نشانه قدمت تپه هستند.

من معتقدم که اینجا یک آتشکده ی با عظمت بوده مربوط به مغ ها بوده که در دوره انحراف دینی زمان اشکانیان به یکی از خدایان محلی که آنرا الهه شکار می دانسته اند، اختصاص داده شده است.

در پایین تپه چشمه ای قرار دارد که اطراف آن بوته های مقدس (مورد) قرار گرفته اند. من معتقدم، جنبه تقدسی مورد از مشرق زمین سرچشمه می گیرد و ارتباط آن با نیایش آناهیتا امری کاملاً شناخته شده می باشند و از یادگارهای دوران باستان است. "کشاورز 1383، ص 150



دو نما از تپه قدیمی (قلا) در داخل شهر گیلان غرب

در زبان کردی اینگونه ساخته ها **قلا** گفته می شود. در ترجمه ها بیشتر به معنی قلعه و بلندی است. آنچه که می توان گفت این است آثار برجی که بر بالای تپه در سفرنامه راولینسون به آن اشاره رفته است تا این اواخر وجود داشته و اغلب معمرین آنرا دیده اند و احتمال قوی هم آن است که جنبه عبادتگاه داشته است.

پیرامون این تپه گفته های زیادی ابراز می شود از جمله اینکه کسانی که در گذشته ها از آن جهت ساخت بناهای جدید خاکبرداری کرده اند اشیاء عتیقه، سکه و... در خاک آن یافته اند و دیگر اینکه گویند این تپه توبره ریز است یعنی خاک جای دیگری بوده که که سواران جنگی پیروز هر کدام توبره ای از خاک کشور مغلوب را آورده اند و در اینجا ریخته اند تا این تپه شکل گرفته است.

3- خرابه **حسن زور دار** که چیزی شبیه یک قلعه می نماید. مساحتی حدود سیصد مترمربع دارد. این سازه از گچ و قلوه سنگ ساخته شده است. درخت بُنه (ون) کهنسالی در داخل این قلعه وجود دارد. این

اثر در نزدیکی روستای خالو خالو بر کنار جاده عبوری روستاهای آن مسیر در پایین دست شهر گیلان غرب واقع شده است. دلیل اینکه چرا آن را حسن زوردار گفته اند روشن نیست اما روایت‌های شفاهی حاکی از آن است که شخصی به نام حسن در این قلعه بوده که توانسته است فردی را که هم نام خودش بوده شکست دهد به همین خاطر به زوردار ملقب شده است. این اثر به سبب بی توجهی و حفاری‌های غیر مجاز و عبور کانال آبی از مجاورت آن چیز زیادی از آن باقی نمانده است. در گذشته‌ها محل برگزاری مراسم تاسوعا و عاشورای مردم روستاهای اطراف آن بوده است. به احتمال زیاد این قلعه به خاطر نام حسن که دارد، زمانی مقر حکومت خاندان کرد حسنویه بوده است که زمانی نسبتاً طولانی بر منطقه غرب کشور سیطره داشته اند.

4. **تپه آهنگران (چیائ ناسنگه‌رانه)** در جانب شرقی روستای کله جوب کیانی در فاصله پنج کیلومتری جاده گیلان غرب به قصر شیرین واقع شده است. وسعت حوزه آن حدود یک هکتار است. این تپه که در کناره جنوبی رودخانه گیلان بنا شده است به نسبت دارای حجم بزرگی است. دلیل نام **چیائ ناسنگه‌رانه** آن بوده که مدتی عده ای که شغل شان آهنگری بوده در نزدیکی این تپه زندگی کرده اند و بعد که آنها از آنجا رفته اند، مردم محل آنرا **چیائ کیانی** می نامند. تپه آهنگران حدود بیست متر ارتفاع دارد. در روی تپه آثار بسیاری از پی بناهایی که بر فراز تپه ساخته شده اند وجود دارد و اما هیچکس تاکنون پیرامون قدمت آن اظهار نظری نکرده است ولی هرچه هست قدمتی طولانی دارد. این تپه در لبه جنوبی رودخانه گیلان ساخته شده و بر آن مشرف است. این تپه تقریباً بر حجم ترین و وسیع ترین مجموعه تپه‌های بسیاری است که در این قسمت دشت گیلان پراکنده شده اند. وسعت آن از تپه مرکز شهر گیلان غرب هم بیشتر به نظر می رسد. در اطراف این تپه چندین تپه وجود داشته اند که بعضی از آنها هنوز قسمتهایی از آنها بر جای مانده است و بعضی دیگر به زمین کشاورزی تبدیل شده اند. اما باز هم آثاری از آنها مثل پی بعضی دیوار و اختلاف ارتفاع آنها نسبت به زمینهای مجاور می تواند به شناسایی آنها کمک کند. در فاصله دو قبرستان میله یل و گنبد تقریباً آثاری از هفت تپه دست ساز می توان یافت هرچند بعضی از آنها کامل از بین رفته اند مثل تپه مایخان که در ایام بازسازی شهر گیلان غرب خاک آنرا برای بعضی مصارف بار زدند و تپه به کلی نابود شد اما باز هم آثار تکه های گچ و قلوه سنگ به هم چسبیده در محل آن یافت می شود. جویندگان اشیاء عتیقه در سالهای اخیر شبانه در این تپه حفاریهایی کرده اند.



تپه آهنگران در روستای کله جوب کیانی

5- **چپای و هلگه** که در ظاهر آثاری از یک آتشکده است با وجود آنکه بارها مورد بی مهری قرار گرفته است اما گذر زمان هنوز نتوانسته آنرا کامل را مغلوب کند چشم به راه دستهای مهربان و دلسوزی است که چهره او را از پس غبار زمان بنماید. در حدود یک کیلومتری همین تپه به جانب شرق تپه دیگری مانند **چپا و هلگه** به نام «**چپای مایخان**» بود که در ایام جنگ تحمیلی از بین رفت. در منابع و مآخذ بسیار گذشتگان به کرات از ساخت شهری در نزدیکی حلوان به دست بلاش یکی از شاهان ساسانی به نام بلاشگرد آمده است. اما گویا تاکنون اثری از این شهر در هیچ یک از مناطق حول و حوش حلوان قدیم گزارش نشده است. با توجه به آنکه نام بلاش با قرائت های متفاوت در متون آمده است نظیر: بلاش، ولاش، وراز، ولگش این تپه با نامی که بر خود دارد و آثار قبرها و تپه های مجاور آن می تواند ردی از این شهر مدفون شده بر خود داشته باشد چه لغت ولگه با ولگش تفاوت زیادی ندارد و آثار آتشکده ای این تپه هنوز بعد گذشت قرنهای متمادی بر جای مانده است. روی تپه آثار چهار پایه به نسبت بزرگ وجود دارد و احتمال اینکه روی آن گنبد بلندی نصب شده باشد بسیار زیاد است.



نمای بالای چپای ولکه و قسمتی از سقف ساروجی یکی از اتاقهای آن که فروریخته است

6 - مهرنگار (میهرنگار) در جانب شمال شرقی روستای نیان و قیلان و در ادامه رشته ارتفاعات انارک بر فراز بلندی به نام محلی میهرنگار که در زبان فارسی مهرنگار خوانده می شود آثاری از ساخته های باستانی و کنده کاری قابل توجهی هم در صخره کنده شده که حکایت از این دارد زمانی در آنجا محل اتراق کسانی بوده با توجه گفته های معمرین که در گذشته جویندگان عتیقه آثاری در آنجا یافته اند نشان از باستانی بودن آن دارد. این محل را به مهره نگار از دختران خسرو انوشیروان نسبت داده اند. هنرمندی خاصی در کندن این آثار بر روی صخره بلند به کار برده شده است ولی به سبب صعب العبور بودن آن اغلب کوهنوردان می توانند به تماشای آن بروند.

7 - چوار قوله (چهار پایه) در روستای کله جوب سفلی که اکنون نامی مذهبی به خود گرفته است و نیازمند مطالعه بیشتری برای روشن شدن هویت باستانی آن است. همانطور که از اسم آن پیدا است این بنا دارای چهار پایه است و بر فراز آن طاقی زده شده است. آنچه در محل شایع است این است که به آن چوار قوله ی حضرت عباس گفته می شود. زوار آن اهالی روستاهای مجاور آن هستند. در گذشته ها مرجع سوگند قسامه اهالی به هنگام شک و تردید در امری یا مناقشه های فی مابین بوده است. گاه هم کراماتی به آن نسبت می دهند که بعضاً برای افراد پیش آمده است. به نظر می رسد که این بنا بر روی بنای دیگری که شبیه آتشکده ای بوده ساخته شده است.



زیارتگاه حضرت عباس موسوم به چوار قوله - روستای کله جوب سفلی

8 - کوهنوردان و آگاهانی که به ارتفاعات سرکش رفته اند از وجود غاری با آثار زندگی در آن در پشت تنگ دیاره می گویند این غار که در ارتفاع و بر صخره بسیار بلندی قرار گرفته تنها افرادی که در صخره نوردی مهارتی داشته باشند می توانند به آن برسند و ورود به آن بدون تجهیزات لازم برای همگان میسر و مقدور نیست. علاوه بر این گاه خبرهایی از گوردخمه هایی که بر صخره های بلند سرکش کنده شده اند شنیده می شود.

بد نیست بدانید که سرکش نام یکی از شش تن نوازندگان بزرگ زمان خسرو دوم (پرویز) بوده است که در شاهنامه هم به نام او اشاره رفته است. در رابطه با نام سرکش موسیقیدان عصر خسرو پرویز سعید نفیسی آورده است که:

" سرکش که او را نیز یونانی دانسته اند و حدس زده اند که نام وی در اصل سرگیوس بوده باشد و بعضی دیگر گفته اند که سرگیوس نام نکبسا بوده و سرکش و نکبسا هر دو یک تن بوده اند و هم نکبسا و هم سرکش را تحریف شده سرگیوس دانسته اند." سعید نفیسی به اهتمام

عبدالکریم جریزه دار، 1383، ص 27

9 - تپه موجود روستای **کاسه کران** و ساخته های قدیمی اطرافش خبر از وجود مسکون بودن این محل از گذشته های دور دارد. همانطور که از نام آن پیدا است این تپه در روستای کاسه کران در ده کیلو متری جاده گیلان غرب به اسلام آباد غرب واقع شده است. در بالا دست آن هم چشمه ای به نام

«تیه‌نی هه‌فی» وجود دارد که مطلعین محلی گویند آب آن چشمه بوسیله لوله های سفالی به محل تپه های داخل روستای فعلی کاسه کران آورده شده است. در تپه کاسه کران آثار آتشکده هم دیده می شود.

10 - آثار **قلعه** بزرگی در دهستان حیدریه در نزدیکی روستاهای کاظم خانی و محمدی موجود است. در ساخت قلعه علاوه بر خاک و سنگ از ساروج هم استفاده شده است و افراد محلی گویند که در گذشته ها افرادی به داخل آن رفته که از وسعت و بزرگی داخل آن گفته اند.

11 - در دهستان دیره در ابتدای ورود به گلین تا قی موسوم به **فرائی تاش** در دل سنگ کنده شده است. توضیحات آن در بخش دوم آمده است.

12 - **چینای ئه‌رهو** یا **ئارو** در جهت غربی شهر گیلان غرب و به فاصله خیلی کمی از شهر این تپه قدیمی به جای مانده از گذشتگان است. که به دلیل آنکه کاوشی در آن صورت نگرفته است نمی توان در باره آن مطلبی آورد. بعضی آنرا **چینای ئه‌رهو** (عرب) می گویند که نمی تواند چندان درست باشد چرا که از ظاهر تپه می توان به قدمت فراوان آن پی برد و دیگر آنکه اعراب سابقه نداشته تپه در خاک ایران برپا کنند و علاقه ای به این کار هم نداشته اند. بعضی هم سبب نام «**ارو**» بر این تپه را اقامت فردی به همین نام در گذشته ها در این محل دانسته اند.

13 - بلندی **امله قوت** (amlah ghut) که یک برج طبیعی بر فراز «**انارک**» در جانب جنوبی شهر گیلان غرب است در محل آن آثاری از ساروج و گچ وجود دارد. آنچه در اینجا مشاهده می شود چیزی شبیه دیرالغار سفرنامه ها و منابع تاریخی است. در اطراف این برج صخره ای یک تکه که حدود سی متر بلندی دارد و در راستای جنوبی چشمه سراب مورت واقع شده است. آثاری از زندگی انسانهای گذشته در اطراف آن وجود دارد که به سبب عدم وجود سند یا کاوشی در آن ناشناخته مانده است. محل امله قوت طوری است که بر تمام دشت ویزنان و دشت گیلان غسرب تا دوردست و



ئه‌مله قوت

حتی قصر شیرین و بر ناودار تا ارتفاعات بر مشرف بر ایوان غرب مسلط است و جای مناسبی برای دیدبانی گذشتگان بوده است. این چکاد در راستای جنوبی چشمه سراب و آثار باستانی موجود در آنجا قرار گرفته است در مورد معنی **ئه‌مله قوت** می توان گفت امله قوت یعنی بلندی مشرف بر امله که به هنگام خطر از فراز آن به اهالی مجاور علامت داده می شده است. از معمورین نقل است که در نزدیکی بلندی امله و در مجاورت گذرگاه انارک بر روی تخته سنگی نوشته ای از گذشته به این مضمون وجود داشته:

"سنگ برابر زر، زر برابر سنگ" که به مرور زمان از بین رفته است در راستای جانب جنوبی امله قوت بلندی «گل خه یرگ» در دهستان ویزنان با شکل خاص و ویژه خود که شبیه کلاه فرنگی است وجود دارد. بر فراز بلندی «گل خیرگ» هم نشانه های زیادی از ساروج و ساخت و ساز وجود دارد.

14- **گذرگاه انارک (ئنارک)** در سمت جنوب شهر گیلان غرب که به دهستان ویزنان می رود و به فاصله تقریبی دو کیلومتری از شهر واقع شده است. به خاطر رویش درختان انار که بصورت خودرو رویده اند و هنوز هم آثاری از آنها به جای مانده است به این نام خوانده می شود. این گذرگاه مهمترین گذرگاه عبوری گیلان غرب به سوی مناطق جنوبی آن است و در گذشته ها به عنوان جاده ای کاروانرو محل گذر مسافران به شهرهای خانقین و مندلی در کشور عراق بوده است. جاده قدیم انارک با آثاری از سنگ و ساروج حکایت از زمان طولانی ساخت آن دارد. تخته سنگهای بسیار بزرگی که به نحوی خاص در کنار هم قرار گرفته اند و کندن و تراشیدن صخره که مانع عبور بوده به ما می گوید که افراد توانایی با هزینه و زحمت زیاد این راه را کنده و آماده کرده اند. ساختمان خاص این جاده در محلی که به صخره صعب العبوری برخورد کرده به صورت چند باند احداث شده است که گویای این است که مورد بازسازیهای مکرر قرار گرفته و مسیر آن را عوض کرده اند. آثار تا جایی که به جاده جدید دهستان ویزنان متصل می شود هنوز باقی مانده است. احتمال می رود از مسیرهای فرعی جاده های باستانی بوده باشد که به بین النهرین ختم می شده است. در بعضی متون به اشتباه آنرا انارش و اناریشن

گفته اند. از آنجا که این اثر، تنها بخش به جای مانده از یک گذرگاه باستانی است جا دارد این مسیر بیشتر مورد مطالعه و حفاظت سازمان میراث فرهنگی قرار گیرد.



گذرگاه باستانی انارک و بقایای ساروج آن در چند مرحله بیانگر بازسازیهای مجدد آن است.

15. یادبود «چهل تفنگچی» که شبیه زیارتگاهی در دل ارتفاعات کوه سنبله و گوشه ای دنج و دور از گذر و چشم رهگذران است که مسیر آن از محل روستای قاسم آباد و همچنین از طریق تنگه امام حسن است. مطلعین آنرا یک اثر باستانی می دانند.

16. آثار «قلعه باستانی براله» و بناهایی با ساختار ساروج بر فراز ارتفاعات براله در حد فاصل روستاهای وارگه و چشمه نظامی که چنان می نماید دارای قدمتی دیرینه بوده و بقرار اقوال شفاهی بین مردم چند بار مورد حفاریهای غیر مجاز قرار گرفته است.

اماکن زیارتی

اماکن زیارتی که موثق و مورد تأیید اهل نظر و خبرگان این مسائل باشد در گیلان غرب نیست، اما مردم جاهایی را به عنوان زیارتگاه می شناسند و گاه به زیارت آنها می روند. البته تعداد این زیارتگاهها کم نیست و با عناوین مختلف نظیر امام، قدمگاه، روادگاه، بور سوار، قاضیوند، نظرگاه و... در بین عامه مردم از آنها نام برده می شود. از این بین می توان به قدمگاه چم امام حسن، زیارتگاه چوارقوله، چل تفنگچی، بورسوار مرجان، چال داووده امام، بورسوار گراویان، چل مرد سراب، امیرالمؤمنین روستای کسانی، تکیه سید صالح شکمیان، امیرالمؤمنین سیروله و یژنان، زیارتگاه امام رضا در دهستان حیدریه، نظرگاه اما موسی و زیارتگاه حضرت سلیمان دهستان چله، شیخ جبریل و باوه هیهر دهستان گواور اشاره کرد.

کثرت این اماکن که صبغه مذهبی دارند به نوعی بازگوکننده تقید مردمی که در روزگاران گذشته در این منطقه زیسته اند، به دین را بازگو می کند.

۱ قدمگاه چم امام حسن

قدمگاه امام حسن در 30 کیلومتری جاده گیلان غرب به قصر شیرین تقریباً در مرز حوزه گیلان غرب و قصر شیرین واقع شده است. پیش از شروع جنگ اتافک کوچکی داشت اما در زمان جنگ و بازسازی دوبار ترمیم و بازسازی شد. اکنون دارای ساختمان و گنبد و گلدسته است که در ایام تعطیل و فراغت افراد زیادی از جاهای مختلف به زیارت آن می آیند.

این قدمگاه در کنار سرچشمه رودخانه امام حسن واقع شده است. آبی که از قسمت بالاتر از بنای قدمگاه در جریان است آبی قابل شرب است اما در نزدیکی بنا با آبهای گوگردی و دارای املاح سنگین که از زیر کوه می جوشد، بوی خاص ترکیبات گوگردی دارد که در زبان محلی آن را «گه‌رق ساو» می گویند مخلوط می شود. چم امام حسن در زمان جنگ تحمیلی یکی از پایگاههای نیروهای رزمنده بود.

قبل از انقلاب اسلامی خانمی با نام سید گوهر متولی آن بود. اما فعلاً گویا اداره اوقاف هزینه ساخت بنای آن را که در زمان جنگ از بین رفت پرداخت کرده است. در بالا دست این بنا گورستان و قبرهای قدیمی عشایر کوچرو کلهر، خالوندی و چقالوندی، زوله... که در گذشته در این محل بوده اند دفن شده اند. اما قبرستان روستاهای اطراف با کمی فاصله در قسمت جنوبی بنا بر روی بلندی واقع شده اند. در اینکه این اثر به چه کسی تعلق دارد؟ منابع رسمی اظهار نظری که به اطلاع عموم رسیده باشد نکرده اند ولی از آنجا افراد عادی نمی توانند منشأ تأثیر معنوی بر روی سایرین شوند قاعدتاً می بایستی به شخصیت دینی تعلق داشته باشد. امروزه آنچه معروف بین اهالی است همان قدمگاه امام حسن است. به احتمال این قول صحیح می نماید از زیرا که امام حسن مجتبی در جنگ نهبوند حاضر بوده و از طرف دیگر در مناطق هم جوار از جمله در سرپلدهاب هم قدمگاهی به ایشان نسبت می دهند، اما چون برای این مسیر حرکت ایشان منبعی یافت نشده سبب تشکیک در این قول گردیده است. در این مورد که آنرا منتسب امام حسن عسکری بدانیم نیز شک و تردید بیشتر است زیرا امام حسن عسکری بیشتر ایام عمر در محدوده نظامی سامراء زندگی کرد و خبری از سفر او به ایران دیده نشده است.



قدمگاه امام حسن

2. بورسوار

بورسوار کس نمی داند که به چه فرد مقدسی تعلق دارد. از قدیم الایام به بورسوار معروف شده است و معنی آن هم یعنی فردی که بر اسب بور (متمایل به قهوه ای) سوار شده باشد. چندین جا با نام بورسوار در گیلان غرب وجود دارد که یک مورد آن در مجاورت روستای گراویان سفلی است و تقریباً حالت متروک به خود گرفته و زواری ندارد. در چند سال پیش در قبرستان میله یل در مجاورت این روستا سنگ قبری یافت شد که مطلعین می گفتند عبارت عقيله بنی هاشم و نام شخص بر آن نقر شده و مربوط به اواخر قرن دوم هجری بود براساس آن می توان چنین پنداشت که یک چنین جایگاهی به محبان و مبلغانی از شیعیان تعلق داشته است؛ خاصه آنکه در مناطق همجوار با شهرستان گیلان غرب آن زمانها کسانی از امام زادگان نظیر امام زاده صالح که مرقدش در استان ایلام محل طواف زائرین است و نیز امامزاده محمد در نزدیکی سیمره نشان دهنده آن است که مبلغینی از شیعیان در این استان ها در رفت و آمد بوده اند و این محلها هم مدتی مورد استفاده و پایگاه تبلیغی این کسان بوده است. همین امر ممکن است سبب جنبه تقدس یافتن این مکانها در نزد اهالی شده باشد. در نزدیکی روستای قیتول مرجان جایی هست که آن هم به بورسوار اشتها دارد. مردم روستاهای مجاور آن، ساختمان آن را نوسازی کرده، گلدسته کوچکی برای آن ساخته اند، کف آن را هم فرش انداخته اند. حول و حوش آن هم مزار اموات روستاهای اطراف است. در سالهای اخیر این محوطه درختکاری شده و سیستم لوله کشی آب برای آن راه اندازی شده است. بعضی بنای اولیه این محل را متعلق به آقا سید نجف اجاق و نیاکان او می دانند. ذکر این نکته خالی از لطف نیست که یک مجموعه از اینگونه بناها در حوزه شهرستان گیلان غرب از چم امام حسن تا زمانیکه از حوزه این شهرستان خارج می شویم تقریباً در یک خط ممتد و متوالی دیده

می شود. به عنوان مثال از چم امام حسن که شروع کنیم بعد آن در روستای قیتول و سپس در روستای گراویان و در نزدیکی شهر محلی به نام چال دوازده امام و در دهستان چله حضرت سلیمان باضافه مواردی دیگر همه این اماکن در مسیر راهی است که به لرستان و قسمتهای مرکزی ایران ختم می شود می تواند نشان گذر افرادی باشد که در این نقاط به منظور اهداف تبلیغ و ارشاد دینی اطراق کرده اند و سبب انتشار تشیع در این مناطق شده اند. بخصوص آنکه تبلیغ مذهب شیعه در دستگاههای اموی و عباسی با تضیقاتی همراه بوده کسانی که در پی انجام این هدف بوده اند هویت واقعی خود را پوشانده اند.

3- مکان **چل مرد** واقع در بالا دست چشمه سراب و در سینه کوه سیروان که از دیرباز زیارتگاه مردم منطقه بود و گاه کهنسالان با این جمله به آن سوگند یاد می کردند: "به چهل مرد شاه سراب." این مکان کوچک بنایی ندارد و سنگ چین شده بود و زائرین و حاجتمندان تکه پارچه های سبز زیادی به چوبهای دور و بر آن بسته بودند. کسی به قطع از پیشینه آن مطلبی انتشار نداده است و اما پاره ای شنیده ها حکایت از آن دارد که این چهل تن، چهل سرباز فداکار بوده اند که در مقابل قوای مهاجم و احتمالاً اعراب ایستادگی کرده و از اماکن باستانی محل دفاع کرده و جان باخته اند.

4 - «**روادگاه امیرالمؤمنین**» سیروله در دهستان ویرنان نزدیک به قبرستان سیروله و در قسمت شرقی آن اتاق کوچکی وجود دارد که به آن روادگا امیرالمؤمنین می گویند. کنجی دنج و با صفا و معنویت خاصی دارد. در کنار آن چند اصله درخت کهنسال وجود دارند. گویا در گذشته چشمه ای هم داشته است که حالا فقط می توان گفت زمین نمناکی دارد. شباهتی به مکان زهاد و قدیسین دارد.

5- «**چال دوازده امام**» در جانب غربی گیلان غرب به فاصله کمی واقع شده است. اتاقی با مساحت تقریبی بیست متر مربع و گنبد کوچکی هم دارد که خیرین آنرا نوسازی و مفروش کرده اند و کتب ادعیه ای در آنجا قرار داده اند. از اهالی شهر کسانی گاه آنجا می روند.

6 - «**چوار قوله**» نام یک مکان مذهبی به آن داده شده است ولی گویا قبلاً آتشکده ای بوده است. این اثر در روستای کله جوب سفلی در فاصله شش کیلومتری جاده گیلان غرب به قصر شیرین واقع شده است.

7- «**حضرت سلیمان**» در دهستان چله و در فاصله 23 کیلومتری جاده گیلان غرب به اسلام آباد و بر جانب جنوبی آن بر روی تپه ای واقع شده است. در سالهای اخیر افراد خیری آنرا بازسازی کرده اند.

- 8- زیارتگاهی موسوم به **روادگاه امام رضا** در روستای کاظم خانی علیا وجود دارد. اهالی محل اعم از شیعه و اهل حق به آن احترام می گذارند و گاه کراماتی هم به آن نسبت داده اند.
- 9- «**بابا حیدر**» (**باوه هیهر**) در دهستان گواور در روستای باسکله در انبار واقع شده است و اتاق و گنبد کوچکی دارد که نمایی سفید رنگ در جانب غربی روستای نامبرده خود نمایی می کند و چند نفر از افراد وابسته به مسلک اهل حق در این مکان هستند.
- 10- زیارتگاه **شیخ جبریل** در جوار روستایی به همین نام در دهستان گواور در 32 کیلومتری شرق بخش سرمست واقع شده است و او را منتسب به اعقاب حضرت علی (ع) می دانند. این محل در بیشتر ایام سال پذیرای زوار و گردشگران بومی و گاه مناطق دیگر است. این مکان در کنار رودخانه و اطراف آن پوشیده از درختان بلوط است.

تفرجگاههای طبیعی

سراب مورت گیلان، مورت (murt) که در اکثر نوشته ها آن را «مورد» نوشته اند درختچه ای بوته ای به ارتفاع تقریبی بین یک تا دو متر با برگهای سبز روشن خاص خود بویی خوش دل انگیز، گلهای سپید و ارغوانی آن در شهریورماه شکوفا می شوند و میوه سیاه رنگ ریز و خوشمزه آن در اواخر مهر و اوایل آبان می رسد و این هنگام بهترین فرصت برای تماشای گل و بهره بردن از میوه آن است. خواص دارویی بران آن تشخیص و به ثبوت رسیده است. بعضی گویند جنبه تقدس خاصی هم داشته است. البته همه مخلوقات خداوند نشانه و آیت او هستند و نمی توان چیزی یافت که استفاده ای نداشته باشد اما گاه ارجحیتها و برتریهای هم وجود دارد. در گذشته ها وسعت مورتزار سراب گیلان خیلی بیشتر از امروز بوده است. در ایام جنگ تحمیلی بارها طعمه آتش هواپیماها و گلوله بارانهای دشمن شد و قسمتهایی از آن در آتش سوخت. گاه کشاورزان هم به طمع قدری از آن را به زمینهای خود می افزودند. در آخرین گام هم در تور نقشه سد ذخیره سراب گرفتار شد و کل سطح خودرو مورت از بین رفت اما مقداری از بوته های آنرا در جانب جنوبی سد کاشه اند که امید می رود از انقراض این هبه خدادادی در منطقه جلوگیری کند.

مورت و چشمه سراب چشم انداز خوبی برای گردشگری و سیاحت دارد در صورتی که به آن توجه بیشتری شود. تابستانها این مکان به پاره ای از نیازهای جوانان برای دمی آسودن و آبتنی و فرار از گرما پاسخ می دهد.



قسمتی از بوته های مورت (مورد) که در سراب گیلان غرب پس از بین رفتن مورتزار اولیه کاشته شده است.

در بند گلین: این در بند زیبا که در فاصله 25 کیلو متری شمال گیلان غرب و در شرق دهستان دیره واقع شده است. نقطه شروع این در بند از انتهای روستای کاظم خانی سفلی (هاریر) دهستان حیدریه است. محل عبور رودخانه ای است با چشمه های پرآب که سرچشمه رودخانه دیره محسوب می شود. تمام طول دربند پوشیده از درختان گردو، انار، هلو و انگور و... است. در سالهای اخیر به خاطر موقعیت مناسب آن استخر پرورش ماهی هم در آنجا احداث شده است. دربند گلین محل گذراندن اوقات فراغت و تعطیلات مردم منطقه و سایر جاها است. البته در فصل تابستان مکان مناسب تری برای گذراندن ایام تعطیلات و اوقات فراغت گردشگران است. دربند گلین را باید منطقه پرتگاه، درخت و شعر نامید. طول حدود 15 کیلومتری دره سراسر پوشیده از درختان میوه و درختان خودرو بلوط است. صخره های بلند و سر برافراشته گلین با ابهت خاصی طول دره را از ابتدا تا انتها در بر گرفته است و راه نفوذ و عبور در آنها بسیار اندک است.



نمایی از گلین (کولین)

پارک طبیعی **ناودار** در فصل بهار در سالهایی که بارش مناسب باشد دیدنی و جذاب است. این منطقه زیبا در جانب جنوب شرقی گیلان غرب و به فاصله چهار کیلومتری از شهر بعد از روستاهای سنگ کرمو شیرزدای آغاز و تا انتهای میاندار گسترش دارد. محل پوشیده از انبوه درختان بلوط، پسته وحشی، زالزالک و انواع گیاهان بوته ای و مرتعی است. در سالهای اخیر بعد جنگ مردم شهر گیلان غرب و گاه مردمانی از جاهای دیگر هم در ایام تعطیلات و سیزده بدر به قصد بهره مندی از طبیعت زیبا و بکر آن به اینجا روی می آورند. مدتی طرح تأسیسات زغالکوبی در این گردشگاه طبیعی در دست انجام بود که متأسفانه مقداری هم از آن زیر تیغه های بلدوزر زیرورو شد اما به هر شکل فعلاً از گسترش آن جلوگیری شده است.

ناودار علاوه بر جنبه گردشگری و سیاحت آن مرتع قشلاقی دامداران زیادی از طایفه سیاه سیاه است که در اینجا زمستان گذرانی می کنند. افزون بر اینها یکی از مراکز و نقاطی است که می تواند آن را در ردیف مکانهای باستانی با توجه به آثار مهره نگار و گورهای موجود در آن قرار دهد که در این راستا توجه بیشتر مسئولان میراث فرهنگی استان و کشور را می طلبد.



گوشه ای از ناودار

ناودار یکی از محلهای گذر راولینسون جهانگرد انگلیسی بوده است و درباره آن می نویسد:
 ... از پرپیچ و خم ترین جاده جلگه ایوان عبور کردم که از دره ای تنگ و کوهستانی به نام
 میاندر که در سی و دو کیلومتری جلگه ایوان را می پیماید می گذرد.
 این دره از درختان انبوه بلوط پوشیده شده بود که اندازه آنها بزرگتر از درختان بلوطی بود
 که در سایر جاهای ایران دیده بودم، و فور بیش از اندازه گیاه، هوای گرم و موقعیت مناسب از
 نظر پناهگاه میاندار را به صورت مکانی مطلوب برای قشلاق عشایر کلهر در آورده است.

کشاورز، 1383، ص 156

ملینه: گردنه سخت ملینه در فاصله راه ارتباطی بین دو دهستان چله و حیدریه واقع در حدود 20
 کیلومتری شرق گیلان غرب در جاده ای که به اسلام آباد غرب می رود واقع شده است. برگردان
 فارسی ملینه، گردنه است.

اطراف جاده ملینه در فصل بهار بسیار دیدنی و جذاب می شود. سایه سار درختان بلوط با انبوه گلها و
 گیاهان مرتعی مکان مناسبی برای دمی آرامش یافتن در دامان طبیعت صفای خاصی دارد. این مکان در
 بهار انبوه زیادی از گردشگران و علاقه مندان به طبیعت خاصه مردم محلی را به خود جذب می کند.

ملینه از جهت اینکه در ازمه باستان تا این اواخر مهمترین منفذ عبوری و راه ارتباطی در فاصله تنگه حاجیان تا انتهای کوه قلاجه بوده است هم اهمیت ویژه خود را داشته است. این مسیر حدود هفتاد کیلومتر کوهستان صعب العبور و سخت گذر است که تنها کوره راههای سخت کوهستانی دارد و عبور از آنها برای همگان آسان نیست. در این فاصله تنها گردنه ملینه وجود دارد که راه عبوری از سه دشت گیلان غرب و چله و آسمان آباد است به طرف اسلام آباد غرب بوده است. عشایر کلهر در هر سال مجبور بوده اند دو بار از این گردنه پریچ و خم گذر کنند و راه سایر مسافرانی هم بوده که قصد رسیدن به مناطقی از عراق را داشته اند می بایست از این راه میانبر گذر می کرده اند و به عنوان یکی از راههای فرعی رسیدن به بین النهرین همیشه مورد توجه بوده است.



سمت جنوبی جاده ملینه در دهستان چله

آبشار تنگ گولم

یکی دیگر از مکانهای دیدنی که برای گردش و سیر در مناظر و مرایای طبیعی افراد بسیار را به سوی خود می کشد، اطراف آبشار زیبای «سه رتاف تنگ گوله‌م» است. البته این آبشار فصلی است و حاصل بارشهایی است که در سالهای پر بارش در دهستان ویزنان پیش می آید و سیلابهای قسمت مرکزی این دهستان آنرا تشکیل می دهند و بر بر جذابیت آن می افزایند. محل این آبشار در دهستان ویزنان در دل کوه قریب دو کیلو متر بعد از گذر از محلی موسوم به قبرستان سیروله مزار اموات عشایر آن حوالی در جهت جنوب است. البته در خشکسالیها و فصول خشک سال آب این آبشار زیبا کاهش می یابد.



نمایی از آبشار تنگ گولم

میادین جنگ

نقاطی در گیلان غرب در طول دوره ای از جنگ تحمیلی خط مقدم جبهه جنگ محسوب می شدند. از آنجا که این نقاط محل بروز قوه شجاعت و رشادتهای فرزندان این مرز بوم است که در مقابل دشمن خارجی ایستاده و از میهن خود دفاع کرده اند و خیلی از آنها در این جانبازیها یا به شهادت رسیدند یا زخمی از جنگ در پیکر خود دارند این اماکن به محل یک رشته رویدادها و حوادث تبدیل شده اند. بر مسئولین امر است که یاد کسانی که در این نقاط ایستادگی کرده و جانبازی نموده اند با دوراناندیشی و حزم در جهت پاسداشت این میراث فرهنگی کوشا باشند و آنرا گرامی دارند تا از نسیان بر اثر گذشت زمان در امان بمانند. ذیلاً به چند مورد از این نقاط اشاره می شود:

روستای گورسفید

روستای گورسفید در فاصله ده کیلومتری جاده گیلان غرب به طرف قصر شیرین و در مجاورت تنگه حاجیان یکی از میادین جنگ عراق علیه ایران است. به قطع اگر آن همه حادثه که در این روستا افتاده است ثبت می شد کمتر جایی را یارای برابری با آن بود. روز چهارم مهر 1359 نیروهای عراقی در آنجا متحمل خسارات سنگینی شدند. که در بخش 2 این اثر گوشه هایی از هشت سال جنگ در گیلان غرب در باره آن بحث شده است. تعداد زیادی از اهالی این روستا در زمان جنگ و بعد آن به خاطر وجود ضایعات فراوان جنگی به شهادت رسیدند و یا زخمی شدند.

روستای آوزین

روستای آوزین و ارتفاعات حول و حوش آن هم مدت بیست و دو ماه سنگر مبارزان دفاع از میهن بود چه حادثه‌ها آنجا آفریده شد و چقدر از فرزندان این ملت در آنجا در خون خود غلتیدند تا ایران زنده بماند. برمسئولین امر است که یاد آن بزرگمردان را زنده نگهدارند. در این روستا بود که خانم فرنگیس حیدرپور و همراهانش تعدادی از نیروهای عراقی را به اسارت گرفتند. صفر خوشروان به همراه خیلی از همسنگران در این مکان به شهادت رسیدند. به پاس رشادتهای فرزندان وطن اخیراً نهادهای مسئول اقدام به احداث یادمان جنگ در مجاورت این روستا گرفته‌اند.

ارتفاعات چقالوند، بان سیران، شیاکوه و مناطق گرمسیر

ارتفاعات چقالوند، بانسیران، و بعضی نقاط مراتع گرمسیری هم میدان جنگ بوده‌اند و روزی این نقاط صحنه نبردهای خونین و جانانه فرزندان این مرز و بوم بوده‌اند. از جنبه تاریخی و وقوع رویداد پیش آمده در این منطقه حائز اهمیت هستند. آثار سنگربندی مرزداران ایرانی بر فراز بلندیهای بانسیران و ارتفاعات مجاور آن، یادآور دلاوریها و زحمات طاقت فرسایی است که جوانان وطن متحمل شده‌اند. بخش زیادی از عملیات مطلع الفجر در محور شیاکوه اجرا شد.

تنگه حاجیان

تنگه حاجیان در فاصله ۱۲ کیلومتری جاده گیلان غرب به سرپل ذهاب واقع شده است که این شهرستان به دهستان دیره و جنوب سرپل ذهاب وصل می‌کند.

"حاج شهباز خان و برادرانش که در آن نواحی (سرحدات غربی) علاوه بر سرپرستی و ریاست ایل کلهر صاحب مستقلاتی بوده‌اند آنها نیز همرا ایل خود به صحنه کارزار شتافته و حاج شهبازخان اجازه می‌خواهد که فرماندهی یک قسمت ازجبهه جنگ را شخصاً همراه برادرانش عهده دار شود. در یورش بی نظیری که سپاهیان ایران در سراسر جبهه غرب یعنی از ناحیه کردستان، شهر زور، قصر شیرین و خانیقین و... شروع نمودند لشکریان عثمانی کاملاً در هم شکسته شده و در ناحیه قصر شیرین نیز ایل کلهر به فرماندهی مرحوم حاج شهباز خان تا مندلی دشمن را تعقیب می‌نمایند. در این جنگ دو تن از برادران حاج شهبازخان کشته می‌شوند." (۱۲۳۶ ه.ق). هرمنز بیگلری، ۱۳۷۴

آن چنان که معروف است محل کشته شدن این دو تن از برادران حاجی شهباز خان تنگه حاجیان بوده است که به نام آنها به حاجیان موسوم گشته است.

در اولین روز حضور نیروهای دشمن در این نطقه بازوی توانمند مردم ایران شیران عرصه پیکار خلبانان هوانیروز از فراز همین بلندیهای تنگه حاجیان بر قوای مهاجم تاختند و درسی فراموش ناشدنی به آنها آموختند.

در جنگ هشت ساله این تنگه مدتی در اشغال نیروهای دشمن بود که رزمندگان برای آزاد سازی آن عملیاتی انجام دادند و در تاریخ 1359/9/14 این تنگه را آزاد کردند. در جریان اولین عملیات آزاد سازی این تنگه «اصغر وصالی» از فرماندهان سپاه تهران در حاجیان به شهادت رسید.

سدهای زاگرس، کله شک و سراب

با احداث سد زاگرس در محل تنگه کورک در فاصله 17 کیلومتری جاده گیلان غرب به قصر شیرین برای جمع آوری و ذخیره آبهای مازاد رودخانه دیره و سد کوله شک در 5 کیلومتری جانب شمالی جاده گیلان غرب به اسلام آبادغرب و همچنین بندی که برای ذخیره آب چشمه سراب در زمستان احداث گردیده اند می توان گفت با شروع بهره برداری از آنها در جهت تأمین آب شرب، آبیاری زمینهای کشاورزی، پرورش ماهی و... حوزه شهرستان گیلان غرب فصل جدیدی از حیات خود را رقم خواهد زد. بعلاوه این سدها بر جذابیت مناطق دیدنی و تفریحی شهرستان هم خواهند افزود.

سد زاگرس که در پشت تنگ کورک و زمینهای اطراف احداث گردیده با تونلی که در ارتفاعات سنبله کنده شده و چند کیلومتری کانال بتونی و خاکی آبهای مازاد رودخانه دیره در آن ذخیره می شود. با توجه به آنکه این روخانه میزان آبدهی خوبی دارد امید می رود که سبب تغییراتی در کشاورزی و اکوتوریسم منطقه شود.



سد زاگرس در مراحل اولیه آبگیری در خرداد 1389

بوستانها

علاوه بر مناظر و مرایای طبیعی و باستانی در گیلان غرب بوستانها یا پارکهایی هم وجود دارد که گاه افراد دمی برای آسودن به آنجاها می روند. یکی از این پارکها، پارک فلاح است که در بخش 2 به تاریخچه آن اشاره ای رفت. بعد از پایان جنگ تحمیلی هم در چند نقطه شهر مسئولان شهر پارکهایی احداث کردند که یک مورد در خیابان اصلی شهر بالاتر از مسجد جامع با نام پارک شاهد که بعضاً مردم بیشتر عصرها برای استراحت آنجا می روند. مورد دیگری در جاده ورودی شهر از طرف اسلام آباد است. این مورد اخیر در تابستانها شب هنگام محل تجمع خانواده ها است. در این پارکها مختصری وسائل بازی و سرگرمی برای بچه ها راه اندازی شده است. پارک نارون هم در حوالی بافت توسعه احداث گردیده است و...

فصل چهارم

اوضاع اجتماعی

موضوعات این فصل:

- نگاهی به پیشینه زندگی اجتماعی منطقه
- جمعیت
- دین
- اهل حق
- هیئتهای مذهبی
- مراکز دینی مذهبی
- سخن از بعضی رسوم
- زبان

نگاهی به گذشته زندگی اجتماعی منطقه

آنچه در باره ریشه توده مردم گیلان غرب می توان گفت این است که ریشه مردم ساکن در این منطقه به نقاط دور و نزدیک از مناطق مختلف استانهایی نظیر فارس، لرستان، ایلام، کردستان، کرمانشاه، همدان و شهرها و سایر مناطق کردنشین عراق بر می گردد که از قدیم الایام به این منطقه آمده اند و در اینجا مقیم شده و جمعیتی را شکل داده اند.

آنچه می توان در باره زندگی اجتماعی مردم گفت که در این منطقه بوده و رخ داده است این است که در دوره سلسله های قاجار و پهلوی و زمان حاضر بر طبق گفته ها و سنن متداول تقریباً قابل اعتماد هستند. در دوره قاجاریه بیشتر بومیان این منطقه در قالب عشایر زندگی کوچ نشینی داشته اند. مسیر این کوچ هم در غالب اوقات از حوالی ماهیدشت تا نزدیکیهای خانقین و مندلی بوده است. در حوزه شهرستان گیلان غرب عمده جمعیت در تابستان در بخش سرمست و بعضی قسمتهای اسلام آباد غرب و در تابستان در گیلان غرب و دهستان ویزنان و توابع آن زیسته اند. محل سکونت این عشایر کوچرو سیاه چادر و آلاچیق (کوولا) و کپرهای روستایی و زمگه بوده اند چیزی که بتوان آنرا خانه با مصالح متداول ساخت مثل گل، سنگ یا آجر و امثالهم در آن دوره کمتر وجود داشته است. در محل روستاهای زمان حاضر در زمستان سنگ چینی و یا در نهایت دیواری کوتاهی بود که سیاه چادر سر آن را پوشانده است. در عین حال کپر که نشیمنی مرکب از مقداری نی و چوب و سایر گیاهان ساقه دار بوده است جزء مکانهای مسکونی رایج در آن ایام بوده است.

زندگی یک جانشینی و به معنی دیگر شهرنشینی در گیلان غرب با سیاست جدیدی که رضا شاه در باب عشایر در پی اجرای آن بود آغاز شد و بنیان شهر گیلان غرب بطور جدی با شروع سیاستهای رضاشاه آغاز شد و پیش از آن می توان گفت چیز قابل توجهی به نام شهر وجود نداشته است. مردم در آن دوره کمتر به زمین زراعتی وابسته بوده اند و حتی همه خانواده ها با وجود زمین و آب فراوان به اندازه کفاف خود کشت نکرده اند و بیشتر ترجیح داده اند وابسته به دامپروری و تولیدات دامی باشند تا کشت و کار و نتایج و فواید آن.

آنچه درباره نظام اجتماعی آن دوره می توان گفت این است که زندگی مردم بر اساس نظام ارباب رعیتی بوده است. طبقه حاکمه بترتیب شاهان قاجار هر ایالتی را به والی ای می سپردند. والی بلوکات آن ایالت را به تعدادی از افراد ذی نفوذ تحت نام ایلخان می داد. بعد ایلخان هر بلوک یا منطقه، ایلبگی و رؤسای طوایف بودند. در یک نگاه از پایین به بالا خانوارهای هر طایفه سهمی تحت عنوان سهم مالک که غالباً نصف و گاه یک چهارم در آمد زمین کشاورزی بود جمع آوری کرده و در هنگام برداشت به

عامل مالک که ضابط گفته می شد می سپردند. مالکین هم در قبال ایلیگی پاسخگو بوده و از اموال جمع شده مقادیری را تحت عنوان خراج و یا مالیات سالیانه به ایلخان و حاکم ایالتی می دادند. در مورد دامپروری آنچه بیشتر عمومیت داشت پرداخت هزینه چرا یا «قورخانه» بوده که مبلغ آن از سوی عمال حکومتی تعیین می شد.

علاوه بر سهم مالک در کشت و کار و پرداخت پولی بابت هزینه چریدن احشام، طبقه رعیت که کشاورزان و دامپروران بودند می بایست کارهایی هم نظیر نگهداری از اسب ها، شلتوک پاک کردن یا سفید کردن برنج، سهمیه مرغانه، روغانه، چیزهایی به نام هدیه مثل بردن نوبر محصولات کشاورزی برای خان، اهداء بره و بزغاله و مرغ هم رایج بوده است.

هنگام بروز رخدادی مانند جنگ هم مردان شجاع و کارآمد هر طایفه می بایست در دسته های سوار یا پیاده به جنگ می رفتند.

پیش از آنکه لوازم نوین زندگی در دوره جدید که مصنوعات کارخانه های غربی روانه بازارها ی مصرف سراسر دنیا گردید و شکل جدید از زندگی در جوامع بشری به راه افتاد، زندگی مردمان این منطقه بیشتر بر محور اقتصاد خود معیشتی بود به این معنی که مردم منطقه تا اندازه بسیار زیادی خود تولید می کردند و خود هم مصرف می کردند. اندک کالاهایی که در محل زندگی یافت نمی شد از مناطق دیگر توسط دوره گردها، چرچها، بقالها بار حیوانات می شد و به روستاها و به میان عشایر انتقال می یافت. حرفه هایی مانند چلانگری، آهنگری، دلاکی، حلاجی، جلاوی (دوره گردی که تولیدات دامی می خرید)، بیطاری، لوینه (آسیابان) در مرتفع ساختن نیازهای مردم و تبادل کالاها نقش واسطه را ایفاء می کردند. مقدار زیادی از معاملات مردم از طریق پایاپای صورت می گرفت.

یکی از شغل های پر سود و در عین حال پرمخاطره در گذشته ها، قاچاق چای و سایر ملزومات از کشور عراق به ایران بود. سابق بر این چای عمدتاً از مرزهای غربی و از مناطقی مثل خانقین و مندلی و کاریز و قوره تو شبانه و مخفیانه به داخل مرزها انتقال داده می شد. غالب قاچاقچیان سینه ای پر از مشکلات و موانع و چگونگی غلبه خود بر سختیهای این کار دارند. برف و باران، گرما و سام جبل (در گویش محلی ارتفاعات و تپه ماهورهای پربیچ و خم و گیج کننده فاصله خانقین تا حوالی ویزنان را جَوَل یا جبل گویند)، گرسنگی، درگیری با امنیه ها، خطر حیوانات وحشی و مفتشها، غالب دغدغه های قاچاقچیان به وجود می آوردند.

دردوره پهلوی اول با شکل گیری اداره مستغلات دولتی تقریباً این اداره جای حکومت‌های محلی را گرفت و نقش نظام ارباب رعیتی را به گونه ای بازی می کرد. در بهمن ماه سال 1342 خورشیدی با الغای رژیم ارباب رعیتی این نظام برای همیشه از صحنه زندگی مردم برچیده شد.

جمعیت

جمعیت شهرستان بر اساس سرشماری عمومی نفوس و مسکن سازمان آمار ایران در سال 1375 دارای 67756 نفر بوده است. از این تعداد تقریباً 24 درصد در شهر و 74 درصد در روستا ساکن بوده اند. پیش بینی می شود به سبب مهاجرت زیاد، جمعیت شهرستان در حال حاضر در حدود آمار فوق بوده و نسبت جمعیت شهری به روستایی هم افزایش یافته باشد.

دریک بررسی آماری رسمی در سال 1375 خورشیدی آمار شاغلین شهرستان گیلان غرب 15436 نفر و نرخ اشتغال 78 درصد تعداد افراد بیکار 4357 نفر، نرخ بیکاری 22 درصد و آمار باسوادان 71/5 درصد بر آورد شده است.

بخش خصوصی در شهرستان گیلان غرب به دو بخش مولد کشاورزی و دامپروری اختصاص یافته است و سایر بخشهای خصوصی تولیدی در این شهرستان سهم ناچیزی در ایجاد شغل و کار دارند. براساس سرشماری رسمی مسکن و نفوس سازمان مرکز آمار ایران در سال 1375 خورشیدی از جمعیت 67756 نفری شهرستان تعداد 16813 نفر در مرکز شهرستان و بقیه در روستا زندگی می کنند.

گیلان غرب به دلیل درین بست واقع شدن و عدم توسعه صنایع و کارخانه جات تولیدی و منابع اشتغال در آمد، بسیاری از ساکنان آن اقدام به مهاجرت به سایر نقاط کشور می کنند. عمده تحصیلکردگان این منطقه در وطن خود نمی توانند شغلی داشته باشند و نیروهای جوان و جویای کار آن در پی یافتن شغلی راهی مناطق دیگر می شوند.

دین

در مورد دین مردمانی که در این منطقه در گذشته ها زندگی کرده اند بر اساس بعضی باورها و رسوم که در بین مردم منطقه و همچنین بعضاً آثاری که بر جای مانده اند حدس زده می شود که از قدیمی ترین آیین های مردمان این منطقه آیین مهرپرستی یا میتراایسم بوده است. دیاکونوف مؤلف تاریخ ماد در باره کیش مادها آورده است:

بنابر این نامهای ایرانی مادی قرنهای نهم تا هفتم قبل از میلاد گواه وجود اعتقاد به مزداه - اهوره بوده ثابت می کند که تا حدی مفهومات دینی در میان اقوام ایرانی رواج داشته است. در این نامها رابطه آشکاری با معتقدات اوستایی وجود ندارد ولی عناصری که آشکارا وجود رابطه مزبور

را رد کند نیز دیده نمی شود. فقط در قرن ششم قبل از میلاد نامهایی پدید آمدند که می توان آنها را مستقیم با تعلیمات زرتشت مربوط دانست. سرزمین ماد در قرنهای ششم و هفتم کانونی بوده که از آنجا مفهومات دینی و فلسفی انتشار یافته. دیاکونوف: 1388 ص 344

قبیله مادی مغان نخستین پیروان کیش زردشت بودند. فقط یک نکته تاریک می ماند که این تغییر را چگونه می توان با روایت قدیمی و شایع - که زرتشت از باختر بوده نه از ماد - سازگار ساخت. همان ص 349

در تاریخ ایران در زمان ساسانیان اثر آتور کریستن سن در مورد ادیان زردشتی و یهود در سرزمین ماد چنین آمده است:

"... بعدها این جنبش دینی [آیین زردشت] سرزمین ماد را فرا گرفت و طبقه روحانیون آنجا یعنی مغان عاملین غیور و سرسخت و متعصب این کیش شدند. تاریخ زردشتی شدن سرزمین ماد بدرستی معلوم نیست، همینقدر می دانیم که در زمان داریوش و خشایارشا قوم ماد زردشتی بود در حالیکه پارسها از یک نوع مزدا پرستی غیر زردشتی پیروی می کردند. از این پس سرزمین ماد مرکز دین زردشت به شمار آمد. " کریستن سن ترجمه یاسمی، 1379، ص 63

آنچه از ویرانه های آتشکده های عهد ساسانی و ماقبل آن برجای مانده است گویای این نکته است که مردمانی که از دیرباز در این منطقه زیسته اند به کیش زرتشتی بوده اند و در آن صورت مراسم و آیینهای دین زرتشت و پیروی از سنتهای اوستا بر جامعه مسکون در این دیار ساری و جاری بوده است. حتی هم اکنون هم با گذشت قرنها نشانه هایی از بعضی از آن سنن مثل احترام به آتش و افروختن آتش در ایام نوروز گاه آدمی را به دل آن اعصار حاکمیت زرتشتیان می برد.

انجام مراسم پرسه به سبک و سیاق زرتشتیان و حتی کلمه پرسه و پرسیانه هم اکنون از آیینهای زردشتیان هم هست که در این منطقه برجای مانده است. در مورد سایر ادیان و نفوذ آنها در این منطقه تاکنون گزارشی در منابع نیامده است جز اینکه بگوییم همچون سایر بلاد اگر پیروانی زیسته اند تأثیر آنچنانی از خود برجای نگذاشته اند.

و در باره انتشار آیین یهود در سرزمین ماد در همین منبع آمده است:

" از زمانیکه بخت النصر یهود را به اسارت برد این طایفه در بابل و بین النهرین زیاد شده رشته های مختلف تجارت و فلاح و صنعت را در دست گرفتند. در زمان اشکانیان یهود بسیار بودند خاصه در نهر دا (شمال بابل) و در سوراوپوم بادینا و ماهوزه (سلوکیه). در پارس و ماد هم جماعتی از یهود اقامت داشتند. " همان ص 67

در ایرانشهر اثر مارکوارت درباره رواج آیین مسیحیت در ماسبدان آمده است:

"در اینجا [ماسپتان = ماسبدان] در سال 553 و 577 میلادی پثیون شهید وعظ می کرد."

مارکوارت ترجمه مریم احمدی، 1373، ص 48

پثیون (Pethion) یکی از مبلغان دین مسیح بوده است که توسط مخالفان به قتل رسیده است.

سعید نفیسی هم در تاریخ تمدن ایران ساسانی آورده است:

"معدالک یزدگرد دوم بسیار متعصب بوده زیرا که یهود را از ادای وظایف و اعمال روز شنبه منع کرده. در زمان وی عده کثیری از خلفای نصاری و از مسیحیان معروف کشته شدند.

درسال 447 پثیون مبلغ عیسوی را که مردم کردستان را به دین مسیح دعوت کرده سر بردند.

"نفیسی به اهتمام عبدالکریم جریزه دار، 1383، ص 91

در مورد دین یهود گویا فقط راولینسون کلهرها را از نژاد یهودیان تبعیدی ساماریه که از اورشلیم به این منطقه آورده شده اند می داند و بعضاً محققان محلی با این ایده و نظر مخالف هستند. تاکنون بر روی آثار دین یهود یا مسیحیت در منطقه پژوهشی صورت نگرفته است تا زوایای کار روشن شود.

اسلام

دین اکثریت مردم منطقه گیلان غرب اسلام است. آیین اسلام در تمام جزئیات زندگی مردم رسوخ و نفوذ دارد. از عبادات گرفته تا گوشه گوشه اعمال زندگی اجتماعی رسماً ختم افکار و سلاقی، باورهای دینی است. بیشتر سوگندها بر اساس مقدسات و معتقدات دینی صورت می گیرد. آیین اسلام عمدتاً از زمان خلیفه دوم عمر بن خطاب طی جنگهای گسترده ای که منجر به گشودن سرزمینهای ایرانی شد وارد منطقه غرب کشور و سایر نقاط آن گردید.

تشیع مذهب مردم گیلان غرب

از میان مذاهب و شعبات مختلف دین اسلام شامل زیر مجموعه های تشیع و تسنن مردم گیلان غرب همچون سایر مناطق کلههر نشین شیعه دوازده امامی و از علاقه مندان و دوستاناران خاندان پیامبر اسلام اند. بجز بخشی از دهستان حیدریه که پیرو آیین اهل حق هستند سایر مردم این شهرستان پیرو مذهب شیعه دوازده امامی اند. در حال حاضر هم غیر مسجد جامع دو مسجد دیگر و چند حسینیه فعال در این شهر وجود دارد. رساله عملیه آنها هم رساله های مراجع تقلید شیعیان دوازده امامی است. اسامی فرزندانشان را علاوه بر نامهای ایرانی و کردی از بین نام پیامبران و ائمه اطهار انتخاب می کنند. روی علاقه بسیار خاصی که به ابوالفضل عباس دارند نام ابوالفضل بر پسرهایشان نمی گذارند. این نام را تنها خاص آن حضرت می دانند، اما نام عباس زیاد کاربرد دارد.

چگونه این مردم شیعه شده اند منابع موثق و روشن زیادی در دسترس نیست. اما بعضی شیعه شدن مردم این منطقه را بی ارتباط با سخت گیریهای صفویان و سیاست شیعه و سنی کشی دولتهای ایران و عثمانی نمی دانند. ممکن است این هم بوده باشد اما تنها دلیل نیست و اگر این را هم بپذیریم مربوط به دوره تسلط صفویان می شود و پیش از آن مناطق شیعه نشین همواره بوده اند و قیامهای شیعی فراوانی در تاریخ به ثبت رسیده است. نکته ای که نباید از آن غافل ماند این است که ایرانیان از زمان ورود اسرای ایرانی به مدینه به خاندان پیامبر و دوستی ائمه علاقه نشان داده اند. سلمان فارسی روح جستجوگر و پویای ایرانی از همان اوان شروع دعوت پیامبر اسلام آواره سرزمینهای دوردست شد تا به مراد خود رسید. سیاستهای سختگیرانه خلفای اموی و عباسی و گریختن شیعیان به مناطق دور از دسترس حکام عرب هم بی تأثیر نبوده است. جذابیت کلام و خلوص عمل سادات در جذب قلوب صادق و بی آرایش را نباید از احتمالات گرایش این مردم به تشیع از نظر دور داشت.

در ارتباط با تشیع ذیل عنوان مادرایی کیست در تاریخ کرمانشاه در عصر قاجار تألیف هرمز بیگلری از منابع معتبر تشیع آورده است:

"در آن کتاب به سند خود از احمد دینوری نقل می کند که گفت: من از اردبیل به قصد حج به دینور آمدم. در آن موقع یکی دو سال از وفات امام حسن عسگری علیه السلام می گذشت و مردم در خصوص جانشین آن حضرت متحیر بودند. اهل دینور از آمدن من خشنود شدند. شیعیان آنجا نزد من جمع گشتند و گفتند: سیزده هزار دینار مال امام نزد ما جمع شده و ما می خواهیم تو آنرا به سامره برسانی و رسید آن گرفته برای ما بیاوری..." بیگلری ۱۳۷۴ ص ۴۱

آنچه در این روایت تاریخی واضح و روشن آمده این است که شیعیان در سال ۲۷۵ ه. ق در دینور بوده اند و خود را مکلف به پرداخت وجوه شرعی به امام عصر دانسته اند و نیز می دانیم که دینور بعد از ورود اسلام به ایران به دلیل مهاجرت مردم سایر مناطق این استان به آنجا اهمیت فوق العاده ای یافت پس طبیعی می نماید به عنوان یکی از کانونهای انتشار تشیع در مراحل بعدی مردمان آن به سایر نقاط همجوار رفته باشند و سبب گسترش مذهب تشیع شده باشند. این مطلب ممکن است در گرویدن استانهای کردنشین فعلی نظیر کرمانشاهان و ایلام به مذهب تشیع تأثیر گذاشته باشد. آثاری نظیر بقاع متبرکه که امام زادگان و اصحاب آنها در مناطق هم جوار و نیز شواهد دیگر همه گواه بر حضور و تردد بزرگانی از شیعیان در این مناطق بوده است. می توان پنداشت حضور و تردد این اشخاص در نشر تشیع در بین مردم منطقه تأثیر گذاشته اند. در باره نام کرمانشاه و اماکن مذهبی آن هم در کتاب «فرهنگ

عامه کرد» آمده: "مقدسی نخستین کسی است که اسم ایرانی کرمانشاهان را نام می برد و می گوید مسجد جامع شهر در بازار است... " پرنیان 1380، ص 32

زیارت عتبات نجف و کربلا و سایر مراقد ائمه و بزرگان دین و مشهد رضا را هم دوست می دارند. به ادای فریضه حج و مناسک آن پایبندند. قربانی کردن، نذورات متعدد و برگزاری اعیاد دینی و... را هم به جا می آورند.

به نظر می رسد پیروان بعضی فرقه ها نظیر خرمدینان که به نوعی تناسخ و حلول روح معتقد بوده اند در مناطق کردنشین نظیر ایالت ماسبدان در زمان خلفای عباسی پیروان بسیار داشته اند.

ابن اثیر ضمن حوادث 218 ه. ق آورده است:

"در همین سال بسیاری از مردم کوهستان و همدان و اصفهان و ماسبدان و دیگر شهرها آیین خرمدینان پذیرفتند و همه گرد آمدند و در حومه همدان اردو زدند. معتصم سپاهی سترگ سوی ایشان گسیل داشت که اسحاق بن ابراهیم بن مصعب نیز در شمار آنها بود. شصت هزار تن از خرمدینان کشته شدند." ابن اثیر، ج 9، ترجمه حمید آژیر، ص 3975

گزارشهایی هم از جنگ با ازارقه (خارجیان) در ماسبدان هم رسیده است. البته نباید از این مطلب غافل بود که هر کس یا گروهی که با زورگویی و چپاول اعراب مخالف بوده به او برچسب خارجی و از دین برگشته زده می شد.

یارسان (اهل حق)

آیین اهل حق، یارسان، طایفه سان، علی الهی، کاکایی نامهایی است که هر یک به نحوی با این نحله مذهبی وفکری ارتباط دارند.

باوه، سید و پیر از مقامات مذهبی این آیین هستند. هر کدام از این مقامها نزد پیروان اهل حق ارج و قرب خود را دارند. مکان مذهبی و محل گردمایی این نحله فکری «جه‌مخانه» گفته می شود. «باو» یا باوک همانطور که پرفسور مارکوارت در ایرانشهر آورده است یکی از نامهای مغان بوده است:

" « باو » یکی از نامهای اصیل مغ است و آواشناسی اوستایی آن Bavhe و آواشناسی دیگر نام اخیر Bohak است. "

گمان می کنم خاندان «باو» که از مغ ها بود پدرماهگوندات که در سال 628 میلادی شهید نامیده شد. این خاندان از اهالی ده «ورزنین» در ناحیه ری بود و احتمال می رود که با سلسله «باوند» که در سال 168 ه ق در همان ناحیه به چشم می خورد در ارتباط بوده و نیز می تواند

به آسانی از «باو» مغها الهام گرفته باشد. مارکوارت، 1373، ص 243

البته این ریشه یابی مارکوارت می تواند نشانه دیرینه بودن کلمه « باوه » و نیز انتساب یا الهام گرفته شدن آن از یک مقام مغ در آیین زرتشت باشد.

صدیق صفی زاده بورکه‌ئی در کتاب «دوره بهلول» که که بنا به اظهار نظر خودش آنرا بر اساس یکی از قدیمی ترین متون یارسان نگاشته است، آورده:

"بنا به مدارک موثق و خطی و نامه سرانجام، بهلول در قرن دوم هجری با عده ای از یارانش مسلک یارسان را که اختلاطی است از اسلام و ادیان ایران باستان پی ریزی کرده است و می توان آن را گونه ای ایستادگی و پایداری با ظلم و ستم حکام اموی و عباسی دانست. وی این مسلک را در ردیف نهضت‌های بابک خرم‌دین، مقنع و... آورده است. زادگاه بهلول را قرمیسین ومحل مزارش را هم تنگه گول نزدیک اسلام آباد فعلی دانسته است." صفی زاده، 1363، ص 26

البته این گفته بورکه ای که قائل به شباهت بین بعضی نکات در آیین یارسان و خرم‌دینان است در منابع دیگر هم به آن اشاره رفته است. و اگر پاره ای غرض ورزی های در بین نباشد من باب مثال در تاریخ کامل ابن اثیر در باره آیین خرم‌دین آمده است: زن جاویدان بن سهرک به یارانش گفت که روح جاویدان در بابک حلول کرده است. وانتساب اینکه خرمیان به تناسخ معتقد و قائل به تغییر اسم و تبدیل جسم بودند از نظر تاریخی مطلب درستی می نماید.

"جنبش خرم‌دینی نه تنها رنگ دینی داشت که جنبشی سیاسی و ملی نیز بود. شورش خرم‌دینان در اصفهان، همدان، لرستان، ماسبدان، ری و قدرت روز افزون بابک در آذربایجان موجب شد معتصم بر خلاف مأمون خطر بابک را بسیار جدی بگیرد." کامل ابن اثیر، ج 9،

صص 3857/9

کتب اهل حق توصیه ای به برپایی نماز ندارند و خود را به انجام این فریضه مکلف نمی دانند. بعضاً گاه در این جوامع شنیده می شود که دین سه مرحله شریعت، طریقت و حقیقت را شامل می شود و پیروان اهل حق در مرحله حقیقت و بر پله آخر ایستاده اند پس نیازی به انجام مناسک شریعت و طریقت نیست. علی محمد آزادی در تحقیقی که به عنوان پایان نامه کارشناسی ارشدش بوده در باره عدم پایبندی جدی به برگزاری نماز نظراتی جمع آوری کرده است:

"در گفتگوهای حضوری نیز که با اغلب سران اهل حق انجام گرفته اظهار داشته اند: ما به جای نماز نیاز داریم. البته اصل نماز را انکار ننموده اند و گفته اند ما چنین عادت کرده ایم که نماز نخوانیم و ترک این عادت مشکل است برخی از آنها هم اظهار کرده اند نماز مال مبتدی ها است و کسانی که مراحل سیر و سلوک معنی را پیموده و به مقاماتی رسیده اند لازم نیست نماز بخوانند." آزادی، 1382، ص 104

مؤلف واژه نام دالاهو آورده است که:

"مردم یارسان نماز نمی خوانند و به جای نماز همان نذر و نیاز یا کردار را دارند."

صفری، 1378، ص 236 ذیل واژه معتقدات و آداب یارسان

روزه در آیین اهل حق به این ترتیب است که سه روز، روزه در اوایل مهر ماه هر سال وجود دارد. سحری از سپیده دم تا کمی پیش از طلوع آفتاب و افطار با غروب آفتاب شروع می شود. «قاو کله شیر» (خوراک تهیه شده از گوشت خروس) غذای مطلوب روزه داران است که با صرف میوه انار همراه است. در مورد نذر آنها به این ترتیب عمل می کنند که: که حیوانی اعم از خروس، بز، گوسفند یا گاو که برای نذر در نظر گرفته می شود پس از ذبح و پاک کردن آن، تمام لاشه آن حیوان باید در ظرف یا ظرفهایی ریخته شود و هیچکس حق ندارد تا زمان آماده شدن لقمه ای از آن بردارد. بعد که پخت، فردی دارای مقام مذهبی باوه یا سید است باید بر آن مأكول وردی بخواند که به آن دعا دادن نذر می گویند سپس آن را لای نوعی نان نازک به نام تیری می پیچند که به هر سهم آن یک «موجه» یا «نهواله» می گویند که تقریباً به اندازه یک مشت جمع شده متوسط است. آنگاه آن سهم ها را به تعداد اعضاء هر خانوار تا جایی که برسد تقسیم می کنند و احیاناً اگر زنی هم باردار باشد سهم طفل او را هم می دهند.

بنا به نوشته گردآورنده فرهنگ اصطلاحات یارسان «واژه نامه دالاهو» دعای اصلی نذر و نیاز در آیین یاری که توسط سید در جم قرائت می شود بدین نحو است:

" 1 - به رهبری داود 2 - شرط بینامین 3 - قلم زرین پیر موسی 4 - تیغ برنده مصطفی 5 - و ناز روای بابایادگار 7 - اول آخر یار حکم عزیز خاوتکار. " صفری، 1378، ص 100

از صفات ظاهری مردان اهل حق یکی هم این است که موی جلوسبیل را نمی گیرند و افراد پیرو این مرام اغلب موی شارب کوتاه نمی کنند. دلیل این کار را هم آن می دانند که مقراض بر موی شارب علی (ع) پس از مکیدن آبی که بر ناف پیامبر هنگام غسل میت آن حضرت جمع شده بود کارگر نبود و چون آن حضرت موی سبیل نمی گرفته پس مردان پیرو او هم باید موی سبیل کوتاه نکنند. گاه هم دلیل انجام این عمل را به استناد سخن سلطان سهاک که گفته:

" سیول مهوپت وه لیوه هامه تا که پهختهئهت نهواچان خامه. "

= سیلت را نبر تا نگویند خامی، مستند می سازند. همان ص 236

البته چنین به نظر می رسد که کوتاه نکردن موی شارب و باصطلاح سبیل گذاشتن در ایران باستان هم رایج بوده است و در این راستا نقل است:

"چون نامه دعوت آنجناب [حضرت محمد (ص)] به ملوک رسید کسری به بازان که عامل یمن بود نوشت که آن حضرت را نزد او فرستد و او کاتب خود «بانویه» و مردی که او را «خرخسک» می گفتند به مدینه فرستاد و آن دو ریشها را تراشیده و شارب را گذاشته بودند پس آنجناب را ناخوش آمد که به ایشان نظر کند و فرمود وای بر شما کی امر کرده شما را به این؟ گفتند رب ما یعنی کسری فرمود لکن پروردگار من امر کرده به گذاشتن ریش و چیدن شارب."

از دیگر اعتقادات آنها این است که کسی حق بد گفتن به ابلیس را ندارد چرا که او قبلاً ملک مقربی بوده به نام «ملک تاوس» یا «ازازیل».

علی الهی هم بیشتر به این خاطر به پیروان این مسلک می گویند که چون حضرت علی از شرکت در یکی از جنگها یا سفری باز مانده بود و مردی در شهر یافت نشد تا همراه او شود الا پسر پیرزنی که از آن حضرت قول اکید گرفت که او را زنده برگرداند. هنگامی که به کنار آبی رسیدند آن حضرت به آن مرد که نصیر نام داشت گفت از اهالی دریا پیرس گذار آب کجاست. هنگام مشاهده کرامتی از آن حضرت به او گفت یا علی تو خدایی که چنین کاری می کنی. حضرت علی سرش را از تن جدا کرد اما چون به مادرش قول داده بود او را زنده کرد و این اتفاق تا سه بار پیش آمد. اما نصیر دست از مراسم برداشت. از آن به بعد فرزندان مرد، مسلک علی الهی را بنا گذاشتند.

"واتش یا ئه لی مهدهم گه واهی خودایی نییه هه ر تو خودایی
سه ر ژه نوسه ییر سه ن پادشای بی باک جودا بی سه رش خه لتان بق وه خاک
سه ر جودا ژته ن ته ن جودا ژسه ر سه ر مهوات هه قن ته ن مهوات هه ییده ر
نوسه ییر وه هه رف قرقره یی یه ک چه ش زه یینش نه له خشنا بق وه ساهب به ش"
گجری شاهو، 1378، ص 265

اشعار فوق متعلق به شاهرخ کاکاوندی از شاعران و گویندگان اهل حق بوده که در کاکاوند لرستان و منطقه جلالوند می زیسته است. شجره وی به شیخ حسین می رسد که یکی از هفتاد و دو پیر بوده است. پیروان این مرام به حضرت علی به شدت علاقه مند هستند و عقاید خاصی نسبت به او دارند. در سوگندهایشان به مرتضی علی و شاه مرد مرتضی علی سوگند یاد می کنند. در سروده هایشان و مراسم دینی «جَم» از او با احترام یاد می کنند.

شاید یکی از بغرنج ترین بخش عقاید بعضی شعبه های اهل حق اعتقاد به حلول و ظهور ارواح در قالبهای متنوع دیگری باشد (اصطلاحی که بعضاً آنرا **دوون وه دوون** گویند). این بخش از عقاید

اهل حق به نوعی بر امکان تناسخ صحه می گذارد که البته جای بحث خود را می طلبد اما تنها به گفته یکی از بزرگان این آیین به نام تیمور بانیارانی اشاره ای می شود:

"پیروان معتقدند که ظهور تیمور ثانی تجلی حضرت شاه ابراهیم بود و ظهور تیمور اول تجلی بابا یادگار.

پس در منطقه صحنه و دینور و کرمانشاه... با ظهور تیمور ثانی (فتاح) بنا بر آنچه آقاسید امر... شاه ابراهیمی نوشته اند، ملا بهرام خان گشویری لرستانی، زندانبان تیمور که نگهبان و محافظ و ناظر رویدادهای ظاهری و عوالم باطنی آقا تیمور بوده اند چنین اظهار داشته که علاوه بر دیدن کشف و کرامات و اعجاز بیشماری که از جناب تیمور در شب سوم شهادتشان می بیند و... خود آقا تیمور قبل از شهادت به ملا بهرام خان که ایمان راسخی به جناب ایشان پیدا کرده بود ضمن اشعار و آیات زیر نوید می دهد که بعد یک ماه و نیم ظاهر می شوم و من به صورتی که مردم به ظاهر می بینند نخواهم مرد و شور و غوغای عظیمی برپا خواهم کرد که اصل ایبائی که ملا بهرام خان یادداشت کرده و بعداً در صحنه به مرحوم سید فرج... شاه ابراهیمی ارائه داده به شرح ذیل است:

| | |
|------------------------------------|---------------------------------|
| په‌ری زه‌نجیرم دل ماران وه تهنگ | یه که‌رده‌ئ وین وه هزاران په‌نگ |
| واده موو یه‌ئ پروو یه‌ئ مانگ ونیمی | مه‌که‌رووم وه پا شوور ئه‌زیمی |
| زات من له زات هه‌ئده‌ر دوور نیهن | شه‌کاکان ماچان یه ته‌ئموور نیهن |
| یاران بزنان یه کراماته | مرده زنده بی هه‌ئهات هه‌ئهاته " |

سلطانی، 1371، ص 185

البته طرفداران نظریه حلولیه در تاریخ فراوان اند و این گرایش فکری را به گروهها و افراد فراوانی نسبت داده اند من جمله: خرم‌دینان، نصیری، طرفداران حسین شلمغانی، مریدان حسین حلاج و... تنبور سازی است که نزد پیروان اهل حق تقدس خاصی دارد و بعضاً افراد و دروایش اهل حق با آن دم خور هستند.

تا آنجا که مشخص است این است که اهل حق به اماکنی مانند مقبره سلطان سهاک، دکان داوود، مقبره بابا یادگار و تکیه آسید براگه به عنوان زیارتگاه و اماکن مقدس می نگرند. در مورد دکان داوود آنرا متعلق به حضرت داوود نبی از پیامبران بنی اسرائیل نسبت می دهند. مقبره های سلطان صحاک و بابا یادگار هم به دو تن از پیشگامان این عقیده تعلق دارد.

مطالبی که ذکر شد از آراء و اقوالی است که از قول بزرگان این آیین در آثار نویسندگان بعضاً غیر پیرو این مرام گرفته شده است و گاه هم شنیده های شفاهی ای است که در این حوزه شنیده شده است. مرجع مکتوب واحد که برگزیده کلیات و اصول آیین یارسان باشد کمتر در دسترس همگان است.

اهالی روستاهای دهستان حیدریه حد فاصل کل کش تا روستای کاظم خانی علیاء بر آیین اهل حق هستند. آنها مراسم و آیینهای خود را انجام میدهند و مشهور رهبران دینی فعلی آنها سید نصرالدین حیدری است که تکیه ای هم متعلق به اجداد او در «توو شامی گاواره» وجود دارد. در دهستان حیدریه محل زندگی پیروان فرقه اهل حق، سادات این مسلک و کسانی با نام باوه هم زندگی می کنند. از باوه های فعلی باوه خسرو،... را می توان نام برد. از ویژگیهای مهم سادات اهل حق این است که از وصلت با غیر سید در اغلب موارد پرهیز می کنند.



سید نصرالدین حیدری گوران

هیئت های مذهبی

عشق و ارادت به خاندان پیامبر اسلام و اهل بیت عصمت و طهارت در دل پیروان آن بزرگواران از دیر باز وجود داشته و یکی از نمودهای آن برگزاری مراسم عزاداری ابا عبدا... حسین ابن علی در دهه اول محرم هر سال بوده و هست.

هیئت های قدیمی سبک و سیاق اجرایی خاص خود داشت. هیئتهای گذشته بیشتر به صورت سینه زنی بود. یک نفر اشعار سوزناک مراثی را با صدای حزین می خواند و عده کثیری بر سینه خود می زدند. معمولاً عزداران اعم از سینه زن و سایرهمراهان با پای برهنه راه می افتادند تا به تکایا و یا مکانهای که نامی مذهبی برخوردار داشتند می رفتند. گاه افراد بر شانه های خود به نشان عزا گل می مالیدند. علمهای بلندی با پارچه های رنگارنگ پیشاپیش دسته های سینه زن در اهتزاز بود. گاه بر اسبهای اصیل هم کتل نصب می کردند. در عین حال افرادی با مشکهای آب در معیت عزاداران کار سقایی را عهده ار بودند. در مراسم سینه زنی ها در گذشته گاه یکی از زنها هم اشعاری می خواند و سایرین هم در حالی که

بایک دست بر سینه می زدند جمله ای را تکرار می کردند. جمله ای عموماً گفته می شد شاه حسین، وای حسین بود.

هیئت صفرخان فراشبازی

در این میان یکی از پیشگامان برگزاری تعزیه در منطقه گیلان غرب روانشاد صفرخان کیانی از طایفه پیرگه بوده است. آنطور که مطلعین که خود در آن مراسم حضور داشته اند می گویند هر ساله در ایام محرم ایشان به هزینه خود دسته عزاداری را روبراه کرده است. مراسم هم شامل دسته سینه زن، مداح، روضه خوان بوده و در مراسم هم با چای و قهوه از شرکت کنندگان پذیرایی می شده است. علاوه بر آن از مداحان و روضه خوانان مدعو که از جاهای دیگر به محل می آمده اند در ایام برگزاری مراسم عاشوراء خود صفرخان هزینه زندگی آنها می پرداخته است. در شبهای محرم و روزعاشوراء هم شام و ناهار تمامی افرادی که در عزاداری شرکت کرده اند تهیه می دیده است.

آنطور که مطلعین می گویند صفرخان در سفری که به کربلاء کرده بود با مشاهده مراسم عزاداری در آنجا تصمیم می گیرد که هر سال این مراسم را در منطقه خود برگزار نماید و بعد مراجعت به وطن خویش، قصد و نیت خود را عملی ساخته است. صفرخان کیانی را باید به نوعی پایه گذار هیئتهای عزاداری ابا عبدا...الحسین در گیلان غرب دانست.

پیکر این خادم الحسین بعد مرگ علیرغم بعضی کارشکنی ها و سختگیری های مأموران مرزی آن زمان به جوار بارگاه مولایش امیرالمؤمنین منتقل و به خاک سپرده شده است.

یادآوری می شود صفرخان کیانی که سمت فراشبازی داوودخان را داشته است یکی از دلبران و سواران نامی کلهر بوده که در اکثر میدانهای حساس حضوری مؤثر داشته است. تا جایی که آقامحمد یزدانی در وصفش سروده است:

تیپ تیپ شکن زهنگه لیان کی بق تیپ سه فهر خان فراشبازی بق

هیئت اسد خان رضایی

از دیگر هیئتهای که سابقه دیرینه ای در منطقه گیلان غرب داشته است هیئتی بوده که حسین خان رضایی قوچه ای و گوهرخانم رضایی آن را اداره می کرده اند. این هیئت هم همان ویژگی هیئتی را داشته که صفرخان کیانی باعث و بانی آن بوده است. این هیئت بعدها توسط اسدخان رضایی تا زمانی که جنگ تحمیلی شروع شد به همان سبک و سیاق گذشته ها راه اندازی می شد. هیئتی که در زمان

حاضر در جنب مسجد جامع گیلان غرب هر ساله به راه می افتد یادگار هیئت خانواده رضایها در گیلان غرب است.

هیئتها و دسته جات امروزی

در این سالها هیئت ها و دستجات عزاداری مختلف و متنوعی در شهر گیلان غرب در ایام عاشورا فعال می شوند. ویژگی دستجات عزاداری امروزی استفاده از ابزار و آلات صوتی جدید است. مداحان گوناگون اشعار متنوعی در ظرف حدود سه ساعتی که هر شب در دهه اول محرم برگزار می شود هر کس با لحن و آهنگ دلخواه خود می خواند. دسته های زنجیر راه افتاده و در محوطه ای که از قبل وسایل صوتی تعبیه شده اند و روشنایی آن فراهم گشته است به عزاداری می پردازند.

کسانی که هم نذوراتی دارند در طی شبهای ماه محرم آن را بین عزاداران پخش می کنند. شبها معمولاً شیر، شربت، بعضاً تنقلات مثل شوکولات یا بید مشک توزیع می گردد. افرادی هم خیراتی دارند که بیشتر از روز هفتم محرم بین همسایگان پخش می کنند. در روزهای عاشورا هر ساله دسته های مختلف عزاداری سطح شهر وسایل صوتی را بر روی خودروهایی نصب نموده و علمها و حمله هایی درست کرده پیشاپیش دستجات مختلف از ساعات اولیه صبح تا قریب ظهر مراسم را ادامه می دهند. بعضی از متمکین روز عاشورا از دسته های زنجیرزن در خانه های خودشان به صرف ناهار پذیرایی می کنند. نکته ای هم که نباید از آن غافل ماند این است که بر سر در خانه های اکثریت مردم منطقه از اول محرم تا روز اربعین بیرق سیاهی به نشانه عزا نصب می کنند.

از هیئتهای عزاداری که در این سالهای اخیر فعال بوده اند می توان به این دستجات اشاره کرد: هیئت ابوالفضل عباس در محله اعظمی، هیئت محله سرخه میری، هیئت محله رضایی در درجوار مسجد جامع، هیئت محله هارگه، هیئت محله رشیدپور، هیئت محله علیرضاوندی، هیئت هفتصددستگاه هیئت محله آزادگان، هیئت محله مهدیه، هیئت سراب گیلان و... نام برد.



هیئتهای روستایی

علاوه بر سطح شهر در اکثر روستاهای پرجمعیت هم دسته های عزاداری به همان سبک هیئتهای شهری برگزار می شود. بانیان مراسم روستایی هم اکثراً جوانان همان روستا هستند. هیئتهای روستایی در روز عاشورا اغلب سر مزار اموات در نزدیکی محل زندگی خود می روند محوطه اختصاصی برای برگزاری اینگونه دستجات در اغلب موارد وجود ندارد و بیشتر در هر جایی در جوار روستاها مناسب باشد به اقتضای فصل سال مراسم سوگواری در آنجا به انجام می رسد.

مراکز دینی

مسجد جامع گیلان غرب با رشد جمعیت شهر نشینی و فزونی یافتن ساکن شهر مسجد جامع شهر هم کلنگ بنیاد آن بر زمین زده شد. این مسجد که نزدیکی میدان معروف به میدان مسجد ساخته شده است آن طور که آگاهان می گویند فرد معمومی به نام داوری تلاشهای زیادی برای روپراه شدن آن کرده است. نام برده، گویند که آن در آن ایام سوار براسب به میان عشایر و روستاییان رفته و اعانه برای ساخت مسجد فراهم نموده است. بعد شیخ داوری روحانی با نام شیخ ربانی عهده دار امور مسجد جامع در پیش از انقلاب اسلامی شد. در زمان جنگ و بعد آن، شخصی روحانی با نام فتح ا. . عسکری از جامعه روحانیت غرب تهران که اصالتاً اهل رزن بود عهده ار امامت جمعه و جماعت مسجد گیلان غرب شد. در زمان جنگ تحمیلی ساختمان مسجد از چندین نقطه هدف بمب و گلوله های توپ دشمن قرار گرفت که هنگام بازسازی شهر از محل اعتبارات بازسازی دوباره از نوساخته شد. سومین تعمیر و تغییرات در سال 1387 به سرپرستی امام جمعه وقت با نام حاج آقا الهی در مسجد جامع به پایان رسید. تغییراتی در داخل مسجد داده شد. چند باب مغازه به قسمت جلویی آن افزوده شد. مناره، گنبد و گلدسته

ای هم برای آن فراهم گردید که کار طراحی و نصب اسکلت فلزی مناره توسط محمدرضا و کیلی نیا صورت گرفت.

از جمله مساجدی که بعد جنگ تحمیلی از محل اعتبارات اداره ارشاد اسلامی و سازمان بازسازی مناطق جنگی احداث شدند مساجد امیرالمؤمنین و ابوالفضل در شهر گیلان غرب بوده اند. مسجدامیرالمؤمنین در محله جانبازان و دومی در محله مهدیه ساخته شده اند.

حسینیه ها مکانهای برگزاری مراسم دینی از قبیل برگزاری نماز جماعت، برگزاری مراسم سوگواریها و برپایی جلسات ادعیه و... است. دو باب حسینیه به نام حسینیه شهید جهانبخش حسنی در محله زرگوش و دیگری به نام حسینیه شهید سیاوش خداکرمی در محله علیرضاوندی روبراه شده اند که بعضاً مراسمی هم در آنها در ایام خاص برگزار می شود.

مداحی و مداحان محلی

در گذشته ها در منطقه گیلان غرب به هنگام درگذشت افراد نوعی مراسم موسوم به « ناغامیره و » متداول بوده که گاه در مورد اشخاص برجسته با علم و کتل هم همراه بوده، وجود داشته است. در این سبک چند نفر که در فن شعر مهارت داشته و دارای صدای مناسبی بوده اند اشعار حزن انگیزی را می خوانده اند.

در مورد مداحی به سبک و سیاق امروزی باید گفت تا قبل از جنگ تحمیلی کسانی را با نام مداح شناخته نشده بودند. فقط در ایام محرم کسانی بودند که به آنها « نوحه خوان » می گفتند و در مراسم ایام شبهای محرم اشعاری برای دسته های سینه زن و زنجیرزن می خواندند اما در سالهای اخیر جامعه مداحان هم به جمع گروهها و دستجات اجتماعی افزوده شد. مداح کسی است که در سوگواریها به ذکر مناقب متوفیان در مجالس می پردازد و بنا به درخواست صاحبان مجالس در جمع آنان حاضر می شود. مداحان ابزار و لوازم صوتی همراه خود دارند و در هر مجلس که حاضر می شوند از دسته جات پرسه کنندگان تشکر و سپاسگزاری می کنند. آنها هم چنین در سوگ متوفیان اشعاری را با لحن و آواز می خوانند. مداحان در ضمن برگزاری هر مجلس معمولاً نامی از تازه درگذشتگان که اقوام و بستگان آنها در مجالس پرسه حاضر می شوند چنانچه آنها را بشناسند نام می برند. مداحان هر زمان بخواهند گریزی هم به مصائب ائمه و علی الخصوص امام حسین (ع) می زنند و با ذکر مصیبتهای آن حضرت به رونق مجالسشان می افزایند. گاه هم که مراسم پرسه با مناسبتی از این نوع از سایر بزرگان دین همراه شود در آن مورد هم بیاناتی دارند.

مداحانی که در گذشته ها در ایام عاشوراء بی هیچ چشمداشتی مداحی کرده اند می توان افرادی مانند: ابراهیم فتاحی (ابراهیم بشیره)، ملا رحیم ناظری، اله داد ناصری، و از کسانی که در سالهای اخیر در مجالس عزداری امام حسین ظاهر شده اند کسانی مانند: حسین مشکینی، نصرت ... ترابی، مالکی، صحرایی، قهرمانی، نعمت علیمحمدی، و... می توان نام برد.

حسین مشکینی

با نام حسین مشکینی اغلب دوستداران اهلیت عصمت و طهارت آشنا هستند. در سالهای اخیر طنین صدای گرم و دلنشین او به محافل سوگ و تعزیه ایام عاشوراء و سایر مراسم عزداری ها صفایی داده است. از حسین مشکینی لوح های فشرده زیادی به بازار آمده است که اکثریت آنها را در مراثی و سوگواری های دینی و و بعضاً اشخاصی که شخصاً مبادرت به ضبط و پخش این آثار کرده اند وجود دارد.

سوگ سرایشها

خون ریژانه خون ریژانه شین و پوو و پوو نه زیزانه
 خون ریژانه خون ریژانه شین و پوو و پوو یه تیمانه
 یه زاری دل یه تیمانه نه سر له چه ویلتان رهوانه
 بابا هه لس چه وه یلد واکه جائ تو نییه ناو ئی خاکه
 خون ریژانه خون ریژانه شین و پوو پوو یه تیمانه
 بابا شه ویل وه بی تو خه وه چهوم په ریبه
 له لیم دیاری دایه پهئ من رهنج بیوه ریبه
 هه ره شه وه له ئیواره وه قلائی دلم گیریایه
 چمائی دار و نه دارم گیش وه خارهت بریایه
 ئاخر دهسم له دهس بابا نه زیز بریایه

سخن از بعضی رسوم دینی و اجتماعی

عیدها

عید موسم شادی مردمان به مناسبتی دینی یا ملی است. در بین مردم منطقه گیلان غرب همچون سایر نقاط ایران در اولین روز سال عید نوروز، عید فطر که به مناسبت پایان ماه رمضان روز اول ماه شوال است و عید قربان هم روز دهم ماه ذی الحجه است، مردم مراسم خاص این روزها را انجام می دهند. در

عید نوروز از چند روزمانده به عید مردم با خانه تکانی و خریدهای سال نو که بیشتر تهیه لباس نو، میوه و تنقلات و... برای برگزاری عید آماده می شوند. روز عید معمولاً سفره هفت سین انداخته می شود. روی سفره با میوه، شیرینی، آینه، قرآن، شمع، عود، سکه، نان، ماهی قرمز و سین ها... تزیین می گردد و لحظه تحویل سال معمولاً اعضاء خانواده دور سفره هستند. بزرگ و سرپرست خانوار به کوچکترها عید را تبریک می گوید و وجهی به عنوان عیدی به کوچکترها می دهد. روز عید همه کسب و کار را تعطیل کرده، سعی می کنند بساط شادی با توجه به مقتضیات برای خانواده خود فراهم کنند. در عیدها سعی بر آن است که کدورتها زایل گردد و به همین سبب اگر دلخوری بین چند نفر از بستگان پیش آمده باشد، سایر خویشاوندان پادرمیانی کرده آن افراد را آشتی می دهند.

کسب و کار

بازار گیلان غرب محل کسب و کار عده زیادی از ساکنان شهر گیلان غرب است. فروشگاههای البسه و ارزاق عمدتاً در چند خیابان و پاساژ گرد آمده اند به ساکنان شهر خدمات مورد نیاز را عرضه می کنند. گیلان غرب به خاطر بن بست بودن و دور بودن از مراکز تولید، هزینه انتقال اجناس به نسبت جاهای دیگر بیشتر است و معمولاً سبب گران شدن می شود و از این بابت خریداران همیشه گله مند گران بودن اجناس و مایحتاج مورد نیاز خود هستند، گاه بعضاً به شهرهای همجوار برای تهیه اقلام مصرفی خود می روند. البته فروشندگان هم مدعی اند که جنس بی کیفیت وارزان اینجا فروش نمی رود و ما ناچار چون جنس مرغوب می خریم طبیعتاً گرانتر هم باید فروخته شود.

گاه در بعضی جاها و بیشتر در محله زراونشی دستفروشان وجود دارند که بیشتر میوه های فصل را روی چرخی یا روی زمین ریخته به فروش می رسانند و مایه اعتراض و گله مغازه داران قرار می گیرند. در کوچه پسکوچه ها هم دوره گردها اجناس مختلف به فروش می رسانند و دسته ای دیگر از این دوره گردها اجناس اسقاطی و ضایعات پلاستیک، فلزی و نان جمع آوری می کنند تا برای بازیافت به مراکز استفاده کننده انتقال دهند.

پاره ای از مردم هم از طریق درآمدهای ناشی از باصلاح ماشینداری و خدمات ناشی از آن روزگار می گذرانند. به کارگرفتن خودروهای سنگین و سبک باری و سواری بخشی از مردم گیلان غرب را به خود مشغول کرده است. در کنار آن هم پاره ای مشاغل مربوط به تعمیر و نگهداری و فروش قطعات خودرو و نمایشگاههای فروش اتومبیل فعال هستند. نمایندگی فروش پرویزی که خودروهای تولیدی کارخانه سایپا را به فروش می رساند، بهره برداری از سوخت سی ان جی در اردیبهشت 1389 از خدمات جدیدی است که در این شهر راه اندازی شده است.

گوشه‌هایی از رسوم و عادات مردم

گیلان غرب جزء مناطق گرمسیری محسوب می‌شود. به خاطر گرمی هوا در نه ماه سال اغلب مردم تمایل به تهیه و احداث ساختمان به نسبت در اندازه بزرگ دارند تا اهل خانه هم که بیشتر اوقات در خانه می‌مانند، محل سکونتشان باصطلاح تنگ و ترش نباشد که تحمل ساکنین آن سر برود. دیگر آنکه چون مراسم پرسه‌ها و بعضی مراسم دیگر را در خانه برگزار می‌کنند اگر خانه کوچک باشد سبب اذیت و آزار مدعوین و مراجعین می‌شود.

مراسم و مجالس پرسه چه زنانه و چه مردانه در گیلان غرب با شدت و غلظتی خاص برگزار می‌شود. در دوروزاول ختم فوت شدگان عمده اقوام و آشنایان برای تسلی دادن به خانه بازماندگان می‌آیند و با آنها ابراز همدردی می‌کنند اما کسانی بی‌خبر مانده اند هر وقت خبردار شوند به خانه بازماندگان می‌آیند. در پرسه‌ها خیرات هم داده می‌شود.

تفرجگاه مردم تابستانها دره گلین، ریجاب هنگام عصر دور و بر سراب گیلان غرب و گاه هم به پارک می‌روند. اما در سایر فصول در سالهای که بارش مناسب باشد تقریباً همه جایش تفرجگاه است و به گوشه‌ای که بروی پارکی طبیعی و زیبا است. از این میان ناودار، مراتع گرمسیری ویژنان، ملینه، قلاج، چم امام حسن پذیرای گردشگران بومی است.

بنا به رسمی دیرینه مردم در هر عصر پنج‌شنبه و صبح جمعه آخر سال قریب به اتفاق مردم بر سر مزار اموات خود حاضر می‌شوند، فاتحه می‌خوانند، میوه، شیرینی جات و تنقلات پخش می‌کند، زنان هم در رثای درگذشتگان مویه می‌کنند.

به سبب عدم سرمایه‌گذاری مناسب و ایجاد شغل، بن بست بودن شهر، پایین بودن سطح درآمد سرانه سبب فقیر بودن اکثر اهالی منطقه و مهاجرت و افزایش خودسوزی و انتحار در بین جمعیت ساکن منطقه شده است.

خون بس

«خون بس» یا خون صلح نوعی قرارداد ترک‌مخاصمه بین دو خانواده، دو تیره و یا دو طایفه است که به سبب قتل یکی از طرفین مخصوصاً پیش‌آمده است. در نظام ایلی و عشیره‌ای در سابق که قانون مدونی در جوامع و نهادهای اجرایی چندانی وجود نداشت که مجرم را تحت پیگرد قانونی قرارداد و به سزای عملش برساند تنها اقوام و بستگان مقتول بودند که یا در پی قصاص و یا باصطلاح تقاص بودند و یا با گذشت قاتل به غائله پایان می‌دادند. در صورت تمایل و رضایت صاحبان دم به گذشت که آن هم به سادگی امکان‌پذیر نبود رسم خون بس اجرا می‌شد. برای انجام این کار که با وساطت بزرگان و

معمدین و سرشناسان محل به سرانجام می رسید، طرف قاتل می بایستی تقاضاهای طرف مقتول را تا جایی که امکان پذیر باشد بپذیرند و این شرایط معمولاً برای طرف قاتل بسیار سنگین و هزینه بر است و گاه تمام دارایی فرد یا افرادی ممکن است بر سر این کار برود. اجرای این رسم هم شرایطی دارد نظیر اینکه طرف قاتل باید دیه و سایر هزینه ها را پردازد و در صورتی که در ایامی که بین طرفین خصومت ادامه داشته متضرر شده اند به ناچار باید گذشت کنند. روز اجرای رسم خون بس هم خانواده مقتول جلو افتاده و به همراه بزرگان محل طلب بخشش از خانواده مقتول می کنند. شخص قاتل را هم باصطلاح « کیهرد و کفن » کرده بازویش را به بازوی شخص بسیار معتمد و سرشناسی می بندند و نزد سرشناس و صاحب دم برده تا دستش را باز کرده و عفو کند. مفهوم نمادین کارد و کفن هم آن است که صاحب دم اگر بخواهد با کارد یا خنجر قاتل را بکشد و کفنش هم آماده است و اما گذشت می کند. برای آنکه خصومت بکلی زایل گردد طرفین به وصلت و ازدواجی مصلحتی تن می دهند به این شکل که دختری از خانواده قاتل با یکی از نزدیکان مقتول ازدواج می کند. چنین زنی دائم در آزار و اذیت جسمی و روحی است و در اینجا اصطلاح معروف « به جای خون آمدن » مصداق پیدا می کند. در پایان مراسم خون بس مرقومه ای مشتمل بر تشکر و قدردانی از خانواده مقتول و باضافه ملحقات مورد نظر به امضاء طرفین و سرشناسان مجلس می رسد.

رسم آب فروشی برای بارش باران

یکی از آیین هایی که از قدیم الایام در بین روستاییان و کشاورزان این خطه وجود داشته و اکنون منسوخ شده است رسمی به نام آب فروختن بوده است. این کار به منظور استغاثه به درگاه خداوند یکتا برای بارش باران انجام می شده است. در این رسم در زمان نیاز به بارش باران دو نفر از اهالی روستا مشکی آب برداشته و کاسه ای از آن را بر زمین ریخته آنگاه در میان محله خود راه افتاده و بانگ برداشته که آب می فروشند. به در هر خانه ای که می رسیده اند قدری از آب مشک را بر زمین می ریخته اند. معمولاً جملاتی هم بر زبان رانده اند به این مضمون: **ههئ وه دووشم ههئ وه دووشم** **ئاو فرووشم** = روی دوش آب می فروشم. فروشندگان آب گاه در مقابل هر کاسه آب پیشیزی هم از اهالی می گرفته اند.

باور بعضی آن است که این رسم و نیز بازی «پلان» از نمادهای آیین مهرپرستی (میترائیسم) بوده است که از ازمه باستان در بین زاگرس نشینان به جا مانده است. یادآوری می شود که در ایران باستان آناهیتا فرشته نگهبان آب و بارش باران بوده و معابدی نیز به وی اختصاص داده اند.

منسوخ شدن بازی های محلی

بازیهای محلی که عمدتاً جنبه سرگرمی داشت و به منظور پرکردن اوقات فراغت خردسالان برگزار می شد، برجسم و روان افراد هم بی تأثیر نبود. در طی انجام یک بازی افراد درگیر مجبور بودند کنجکاو شوند و به فکر فرو روند تا برای غلبه بر رقیب راه چاره های مناسب و پیش برنده بیابند. گاه یک بازیگر مجبور بود صدمتر بدود تا رقیب بر او دست نیابد. در جریان این فعل و انفعال هم جسم و هم روان او در یک روند پویا ناچار به حل مسئله می پرداخت، تجربه ای که شاید در زندگی هزاران بار می توانست از آن استفاده کند.

در بین کودکان و نوجوانان روستاها انواع و اقسام متنوعی از بازیهای محلی انجام می گرفت که بعد از انقلاب اسلامی و بالاخص بعد جنگ تحمیلی کمتر کسی دیگر به اینگونه بازیها روی می آورد. گسترش و نفوذ تلویزیون و برنامه ها متنوع و مختلف آن کم کم بساط اینگونه بازیهای محلی که عمدتاً بوسیله کودکان و نوجوانان انجام می گرفت برجیده شد و امروزه دیگر کمتر کسی اقدام به انجام چنین بازیهای می کند. تنها می توان گفت گاه در سطح بسیار پایین بعضی خردسالان گوشه هایی از آن بازیها را در کوچه پس کوچه ها انجام میدهند.

در گذشته ها بازیهای مختلف مانند: په‌لان، کهشکولان، هشار هشار، زران، دسه‌گه مه‌جم، قاجان، چوزان، خه‌ت‌خه‌تان، تیرموو تیرموو، قولان، زه‌په‌مشته‌کی، تووپان، شه‌رگه تووپ، چالان، نانه‌رپه‌رپه‌پشته‌رپه و... وجود داشته و انجام می گرفته است.

بازخوانی یک بازی کودکانه

یکی از بازیهایی که خاص کودکان و افراد کم سن و سال بخصوص پسران بوده است بازی هشار هشار چیزی که در فارسی قایم باشک بازی گفته می شود. این بازی اصطلاحات خاص خود دارد مانند: سهره‌گرتن = یارگیری، سهره = تیم، سهر = سردسته یا کاپیتان، دال = نقطه هدف، ته‌ر یا وشک = قرعه شروع، چهو نوقانن = چشم بستن یک تیم، خاکی کردن یا سزیان = سوختن و از بازی کنار رفتن، له داله‌و دان = به هدف رسیدن، خوه‌ئ نه‌وشارتن = پنهان شدن، هشاره = کلمه شروع بازی، گه‌پی کردن = عدم پایبندی به قواعد بازی، بان دال گرتن = دفاع از نقطه هدف، بردنه‌و == برنده شدن.

کیفیت انجام بازی: در جریان بازی دسته ای که به قید قرعه می بایست خود را پنهان کنند در گوشه و کنار پنهان می شدند و دسته دیگر هم می بایست چشمهای خود را ببندند تا نینند که حریف به کدام طرف می رود. بعد جایگیر شدن دسته اول، دسته دوم با گفتن کلمه هشاره و جواب آری سر دسته تیم مقابل به جستجو و دفاع از نقطه هدف می پرداختند اگر یک دسته می توانستند نصف باضافه یک از تیم مقابل را لمس کنند طرف بازنده محسوب می شد و این تعداد می توانستند دال را لمس کنند برنده به حساب می آمدند.

در این بازی فرد می بایست هم از هوش و چالاکی خود و هم از سایر توانایی های جسمی خود بهره گیرد تا بتواند برنده شود. یک یار ناچار بود در نزدیکترین نقطه ممکن به هدف پنهان شود طوری که گروه رقیب در یافتن او ناکام شوند و در عین حال می بایست طوری عمل کند که از کوچکترین اشتباه حریف بیشترین استفاده را کرده خود را به هدف برساند اگر یاری کند یا ضعیف عمل می کرد در بازهای بعدی کمتر گروهی حاضر به پذیرفتن او بود و کنار گذاشته می شد.

خطاها: دزدکی پاییدن رقیب هنگام پنهان شدن، چسبیدن به نقطه هدف و فاصله نگرفتن به اندازه تعیین شده، بسیار دور از هدف خود را پنهان کردن که سبب وقت کشی و بیکار ماندن بقیه شود.

این بازی با جنب و جوش زیاد دو دسته همراه است و جدال و کوششی سخت برای برنده شدن صورت می گیرد روحیه تعاون و همکاری و همفکری را در افراد تقویت می کند. علاوه بر این سبب تقویت تفکر و راه حل یابی و نیز به کارگیری توانایی جسمی و پروراندن آن می شود.

اضافه می شود که: **های هووی** هم یک بازی دخترانه است که دو گروه دختران به حالت جهیدن روی دو پا به سوی هدف (دال) می روند و می خوانند: **های هووی دگمه گه، دگمه، قه، سخمه گه، پیشله ماران و کوه و چی زهق دهمه و گرتو و پئی و چی...** گروهی که زود به هدف برسد برنده است.

ندورات

برای برآوردن شدن حاجات و در تنگناها و سختی یا به عکس گاه برای گشایش و پیشرفت در کاری افراد صدقات و ندوراتی دارند. نذر بستگی به نیت و شخص نذرکننده دارد. گاه فرد با خود عهد می بندد که اگر در وضعیت دلخواه قرار گرفت مبلغی را به فقیری یا مستحق اعانه و یا به اصطلاح نذری دهد. گاه ممکن است دام حلال گوشتی اعم از بز، گوسفند یا گوساله و گاه هم ممکن است چند رأس دام به هدف برآورده شدن آرزویی یا دفع خطر و شری قربانی کند و میان اقوام و خویشاوندان و فقراء

پخش کند. در اینگونه موارد ذبیحه را پس از ذبح به قسمت‌های متساوی بین خانواده های دور و بر توزیع می شود. نذر کنندگان از احکام نذر رساله های عملیه مجتهدین شیعه پیروی می کنند.

خانواده و ازدواج

براساس پیروی از شرع مبین اسلام و اصول فقه جعفری و در چهارچوب قوانین رسمی کشور هر فردی که به سن تکلیف رسید بر خود واجب می داند که تشکیل خانواده دهد. اما پاره ای مشکلات مالی و عدم فراهم بودن زندگی آبرومندانه ای سبب می شود که در انجام این واجب تأخیرات و محظوراتی برای فرد مکلف به وجود بیاید. با این اوصاف هر فرد در اولین فرصت که برایش زمینه عمل فراهم شود به این امر اقدام می کند. در این قسمت به اختصار به پاره ای اعمالی که در این راستا صورت می گیرد اشاره می شود:

پسند کردن یا همان انتخاب و گزینش گام اول که دختر و پسر و خانواده هایشان به آن مبادرت می کنند. خواستگاری که چند مرد و زن از خانواده خواستگار با یک رشته مقدمات به خانه عروس آینده می روند. شرایط طرفین که شامل بیان خواسته های دختر و اعلام خانواده پسر برای پذیرش آن است در مجلس گفته می شود. برای عقد صیغه و مکتوب کردن شرایط در اسناد ازدواج در دفترخانه های رسمی هم زمانی تعیین می شود. پذیرایی از مهمانان به هزینه پسر صورت می گیرد. بعد آن هم عروسی با شرایط خودش به انجام می رسد تا خانواده نوینی شکل بگیرد.

دید بازدیدها

در بین مردم گیلان غرب به مناسبت‌های مختلفی دید و بازدیدهایی صورت می گیرد که این دید و بازدیدها اغلب بین خویشاوندان و اقوام و گاه همسایگان است. در این زمینه می توان به این موارد اشاره کرد: دیدار و دعوت عروس و داماد که با اهداء هدیه و پذیرایی در منزل دعوت کننده از مدعوین همراه است. دیدار نوزاد و زن زائو که وجهی به عنوان هدیه هم به نوزاد می دهند. دیدار به هنگام ساخت یا خرید خانه نو، دیدار پسر بچه هایی که ختنه کرده اند برای اقوام خیلی نزدیک، دیدار کسانی که به اماکن متبرکه و زیارت خانه خدا نائل شده اند. دیدار بیمارانی که در بستر افتاده اند. دیدار بزرگترهای خانواده در اعیاد ملی و مذهبی.

زبان

زبان ابزار برقراری ارتباط فرد در میان اجتماعی است که در آن زندگی می کند. زبان علاوه بر نقش برقراری ارتباط فرد با جامعه یکی از شاخصه های مهم شناسایی تبار و ریشه هر ملت و گروهی است تا جایی که گفته می شود چون به آن زبان خاص که زبان مادری او است تکلم می کند پس از فلان ملت

و جمعیت است. در این میان زبان کردی هم از بین سه گروه اصلی زبانها، یعنی زبانهای هند و اروپایی، سامی و گروه زبانهای شرقی به دسته اول تعلق دارد. زبان مردم گیلان غرب از زیر مجموعه های زبانهای موسوم به کردی جنوبی به حساب آورده می شود. از گذشته ها نام کردی کلهری نامی بوده که به این نوع گویش داده شده است. این زبان در استان کرمانشاه بجز شهرستانهای پاوه، نوسود، جوانرود روانسر و در استان ایلام بجز مناطق لرنشین، در استان کردستان شهرهای بیجار و قسمتی از قروه و در استان همدان منطقه اسدآباد و در بعضی قسمتهای عراق مثل خانقین و مندلی هم با آن تکلم می شود.

در این زبان علاوه بر واژه های کردی در بسیاری موارد با زبان پارسی و گویشهای لری، لکی، گیلکی، تالشی و بعضی زبانهای گذشته مثل زبان ساسانیان، واژگان مشترک فراوان دارد و حتی خیلی از لغات کتبی بیستون را می توان در این زبان یافت. علاوه بر لغات مشترک با زبانهای ایرانی پاره ای واژگان زبان عربی هم به حوزه این زبان نفوذ کرده و به کار برده می شوند.

نه تنها در بخش لغات بلکه در بخش عبارات و کنایات و مثلها هم اشتراکات زیادی با زبانهای هم خانواده خود دارد. ناگفته نماند که بخش عمده لغات عربی همراه با آموزش مسائل دینی و با رواج مدارس جدید وارد این زبان شده است. می توان گفت این لغات را تحصیلکردگان وارد زبان مادری خود کرده اند. لغات انگلیسی هم به مقدار زیاد وارد این زبان شده اند. با گسترش علوم و فنون جدید و بخصوص کارتون و کامپیوتر تأثیر زیادی روی افزایش واژگان وارد شده به زبان کردی داشته است. البته دریک رشته از لغات، زبان کردی از دیر باز با زبان انگلیسی اشتراک داشته است و می توان نمونه های زیادی یافت که کمتر کسی آنها بیگانه می پندارد.

تنها می توان گفت ساختارهای زبانی در این زبان کمتر دستخوش تغییر و تحول قرار گرفته اند که این مورد اخیر سبب بقاء و استقلال هر زبانی شمرده می شود.

در مورد حروف الفبای کردی کلهری بعضاً تا بیست و شیش حرف صامت و هشت مصوت برای آن شناسایی شده است.

صامتها: **ئ، ب، پ، ت، ج، چ، خ، د، ر، پ، ژ، س، ش، غ، ف، ه، ق، ک، گ،**

ل، ل، م، ن، و، ه، ی^۳

مصوتها: **ا، ه، و، ق، و، ی، ی**

^۳ - حروفهای (ح) و (ج) از زبان عربی وارد دستگاه واجی بعضی از گویش های کردی مانند سورانی شده است. اما این دو حرف در گویش کردی کلهری تلفظ نمی شوند

برای حرف / گ / سه تلفظ متفاوت وجود دارد به عنوان مثال کلمات: گووش = گوش، ورسک = گرسنه، جه نگک = جنگک، شکل نگارشی حرف آخرشان یکسان و نحوه ادای آنها متفاوت است. صداهای / غ /، / ف / مورد استفاده خیلی کمی دارند.

بیشتر آثار منتشر شده به این زبان شامل آثار موزون شعراء در زمانهای گذشته و حال است. از انواع دیگر آثار ادبی کمتر چیزی به این زبان نگاشته شده است. در زمینه داستان، امثال و هزل ذخیره های خوبی می توان در این زبان یافت.

جملاتی چند به این زبان

پۆل وه ته یه کئی بام ئپا لاد چووئه ئپام که یید؟ وه ت: هرچئ دلم بتواید پید سینم. خوه شگوزرانی وه پیده و که م. پۆل وه ت: نه نیه تیهم ئپا لای ت. پۆل وه ته یه کئی تر ئه گه ر بام ئپا لاد چووئه ئپام که یید؟ وه ت نه مه ده توو ده سما ل ئه وریشمین له ناو کیفی له ناو هزارپیشه ئی بۆچگی دقائی ئه وه نه مه ده ناو سندوقی قایمی و د کلیل ده م له باند. وه ت هه تیهم ئپائی لای ت.

پول به یکی گفت: اگر پیش تو بیایم چه کاری برایم انجام میدهی؟ گفت هرچه دلم بخواهد با تو می خرم و به عیش و نوش می پردازم. پول گفت: پیش تو نمی آیم. پول به کس دیگری گفت: اگر پیش تو بیایم برایم چه کاری انجام میدهی؟ آن یکی گفت ترا لای دستمالی ابریشمین می پیچم در کیفی قرار می دهم و در صندوقچه ای کوچک گذاشته آنگاه در گاو صندوقی محکم قرارداده و دو قفل بر آن می زنم. پول گفت: همانجا پیش تو می آیم.

چند لطیفه

وه ت: یه ئ شه و سهخت رپییم که فت ئه و ناو ئشکه فتی دیم تریوه ئی د چشت له بن ئشکه فته که تیه یید. چیم ئه و نزیک دیم په لنگی هه لاماتم برد. ده س کرده هه لقییه و له ئه و لوه دقئی گرتم هه م وه رپشتی کردم هه میش ناو ده یشتی. !!!

گفت: یک شب خیلی سرد راهم به غاری افتاد دیدم که دو نقطه ریز در ته غار برق می زند. نزدیک که رفتم پلنگی به من حمله ور شد. دست در حلقومش کردم و از آن طرف دمش را گرفتم و کشیدم هم اندرون بدنش را بیرون انداختم و هم رویش را برگرداندم!!!

یه ئی پووژ شایگ وه پپیگا چیئ. پیائی دیزینگ وه کوول خه دیزینگه وهاته توشیهو. شا
که می چیئ. دهس ئه سپی چیه چالیکا، تگسم دا، وهت یاروو دیزئی بگرن بارن شلاخی
بهن، یه گونای نه وه م ئی جووره پیم هات.

وهشکیانه گیان یاروو بیچاره وه. وهت ئرا دهینه لیم؟

وهتنه پی هاتیدهسه توش شاهوه، ئه سپی تگسم دایه. پیائی وهت نه تق م کی بوهسه
توشمهو ئی جووره هاهمه ژیر دهس ئیوه دهینه لیم.

برگردان: یک روز شاهی به راهی می رفت. مرد سیه چرده ای سوار بر الاغی سیاه از مقابل می آمد. شاه
کمی جلو رفت، دست اسبش در چاله ای فرو رفت و سکندری خورد و شاه را لغزشی پیش آمد. شاه
دستور داد مردسیه چرده ای را که به او برخورد کرده بودند به باد تازیانه بگیرند. وقتی آن مرد را می
زدند گفت شما به من برخورد کرده اید و من نحس هستم سبب به زحمت افتادن شما شده ام، گناه من
چیست و من به چه کس نحسی برخورد کرده ام که حالا زیر دست شما افتاده و بر من تازیانه می زنید.
در فرهنگ عامیانه برخورد به شخص سیه فام (دیزئی) نحس و بد شگون شمرده می شود.

در زمینه **فکاهی** هم از گذشته های دور به صورت شفاهی قطعه اشعاری در بین گویشوران این زبان
وجود داشته متأسفانه سراینده این اشعار در بسیاری از موارد معلوم نیست. درقطعه زیر «**شا نسور**» نام
حشره ای کوچک بوده که قصد ذرت کاشتن داشته روز چهارشنبه که عازم این کار می شود «مشکه
درک» (مشک سوراخ کن = نوعی سوسک) نوعی حشره دیگر به او حمله می کند. شانسور زخم
برداشته به خانه بر می گردد و به پرنده کوچکی استغاثه می کند تا به فریادش برسد و به درویشها نوعی
حشره و سرگین غلتانها و مارمولکها خبر بدهد که زندگی بر آنها حرام باد اگر به کمک شانسور
نیابند. به مجرد اینکه آنها که مورد خطاب قرار گرفته اند، ارتشهای خود را آماده کرده و سه پرچم
جنگ بر پا می دارند، کتک به دست و قلخان برداشته به تیپ «مشکه درکها» حمله می برند. در این میان
سرگین گلوله شده سرگین غلتان به غارت رفته و رانهای لاک پشت هم جهت تهیه غذای سنگ و سیر
به یغما می رود !!!

شا نه سوور

شائ مهشکه درهک برد په لاماریئ
شانه سوور زه خمدار دهم مه لوش بق
بیمار بق و زه لیل و زامدار و خهسته
دهسم وه دامان زق بچوووه هاوار

شا نه سوور چیه زرات بکالیئ
پووژ چوار شه مه برج خرووش بق
شا نه سوور هاته وه دهس شکهسته
وهت مه له بق چگله ئی په رنده ئی بالدار

بۆشه ده‌وریشه‌یل شاخدار گه‌را
 بۆشه مارمۆلکه‌یل مه‌ردیدان کامه
 ئه‌ولئ گول سوو سی به‌یداخ دریا
 په‌نجه وه قه‌لخان ده‌س وه کوته‌که‌و
 گو گلینگ گاوزک نانه ده‌می تیر
 هانای هه‌ی هاوار خاره‌تمان کریا

بۆشه گاوزکه‌یل ئه‌ولاد جه‌را
 به‌خه‌ل خه‌فی ژن پیدان هه‌رامه
 سدای ته‌بل کووس ره‌زم ئارا دریا
 وه‌ر کردن وه تیپ مه‌شکه دره‌که‌و
 درانه‌ی کیسه‌ل کردنه سه‌نگ سیر
 گو گلینگ گاوزک هه‌ له بن بریا

فصل پنجم

چهره‌های سرشناس و

بزرگان منطقه

چهره‌های علمی و دانشگاهی، نمایندگان ادوار مجلس، شعراء،
نویسندگان، هنرمندان، ورزشکاران نامی،
بزرگان ایلات و عشایر

موضوعات این فصل:

- میرزا رضا کلهر، عبدا... ضیغم السلطان کلهر
- چهره‌های علمی و دانشگاهی، پزشکان متخصص و عمومی
- نمایندگان ادوار مجلس
- تنی چند از بزرگان ایلات و عشایر
- شاعران، نویسندگان، هنرمندان
- ورزشکاران نامی

به نام بزرگان و مشاهیری که در حوزه شهرستان گیلان غرب زیسته اند، در گذشته بطور مستقیم اشاره ای نرفته است و اگر کسانی بوده اند تحت نام کلهر و یا به نام شهرهای همجوار که در منابع اسمی از آنها برده شده است، ضبط شده اند. یکی از علل اینکه نمی توان در این راستا سندی یافت آن است که تا این اواخر نعلش تمام بزرگان و حتی مردم عادی منطقه به جوار عتبات عالیات و ائمه بزرگوار تشیع در کربلا و نجف انتقال داده می شدند و اگر کسی نمی توانست چنین اقدامی بکند به نحوی کسر شأن او در بین مردم منطقه به حساب می آمد.

این قسمت با این هدف آمده است تا در باب افرادی که در این منطقه در یکی از زمینه های: مسائل علمی، نگارش و پژوهش، شعر، خط، نقاشی، موسیقی، ورزش، بزرگان طوایف، نقش برجسته تری داشته اند و بیشتر کسانی مورد نظر بوده اند که آثاری از آنها در دسترس بوده است.

در این بخش تلاش آن بوده است که تا سرحد امکان به افرادی پرداخته شود که در زمینه های مختلف مورد بحث در این مجموعه چهره ای شاخص داشته اند. این بخش براساس اطلاعات در دسترس تهیه گردیده است و امکان دارد چه بسا ناخواسته و به سبب عدم آگاهی افرادی بوده اند که مشمول یکی از زمینه های مورد بحث بوده اند اما نامی از آنها برده نشده است و یا اینکه افرادی هم که از آنها سخن رفته کامل و جامع در مورد آنها حق مطلب اداء نشده است که پیشاپیش از محضر آن بزرگواران پوزش می طلبم که به سبب گستردگی موضوع، امکان دستیابی به این شخصیت‌های بزرگوار برای این حقیر میسر نبوده است و در مواردی اندک اطلاعات موجود از طریق دوستان و یا آشنایان آنها بوده است.

میرزا محمد رضا کلهر

"در سال 1245 برای محمد رحیم بیگ از سران تیره شهرک [شیه رگ = شریف] یکی از تیره های زیر مجموعه طایفه خمان فرزندی متولد شد که محمد رضا نام گرفت." کشاورز 1382 ص 5

"مرحوم میرزا محمد رضا کلهر (1245-1310) هجری قمری از خوشنویسان و استادان نستعلیق از ایل کرد کلهر کرمانشاهان است. وی پس از گذراندن ایام جوانی نزد میرزا محمد خونساری شاگرد آقا محمد مهدی طهرانی به آموختن خط پرداخت. سپس به مشق کردن از روی خطوط اصلی استادان قدیم مخصوصاً میر عماد قزوینی مشغول شد. برای دیدن و مشق کردن از روی نمونه های اصیل و خوب به قزوین و اصفهان سفر کرد. میرزا رضا تعدادی از کتابها و روزنامه ها را به خط خود نگاشته است منجمله: 1- قسمت مهم روزنامه شرف 2- دوازده شماره روزنامه اردوی همایون 3- سفرنامه ناصرالدین شاه به خراسان 4- کتاب مخزن الاسرار 5- کتاب فیض

الدموع 6- کتاب منتخب السلطان 7- رساله غدیره 8- نصاب الملوك 9- مناجات نامه
خواجه عبدا... انصاری. "هرمز بیگری 1374

آقای اردشیر کشاورز در رجال و مشاهیر کرمانشاه آورده
است که:



" میرزا پس از استفاده از محضر استادان خط در تهران از آنجا که صفای خط از صفای دل بوده، به تهذیب باطن که پیش از آن نیز به مقتضای تربیت ایلیاتی و اعتقاد مستحکم و راستین شیعی از آرایش بدور بود روی آورده و عارفی به حق گردید و به دیار عرفان ره یافت. چرا که گفته اند تجلی عشق در درون عرفان است و در برون هنر و این دو صفت در وجود میرزای کلهر متجلی گردید که به عرفان وصل شده بود. جوهره وجودی میرزا، به عرفان مستعد وصول بود و در تمام عمر هنرمندی راست قامت و مبادی آداب شریعت و عارفی متشروع و زاهدی وارسته و پاک باقی ماند. "کشاورز 1382، ص 14

" میرزا رضا کلهر در سال 1245 متولد شد و در 1310 در تهران درگذشت و در قبرستان حسن آباد به خاک سپرده شد. "بابامردوخ روحانی 1371 ص 441
بیشتر مردم طایفه شیه رگ (شریف) در گیلان غرب در دهستان دیره مقیم اند جایی که زادگاه آباء و اجداد کلهر بوده است.

عبدالله خان ضیغم السلطان

عبدالله خان رضایی کلهر مقلب به ضیغم السلطان فرزند کمرخان از شجاعان و نام آوران عرصه شمشیر و قلم ایل کلهر مردی سخی و متدین و صوفی مسلک و بزرگ و کلاتر طایفه قوچه ی بوده است که زندگی پر از فراز و نشیب و افتخار آمیزی داشته است. وی به زبانهای انگلیسی و فرانسه تسلط داشته و



جهت توفیق در این کار، مدرسی با هزینه شخصی به مدت چند سال اجیر کرده است. از اعضاء هیئت تحریر روزنامه غرب ایران به مدیریت میرزا کاظم خان ملک زاده در 1295 شمسی بوده است. پیوسته در تدابیر مؤخذه ایل کلهر در دوران زندگی اش نقش به سزایی داشته است.

وی بارها مأموریتهای خطیر ایلچی گری یا سفیر ایل بودن را پذیرفته و هیچگاه در مذاکرات و تدابیر اتخاذی مرعوب

طرف نشده است و در هر مأموریتی با شرافت و افتخار به موطن خویش برگشته است. آن طور که اسدخان رضایی یکی از فرزندان وی نقل می کرد زمانی که والی کرمانشاه بر سر پاره ای مسائل با ایل کلهر بر سر لج و کینه و عداوت افتاده بود. عبدالله خان از طرف داوودخان نزد والی پشتکوه که یکی از دختران داوودخان را در حباله نکاح داشته است می رود و می گوید که فعلاً اقبال از ما برگشته و حاکم کرمانشاه میانه خوبی با ما ندارد، چند مدتی محلی را به ما بدهید که ایل ما بتواند در آن به سر ببرد تا این مسئله حل گردد. والی هم می گوید به فلان کوه بروید آنجا بمانید. در جا عبدالله خان می گوید اگر قرار می بود که ما به کوه بزینم قلاجه خودمان می تواند چند هزار خانوار را پناه دهد و با دادن جواب مناسبی به اظهارات والی بر می گردد. آنگاه در فرصتی کوتاه در حالی که والی کرمانشاه برای دستگیریش جایزه تعیین کرده بود با پوشاندن سر و صورت خود نزد والی کرمانشاه می رود. پیش از آن به همراهان خود می گوید که من کاملاً آماده هستم اگر والی کرمانشاه از در خصومت در آمد و قصد سوئی داشت من او را زنده نخواهم گذاشت شما هم تکلیف خود را بدانید. زمانی که پیش حاکم می رود سر و صورت خود را می گشاید. حاکم از دیدن او بسیار تعجب کرده و می گوید عبدالله خان من در آسمانها ترا جستجو می کنم تو الان روی زمین پیش من هستی. عبدالله خان بی درنگ جواب می دهد که مرد هستم و پیش مرد آمده ام برای هر امری که شما دارید. والی هم قصد سیلی زدن به عبدالله خان را دارد. عبدالله خان خم می شود تا دست حاکم به او برسد. حاکم که این حرکت و سخنان عبدالله خان را می شنود می گوید ای آقایان و سران کرمانشاه شما گفتید که عبدالله خان وحشی و یاغی است ببینید با چه زبان و منطقی با من حرف می زند. پس از پاره ای مذاکرات به عبدالله خان و همراهانش اجازه استراحت می دهد تا در امور آنها اندیشه ای کند. پس از آن والی موارد اختلاف را حل کرده و عبدالله خان به میان ایل خود بر می گردد.

عبدالله خان یکی از کسانی بوده که به اندیشه مشروطه خواهی یارمحمدخان دل بسته بود و لفظاً و عملاً از اندیشه آن «گرد گُرد» حمایت می کرد و یکی از همسنگران او به حساب می آمده است. در جریان آخرین جنگ داوودخان یکی از کسانی بوده که بیشترین فعالیتها را کرده است، تا جایی که او را شناسایی کرده اند و تحت تعقیب قرار داده اند و بعد ماجرای قتل داوود خان او ناگزیر می شود که برای مدتی مخفیانه به عتبات عالیات برود. در آنجا یکی از افسران خفیه مأمور می شود تا او را به قتل برساند. عبدالله خان با درایت خود او را در یکی از صحن های حرم گیر می اندازد تا جایی که افسر مزبور ناچار می شود به او فرصت امان بدهد تا به ایران برگردد. عبدالله خان هم برای آنکه در مرزهای

غربی گیر مأموران نیافتد از طریق بصره و جنوب ایران به شیوه ای که او را شناسایی و دستگیر نکنند به میهن خود بر می گردد. از سخاوت و بخششهای او داستانهای زیادی نقل می کنند. در کتاب ایلات و طوایف کرمانشاهان آمده: وزارت داخله (کشور) در 1333 در باره مذاکره عبدالله خان با نماینده آلمانها چنین به وزارت خارج گزارش کرده است:

"عبدالله خان کلهر که تازه از اردوی رؤف به کلهر مراجعت کرده بر حسب دعوت شوونمان از طرف سردار اقبال کلهر به یک فرسخی کرمانشاه آمد. " سلطانی ص 595
"وزارت داخله به وزارت خارجه سلخ شوال 1333

وزارت امور خارجه مرقوم محترم نمره 8989/2768 راجع به ملاقات مسیو شوونمان آلمانی با عبدالله خان کلهر و دو فقره تلگراف رمزی که از کارگزاری آنجا رسیده است واصل شد. در مسئله ملاقات عبدالله خان کلهر با مسیو شوونمان تاکنون اطلاعی به وزارت نرسیده و مخصوصاً کیفیت را از معاون حکومت کرمانشاهان استعلام کرده و نتیجه را به آن وزارت جلیله اطلاع خواهم داد. " همان، ص 596

در این ملاقاتها که بین فرستاده دولت آلمان مسیو شوونمان با عبدا. . خان ضیغم صورت گرفته هدف تسلیح عشایر کلهر با سلاحهای آلمانی بوده که از طریق خاک عثمانی به میان ایل کلهر آورده شود و بدینوسیله توان نظامی کلهرها را در مقابله با روسها تقویت نمایند.

کریم خان معروف به «کریمه گرده» یکی از چابکسواران کلهر از عبدالله خان نزد سلیمان خان امیر اعظم کلهر سعایت می کند سلیمان خان هم از عبدا... خان دلگیر شده و عده ای سوار را به قصد دستگیری عبدالله خان می فرستد. در درگیری که در نزدیکی تنگه «میه خش» رخ می دهد هنگام تیر اندازی پای اسب عبدالله خان در چاله ای فرو می رود و قنداقه تفنگش به چشمش آسیب می رساند. پس از آن طایفه علیرضاوندی که نسبت خویشی با عبدالله خان داشته اند به حمایت عبدالله خان و طایفه اش بر می خیزند که سلیمان خان هم برای پرهیز از دو دستگی بیشتر بین طوایف، این مسئله را نادیده می گیرد.

علیرضا گودرزی مؤلف ایل کلهر در دوره مشروطیت در اثر خود آورده است:

"رضاخان سرتیپ قزاق رییس توپ ماگزیم بود با تیر ماگزیم اسب عبدالله خان فراشباشی داوودخان را با دو نفر از سوارها مقتول کرد. " گودرزی 1381 ص 164

آقا محمد یزدانی در وصف عبدا... خان سروده است:

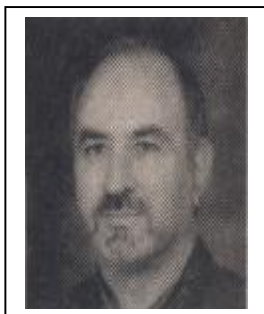
"قاقه زئی کل کهن باید ئەقدلاخان ته دبیرجهنگ بکه ید زه یغهم سلتان
بکه یده جیه براوا مله ی ههف تاشان کاکهم وه ته دبیرت داره شیرخان
ئه و که جی کلاویه هاتهم ته ی بق دلیرهاو نه بهرد یارمامه ی به ی بق"

پیکر این سردار بزرگ پس از مرگش به عتبات عالیات منتقل گردیده و در نجف اشرف به خاک سپرده شده است.

چهره های دانشگاهی

بی شک نقش دانشگاه و دانشگاهیان در پیشرفت و پیشبرد اهداف هر کشوری مسئله و مطلبی نیست که آنرا نادیده گرفت یا کم اهمیت دانست. در جهان علم و دانش امروز کشوری می تواند پیشتاز باشد که برجستگان علم و دانش آن از سرآمدان علم و دانش جهان باشند. گردانندگان نظام مدیریتی هر کشوری در این راه با صرف هزینه های فراوان به پرورش استعدادها درخشان خود پرداخته و علاوه بر آن در هر جای جهان صاحب علمی را بیابند تمام همت خود را صرف جذب آن دانشمند کرده بلکه بتوانند در این راه قدمی پیش بروند و از قافله سریع السیر علم و دانش جا نمانند. بر اساس بعضی تعریفهای رسمی تحصیل کردگان مقاطع کارشناسی ارشد دانشگاهها از نخبگان محسوب می شوند که جا دارد در هر جایی به هر مناسبتی نامی از این تلاشگران صحنه های علم و دانش برده شود تا هم الگویی برای آیندگان آن جامعه باشند و هم هر کس به سهم خود سپاسگزار گوشه ای کوچک از زحمات شبانه روزی و طاقت فرسایی باشد که آن برجستگان در گوشه و کنار کتابخانه ها و آزمایشگاهها متحمل می شوند تا بلکه راهی برای بهتر زیستن نسل فردا بیابند.

در شهرستان گیلان غرب هم علیرغم کمبودها و نارسایی های فراوان و دوری از مراکز علمی بعضاً استعدادهایی بوده که در مسیر رشد و شکوفایی قرار گرفته اند و توانسته اند در میان همگان خود در دانشگاهها در حضور برجستگان علمی سایر نقاط کشور خودی بنمایند و توانایی های خود را به منصف ظهور برسانند. نکته ای که در میان راه یافتگان شهرستان گیلان غرب به رده های بالاتر تحصیلات عالی حائز توجه است این است که این نخبگان علمی در سطح کارشناسی ارشد اغلب دارای رتبه های تک رقمی و چه بسا در رشته خود نفر اول بوده اند. تلاش شده است در اینجا نام از تنی چند از این گرانمایگان که اطلاعاتی از آنها در دسترس بوده، برده شود. با عرض پوزش از بزرگانی که در اینجا به سبب عدم وجود اطلاعاتی در باره آنها نامی از آنها برده نشده است و یا در مورد آنها حق مطلب ادا نشده است.



لطیف صفری متولد 1321 ه ش است. زادگاه لطیف صفری از

نظر تقسیمات اداری همواره قسمتی از شهرستان گیلان غرب بوده است و هنوز هم در بسیار از امورات اداری روستاهای آن منطقه تابع بخش سرمست هستند بیشتر حشر ونشرش ایشان در میان مردم اسلام آباد غرب بوده است. گاه گاهی هم به میان مردم گیلان غرب می آید تا مستمع سخنان پر شور و حرارتش باشند. صفری دوران تحصیل متوسطه را در

شهر اسلام آباد غرب طی کرد. دوره کارشناسی را در دانشگاه تهران در رشته زیست شناسی تحصیل کرد و در همانجا کارشناسی ارشد دوره فوق لیسانس را در رشته فیزیوتراپی سلولهای مغز گذراند. با داشتن مدرک دکترای طب ورزشی از دانشگاه تهران، سالها از استادان دانشگاه تهران بوده است. وی برای تکمیل داشته های علمی اش، دوره هایی را در چند دانشگاه خارج از کشور طی کرده است. صفری درهرجا باشد به عنوان چهره ای ملی به تمام مردم ایران تعلق دارد. دو دوره نماینده مردم اسلام آباد غرب در مجلس شورای اسلامی بود. صفری مدتی مدیریت روزنامه نشاط را عهده دار بود که از انتشار آن جلوگیری به عمل آمد و برای خود وی تزییقاتی ایجاد شد.

هایده شیرزادی نمونه ای از زنان فعال و کاردان کشور می توان به حساب آورد. کارش معلمی در رشته حرفه و فن در گیلان غرب بود. در جریان انقلاب به آلمان سفر کرد و در آنجا با کوشش و پشتکاری که داشت توانست تحصیلاتش را ادامه دهد. پس از اخذ مدرک دکترای با کوله باری از دانش و علاقه به میهن بازگشت و توانست برای اولین بار در سطح کشور، کرمانشاه را در جمع آوری زیاله به روش علمی و پاکیزه کردن محیط زندگی پیشتاز کند. وی در سال 1386 از دست رییس جمهور به عنوان زن نمونه لوح تقدیر گرفت. او توانست مردم را با بیوکمپوست آشنا کند و این مهم را به اثبات برساند که زنان گیلان غرب هم اگر مدخلی باشد می توانند دوش به دوش مردان پله های ترقی علم و دانش را تجربه کرده و مردمان این دیار را از ثمره اش برخوردار نمایند.

روزنامه جام جم بتاريخ 1386/4/30 درباره خانم شیرزادی زیرعنوان بانوی کرمانشاهی نخبه کشوری شناخته شد نوشت:

" از دکتر هایده شیرزادی در روز ولادت حضرت فاطمه (س) در تالار وزارت کشور به همراه

چهارده بانوی نخبه تجلیل شد.

وی گفت: من به خاطر مطالعات مدیریت پسماند علمی و اجرایی به عنوان نخبه لوح تقدیر گرفتم.

دکتر هایده شیرزادی در سال 1338 در شهرستان گیلان غرب استان کرمانشاه متولد شد و تحصیلات ابتدایی خود را در این شهر گذراند. در کرمانشاه دیپلم گرفت. پس از طی دوران تربیت معلم مدتی در گیلان غرب به عنوان دبیر خدمت کرد. برای ادامه تحصیل به کشور آلمان رفت.

دکتر شیرزادی در مدت سیزده سال تحصیل در آلمان در رشته مهندسی کشاورزی بین المللی اکولوژی محیط زیست ادامه تحصیل داد و سرانجام موفق به اخذ دکترا با موضوع شاخص مدیریت پسماند برای کشورهای در حال توسعه شد.

وی با اجرای طرح بازیافت زباله باعث شد که کرمانشاه به عنوان اولین شهر آسیایی که چنین طرحی در آن اجرا شده است شناخته شود. "روزنامه جام جم شماره 2053 هفته نامه صدای آزادی در 1389/3/3 از قول خانم شیرزادی نوشت:

جهان با بحران پسماند روبرو است.

"مدیرعامل شرکت بازیافت مواد و تولید کودآلی کرمانشاه گفت: جهان امروز با بحرانی تحت عنوان پسماند روبرو است. دکتر هایده شیرزادی در سخنرانی خود تحت عنوان معرفی فرآیند اولین طرح پردازش پسماندها جهت تولید انرژی جایگزین در کرمانشاه در دومین همایش ملی سوخت، انرژی و محیط زیست که امروز (29 اردیبهشت) در تالار انتظار کرمانشاه در حال برگزاری است اظهار داشت: اگر نتوانیم برای پسماندهای تولیدی کشور که در حال حاضر کمتر از ده درصد آن بازیافت می شود چاره ای بیاندیشیم بحران پسماند بسیار جدی خواهد شد.

وی ادامه داد: همچنین اگر نتوانیم تا سال 2050 مشکل گازهای گلخانه ای را حل کنیم دیگر کره زمین برای زندگی مناسب نخواهد بود."

علی الماسی متولد شهرستان گیلان غرب است. وی توانسته است که در موفق به اخذ دکترا در رشته بهداشت شود. الماسی ضمن تدریس در دانشگاه مدتها هم رییس دانشکده پرستاری در دانشگاه رازی بوده است.

اردشیر رشیدی در دهستان حیدریه و در روستای قیتول بهرام ونندی به دنیا آمده است. وی تحصیلات خود را تا سطح متوسطه در کشورش به پایان برد. در سال 1354 راهی کشور آمریکا شد که توانست در آنجا موفق به اخذ مدرک دکترای مکانیک شود و به قرار اطلاعات نزدیکانش ابداعاتی هم در رشته خودش داشته است که سبب موفقیت او گشته است. اردشیر رشیدی از نوادگان فرج ا... خان منیشی شجاع السلطان بزرگ منیشی ها است.

مراد پاکنژاد متولد 1341 شهرستان گیلان غرب است. ایشان با توجه به توان علمی خود و پشتکاری که داشته توانسته است کارشناسی ارشد مکانیک از دانشگاه تبریز اخذ نماید و در ادامه تحصیلات خود موفق شود که در همین رشته از دانشگاه تهران دکترا دریافت نماید. وی به عنوان استاد در دانشگاههای مختلف مشغول به تدریس است.

موسی پرنیان متولد 1345 پس اخذ دیپلم در رشته ادبیات فارسی مرکز تربیت معلم کرمانشاه پذیرفته شد. در گام بعد در کنکور در همان رشته تا مقطع کارشناسی به تحصیلاتش ادامه داد. پس از اخذ مدرک کارشناسی به عنوان دانشجوی برتر به مقطع کارشناسی ارشد فوق لیسانس راه یافت و سرانجام موفق به اخذ مدرک دکترا در رشته ادبیات فارسی از دانشگاه تهران گردید. موسی پرنیان به عنوان استاد در دانشگاه مشغول به تدریس است.

از آثار منتشر شده موسی پرنیان می توان از «فرهنگ عامه کُرد» نام برد که در ده بخش به بررسی گوشه هایی از پیشینه و تاریخ کرد، ادبیات، آداب و رسوم و سایر دلمشغولیهای جامعه کرد پرداخته است. باشد که گوشه هایی از این فرهنگ هم در لای سطور متنها ثبت گردد تا ره توشه ای برای جویندگان این وادی باشد. پرنیان دستی هم در سرایش شعر به زبانهای کردی و فارسی دارد.



نورج عبدالمحمدی متولد 1349 ه. ش شهر گیلان غرب است. وی

تحصیلات خود را تا پایان دوره متوسطه در زادگاهش به سر آورد. آنگاه در کنکور دانشگاهها در رشته زبان و ادبیات انگلیسی پذیرفته شد و توانست این دوره را با موفقیت به پایان ببرد. عبدالمحمدی در رشته مدیریت بازرگانی - گرایش بازاریابی تا سطح کارشناسی

ارشد (فوق لیسانس) طی کرد و توانست با موفقیت از پایان نامه اش با عنوان بررسی و رتبه بندی آمیخته ارتقاء **promotion** حسابهای قرض الحسنه و جاری در رشد و گسترش عملیات بانک ملی کرمانشاه دفاع کند. وی در سال 1386 در رشته مدیریت بازرگانی در دانشگاه دولتی ایروان کشور ارمنستان به عنوان دانشجوی دوره دکترا پذیرفته شد که پس از طی دوره های نظری دروس دکترا هم اکنون مشغول کنکاش و پژوهش بر روی تز دکترایش با عنوان تبیین مدل بازاریابی خدمات بانکی با استفاده از رویکرد استراتژیک است.

The title of Research: " Determining Models for marketing of Banking Sevcies by Strategic Events"

عبدالمحمدی توانسته دو مقاله علمی در زمینه کاری خود یعنی بازاریابی خدمات بانکی ارائه نماید. تورج عبدالمحمدی در سال 1373 به استخدام بانک ملی شعبه اسلام آباد غرب در آمد. وی توانست پس از آنکه به شعبه 22 بهمن بانک ملی گیلان غرب انتقال یافت این شعبه را از درجه 5 به درجه 4 ارتقاء دهد و به عنوان مدیری موفق در عرصه مالی فعالیت نماید. ایشان با تبحر و تسلطی که به کار بانکداری دارد هم توانسته است مدیر موفق یک موسسه مالی باشد و از طرف مسئولین رده بالای بانکی تشویق شود و به عنوان مدیری موفق در سطوح بالاتر مدیریتی به کار گرفته شود. آنچه به عبدالمحمدی وجه متمایزتری بخشیده علاوه بر تحصیلات عالی او شخصیت توانایش در یافتن راه حل برای مسائل حوزه کاری خود و ارتباط با مردم است.

حمید صیدمحمدی متولد شهرستان گیلان غرب توانسته است در رشته جغرافیای سیاسی به اخذ درجه دکترا نایل آید. صیدمحمدی یک بار نامزد نمایندگی مجلس شورای اسلامی در حوزه انتخابیه قصر شیرین، سرپل‌زهاب، گیلان غرب هم بود.



علی سهامی نویسنده، پژوهشگر و شاعر که در وادی ادبیات گام برداشته است. وی ضمن تدریس در دانشگاه دردوره دکترای ادبیات هم به تحصیل مشغول است. مجموعه ای از اشعارش با نام «کجاست مرز جاودانه

زیستن» چاپ شده است. از خامه علی سهامی مقالات و اشعار بسیاری تراویده و در نشریات منتشر گشته است. علی سهامی را باید نویسنده و شاعری شناخت که دارای طبعی روان و حافظه ای قوی دانست که به او توان تحلیل و سرایش مطالب نو را بخشیده است.

این تو و فال حافظ و شاخه نبات این فرخی به طالع تو فتح سومات
گنجشک و جبریل و تغزل به هم زده است خواب خلیفه گان لب دجله تا فرات
آورده ماه و زهره ی بی مشتری به رقص شهنواز و شورهای تو در گوشه بیات
در خاطرات باغ پراکنده می وزد زلفت چنانکه عطر هل و چای با نبات
ای آشکار و بیژگی سبک شعر من چون سجع تو در رسایل انصاری هرات
در هر ترانه یا غزل که می سرایمت با نغمه عروضی و مفعول و فاعلات



فرهاد عزتی زاده در سال 1346 در شهرستان گیلان غرب به دنیا آمد. در یازده سالگی با نوشتن کولیها وارد دنیای نویسندگی شد که در سال 56 عنوان اولین نویسنده خردسال ایرانی را برای وی به همراه آورد. عزتی زاده پس از کسب مدرک

کاردانی آزمایشگاهی از دانشگاه رازی کرمانشاه عازم خارج از کشور شد و در رشته طب پیشگیری از بیماریها در باکو ادامه تحصیل داد. در کارنامه فرهنگی وی گردآوری و چاپ **(تیتان و میتان)** و داستان کوتاه **(باتوره و پهری)** و اثر تحقیقی **(ئاوینک)** وجود دارد.

حمیدرضا سعیدی نژاد متولد سال 1352 گیلان غرب تحصیلاتش را تا پایان دوران متوسطه در شهر زادگاهش سپری کرد. در کنکور دانشگاهها در رشته علوم سیاسی دانشگاه تهران پذیرفته شد. مدرک کارشناسی و کارشناسی ارشد (فوق لیسانس) را از دانشگاه تهران در رشته علوم سیاسی اخذ کرد. آنگاه به دنبال ادامه تحصیل در رشته علوم سیاسی توانست در این رشته به اخذ درجه دکترا نائل آید. مشغله او تدریس در دانشگاه است. وی عهده دار مدیریت گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی کرمانشاه است. سعیدی نژاد چندین مقاله پژوهشی نگاشته و در ارتباط با تاریخ کرمانشاه در جنگ بین الملل اول کتابی به چاپ رسانده است.

در این رابطه شایسته تقدیر و سپاسگزاری است که دکتر سعیدی نژاد نسخه این کتاب را پیش از چاپ با دقت مطالعه کردند و در جهت بهبود و افزایش کیفیت محتوای مطالب و نیز نکات نگارشی پیشنهادهای ارزشمندی ارائه دادند که این حقیر خود را مدیون زحمات ایشان می دانم که از بار نکات مغفول و نقایص این مکتوب کاستند.

علی فتحعلیان متولد 1357 شهرستان گیلان غرب تحصیلاتش را تا پایان دوره متوسطه مهمان مدارس زادگاهش بود. در کنکور سراسری دانشگاهها در رشته فیزیک دانشگاه رازی کرمانشاه پذیرفته شد. چندسالی کار معلمی را در گیلان غرب ادامه داد. پس از آن با قبولی در دوره فوق لیسانس دانشگاه رازی به تحصیلات تکمیلی خود ادامه داد. بعد آن هم توانایی ذاتی اش او را آرام نگذاشت تا اینکه با پیگریهای و تلاشهای شبانه روزی اش توانست به کسب دکترای فیزیک در رشته نانو تکنولوژی نایل آید. وی مدت شش ماه با بورس دانشگاه رازی در دانشگاههای استرالیا جهت تکمیل دوره خود به دانش اندوزی مشغول بود. از فتحعلیان مقالات بسیاری در نشریات علمی معتبر به چاپ رسیده است.

عبدالمحمدی متولد شهرستان گیلان غرب، دوران اولیه تحصیلی اش را در ایام جنگ تحمیلی در مدارس گیلان غرب سپری کرد. و با قبولی در رشته ادبیات عرب توانست دکترای ادبیات عرب دریافت کرد.

سیمین اسفندیاری متولد گیلان غرب دارای دکترای فلسفه از دانشگاه تهران است. وی هم اکنون به عنوان عضو هیئت علمی دانشگاه مشغول به خدمت است.

رسول پروین متولد 1354 شهرستان گیلان غرب توانسته است که اخذ درجه دکترای حقوق نایل آید. وی دوران تحصیلات کارشناسی ارشد را در دانشگاه شهید بهشتی با موفقیت به پایان رساند. **ارسلان پرواره** متولد شهرستان گیلان غرب موفق شده است دکترای شیمی دریافت کند و در دانشگاه رازی کرمانشاه به خدمت مشغول شود. وی مدتی را با عنوان فرصت مطالعاتی در دانشگاههای کانادا سپری کرده است.

یحیی یونسی زاده محل متولدش شهرستان گیلان غرب است. تحصیلاتش را تا پایان دوره متوسطه در مدارس شهرستان گیلان غرب به سر آورد. در کنکور سراسری در رشته فیزیک دانشگاه تهران پذیرفته شد و موفق شده است که دوره کارشناسی ارشدش را تا مقطع دکترا در رشته فیزیک هسته ای به پایان برد. به کوشش و تلاش یحیی یونسی زاده در راه تحصیل علم تا سطحی عالی از تحصیلات ستودنی است.

میفر کرمی متولد 1354 شهرستان گیلان غرب تحصیلات دوران متوسطه را در زادگاهش به پایان برد. دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد (فوق لیسانس) زبان عربی را در دانشگاه رازی کرمانشاه گذراند. وی در ادامه تحصیلات تکمیلی خود توانست به اخذ درجه دکترای ادبیات عرب از دانشگاه تهران نائل آید.

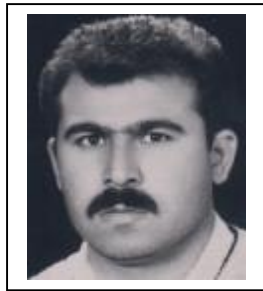
بابک کرمی متولد 1350 گیلان غرب با ادامه تحصیلاتش توانسته است که دکترای مکانیک را از دانشگاه تهران دریافت نماید.

فرود پروانه اهل شهرستان گیلان غرب است و تحصیلات خود را تا مقطع متوسطه در این شهر به پایان برد و با ادامه تحصیلاتش در مقاطع بالاتر تا کسب درجه دکترای ریاضی پیش رفته است.

فرمان گلکارمنش اهل گیلان غرب است و در پی دریافت دکترای ریاضی از دانشگاه تهران است.

نعمت نیامرادی متولد 1358 در شهرستان گیلان غرب است و دوران تحصیلات متوسطه را در زادگاهش سپری کرد. باقبولی در دوره کارشناسی رشته ریاضی دانشگاه رازی کرمانشاه لیسانس ریاضی اش را آنجا گرفت. تبحرش به ریاضی آنقدر بود که مسایلی که دیگران حل نمی کردند او مثل آب خوردن از پس آن بر می آمد. نیامرادی در دوره کارشناسی ارشد (فوق لیسانس) در دانشگاه صنعتی شریف تهران پذیرفته شد و توانست از پایان نامه اش با عنوان حل معادلات دیفرانسیل تصادفی با

موفقیت دفاع کند. این تحصیل کرده رشته ریاضی بالاخره موفق شد در دوره دکترای ریاضی دانشگاه صنعتی اصفهان پذیرفته شود و از پایان نامه اش با عنوان سیستم های دینامیک دفاع کند و به کسب درجه دکترا در این رشته نائل آید.



حمیدرضا رستمی متولد 1353 شهرستان گیلان غرب است. درخت دانش ریاضی شهرستان گیلان غرب گویا پرثمر است و حمید رضا رستمی با توانست مدرک کارشناسی ریاضی از دانشگاه رازی کرمانشاه اخذ نماید. در ادامه تحصیلات تکمیلی مدرک فوق لیسانس ریاضی را از دانشگاه فردوسی مشهد با دفاع از پایان نامه اش با عنوان **C – Complete Group**

دریافت کند و به تدریس در رشته ریاضی بپردازد. وی با شرکت در دوره آزمون دکترا توانست در یکی از دانشگاههای کشور ارمنستان در رشته ریاضی پذیرفته شود. پایان نامه حمیدرضا رستمی تحت نام **Group with property (U)** است. وی مقالاتی علمی در نشریه های بین المللی به چاپ رسانده است.

ایوب محمدی متولد 1357 شهرستان گیلان غرب دوران تحصیلات متوسطه در رشته ریاضی فیزیک در زادگاه خود سپری کرد. با قبولی در دانشگاه تهران توانست دوران کارشناسی خود را با موفقیت به پایان برساند. سپس در دوره کارشناسی ارشد (مقطع فوق لیسانس) در دانشگاه علم و صنعت تحصیلات تکمیلی خود را ادامه دهد. ایوب محمدی بعد طی این دوران و گذراندن تعهدات خدمتی خود در دانشگاه کوئینز لند استرالیا دوره دکترا را با موفقیت به پایان برد. وی توانسته است از پایان نامه خود در طراحی راکتورهای اتمی با موفقیت دفاع نماید.

شاپور حیدرخانی متولد 1357 شهرستان گیلان غرب است. وی مدرک کارشناسی ریاضی را از دانشگاه رازی کرمانشاه اخذ کرد و سپس در دوره فوق لیسانس همان رشته در دانشگاه ساری پذیرفته شد که با شرکت در دوره دکتری توانست از تز دکترایش دفاع کرده و با چاپ مقالاتی در مجلات معتبر علمی به درجه دکترای ریاضی نایل آمد. حیدرخانی مدتی برای تکمیل دوره اش هم به کانادا رفت. هم اکنون در دانشگاه تدریس می کند. شاپور حیدرخانی را باید مرد خود ساخته لقب داد.

مسلم فتاحی متولد فروردین 1363 گیلان غرب دوران تحصیلی اش را تامقطع متوسطه در شهر گیلان غرب و بخشی از دوران متوسطه را در دبیرستان نمونه دولتی کرمانشاه سپری کرد. کارشناسی مهندسی شیمی را از دانشگاه رازی کرمانشاه دریافت نمود و آنگاه در رشته ترمو دینامیک در سطح کارشناسی ارشد دانشگاه تهران پذیرفته شد و پس سپری نمودن این دوره با موفقیت در رقابتی فشرده در بین نخبگان توانست در مقطع دکترای پتروشیمی دانشگاه صنعتی شریف پذیرفته شود. وی هم اکنون مشغول تکمیل دوره تحصیلی خود می باشد. نامبرده دارای مقالاتی در رشته خود در نشریات معتبر علمی است. مسلم فتاحی در دوران تحصیلاتش پیوسته جز دانشجویان برجسته بوده است.

علی حاتمی محل متولدش گیلان غرب است و دوران تحصیلات متوسطه را در زادگاهش به پایان برد و با استعداد و توانایی که داشت توانست مدرک دکترای زیست شناسی را دریافت نماید. وی در حال حاضر در دانشگاه به تدریس و پژوهشهای علمی مشغول است. فرزندان علی حاتمی هم با رتبه های دو و شانزده در کنکور سراسری به عنوان دانشجوی رشته پزشکی دانشگاه تهران پذیرفته شده اند.

احسان کمبری متولد 1360 شهرستان گیلان غرب تحصیلاتش را تا مقطع متوسطه در زادگاهش گذراند. پس از آن در رشته پتروشیمی دانشگاه شهید چمران اهواز قبول شد و دروه اش کارشناسی اش را با موفقیت به پایان برد. پس طی دوره کارشناسی در دوره کارشناسی ارشد مخازن نفت دانشگاه صنعتی شریف پذیرفته شد. پس گذراندن دوره تحصیلی فوق لیسانس در همان دانشگاه به عنوان نفر اول دانشجو دکترای صنعتی شریف توانست تحصیلات تکمیلی خود را به پایان برد.

حمیدرضا مجردی متولد 1342 و اهل گیلان غرب است. تحصیلاتش را تا مقطع متوسطه در این شهر به پایان برد. در رشته زیست شناسی مدرک کارشناسی گرفت. بر اساس علاقه ای که به تحصیل داشت توانست از پایان نامه کارشناسی ارشدش (فوق لیسانس) در رشته مهندسی آبخیزداری دفاع نماید و در پی ادامه تحصیلات تکمیلی دوره دکترای در رشته منابع طبیعی با موفقیت سپری کرد.

عبدالحسین پرنو متولد شهرستان گیلان غرب تحصیلات خود را تا پایان دوره متوسطه در زادگاهش به پایان برد. در ادامه تحصیلات توانست به کسب درجه دکترای تربیت بدنی از دانشگاه تهران نایل آید و به تدریس در دانشگاه مشغول شود.

ایوب باباخانی در گیلان غرب به دنیا آمد. مراحل اولیه دوران تحصیلی اش را در گیلان غرب سپری کرد. وی پس از طی دوران کارشناسی توانست در رشته شیمی تجزیه به درجه دکترای نائل آید. باباخانی هم اکنون به عنوان عضو هیئت علمی مشغول تدریس و تحقیق در دانشگاه است.

میثم اسدی متولد 1362 شهرستان گیلان غرب تا پایان دوره متوسطه در شهر زادگاهش در رشته ریاضی سپری کرد. بعد آن در رشته ارتباطات دانشگاه تهران پذیرفته شد وی سپس توانست فوق لیسانس مخابرات را در همانجا سپری کند. میثم اسدی در نهایت در دانشگاه هاوایی امریکا در رشته ارتباطات به عنوان دانشجوی دوره دکترا پذیرفته شد و دانشگاه مربوطه او را بصورت بورسیه پذیرفته است.

پزشکان

مرتضی حسینی جزء اولین پزشکانی است که از شهر ستان گیلان غرب برخاسته است. وی متولد سال 1327 است. تحصیلات دورا ابتدایی و متوسطه را در شهرهای گیلان غرب و قصر شیرین گذراند و بعد آن در دانشگاه تبریز در رشته پزشکی قبول گردید که توانست این دروه را با موفقیت به پایان ببرد. پس از آن متخصص اطفال گردید. نجفی مدتی هم برای تکمیل تحصیلاتش راهی کشور آلمان گردید تا بر بار دانش و تجربیاتش بیافزاید وی هم اکنون مشغول خدمت به نو رسیدگان این مرز و بوم است که نیازمند کمک دست مهربانی اند.

محمد کریم ساعی متولد شهرستان گیلان غرب است. وی توانسته است تخصص اطفال دریافت کند. ساعی را باید از جمله نخستین پزشکان منطقه دانست که موفق به اخذ درجه دکترا گردیده است.

حمید اسماعیلی یکی از نخبگان علمی گیلان غرب در سال 1340 در این شهر به دنیا آمد. وی تحصیلات خود را در رشته علوم تجربی تا سطح متوسطه در شهر زادگاهش به پایان برد و آنگاه در کنکور دانشگاه شیراز در رشته پزشکی قبول شد و با پشتکار و استعدادی که داشت توانست موفق به اخذ تخصص در رشته قلب و عروق گردد. وی هم اکنون به عنوان یکی از جراحان و متخصصان برتر قلب استان کرمانشاه و کشور در بیمارستانهای مختلف مشغول خدمت به هموطنان است. به قرار اطلاع ایشان موفق به اخذ درجه فوق تخصص جراحی قلب و عروق از دانشگاه تهران شده است.

فرج ا... پرهوده متولد 1346 شهرستان گیلان غرب در خردادسال 1364 در زیر شدیدترین بمبارانهای دشمن در منطقه گیلان غرب توانست دیپلم تجربی بگیرد. از پس با اراده قوی و پشتکاری که داشت به تحصیلات خود ادامه داد و در رشته پزشکی دانشگاه رازی دوره پزشکی عمومی را با موفقیت گذراند. چند سالی به عنوان پزشک عمومی در زادگاهش به کمک بیماران شتافت که در این زمینه می توان او را اولین پزشک بومی دانست که در شهر خود خدمت کرده است. بعد از چندی پرهوده توانست دوره تخصصی اش را در جراحی کلیه و مجاری اداری در دانشگاه تهران بگذراند. وی هم اکنون مشغول خدمت به بیماران نیازمند کمک در این زمینه است.

فاطمه آزادی متولد شهرستان گیلان غرب موفق شده است که در رشته زنان و زایمان تخصص بگیرد. وی تا پایان دوران متوسطه در زادگاهش تحصیل کرد. پس از قبولی در کنکور دانشگاهها در دوره پزشکی عمومی را سپری کرد و مدتی بعد هم توانست کسب تخصص کند و به کار در رشته مذکور ادامه دهد.

کریم عزتی زاده متولد 1338 شهرستان گیلان غرب فوق تخصص اعصاب و روان، عضو هیئت علمی آکادمی علوم روسیه است. نامبرده به چندین زبان زنده دنیا از جمله روسی، آلمانی، ایتالیایی و انگلیسی آشنا است.

داریوش حسنی نیا با داشتن تخصص داخلی سالها است که در خدمت بهداشت و درمان همشهریان خود در گیلان غرب است.

حمیدرضا محمدی اهل شهر گیلان غرب پس از گذراندن دوره عمومی و اخذ تخصص در رشته بیهوشی که یار و مددکار تیمهای پزشکی در بیمارستانهای مختلف است.

شاپور عظیمی به عنوان دندانپزشکی جراح مصدر خدماتی در این زمینه به هم وطنان است. عظیمی جهت آشنایی با تازگیهای علم دندانپزشکی دوره هایی در این خصوص در مراکز آموزشی کشورهای اروپایی نظیر فرانسه گذرانده است.

پزشکان عمومی و بومی منطقه زیادی این سالها در رشته پزشکی از دانشگاههای مختلف فارغ التحصیل شده و به یاری بیماران در مناطق مختلف شهرستان شتافته اند. بایدسپاسگزار این گروه از پزشکان بومی و زحمتکش بود که در حداقل امکانات با آشنایی با فرهنگ و زبان بیماران محلی تا حد امکان به آنها خدمات پزشکی ارایه می دهند. اغلب این تحصیلکردگان رشته پزشکی از 1370 شمسی به بعد وارد بازار کار شدند و جذب درمانگاههای تابعه شبکه بهداشت شهرستان شدند تا از توان خود در جهت حفظ سلامت و بهداشت هم میهنان و همشهریان خود استفاده کنند. در این راستا می توان از پزشکانی مانند: **دکتر مسعود سعیدی نژاد**، **دکتر بهرامی**، **دکتر پرمهر**، **دکتر غفور ندیمی**، **دکتر میرزا نیامرادی**، **دکتر تورج یزدانیپژوه**، **دکتر حمید رضا مرادی**، **دکتر پرندین**، **دکتر اکبری**، **دکتر ایران علیمحمدی**، **دکتر پوریاور**، **دکتر شهرام عزیزی**، **دکتر شهریار عزیزی**، **دکتر پیمان الفتی**، **دکتر حمیدرضا ولیانی**، **دکتر بهرام کاظمی**، **دکتر مجتبی پورمحمد**، **خانم دکتر پرمهر**، **دکتر مریم فتاحی**، **دکتر رسولی**، **دکتر کمال حیدری**، **دکتر جهانشاه فلاحی** (دکتر در داروسازی) **دکتر جهانی**، **دکتر ملکیه جعفریگی** و... نام برد.

از میان این پزشکان زحمتکش دو نفر اخیر در دندانپزشکی تخصص دارند. دکتر پورمهر و دکتر بهرامی مدتها سرپرست شبکه بهداشت شهرستان را داشته اند. در ضمن دکتر نیامرادی سالها سمت پزشکی قانونی را داشته اند و یار و مشاور برای مراجع قضایی بوده اند.

نمایندگان ادوار مجلس

شاید ایرانیان را بتوان یکی از ملل دنیای قدیم دانست که مجلس تشکیل داده اند. آن هنگام که اشکانیان مجلس مؤسسان بنیان نهادند کمتر کشوری در آن روزگاران وجود داشت که چنین کاری کرده باشد. در دوره محمد علی شاه در نتیجه فعالیت نسل جدید متفکرین که با استبداد قاجار مخالف بودند سرانجام زیر فشار مردم ایران مظفرالدین شاه قاجار ناچار فرمان مشروطیت را امضاء کرد و بنا و بساط مجلس شورای ملی آن عهد بر پا گشت. تا پایان رژیم پهلوی آن مجالس به بقای خود ادامه دادند. در بعد از انقلاب اسلامی هم اساسنامه مجلس شورای اسلامی در اولین فرصت با وجود تمام مشکلات که برای کشور پیش آمد مجلس راه اندازی و به تقنین قوانین مربوط به اداره مملکت پرداخت. در این راستا بر اساس اصول و آیین نامه های مربوطه به مناطق حوزه فرمانداریهای قصر شیرین، گیلان غرب، سرپل ذهاب، سومار و نفت شهر نماینده ای تعلق می گرفت که می بایست در چارچوب قوانین جاری انتخاب می شد.

قبل از انقلاب اسلامی دو نفر از شهر گیلان غرب: عباس خان قبادیان و غلامرضا اعظمی و بعد از انقلاب اسلامی هم در انتخابات دو نفر از نمایندگان به نامهای: مرتضی محمودی و مرتضی شیرزادی موفق شدند که کرسی وکالت حوزه مربوطه را به خود اختصاص دهند. این اشخاص هفت دوره توانستند به مجالس مختلف راه یابند و صاحب کرسی وکالت ولایت خود شوند. در باره سید حشمت... جاسمی اجاق هم مکان زندگی اجدادش در دهستانهای حومه گیلان غرب و دیره بوده اند مطالبی افزوده شده است هر چند ایشان در سالهای قبل از نماینده بودن در شهر سرپل ذهاب سکونت داشته اند و مدتی هم عضو شورای آن شهر بوده اند.

تا آنجا که بوده در یک جمع بندی کلی می توان گفت نامزدهای انتخاباتی در این حوزه برنامه از پیش تعیین شده نداشته اند که در صورت راهیابی به مجلس از آن دفاع کنند بلکه به سبب جمع و جور بودن حوزه انتخابیه و پاره ای پارامترهای دیگر، شیوه تبلیغات رو در رو را برگزیده اند و با استفاده از نفوذ بزرگان و متنفذین هر قوم و قبیله به جمع آوری آراء پرداخته اند. بعد برد در کارزار انتخابات هم طرف حساب همانهایی بوده اند که تلاش برای نامزد برنده کرده اند.

عباس قبادیان کلهر در دوره های چهارده و پانزده و شانزده نماینده مردم کرمانشاه در مجلس شورای ملی بود. که در بخش دوم این اثر توضیح آن آمده است.

"عباس خان قبادیان کلهر بعد از حوادث سوم شهریور ماه 1320 شمسی از زندان آزاد و در سال 1322 از طرف مردم غرب به نمایندگی دوره چهاردهم مجلس شورای ملی و سپس در ادوار پانزدهم و شانزدهم نیز برگزیده شد. " کشاورز، 1377، ص 72

معمربین می گویند زمانی که برای رای گیری به کرمانشاه رفته اند با طرفداران نامزد مقابل درگیر شده اند. آنها با این شعار که: امیر وکیل نمی شه، راهپیمایی کرده اند و در مقابل طرفداران قبادیان با این شعار پاسخ داده اند: با زور و حربه امیر وکیل غریبه.

غلامرضا اعظمی از خانواده علی آقاخان اعظمی در دوره پهلوی دوم از حوزه گیلان غرب و قصر شیرین توانست به عنوان نماینده به مجلس راه یابد. دوره نمایندگی اعظمی با وقوع انقلاب اسلامی و فروریختن شالوده های نظام شاهنشاهی همزمان بود و دوره نمایندگی اش به پایان نرسید و مجلس شورای ملی آن زمان منحل گردید.

مرتضی محمودی در نخستین دور مجلس شورای اسلامی توانست به عنوان نماینده شهرستانهای قصر شیرین، گیلان غرب و سرپل ذهاب به مجلس راه یابد. وی در جریان جنگ عهده دار این مسئولیت شد. با پیگیریهای او گیلانغرب از بخش به فرمانداری تبدیل شد و نیز مقام دومین شهر قهرمان که بعد خیلی بر زبان آورده شد نصیب گیلان غرب کند. از رقبای او دو تن مشهور بودند یکی به نام خاکسار و دیگری فردی معمم با نام پرتوی بود. درنهایت با غلبه بر رقباء در اولین دوره به مجلس شورای اسلامی راه یافت. او از جمله کسانی بود که در واقعه انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی زخمی شد. بعد پایان دوران نمایندگی محمودی به ادامه تحصیل پرداخت و توانست به اخذ درجه دکترا موفق آید و بعد آن به تدریس و سمتهای مدیریتی بپردازد. محمودی مدتی هم سمت سفیر ایران در یکی از کشورهای آفریقایی را داشت.



مرتضی شیرزادی زادگاهش گیلان غرب است و پیش از آنکه نماینده مجلس شورای اسلامی شود دبیردرس دینی بود. وی توانست در دوره های دوم و ششم مجلس شورای اسلامی به عنوان نماینده حوزه انتخابیه قصر شیرین، گیلان غرب و سرپل ذهاب دست یابد

در تعیین صلاحیت شیـرزادی برای نماینده شدن یکبار اشکالاتی پیش آمد اما در مراحل بعدی این مشکل مرتفع شد. از سخنرانیهای انتخاباتی او برای راه یافتن به مجلس ششم می توان به این نکته اشاره کرد که عصر روز چهارشنبه 1379/2/14 در میدان مسجد جامع شهر گیلان غرب ایراد کرد. وی در جمع هواداران خود که از سراسر شهرستان فراخوان شده بودند بعد بسم ا... الرحم الرحيم گفت: انا مدينة العلم و علی بابها. سپس کمی در توضیح این حدیث نبوی شرح آورد. آنگاه در باره برنامه های خود در انتخابات توضیحاتی داد مبنی بر اینکه در صورت پیروزی در انتخابات در دور جدید نمایندگی اش به سبب آشنایی با قوانین و راه کارها، بهتر می تواند به حوزه انتخابیه اش خدمت کند. در یک بروشور طولانی انتخاباتی، در صدر اهم فعالیتهای شیرزادی اشاره به فعالیت و پیگیری تصویب و تخصیص بودجه به بیمارستانهای شهرستانهای گیلان غرب و سرپل ذهاب در دوران نمایندگی شیرزادی آمده است.

سید حشمت ا... جاسمی اجاق نماینده دور هفتم مجلس شورای اسلامی در فاصله سالهای 1383 تا 1387 بوده است. وی و بستگانش از ساکنین دهستان دیره و روستای نثار به حساب می آمده اند. پیش از آن محل توطن نیاکانش روستای قیطول مرجان گیلان غرب و زیارتگاه بور سوار را هم بدانها نسبت می دهند. نیای او مرحوم آقا سید نجف اجاق قبله حاجات نیازمندان و شخصی با پاکی نفس و صاحب کرامت و اجاقدار بوده است.

جاسمی متولد دهستان دیره پیش از ورود در صحنه های سیاسی آموزگاری در سرپل ذهاب بود. در میدان مرکزی گیلان غرب در اعتراض به شعار انتخاباتی یکی از رقیبانش که یکی از آیات قرآن با مضمون " آیا آنانکه می داند با آنانکه نمی داند برابرنند " بر پارچه نوشته ای بود، بسیار برزخ شد و جوابهای تندی به رقیب داد.

سید حشمت ا... جاسمی اجاق در دور هفتم مجلس شورای اسلامی نماینده حوزه انتخابیه قصر شیرین گیلان غرب سرپل ذهاب بود. پیش از دوران نمایندگی در سرپل ذهاب سکونت داشت و عضو شورای شهر آنجا هم بود. لوله کشی گاز شهرهای حوزه انتخابیه اش را جزء بیلان فعالیت کاری دوره نمایندگی اش به حساب می آورد.



آقا سید نجف اجاق



سید حشمت ا... جاسمی اجاق

بزرگان ایلات و عشایر در مرکز مراجعات مردمی

نقش مردان و زنان بزرگ را در هر جامعه ای بر هیچ کس پوشیده نیست. اگر کار بزرگی وجود داشته باشد انسان بزرگی هم می خواهد تا آن کار انجام دهد. بلوغ فکری و پختگی شخصیتی هر جامعه ای وقتی ممکن و میسر است که افراد خبره و توانایی در آن جامعه باشند تا در دامن خود کسانی را پرورش دهند که از پس مشکلات رو به تزايد نسلهای آینده بر آیند. در کنار افراد شاخص و برجسته بودن به سان مکتبی عملی برای رشد و پرورش استعدادهای هر جامعه ای لازم است. در این میان جامعه ما هم هر چند بافت قبیله‌ای و عشیره ای دارد اما خالی از مردان کار آزموده و دانا نبوده است که بتواند به گاه نیاز بر مشکلات خود فایق آیند. بزرگان ایلات و عشایر که در مرکز مراجعات مردمی هستند دسته ای از این انسانهای بزرگ هستند که بیشتر وقت خود را وقف مرتفع ساختن مشکلات دیگران کرده اند. در امورات کسانی که به آنها برای رفع مشکلی رجوع می کنند با روی باز شرکت کرده و گاه شده چندین بار پی کاری را گرفته اند تا مشکل آن شخص بر طرف شود و این کار هرکسی نیست. شخصیت، درایت، کاردانی و نفوذ کلام هر کدام از این افراد به نوبه خود ستودنی است. هر کدام از این نیک نامان به روزگار و عصر خود منشأ کارهایی خیری بوده و هستند. در این بخش از چند تن از بزرگان و نیک نامان دیارمان که عمری را وقف خدمت به مردمان کرده اند یاد می شود.

الماس خان اردشیری معلمی دلسوز بود.

الماس خان اردشیری بزرگ طایفه روتوند در میان بزرگان جا داشت. الماس خان اردشیری جزء اولین دسته آموزگاران بومی بود که به شیوه جدید تعلیم و تربیت به نوباوگان شهرستان خدمت کرد. معلمی



وارسته و آگاه تا بود استوانه وزین دانش و خرد در میان مردم گیلان غرب بود. مطالعه متون و تجربه روزگار او را یگانه ای پرورده بود بی بدیل که خیلی از مستأسینش طعم شیرین خوشه های دانش او را چشیده اند. وی در سال 1387 دارفانی را وداع گفت. خدایش رحمت کند در هر مجلسی حاضر می شد بر رونق و قدر مجلس می افزود.

علیشاه خان پرویزی سیاه سیاه

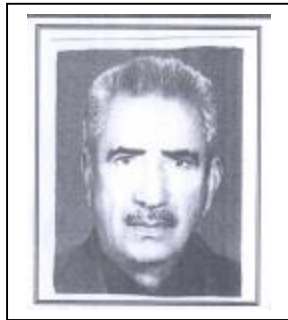
علیشاه خان پرویزی کلهر بزرگ و کلاتر طایفه سیاه سیاه گیلان غرب بود. در ایام حیات در بسیاری از جلساتی که به منظور گره گشایی از مشکلات طایفه خود و دیگر طوایف که منجر به حل مناقشاتی که بین طرفین اختلاف بود شرکت داشت و با زبانی شیوا و بلیغ، سخنانی نغز و کارگشا، گره مشکلات مردم را می گشود. وی دارای شخصیتی نافذ و کار آمد بود و همگان به سخنانش به دیده احترام می



نگریستند. وی در تاریخ 1385/12/19 دارفانی را وداع گفت.

حمه خان مظفوری

کدخدا احمد مراد مظفوری (همه خان) فرزند صحبت ا... خان مظفوری کلهر از تیره مظفوری که در حل بسیاری از اختلافات نقشی به سزا داشت. وی از خاندان میرزا محمد مظفوری که سالها سمت



منشی گری رییس العشایر کلهر علی آقاخان اعظمی و پیش از آن در دستگاه سلیمان خان امیر اعظم هم بوده است. خاندان مظفوری از تبار فتاح خان برادر کاظم خان از طایفه کاظم خانی هستند.

میرزا محمد مظفوری در سالهای پایانی رییس العشایری اعظمی به منطقه زواره کوه در اسلام آباد غرب مهاجرت کرد و در پیش از آن در گیلان غرب زندگی می کرد. همه خان مظفوری بیشتر در

مشکلات و مسائل مردمان ایل کلهر در مناطق ییلاقی قدم خیر بر میداشت. در وصفش باید گفت که: نکنونام نمیرد هرگز. همه خان مظفوری در جریان نزاع عمیقی که در میان طایفه «برگه» پیش آمد در کنار بزرگان سایر طوایف برای عقد صلح و سازش زحمات زیادی کشید تا عاقبت این نزاع به سازش کشیده شد. وی موارد بسیار زیادی از اینگونه اختلافات را به سازش بین طرفین کشاند. همه خان در فروردین 1383 بدرود حیات فانی گفت.

محمدخان اسفندیاری

محمدخان اسفندیاری معروف به پرچم دار ایل کلهر از بزرگ مردان کلهر و تیره محمد رضا از طایفه علیرضاوندی بود. در تناسب اندام و توان بدنی واقعاً کم نظیرش باید خواند.

نقل است که در یکی از جنگهای کلهر با طوایف مجاور سوار زبده ای از اردوی مخالف به میدان می تازد و هماورد می طلبد. چندین بار که در مقابل اردوی کلهرها می چرخد و حریف می جوید کسی به جنگ با او رغبتی نشان نمی دهد تا اینکه محمدخان اسفندیاری برای مبارزه آماده می شود و زمانی که با حریف درگیر می شود مدت زیادی با هم می ستیزند اما کسی غلبه نمی یابد تا اینکه در فرصتی محمدخان با ضربه ای که به طرف حریف یورش می برد ضربه اش به اسب هماوردش برخورد می کند و آنرا زخمی می کند و جنگجوی رقیب می گریزد و با گریختن آن جنگجو، درگیری هم به پایان می رسد.

ایشان ابوی نصرت خان اسفندیاری که از دبیران ورزش شهرستان گیلان غرب و از ورزشکاران نامی در رشته والیبال و نیای مادری کیوان مجردی بازیکن و کاپیتان سابق تیم ملی والیبال ایران در آورد گاههای بین المللی بوده اند.

حشمت خان حشمتی

حشمت خان از بزرگان طایفه عبدالمحمدی است و در زمان حاضر در میان مردم گیلان غرب و طایفه عبدالمحمدی از احترام خاصی برخوردار است. وی در حل مناقشات مردمی و به سازش کشاندن اختلافاتی که در منطقه بروز می کند نقش دارد.



حسن خان نوذری

بزرگ و کلاترطایفه زراونشی از دیرباز بنه مال مصطفی خان نوذری زرگوش بوده است. حسن خان نوذری و سپس فرزندش نیکزادخان نوذری که در عنفوان جوانی دار فانی را وداع گفت از این خاندان بوده اند. بزرگان طوایف در مرکز توجیهات مردمی و کارهایی که مربوط حل و فصل مناقشات مختلف است قرار دارند و این نیک نامان هم در طول حیات خود این مهم را در حق مراجعه کنندگانش بی هیچ توقع و چشمداشتی با روحیه ای جوانمردانه و مهری پدرا نه به نکویی به انجام رسانده اند. حسن خان نوذری با اهداء زمین محل بیمارستان الزهراء قدم خیری در راه خدمت به همشهریان خود برداشت.



شیرزادخان شیرزادی

از دیگر افراد سرشناس و بزرگان عشایر منطقه گیلان غرب می توان از شیرزادخان شیرزادی بزرگ طایفه شیرگه نام برد. قامت مردانه او زینت بخش بین مردم گیلان غرب است. وی فرزند علی اکبرخان شیرزادی کلهر و از خاندان محمد رحیم شیرگه است. در حل اختلافات و رفع مشکلات بین مردم پیشتاز است. در خون بستهایی که در منطقه پیش می آمده نقش مهمی داشته است.

شاعران و نویسندگان منطقه گیلان غرب

علی نقی آزادی یا نقی شوانیل از شعرای معروف و بزرگ منطقه کلهر بوده است.

"علی نقی آزادی معروف به دبیر از ایل کلهر است. وی از منشیان و دستگاه امیر اعظم رئیس ایل کلهر و عباس قبادیان امیر مخصوص و علی آقا اعظمی بود. دبیر کلهر از مشاهیر شعراء و ادباء ایل کلهر بوده و در نظم و نثر کمال مهارت و استادی را داشته است. در هزل و هجو هم مهارتی داشته است. حماسیات ایل کلهر را بر وزن شاهنامه در بالغ بر ده هزار بیت به فارسی سروده است. در شعر واله تخلص می کرد. در سال 1327-1328 در سن هفتاد سالگی در اسلام آباد [غرب] بدرود حیات گفت. " سلطانی، 1379، ص 257

نقی شوانیل از تیره شوان یا گلیاریل و در حیات علی آقا اعظمی هم بوده است و بسیاری از مدیحه ها و نوحه هایی که در رثای امام حسین سروده شده بدو نسبت می دهند. این بیت او بسیار معروف است و بصورت مثل در آمده است:

"هه چئی وه قورئان ماوه روم ده لیل / نه چئی وه خه رجئی یاروه لی وه کیل"
حکایت آن چنین است که: روزی کشاورزی به حاکم منطقه، از یکی از ضابطان بنام یارولی عارض شد که دیوانی توتونش بیش از حد برآورد کرده در آن جلسه مرحوم نقی آزاد هم حضور داشته است حاکم به او رو کرده و گفته نقی خان تو که مسیرت به آن طرف می افتد به ضابط بگو برایش تخفیفی در نظر گیرد. نقی خان هم به محل موصوف رفته و به ضابط دستور حاکم را بلاغ کرده و هرچه اصرار نموده نپذیرفته تا اینکه نامه ای به زارع داده و در آن بیت فوق را آورده است.

و نیز سروده است:

"ئهوسا منال بوم له رائ نادانی شرکته کردم له به زم مه زمه تخانی
ئیرنگه زانم ئه و کاره به ده گناهم له مق رهمانم رده"
وقتی کم سن و سال بودم در بحث غیبت کردن از دیگران شرکت نمودم. اکنون متوجه شده ام که آن عمل ناپسند بوده و این در حالی است که گناهمم به مانند مواز بدنم بیرون زده اند.
و بدو نسبت دهند که:

"بایه ژنی بخوازید بنه مال مهرد بوود له خهوف خودا بیمیگی زهره بوود
نه ژنیگ بخوازید بنه مال چه پهل دایه م و قایه م هه بوودن وه که ل"
در گلزار و ادب لرستان بین دبیر کلهر و سید منصور از شعرای اهل حق مشاعره ای رخ داده که دبیر در پاسخ شعر طویلی آورده که گوشه ای از آن ابیات ذیل است:

"سهی مه‌نسوور واسل سهی مه‌نسوور واسل / نه‌سیه‌تنامه‌ت وه‌نم بق واسل
 ئه‌وه‌ل په‌ی مه‌ره‌ز باد مه‌فاسل / ژئه‌نژه‌کسیوون دگر چ هاسل
 سانی هه‌ر به‌نا به‌نن وه پیشه / بی پیشه غه‌ریق ده‌س وه هه‌شیشه
 په‌یغه‌مبه‌ر واتن ریشه‌ی دین په‌نجه / خارج ژئه‌و په‌نجه ئه‌رگه‌نجه ره‌نجه
 هه‌ق ناسان وه‌نش مه‌واچان ئسوول / وه ئه‌و په‌نچ ئسووله دین مه‌یو وسوول
 ته‌وه‌یید وه مانای یه‌کتایی زاتش / ئه‌دل یانی ته‌سلیم وه ته‌قدیراتش"

در همین زمان هم گروه‌های از طایفه شوان، طایفه ای که نقی خان به آنها تعلق داشته برای زمستان گذرانی به مناطق گرمسیری گیلان غرب می آیند و گروه‌هایی از آنها هم در روستاهای رویان بزرگ و کوچک ساکن هستند.

آقا مراد یزدانی گیلانی یکی از شاعران خوش ذوق و توانای گیلان غرب بوده است که توانایی خاصی در سرودن انواع شعر داشته است. در بیشتر محاورات بین مردم به آقا محمد یا آقا مامه‌ی مشهور بوده است. یکی از کارهای او سرودن کلهر نامه است که مربوط به فعالیتها و جنب و جوش کلهرها در اواخر عصر قاجار و اوایل پهلوی است که شرح دلاوریهای آنها را در اوزان حماسی سروده است. در این چکامه بلند از بسیاری سرداران و مردان نامی که هریک در جای خود رشادتهایی نموده اند در میان ابیات آقا محمد به سان یلان شاهنامه جاودانی شده اند.

اجداد آقامحمد یزدانی آنطور که خود هم در اشعارش می گوید گیلانی بوده اند و از قدیمی ترین تیره گیلانی موسوم به ماهکی و روستایی به همین نام در گیلان غرب بوده اند که در گویش محلی «میه کی» نام داشته است. این روستا در نزدیکی شهرک صنعتی فعلی در محلی به نام «ناو چینای ئیرج» بوده است. دلیل ویرانی آن روستا مشخص نیست اما آقامحمد یزدانی در ایام حیات خود مقیم روستای خالو خالو (بینی گرد) بوده اند. در پایان اغلب اشعارش تخلص «آغه» آورده است. وی در تاریخ 10/10/1366 خ در سن یکصد سالگی بدرود زندگی گفت و در قبرستان میله‌یل (میله‌ها) گیلان غرب به خاک سپرده شد.

تفلّ شه‌ش ماهه‌ی هسه‌ین ئالوده‌ی شیر بق
 مده‌ر تشنه‌ی ئاو تفلّ تشنه‌ی شیر بق
 ئه‌ی مه‌ولای مه‌دینه ئمروو وه گیر بق
 چه‌نی سه‌برد بق زه‌ینه وه ئه‌سیر بق
 شه‌یتی هسه‌ین سه‌ر نیان توو
 له لای خوداوه‌ند خوه‌ی ئه‌یان توو

ئبنی ئهلی بـقـود زادهی په یغهمه
 سـولتانی شهیت ره سول سهروه
 سهده سهلهوات وه زات پاک په یغهمه
 بان نهوبهت بگـریم له دهسی به شه
 مووره دالگ پوسهم (مویه مادر رستم)

وهت بقنمهده وهو خفتان پووس بهوره وه
 شکسهس دهر وه تیپ دشمنانه وه
 رووله سپهر له گهردهن نهی له دووشد بق
 پووس بهور جهبهی ئهسلا پووشد بق
 سپهر له گهردهن کینهی دهرده بق
 رووله ئی ساته روو نه بهرد بق
 سداکهر رهخش گولگون له چا باید ئه وه
 له مهیدان کهفتیه گورز گاوئ سهر
 کهس پلئ نیهید ئیران زنده که
 گورز گاو سهرید سرخه له مهیدان
 تهکان ده وه خووهده جههان پالوان
 بکرهئ وه رووئی شکانی تلهم هفتخوان
 رووله سهری دیو سفی هاوردی له مازندران
 پووسهم وهت مادهر پیره مهرد دهیری دیوانه
 دی کهم له مردنی من بییه تانه
 دالگه ت م دید وهو که مهنه وه
 وهو گورز گاوسهر نوو سهده مهنه وه
 چهن دیو بالدار کردمه بهنه وه
 خودا زوور له بازوو کی نهسه نه وه
 م پراگهئ هفتخوان هاوردهم وه دهس
 دهس هفتاد و دو دیو وه دهس ویم بهس
 ئه و کهسه گئی م لهی چا کهردهن له بهن
 تانچ و بهخت له شان پاتشاهان سهن
 وهت رووله ههرکه ئهژنه ویاد ناو پیلتهن
 ئه شکافیاد زهمین نوو متر کهفن

تماشای مادهری سیا چاره کەر
گورز گاوی سەر کەفەن پارە کەر
وەت پووڵە بەمان گرتن رایی مەیدان وە بەن
وە سووز مەپرسوو نام پیلە تەن
وەت ئەئە نەنە خودای بازویاز بازی مەوازوو
بلوورەیل مەشکنید کۆزە مەسازوو

نورعلی گلینی از اهالی تنگه زیبای گلین در روستای سرباغ بوده است. آنطور که ورد زبانها است وی شاعر و عارفی مهذب بوده است که بر اثر شدت عطش در اورادش قالب تهی کرده و مرغ جاننش بی پروا پر گرفته است. آنطور که معمرین می گویند وی آن قدر شطحیات بر کف آورده تا آنجا که ذوق زده شده است و بدو نسبت دهند که در آخرین دم آورده است:

"هەئ ئاو هەئ ئاگر هەئ ئاگر هەئ ئاو / هەئ ئاو وە دە سەیل ئاگر ها له ناو"
حتی اگر دیگر هیچ چیزی نگفته باشد همین یک جمله برای نمایاندن قدرت خارق العاده و توصیف سر پر شور و دل رازناکش کافی است. در این راستا خطاب به او آورده اند:

"ئەئ دڵ نۆرە نەید لە گرەئ ناران مەسووزیا لە ئشوق خال نازاران"
تأثیر نوره گلینی تا جایی بر فرهنگ عامه عمیق و ماندگار بوده است که حتی به مثلی هم تبدیل شده است. آنجا که می گویند: "وهخت نهق جوور نۆرە گولینی پیتەرپوا بۆمن."
وقت نبود مانند نوره گلینی از فرط عطش و تشنگی قالب تهی کنیم. نقل میان کهنسالان بوده است که نورعلی گلینی بر روی صخره ای نشسته و هزار نام خداوند را بر زبان آورد و زمانی که آخرین اسم باری تعالی را بر زبان رانده آنچنان دچار جذب و ذوق شده که کالبد تهی کرده و جذب مغناطیس وجود شده است.

سەونز بلین مەچوو

"سەونز بلین وە نەزر خالە مەچوو وە نەزر زلفان تال تالە مەچوو
ئەئ مەس ئەبروو مەس سیاچەم مەچوو ماسک سەر قەتار نووای رەم مەچوو
والیزادەئ بەر ئەئ خەزال مەچوو نازار نازکیش کورده مال مەچوو
وئەئ کەل پەنگین بالآ بەرز مەچوو شووخ شە کەر رازتۆتی تەرز مەچوو
دەم گرد سوورەت گرد مل پەنگین مەچوو پیروزەئ خال خاس نە قش چین مەچوو
دگەئ مەم قەرمز پەبانی مەچوو هوووری هەدیقەئ پزوانی مەچوو
هۆنی، هۆنیەوون لە نخ هۆون مەچوو فەرائ شەیتکەر هەئ شرین مەچوو

زلیخای مسر شه‌م جه‌مال مه‌چوو نیسوو دپساق‌کهر تاه‌هفت سال مه‌چوو
 هووری هوورنسای هوورزایه مه‌چوو هومه‌یرای پهری به‌یزایه مه‌چوو"
 پرنیان، 1380، ص 98

حبیب محمدی در روستای چمن گلین دهستان دیره گیلان غرب در سال 1285 ه. ش بدنیا آمد. با ادبیات فارسی و کردی کلهری آشنایی داشت. در سال 1365 به رحمت ایزدی پیوست. متدین و روشن ضمیر بود. بیشتر موضوع اشعارش در مایه مذهبی و عمدتاً در ستایش امیر المؤمنین علی (ع) است. وی با شعر فارسی دارای آشنایی کاملی بوده و در بیشتر نامه هایش که برای تعدادی از دوستان هم‌عصرش، اشعاری از حافظ، سعدی، خیام و مولوی به مناسبت ذکر کرده که حاکی از مطالعه و آشنایی او با احوال و آثار این شعراء است.

هانا یا نهلی

| | |
|----------------------------------|---------------------------------|
| له نقائیه ئه‌رش نامد سه‌باتن | نسفی له قورئان مه‌دهو سه‌ناتن |
| یائه‌لی هانای فهد فهد ریاد رهس | پر‌هس وه دادم دهرمنه‌م بی کهس |
| له پروز نه‌له‌ست تاهالی ته‌هریر | ئالمان ئیجازت که‌ردهن ته‌فسیر |
| غه‌یرت هه‌لال موشکلات نیهن | کهس دانای ئموور کائینات نیهن |
| وه زوور بازوو یه‌دیلای نه‌لی | ئه‌شرف ژه ته‌فسیر ئنه‌ما وه‌لی |
| فه‌هیم و نه‌فهم دیوانه وئاقل | هه‌ریه‌ک یائه‌لی ئاوردهن وه دل |
| ههم راز ره‌سوول بی مه‌شی ونه‌زیر | بی خوف له دشمنه‌ن شیرقه‌لاگیر |
| یا نه‌لی هاوار ذلفه‌قار وه کهف | ئاواز ده‌هنده‌ی بانگ لا ته‌خه‌ف |
| ده‌ردم دشوارته‌ر نیهن له خه‌یبهر | یاغه‌وس ئه‌لغالس یاساقی که‌وسهر |
| هانا سه‌د هانا بر‌هس وه هانام | نه‌مه‌ن تاقه‌ت و تاب و ته‌وانام |

کمری - جمشیدی، 1384، ص 194

ناصر سهامی علیرضاوندی متولد شهرستان گیلان غرب بود و از شعرای کردی سرای توانای این منطقه بود. سهامی دوران زندگی خود را در میان عشایر و از طریق دامپروری سپری نمود. طبیعت بکر و زیبا و زندگی پر از مشقات عشایری او را طبعی سرشار و روان بخشیده بود که هر گاه فرصت سرودنی پیش می‌آمد گویی نوشته‌ای را می‌خواند. شمه‌ای از اشعار او صبغه مذهبی داشته‌اند و بیشتر آنها هم در هزلیات است. از ناصر سهامی خطاب به «قلا» (قلعه ویرانه)

بیرس له‌ی قلائی خراوه‌ی خایقور ئه‌وسا فه‌زابه‌خش ئیرنگه وه بی نقر
 فه‌دای قلاچه وه هوزو گول‌د بام ئه‌وسا جی شاهان ئیرنگه ویلد بام

کیخسرو میرزا از طایفه سیاه سیاه و تیره معروف به «خیل میرزا» بوده که منظومه ای با نام اکبر و داوود سروده است و گوشه هایی از آنها در سینه های کهنسالان به جای مانده است که بخشی از اشعار این شاعر توانای کرد در بخش دوم این اثر در جریان اختلافات اکبرخان و داوودخان و نیز گوشه ای از آن هم در باره جنگ صحنه و شورش سالارالدوله آمده است. آنطور که مطلعین نقل می کنند کیخسرو میرزا به عراق مهاجرت کرده و در آنجا در گذشته است. از آنچه که در سینه کهنسالان محفوظ مانده و بدو نسبت می دهند توانایی او در سرودن شعر حماسی پیدا است.

علی آقا شاره «بهجتی» از کردی سرایان این منطقه و اصل وی از طایفه شیرگه بوده است. از اشعار پراکنده او که در بین معمرین به جای مانده قوت بیان وی در شعر پیدا است. وی در بدیهه گویی و حاضر جوابی توانا بوده است.

علی اکبر عزیز از طایفه عبدالحمّدی شاعری توانا و خوش قریحه بوده است که در سرایش انواع شعر ید طولایی داشته است و بیشتر اشعارش ورد زبان است. در پایان حکومت رضاشاه، هنگام برگشت سران ایل کلهر از تبعید چکامه ای بلند سروده است که در آن به مشکلات ناشی از دوران تبعید برای طایفه اش با زبانی بلیغ پرداخته است. اشعاری از این شاعر در بین معمرین ورد زبان است.

خه زال زنهاری

| | |
|--|--|
| <p>سه رده ی گیسده هلقه ی مرواری سان داس چو سپای ئووردی ئجباری ئایه م به یدئه و دین ته رسای بت پهره س پیشانی چو رق مانگی دیاری د دیده چو باز شه یدای شکاری خال جقه ی شاه ی پیروزه کاری گه ردن چو مینای مه تلا کاری تلا ی ئه لمانی سکه ی ئنگلیسی ئه نام له قاقه ز سیکار نازکته ر د دانه له سهدر سینهد داس ئه جاز کوله نجه ی کشمیر خفتان پوله ک ریز له هوور بالآتر خولق ئنسانی خارجم کردیه له بسه لمانی ئه قرارو بکه م ته رک زنیانی</p> | <p>خه زال زنهاری خه زال زنهاری قه تاره ی گوله نگ پۆشی تاکاری بان زلفی له سهدر زلفان که ی په یوس خشه ی گرد سهر، دیم وه خو هس تاری ئه بروان که چن وه که چ ره فتاری بینی چو فانووس مه جلس ئزهاری لیوان یاقووتی پر له مرواری برقه ی گوشپاره د لیره ی سهرگیسی بالاد چو نه مام تازه ی سایه وهر د لال د مه نات د قوبه ی ئه لماس چوار لمره کردیه تافته و سه ونزو دیز برقه ی که مهر بهن من کرد سهرسانی زله ی نوو دانه مانای ئنوانی بیخود سهر به سم وه دنیا ی فانی</p> |
|--|--|

پرینان، 1380، ص 97

عسکر عزیزیان را باید از جمله تواناترین شاعران بدیبه سرای زبان کردی به حساب آورد که اشعار بسیار زیادی در زمینه های اجتماعی، هزل و هجو سروده است. زادگاهش گیلان غرب و از طایفه شیرگه است به همین خاطر بیشتر به «عسکر خل شیرگه» معروف است. تقریباً کمتر کسی در این منطقه هست که نام عسکر عزیزیان و اشعار هزل و هجو او را نشنیده باشد.

زکُرُ خودایِ ئەمین

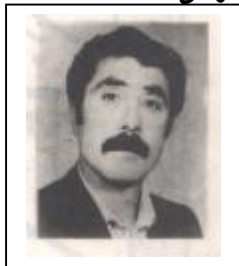
له خانه‌واده جه‌نگ و داوا بوود
مال هاوساد گهن بوود گهنی زاواد بوود
لاو نوا لید بگری خوهر لید ئاوا بوود
چوار ده ور مالد مین گوزاری بوود
تهو مالت بگریدن دهردد کاری بوود
خوهد روستانشین ژند شناری بوود
مه‌کان شه‌ود مه‌پـدان مین بوود
می‌مانینگ ئراد باید خانم له قین بوود
تفه‌نگد بی شه‌نگ ئه‌سپد بی زین بوود
دالگد بمرید باوگد خه‌مین بوود
لاشه‌ه له زندان ئمقی زه‌مین بوود
زوواند له زکر خودای ئەمین بوود

صید احمد رحمانی خروشان تر از سیلابهای دره گلین وقتی کف آلود از کوههای نوا و کچل نیزارها و بیدزارهای همسایه رودخانه را زیر شلاق سرکش خود می گرفتند ظاهر شد. افسوس به سان همان سیلابها فروکش کرد و برای همیشه دم فرو بست تا این خطه را از قریحه سرشار خود محروم کند و در سوگش فرو برد. توانا بود و روان و منسجم می سرود و برای هیچ قافیه ای در نمی ماند جز قافیه زندگی. رحمانی در سال 1339 کنار صخره های پر صلابت روستای چمن گلین به دنیا آمد. روستایش به او ذوقی سرشار داد و دنیایش ضبط صوتی کهنه، تا بگوید فقر مادر شعر است و « شرف » تسلیمش نخواهد شد. هرچه ریاضیات خواند نتوانست از پس حل معادله فقر برآید. این نهال نوپای شعر کردی کلهری در زمستان 1372 در اسلام آباد از دنیای فانی کناره گرفت، تا بگوید پرواز را به خاطر بسپار پرنده مردنی است.

سه‌ی ئامه‌د هه‌ر که‌س ئاشق پی‌شه بوود
نه‌بایه دل‌ت‌ه‌نگ زه‌خم تی‌شه بوود

ئاشق بایه هر له بلا بوود
 جوور ئه یوب وه دهس کرم موبتلا بوود
 جوور ئیمام هسهین له کهربه لا بوود
 له قه تله گای ئشق هه نیکوو کوشیه ید
 هه رکه شور ئشق له سه ری بوود کوشیه ید
 که ئ لال خاموش یا ته رسوو کوشیه ید
 دانا و دلیر مهرد، سخه نگوو کوشیه ید

من په ریشان درسم کـردن
 بی سـهر و سامان درسم کردن
 په ریشان خاتره یل گیان وه خاک بردن
 له خاک ئه وان من درس کردن
 دوسان سه یـر بکه ن چو په ریشان بوم
 مقدهر جوور تیر م جوور نیشان بوم
 په ریشانتـرین بهین دووسانم
 میوه ئ بی ئه رزش ناوی بووسانم
 سه ی ئامه د ئرا وه ئ جوور نالانی
 مه گه ر ئاواره له وهر دالانی
 یا په یتام ره سان کوه نه سالانی
 یا چیشتی تازه ئ له ئ دنیا زانی



پرویز بنفشی متولد گیلان غرب، تحصیلاتش را در شهرهای گیلان غرب، اسلام آباد و کرمانشاه تا پایان دوره دانشسرای مقدماتی نظام قدیم به سر آورد و آنگاه در کسوت معلمی منشأ خدماتی به همشهریانش شد. گشت. بنفشی از شاعران و نویسندگان دیار کردان کلهر است. وی سالها منشأ خدماتی به

دانش آموزان زادگاهش بوده و در مقاطع مختلف تحصیلی خدمت کرده است. با توجه به پیشینه ای که از خود در دیباچه یکی از آثارش آورده از دوران نوجوانی به شعر و شاعری علاقه ای داشته و در این زمینه مشقها نمود ه است. خود نخستین سروده اش را مناجاتی به زبان مادری اش می داند که در سال 1349 بر قلم آورد. علاوه بر سرایش به پارسی و کردی دستی هم به وادی گنجینه های نغز امثال و

حکم کردی برده و با گلچینی از خرمن معرفت پیشینیان در این زمینه پیشگام و پیشرو شد. مجموعه شعری از بنفشی با نام «**ترقوسکه**» و **گلچینی از ضرب المثل‌های کردی کلهری** به خط کوروش حسینپور و جهان‌شاه حسنی و با نقاشیهایی از غلامحسین پروه منتشر شده است. پرویز بنفشی متخلص به صابر مجموعه های شعری دیگری هم با عناوین «**شهنه‌ئ شه‌مال**» و «**ده‌نگدل**» به چاپ رسانده است.

سره‌یوان بار خه‌م خسیه وه کوولاً سراو قول ده‌ئ دل‌ئ وه‌ئ ده‌یشت چوولاً
ئه‌گهر وانگئ شنه‌فتی له کزه‌ئ وائ من و بایه‌قوشیم ده‌یم وه‌که پوولاً

کوس شیدایی

بر خیز ای فرزانه سر جامی به جام می زنیم تا اشتریب وریا رابی محابا پی زنیم
مست و خراب و بیخبر در گوشه میخانه ها همپای با رامشگران چنگ و رباب و نی زنیم
پای بکوییم بر زمین دیوانه سر در کوچه ها بر مرکب چوبینه اش شب تا سحر هی زنیم
خمخانه روییم تا ابد با می بشوییم جسم و جان ققنوس آسا پر زنیم آتش به ملک کی زنیم
صابر که سر بنهاده است در پای پیرمی فروش او کوس شیدایی زند برخیز تا با وی زنیم

ده‌یشت بی سووار

ئاسمان تا که‌ئ به‌خیلی ئهور بیده‌نگ دی بووار ئاجزم له باخ بی گول چپ له ده‌یشت بی سووار
وشکه سالی هاتییه یا تووف تووفان خه‌زه‌و قومری و کهوک و قه‌ناری له‌ئ ولاته دن له بار
هاله زنجیر ده‌س وپا وشان ئه‌رووس یاسه‌من تهرف تون کردن که‌له‌یل بی گونا گورگه‌یل هار

جلیل آهنگر نژاد نویسنده، شاعر و روزنامه نگار، زادگاهش شهرستان گیلان غرب است.



تحصیلاتش در رشته ادبیات بوده است. آهنگر نژاد در کنار کار معلمی در وادی شعر و نگارش هم گام برداشته است. اشعار و نوشته های فراوانی از او در جراید استان به چاپ رسیده است. حاصل زحمتهای جلیل آهنگر نژاد در روزنامه نگاری هم به ثمر نشسته و هفته نامه صدای آزادی که در کرمانشاه چاپ و توزیع می شود نتیجه کار و تلاش ایشان و همکارانش است.

آهنگر نژاد سمت مدیریت و صاحب امتیازی این هفته نامه فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، غرب کشور را بر عهده دارد. هر هفته مطالب و نکات بسیاری از رویدادهای مختلف استانهای کرمانشاه، کردستان و ایلام، برای علاقه مندان زمینه های مختلف فرهنگی در این هفته نامه منتشر می شود.

از دفاتر شعری آهنگر نژاد مجموعه هایی با نام «**نهرمه واران**»، «**وا**» و «**نهم**» منتشر شده است. وی همچنین اثری با نام «**حریر و شمشیر**» دارد که توضیحاتی در باره شخصیت‌های شاهنامه های کردی است.

بعلاوه آهنگر نژاد مدتی هم مسئولیت مجله ادبی سروه داشته و نیز مدیریت سایت بلوط را دارد.

| | |
|--|--|
| له ناو پروژیل وارانی دلّم گیر چه ویلیگه چه ویگ ئاگر که ولّم کهئ وه لا به یّدهم وره و جاران وه لا به یّدم وره و پروژئی وه لا به یّدهم وره و مائی وه لا به یّدهم وره و هوو هوو له ناو پروژیل وارانی هه چق مه جنوون ئاواره من و شهق خیس دهریایی منوو قرچهئ دلئی کائی تگ تگ ئه وره گهئ کهو تکی شوورئ په ژاره یلم | هه ر ئه و جوورگ خود زانی چه وه یل کال له یلیگه هه چق شاره یل چوولّم کهئ وه ملک سهوز نازاران گه ها له گیانی له گولّ تووژئی گ به رزه شین شمشالی وره وه فره یلی دالاهوو هه ر ئه و جوورگ خود زانی وه شیتی وهر نه مهئ شاره دلئی له دووس به ریایی منوو ئه وره یلی شهق والئی کهو هه چق ئه وریشم خود زه وه له نوو گولّ دهئ وه هاره یلم |
|--|--|

سعید عبادتیان (بانان)

سعید عبادتیان متولد 1342 در شهرستان گیلان غرب و از علاقه مندان به شعر کردی است. الهام بخش او طبیعت بکر کوه و گشت و گذارش در چکادها و زندگی ساده و پر مشقت مردمان دیارش است. خالصانه ترین واژگان کردی را باید در زیانش



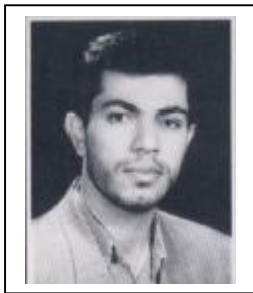
جست. گویی به آنها پابندی مقدسی دارد و رسالتش حفظ این اوراد است. تازگیها و بدایع شعر عبادتیان فراوان است و می توان گفت که پیش از این زمینه است. از موفقیت‌های او فعلاً نشر مجموعه هر چند کوتاه اما سرشار از بدایع از اشعار کردی او با نام «**هه له لام بقود گومد کردم**» است که خوشبختانه در بازار شعر جنبشی نهاد و علاقه مندان را بر سر ذوق آورده است. به آن امید که در هر

نگاه، نوتری بیافریند. عبادتیان تخلص «بانان» را برگزیده است. گوشه ای از تراوشات درونی عبادتیان در «ناومهرزان» یا بین مرزها را با هم می خوانیم.

ناومهرزان

تووژ خه م گرتیه پهردهئ پهژاره م
 چمان میل کیشاس له رِق گلاره م
 بال خِیالات وه مهیل جاران
 ته ر بکه م وه شه وه له پرزهئ واران
 پیژوارئ بووه م تا سهر پهچیهئ شهوق
 بنیشم تا سوو له پائ کووانئ زهوق
 زهوقم هـراجـه شهوقم تالانه
 رووهم شه و ورئ سیامالانه
 دلـم دلـقـرچـهئ ژیر دوار کهئ
 ههوائ ههول وههوش مینگه نوار کهئ
 بلووزه ئ ناگر گورهئ کوته سهور
 بهن بهن گیانم بکهیدن وه بهور
 بهورم بهن وه دهس با شهماله وه
 بووهیده م وه ماوائ کورده مالله وه
 با شهمال بهورم بووه تا وه دهیشت
 تا جی پائ خودا تا باخ بهههیشته
 مهلهکهیل ئهرش لهوره سناو کهن
 سناو وه پرزهئ نهرمه خوناو کهن
 تا مال گهچین قومقومهک بوورم
 تا تهقهئ تهول دارسمهک بوورم
 بوورم تا ئهوره گ ناو مهرزان نییه
 ئهغد شه و له سهر ئاسمان نییه
 شهمال بهورهگم بکه له داوان
 بچوچنهئ له رِق کووهئ سرهئیوان
 یاگر بهورهگم له کووان کهی بهش
 بهشه گهوراگهئ بهیدن وه سهرکهش

هلوور ملوور دار وایهم
 نایهم چوود و ونهئ مینئ
 بوش وه نایهمهیل دلگیرم لیدان
 سوهم دهم وه دهس گورگهیل کوه
 شنهئ وا تی ونهئ نایهم
 نهخشئ له قهئ زنهئ مینئ
 چ فایده دیرئ هاوار نهویدان
 وهلی هاشا کهم له جنس ئوه



علیرضا گودرزی متولد 1351 شهرستان گیلان غرب است. تحصیلات ابتدایی تا متوسطه را در شهر گیلان غرب سپری کرد. در 1373 در رشته ادبیات فارسی تربیت معلم کرمانشاه پذیرفته شد. علاقه به تاریخ او را به دانشگاه سیستان و بلوچستان کشاند و در سال 1378 با مدرک کارشناسی تاریخ دوره آن دانشگاه را به سر آورد. در همان سال در رشته تاریخ ایران در دوران اسلامی در مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه شیراز پذیرفته شد.

پس از طی دوران دانشگاه و دفاع از پایان نامه اش موفق به اخذ مدرک کارشناسی ارشد تاریخ گردید. در کنار کار معلمی به نگارش و پژوهش هم علاقه مند است. در این راستا به گفته خودش پژوهشی در زوایای تاریک تاریخ **ایل کلهر** در دوره مشروطیت انجام داده است. متنی مدون و محققانه است با استناد به گزارشات مکتوب و جمع آوری مصاحبه هایی با معمرین که خود دست کمی از منابع مکتوب ندارد به سؤالات زیادی در باره جنب و جوشها و تلاطمات ایلی، که در اواخر دوران قاجار و عصر مشروطیت و آغاز پهلوی بروز کرده پاسخ داده است. اثر ایل کلهر در دوره مشروطیت در شش فصل به رشته تحریر در آمده است و درسهای مفید و زیادی برای خواندن دارد. وی با آشنایی که به زبان رایانه داشته توانست سایت گیلان غرب امروز را راه اندازی و سامان دهی نماید که منشأ خدماتی به دوستاناران فرهنگ شده است. علیرضا گودرزی با زبان شعر هم آشنایی دارد و گاه گذاری از زبان حس گم شده آدمیان از دردهایشان می گوید.

منوچهر کمری متولد 1355 روستای چمن شاعر، نویسنده و پژوهشگر، دارای مدرک کارشناسی ارشد ادبیات فارسی از جمله فعالان زمینه فرهنگی که آثار متعددی از وی به چاپ رسیده است. مانند: سرپل زهاب در گذر زمان با همکاری جمشیدی، شکرانه با همکاری پرنیان و نیز دفتر شهر **هقور کاله و بق** و...

خسرو جعفریگی متولد 1340 شهرستان گیلان غرب است و تحصیلاتش را تا پایان دوره متوسطه در زادگاهش ادامه داد. پس از آن در رشته علوم اجتماعی تربیت معلم حصارک کرج پذیرفته شد.

علاقه او به تحصیل سبب شد تا تحصیلاتش را تا مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه تهران در رشته مردم شناسی ادامه دهد. جغرفیگی پژوهشهایی در زمینه مسائل فرهنگی و اجتماعی انجام داده است. اثر وزین «مردم شناسی قوم کرد با تکیه بر ایل کلهر» از آثار منتشر شده وی است که در دسترس خوانندگان قرار گرفته است. مردم شناسی قوم کرد در چهار بخش و 13 فصل ارائه گردیده و با دیدی کارشناسانه ویژگیهای اقلیمی، اجتماعی، فرهنگی و سنتی بخشی از مردمان کرد غرب کشور را برای اولین بار به رشته تحریر از نگاه یک بومی در آورده است.



رضا موزونی اهل شهرستان گیلان غرب شاعر، نویسنده

و دوست کودکان که همچون آنان بی ریا و بی شیله و پيله
برایشان شعر می سراید. وی از شاعران و نویسندگان خوش ذوق
و توانای دیار سرکش و سیروان که رویکردی نو در دو بعد در

شعر کردی ایجاد کرده است یکی آن که از گنجینه زبان کردی به سادگی بهره می گیرد و دیگر آنکه زبان کودکان را درک کرده است. موزونی در مراکز پرورش کودکان و نوجوان استان کرمانشاه منشاء خدماتی به فرزندان این مرز و بوم است. موزونی مجری بعضی برنامه های صدا و سیما ی مرکز کرمانشاه با موضوعیت زبان و فرهنگ بومی هم بوده است. گوشه هایی از آثار او اعم از کردی و فارسی در مطبوعات استان به چاپ رسیده است. از رضا موزونی تاکنون آثار زیادی مانند «یهی شهو نه گهر بجیدن...»، «میمگه جاپوو بهرقی، مورچه و گلوه کاموا و ترانه های ماندگار زاگرس، تاتی و یخی که عاشق خورشید» و مجموعه غزلهای کردی با نام «چراخ» به چاپ رسیده است. موزونی را باید نویسنده و شاعر و پژوهشگری پرکار در زمینه های ادبی بالخصوص ادبیات کردی دانست.

یهی شهو نه گهر بجیدن باله و گرم له شووند
کەش و کۆه و بیاوان یهک یهک یرم له شووند
کهوشه شپه کهمه و پا رق نهم له ئەو هنازه
یا گهر رهسم وه پیدا یا گهر مرم له شووند
گیسهیل شوور که نیای (به یاد شهدای جنگ)

من یادگار زهخم شانیهیل هاجیانم
ئاگر رواله کیشی له بهن بهن سقانم
هیمان له کوچهگان شار گیلهلان بلینه

هاوار پوولَه پوولَهئِ خوهِشکِه گانم
 گیسَهیل شووپِ که نیائِ هیمان نیه چوو له هورم
 له دالگهیل مْ نیه قشَم ناگر گری زوانم
 وهیلکانه گان قـ هؤل گش تیکه تیکه بونه
 هه رشه و ئِرا یه گیرن ئه وره یلی ئاسمانم
 ئهئِ ئاسمان نشینه یل خوه زه و منیش بوورداین
 باوهر بکه نهمه نیه لهئِ ملکه دی وسانم
 هه رجا بجم په گه یلم پرن له خون قیرهت
 ئاخِر له هووز زه خمم من پووله گهئِ گیله لَانم

...

هه ر شه و چراخ هورده لهئِ سونه کهم وه دارا
 لرقهئِ په نگین مانگه ناود وه قهئِ شه وارا
 چیدن وه کوو کهسه گه م ئهئِ گوله کهل مهسه گه م
 تا کهئِ م دلتیا بوم بایده و وهلی وه هارا
 بهور سقان مهجنون سووک نیه و خه مه یلی
 تا هور کال له یلی گل بخوه یـ وه روزگارا
 رووژ ره سی له باخان نیه قونئِ وه چه و په رهئِ ئشق
 ئایه م ئِرا زه رهئِ ئشق له یـره بچوو وه دارا
 له و بان تاش به رزه لایگه و یه که له لیمان
 کهل پیر کهئِ په سیدن وه شوون پائ شکارا

احمد شیرزادی شیخ سرخ الدین متولد 1347 گیلان غرب است. شیرزادی تا کارشناسی معارف ادامه تحصیل داده است و در دبیرستانهای شهر زادگاه خود به تدریس مشغول است. کوه و نوشتن را دوست دارد.

احمد شیرزادی به علت علاقه ای که به زندگی دلیر مردان عرصه جنگ داشت شیفته الگو پردازی و حالات شیر مردی از دلاوران و رزمندگان میادین جنگ تحمیلی شد و سرگذشت صفر خوشروان و برخی از اقدامات او را به نقل از همقطارانیش با نام «**اوج عشق**» به رشته تحریر در آورد. نکته قوت کار احمد آن است که واقعیاتی را به قلم کشیده که بسیاری، آنها را به چشم خود دیده اند.

'شبی با چند تن از یارانش به پشت خط دشمن در روستای مرجان نفوذ کرده به دوستانش سفارش می کند که شما کناری بایستید تا خودرو دشمن که دارد می آید

متوقف کرده و سرنشینانش را اسیر کنیم. صفر در حالی که لباسی شبیه دشمن به تن داشت در تاریکی شب با اشاره ای، خودرو عبوری دشمن را متوقف کرد. یک دستگاه جیب فرماندهی جلوی چشم همگان ایستاد. نفس در سینه ها بند آمده بود. صفر پیش رفت. سرنشینان خودرو دشمن که انتظار نداشتند پشت جبهه شان به خطر بیافتد قامت مردانه صفر را سلاح به دست روبروی خود دیدند... " اوج عشق با تصرف و تلخیص صص ۱۵

174



برزو نجفی متولد 1343 شهرستان گیلان غرب است. وی از فرهنگستانی است که موفق به حفظ کل قرآن کریم شده است. نجفی دوران تحصیلی خود را تا سطح متوسطه در شهرستان گیلان غرب به پایان برد و بعد آن با شرکت در آزمون ورودی دانشگاهها در رشته معارف اسلامی دانشگاه رازی کرمانشاه پذیرفته شد. نامبرده بعد فارغ التحصیلی از

دانشگاه در کسوت معلمی، سالها خادمی فرهنگی برای نوباوگان دیارش بود. این حافظ کل قرآن کریم ده سال هم در ایام جنگ تحمیلی در بازداشتگاههای بعثیان به سر برد.

علیرضا آقایی متولد گیلان غرب که تحصیلات خود را تا سطح کارشناسی ادبیات فارسی ادامه داده است. وی به داستان نویسی علاقه مند است و در این زمینه داستانهای به رشته تحریر در آورده است. آقایی در زمینه فرهنگ و ادبیات کردی و سرایش شعر هم توانایی خاصی دارد و داستانهایی را از زبان مادریش گردآوری کرده است. به امید آنکه بتواند گوشه هایی از کارهایش به علاقه مندان این وادی ارائه کند.

اله داد شبابی متولد 1343 گیلان غرب از جمله فعالان عرصه فرهنگ است. وی دارای مدرک کارشناسی ارشد در رشته شیمی آلی که مدتی سمت ریاست دانشگاه پیام نور گیلان غرب داشت. در طول دوره تصدی وی بر این واحد آموزشی، تعداد رشته های علمی ارائه شده از یک رشته به سیزده رشته افزایش یافت و آمار دانشجویانش به بیش از دوهزار دانشجو رسید. همچنین در پی تلاش ایشان، دانشگاه پیام نور گیلان غرب در سال 1380 از سوی شورای گسترش آموزش عالی به عنوان مرکز شناخته شد. شبابی به پژوهش در عرصه های علمی و ادبی علاقه مند است.

اسد حسینیان متولد 1341 شهر گیلان غرب است. تحصیلات خود را تامقطع کارشناسی ادامه داده است. در کنار تدریس علاقه ای هم به سرایش شعر و نوشتن دارد. حسینیان مجموعه ای از تجربیات خود را در قالب کلمات قصار و اندرزنامه با نام «رازهای زندگی» به چاپ سپرده است. حسینیان به سبب علاقه به کهنوردی بسیاری از چکادهای مرتفع محل زندگی خود را را زیر پا گذاشته و سفری هم به قله دماوند داشته است.

علیرضا یعقوبی متولد شهر گیلان غرب دوران اولیه تحصیلاتش را تامقطع متوسطه در زادگاهش سپری کرد پس از موفقیت در ورودی دانشگاهها تا کارشناسی تربیت بدنی تحصیلاتش را ادامه داده است. یعقوبی در این رشته مربی و مشوق دانش آموزان هموطنش است. وی توانسته است تا دان چهار کاراته در سبک شیتوریو پیش برود و تعداد زیادی شاگرد ممتاز پرورش دهد. علیرضا یعقوبی در کنار ورزش در وادی شعر و شاعری هم گامهایی برداشته است و با گوشه هایی از موسیقی و سازنی آشنایی دارد و از خطی نیکو هم بهره مند است. سروده های یعقوبی به زبان مادری اش است و رنگ و بوی خاص خود را از سادگیها و زیباییهای محیط زندگی دارد. وقتی اشعار یعقوبی را مرور می کنی کودک می شوی و در ترنم باران در کوچه های صفا و سادگی می دوی تا دامنی شادی و طراوت بچینی. از علیرضا یعقوبی در نشریات و جراید محلی گاه قطعاتی منتشر می شود.

پروژهیل دؤر ئهوسا
له شادی کهم نیایشتیم
شهوهیل تهه نیایشتیم
گول وه خهوارق ئهوسا
واران ریواربق ئهوسا
دهسمان بوو دوا داشت
تا سوو گولوو رشانق
بوو کونه بوو تیهنی دا
خهنی وه هاوشیهو بق
چوه گهپ له سهرده وا داشت
ئراد تام ههسهل دا
چوه بی نهسیبیم ئمروو
دایه پیره ها له کوو
گهپهیل گهرمی باوشی

پرم له هؤر ئهوسا
ئهوسا ک قهه نیایشتیم
پروژهیلیمان رووشن بق
هه پروژ وه هارق ئهوسا
ههر پروژ وه کۆچهگانا
تا دل پهنک خودا داشت
ههنای خنیه بهنانق
کۆچه بوو گولوهنی دا
ههرکه ههلقه داقله مق
دایه پیهره سهفا داشت
ههنای بهنای مهتهل نا
چهنی قهریبیم ئمروو
شهوارهگهئ مانگ نوو
ها کوو خهزیان و ناشی

داوان پری له نازی
سفی‌ده‌گه‌ئی گول سوو

یه‌ئی ده‌یشته دل وازی
ئرا تیه‌ریکیم ئمروو!!



بهروز ابراهیمی متولد 1339 گیلان غرب پس از سپری نمودن تحصیلات دوران متوسطه در زادگاهش در آزمون ورودی تربیت معلم پذیرفته شد و کارش را با تدریس در آموزشگاههای شهرستان گیلان غرب آغاز کرد. بنا به گفته خودش از کودکی به شعر محلی علاقه داشته

است. سروده هایش بیشتر رنگ و بوی طبیعت دارند. دفتری از اشعارش با نام «**خفتانیک له رنگ**» به علاقه مندان شعر کردی کله‌ری تقدیم شده است.

نَشکَه‌فَت

وَه چَهو خَوه‌ئی دِیَه هَزاران مالاَن
سَه‌رَتیلِئِ لَه شان نَشکَه‌فَت داخه‌فَتِئِ
چَه‌ن رَه‌نَگ دِرِه‌وَشیایِ وِیَنه‌ئی نَوُر خَوهر
هَه‌رِیَه‌ک سَه‌رِدارِیگ لَه شِوورَه‌ت سَه‌نَگِیَن
یا گَه‌ر چِو ناکر لَه ناو باد و به‌وَر
شَه‌کَه‌تِی خَسَن نِئَه‌وَساچِ دِوواران
سِیَه مالاَن نِیَه‌وَنیدِ دِی وَه نِئَه‌لَکَه‌فَتَه
کِوچِگانِی کَه‌فَتِیَه پَه‌ئِ ساج وَه‌یِلانَه

نَشکَه‌فَت پِیِرَه‌گَه‌ئِ وَامنَه‌ئِ سالاَن
مالِ پَه‌نَچ سَوَن وَه تَه‌رَکَه‌و کَه‌فَتِئِ
گَه‌وِرا سِوواران زین و پَکاو زه‌ر
دِیواخان‌داریا و قِوَدووم پَه‌نَگِیَن
مَنسَن وَه بَه‌رَقِ گِرمَه‌هَپِ نِئَه‌وَر
پا و لَه‌چِگ پَه‌نَگِیَنه‌یِل یَه‌کَه سِوواران
لَه‌و دَه‌م سِیَه‌ئِ سَه‌خَت نَشکَه‌فَتَه
کَه‌سِئِ پِئَا نِیَه‌و شِوونَه مِیَلکانَه

نَشکَه‌فَت (غار) نقبی به تاریخ زنان و مردانی است که روزگاران را با عزت و ابهت و ارجمندی و شأن و شوکت و رسم مهمان نوازی در مسکن خود زیسته اند. امروزه دیگر برای کسی میسور و ممکن نیست که دمی را در آن فضا تنفس کند. تنها نامی از آن مهربانی‌ها و مردانگی‌ها باقی مانده است که مایه حسرت شده است. نَشکَه‌فَت اسفی زرد بر ویلانی ساج وحدت در پی افتراق اجاق‌های سرد میلکان رها شده که جویای برپا دارنده‌ای برای زمزمه سیه مال صمیمت در همسایگی اشکفت، همسایه‌ای پایدار و ماندگار در درازنای تاریخ است.

ابراهیم اکبریان متولد گیلان غرب دبیر دروس تاریخ و جغرافیا و علوم اجتماعی مدارس شهرستان زادگاهش است. علاقه خاصی به نوشتن و پژوهش دارد. او توانسته است که در زمینه‌های مختلف کنکاش کند و چیزی نوی بیابد که امید است بتواند آنها را انتشار دهد. اکبریان علاوه بر پژوهش در زمینه‌های تاریخی و اجتماعی در وادی شعر و هنر هم دستی دارد.



لطیف امینی متولد 1349 شهرستان گیلان غرب تحصیلاتش را تا سطح

کارشناسی ارشد (فوق لیسانس) ادبیات عرب ادامه داده است. وی ضمن تدریس در دبیرستانها و مراکز عالی تحصیلی منطقه، تحقیقات

و پژوهشهایی در زمینه های مختلف فرهنگی به انجام رسانده است. وی به تازگی مکتوبی را با زمینه ای عرفانی به نام «**طربنامه عشق**» به چاپ سپرده است. لطیف امینی در زمینه آموزش زبان عربی هم تألیفی دارد. امید می رود بتواند نوشته جات و پژوهشهای دیگری را هم که انجام داده به بازار کتاب عرضه کند.

سجاد جهانفرد اهل روستای نیان و قیلان از توابع شهرستان گیلان غرب تحصیلاتش را تا مقطع متوسطه در شهرستان زادگاهش به پایان برد روی علاقه ای که به فرهنگ کردی دارد به کنکاش و جستجو در این راستا پرداخته است. و در نوشتن زبان کردی مهارتی به هم رسانده است تا جایی که چندین اثر مانند دفتر اشعار سعید عبادتیان با نام **هله لام بۆد گومد کردم، شنه ئی شه مال** پرویز بنفشی و مجموعه **خفتانینگ له رنگ** اشعار بهروز ابراهیمی، **له ئی شیره بیزارم ک شه مسیه** اثر شیردل ایل پور، (**شمشیر**) ترجمه صادق سامره یی و... را حروفچینی و ویرایش کرده است. وی با اندوختن تجربیات و مهارتهایی در این زمینه فعالیتهای درباره مسائل متنوع فرهنگ محلی دارد. اخیراً مجموعه ای با نام **مانیشیت** از او به چاپ رسیده که مشتمل بر نامنامه ای است برای نامگذاری افراد و اماکن محلی مناسب است. اثر دیگری از این نویسنده که به چاپ رسیده است «**ئه فسانه پیل ولات میدیا**» نام دارد که مجموعه ای 7 جلدی از داستانها و متلهای کردی است که تا به حال دو جلد از این مجموعه به چاپ رسیده است. همچنین از جهانفرد مجموعه داستانی از نویسندگان جهان به نام (**ئیفلین**) به زبان کردی ترجمه و انتشار یافته است.

یحیی صادقی متولد روستای محمدی شهرستان گیلان غرب در رشته ادبیات فارسی مدرک کارشناسی گرفته است. در پی ادامه تحصیلات تکمیلی در دوره کارشناسی ارشد قبول شد. وی در کنار کار معلمی دستی هم به وادی قلم برده و با نشر خاطرات فرج... خان منیشی با نام «**ناگفته های کلهر**» و کوششی که در این زمینه داشته توانسته از زبان شخصی بومی رویدادهای جامعه را در چند دهه گذشته راهی بازار کتاب کند. این خاطرات جدای از پاره ای اشکالات مانند عدم درج تاریخ وقایع به خودی خود سندی بر سقم روایاتی است که سینه به سینه انتقال یافته است. در

مجموع این اثر را می توان غنیمتی به حساب آورد زیرا در حد محلی این اولین کار در نوع خود بوده که تاکنون انتشار یافته و در آن شخصی در گذشته ها که شمار باسوادان بسیار اندک بوده است، در محیط عشایری به فکر ثبت خاطرات خود که گوشه هایی از تاریخ منطقه است، افتاده است.

نورا... کریمی متولد 1341 روستای قلعه رمن از توابع شهر سرمست در شهرستان گیلان غرب است. وی تحصیلات خود را تا سطح کارشناسی ادامه داده است. کریمی مجموعه ای از ضرب المثل های کردی با نام «**واته ئ پیشنان**» را با همکاری اکبر رضایی انتشار داده است. از ضرب المثل هایش:

گایل گونا کن که یخودایل تاوان دهن. جور آن دیوانه را صد مرد عاقل کشد.
هر چئ بوارئ شکس گیوه س. ضعیف ضربه پذیر تر است. بارش بیشتر و کاستی گیوه.
وهق نه زانس نه لپه پرکه بکه ئ وهت زهق چهفته. عروس ندانست برقصد گفت زمین سرایشیب است.

و یک رباعی از کریمی:

ناز نکائی ت نشوه ئ گول شکان قامت به رزید قلائی دل پمان
 که ژالی دیده ئ په ژیائی بیخه وشد له یوائ تیرینگ بق جه رگئی م سمان

نشمیل افشارزاده متولد شهر گیلانغرب، دارای مدرک کارشناسی ارشد توسعه روستایی و دانشجوی دوره دکتری با همکاری دکتر عبدالحمید پایزن اثری از وی در مورد: آشنایی با فرهنگ عشایر کوچ رو ایل کلهر به چاپ رسیده است.

همایون رحیمیان متولد شهر گیلان غرب و دبیر ادبیات فارسی مدارس این شهرستان شعر در وجودش می جوشد. کلمات و اصطلاحات را لباسی نو می پوشاند آن چنانکه شنونده و خواننده اشعارش در زیبایی گلبرگهای خیالش متحیر است که کدام رنگ و رایحه را برگزیند شاید اگر پاره ای مشکلات اجازه می داد رحیمیان آن قدر می گفت و می نوشت که مثنوی هفتاد من کاغذ می شد. در قالب مجموعه غزلی از او «**گریه کن گل شقایق**» در دسترس دوستداران کتاب قرار گرفته است.

بوف کور

در بختم به گل مالیدن اولی به گور عشق من نالیدن اولی
 بهار ما بهاری کاغذی بود تبسمهای ما ماسیدن اولی

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| کلاف درهم بخت سیاهم | مثال طره‌ی تو دیدن اولی |
| خراب آباد خود را بوف کورم | به شب آوای من نشیندن اولی |
| دلی را کز عشق تو خالی است | میان خاک و خون غلتیدن اولی |
| شدم زنده به گور خاطرات | به روی نعش من مویدن اولی |
| نه آغازی نه پایانی خدا را | بساط هستیم برچیدن اولی |

ایران علیکرمی از جمله فارسی سرایان گیلان غرب است که در اغلب اوزان و قالبهای رایج شعری اشعاری سروده است. وی دبیر درس ادبیات فارسی است و تحصیلاتش را تا مقطع کارشناسی در دانشگاه تهران سپری کرده است. سخن و قلم خانم علیکرمی یادآور زبان گویا و بلیغ شادروان حشمت علیکرمی که فارغ التحصیل دانشگاه تهران در رشته فلسفه و بنا به اظهارات دانشجویان همدوره اش از دانشجویان ممتاز دانشگاه در پیش از انقلاب اسلامی بود که دست اجل مهلتش نداد تا... اما گویی در شعر خانم علیکرمی تبلور روح سخن و دانش حشمت، حشمت و ابهتی یافته و گوشه‌هایی از خرمن معرفت او چیده است تا نهال شعرش مستحکم و بدور از لغزشهای بی‌معلمی باشد. مجموعه اشعاری از سروده‌های ایران علیکرمی با نام «سالله» انتشار یافته است

سرود باران

| | |
|------------------------------------|-----------------------------------|
| کردم شتاب بر وصل و بر لقای باران | دیدم پس نیستان دل صفای باران |
| چون حاکم بهاران آورد بیسرق سبز | بس گریه بکردم من در قفای باران |
| بر چرخ پرتو دستان نیاز دیدم | کز ابر فیض جستند آنها دوای باران |
| بس کوفت بر سر آن رعنا بنفشه‌ی باغ | تا رسم عابدی بگرفت از جفای باران |
| دارم به وام طبع رحمت زبارش او | خوانم سرود رحمت من با نوای باران |
| چون آب فیض بر دشت برزگر بیارید | مستانه مدح فیض و وفای باران |
| از خشکی دشت غریب خواندم | که او هست در خیال بذل ودعای باران |
| چون گرد حسرت از دل برد آن طراوت او | خود با تمام دل می‌گفتم ثنای باران |

مهوش سلیمانی متولد شهر گیلان غرب کارشناسی ادبیات خوانده و آن را تدریس می‌کند مجموعه ای از اشعار کردی از او به چاپ رسیده است.

خانم **شهناز همراه دوست** متولد 1357 شهرستان گیلان غرب روستای قمرالی است. همراه دوست غیرتی کرده و تعدادی از حکایت‌های بین مردم را که او آنها را «افسانه‌های سرزمین

مادری ام « نامیده است به رشته تحریر در آورده است. باشد که الگویی در این زمینه برای جامعه نسوان ما باشد که می شود نوشت. خانم همراه دوست مشغول پژوهش در زمینه ادبیات محلی است. به امید آنکه بتواند آثار بیشتری در این زمینه نشر دهد و بر غنای فرهنگ بومی بیفزاید.

مجید یزدان پناه متولد 1346 گیلان غرب تحصیلاتش را در رشته ادبیات فارسی تا سطح فوق لیسانس ادامه داد. کارش را با تدریس در دبیرستانهای شهر زادگاهش آغاز کرد. چند مدتی هم در پستهای اداری آموزش و پرورش مرکز استان به فعالیت مشغول بود تا اینکه در رشته ادبیات و هنر ایران در دانشگاههای ارمنستان در سطح دکترا پذیرفته شد. «**تصحیح رستم و زنون**»، مجید یزدان پناه را به وادی نوشتن کشانده است. زنون از قهرمانان داستانهای شاهنامه کردی است که در اثر گرانبار حکیم توس جایی ندارد و این می رساند که ابیات و برگهای شاهنامه در سینه های مردمان این مناطق بیشتر بوده است. اثر رستم و زنون از سروده های شاعر توانا و برجسته کرد سرهنگ الماس خان کندوله ای است که یزدان پناه آنرا بررسی کرده و ارایه داده است.

بهزاد پریشور فارغ التحصیل کارشناسی ارشد دانشگاه تبریز مجموعه ای با نام شهدای گیلان غرب به چاپ رسانده است. پریشور در این مجموعه مقدمه ای در باره گیلان غرب و جنگ نگاشته و زندگینامه تعدادی از شهداء به همراه عکس سایر شهیدان جنگ تحمیلی شهرستان گیلان غرب را انتشار داده است. خانم **رؤیا کوهستانی** متولد گیلان غرب در حوزه داستان کوتاه تخیلی و ادبیات تفسیری توانسته است که از نوشته های خود مجموعه ای کوچک را با عنوان «**بیا تا قدر همدیگر بدانیم**» به دست چاپ بسپارد. زبان اثر، پارسی و در قطع رقعی به همت نشر چشمه فرهنگ و هنر کرمانشاه راهی بازار کتاب شده است. کتاب از نثری روان برخوردار است و عنوان تعدادی از داستانهای آن بصورت جمله آمده است.

زهرا رستمی اهل دهستان ویژنان از جمله کسانی است که زمینه شعر کار کرده و اثری از وی هم منتشر شده است. رستمی از جمله روشندان شهرستان گیلان غرب است که توانسته در این زمینه اثری بیافریند. در این راستا باید از زحمات علی مظفری مربی وی تقدیر کرد.

صید محمد پرور زادگاهش روستای علی کرم از توابع شهرستان گیلان غرب است. وی در کنار کار معلمی سروده هایش هم در مجلات و نشریات گاه به چاپ می رسد. اخیراً مجموعه ای از اشعار کردی کلهری او با نام «**پهژاره**» به چاپ رسیده است. مضمون اشعارش مسائل اجتماعی و وصف مناظر و مرایای طبیعت است. گاه اشعاری هم با مضامین دینی می سراید.

وادهئ بههار

هەر وهخت کولهو بق شهوار بی پهئ
 رووژیار کنهیز کهمی دا وه خووهئ
 شکیا کولی تووقئ سهرمای بیپهئ
 له نوو چۆزه کرد سیف و دارئ بهئ
 ئهوسا دی بزان وادهئ بههاره
 وادهئ هه لپرگهئ بهرزه چناره
 هەر وهختئ ئهرجن بی سروه و بی دهنگ
 کیشا و سهه بهتیهئ وال رهنگ وه رهنگ
 گیا وهلی زموا ههم دهس کرد وه جهنگ
 جیق دا وهاته و بان ههم له سینهئ سهنگ
 ئهوسا دی بزان وادهئ بههاره
 ههم وادهئ زنهئ ههم کشت وکاره
 ههروهختئ له نوو قال کهفت ئه و کوان
 مال و پیهن و رهو گهلیار برد و بان
 تلهسم شهوار بی سروه شکان
 بایه قوش وه قوو وه فیکه شوان
 ئهوسا دی بزان وادهئ بههاره
 وادهئ ههول و بارو چیت و دواره
 ههروهختیگ دید ههم له سهه نسهه
 باشه مال جمیا و زه لان دا له بار
 وای نهسیم یه واش تاوتاو هاورد ئه و خوار
 بوو هناس خواهش شکوفه له دار
 ئهوسا دی بزان وادهئ بههاره
 وادهئ وای ههونک نیمه شهواره
 ههروهختئ ئاو بق وه فر زمسانی
 وه یهئ ئشاره نهرمه وارانئ
 که و د جفت بق وینهئ لفانی
 لانه کرد له جائ بی ناو نیشانی
 ئهوسا دی بزان وادهئ بههاره

وادهئ ناز و توورئ ئشق و ئشاره
 ههر وهختئ منالهل جهم بقن وه شهو
 تا سوو نیایشتن خهو له بال چهو
 بهزم زپان بق و قال و دمو بدمو
 یهئ سه ره دانا یهئ سه ره بردهو
 ئهوسا دی بزبان وادهئ بههاره
 دهیشت پره له شهوق گووشه هساره
 ههر وهختئ وه قین ئاسمان گرمان
 خهو زمسان له چهو دار وهن پهپان
 له خهوف بق وه ئاو وهفر سه ره کوان
 له شوونئ چهویر بی کووم هاتهو بان
 ئهوسا دی بزبان وادهئ بههاره
 وادهئ هـزار گول مینگه نوواره

نعیم نجمی متولد 1370 گیلان غرب از فعالین و روزنامه‌نگاران فرهنگ و زبان کردی است. وی مهارت زیادی در طراحی وب سایت دارد و تا به حال چندین وب سایت برای فعالان و ادیبان کرد طراحی کرده است؛ نجفی مسئول وب سایتی های به زبان کوردی به نام (ژیبار کرماشان) و (تاقوه‌سان) می باشد. و همچنین عنوان سردبیر نشریه «میدیا» را هم به عهده دارد که مطالبی به زبان کردی و فارسی انتشار می دهد.

محسن امینی متولد 1361 گیلان غرب تحصیلاتش را تا کارشناسی مترجمی زبان فرانسه ادامه داده است. وی از علاقه مندان به زمینه های ادبی است و اثر «شازایه بقچگله» (شاهزاده کوچولو) نوشته آنتوان دو سنت اگزوپری را به زبان کردی برگردانده است.

مریم امینی متولد 1364 تحصیلاتش مترجمی زبان اسپانیایی است. امینی مجموعه ای از داستانهای آمریکای لاتین را با نام «دهنگ پاس مردارگان نیه‌ژنه‌وی؟» را به زبان کردی برگردانده است.



فعالیت انجمن های ادبی شهرستان

در بعد جنگ تحمیلی بعضاً انجمن های ادبی نظیر **قلم، بانان، هانا و واران** عمدتاً زیر نظر اداره ارشاد اسلامی شهرستان فعالیتهایی داشته اند که عمدتاً این جلسات شامل تقریر، نقد و بررسی اشعار و نوشته های علاقه مندان به عرصه فرهنگ و ادب بوده است. در این گروه های ادبی هنری کسانی مانند مرادحاصل کرمی، پرویز بنفشی، عبدا... مجردی، ایران علیکرمی از پیشکسوتان در این زمینه بودند. کسان دیگری مانند: آذر ولیزاده، جلیل آهنگرنژاد، سعید عبادتیان، رضا موزونی، صید محمد پرور، بهروز ابراهیمی، مهدی خزلی، سجاد جهانفرد، فرهاد وکیلی نیا، مهوش سلیمانپور، محسن امینی، عزالدین حیدری، جمال خانی، جواد رحیمی، خانم باقری، علی یاری، حامد شبابی، مریم امینی(سوما)، مناره نجفی، مریم نجفی، روشنک نجفی، امین رحیمی نژاد، علی صفری و... در مراحل بعدی با این عنوان جلساتی تشکیل داده اند.



غلامحسین پروه متولد 1347 شهرستان گیلان غرب، وی دوران تحصیلاتش را تا پایان مقطع متوسطه در زادگاهش سپری کرد و آنگاه در آزمون تربیت معلم رشته هنر در تهران پذیرفته شد. پس از طی دوران تحصیلات به عنوان دبیر هنر در شهرستان محل زندگی اش به کار مشغول شد... هنرمند نقاشی است که

عمق و ژرفای نگاه و چینش رنگها را در کنار هم می توانی در تابلوهایش به نظاره بنشینی. پروه در کار خود طبیعت را برگزیده سبزه، آب، درخت و کوه و صخره برای او معنی دیگری دارد. انگشتانش آنچنان پرورش یافته اند که زنده بودن تابلوهایش را باور نکردنی نموده است.

غلامحسین پروه از دوستداران طبیعت و محیط زندگی است. همین ویژگی او را به سوی تعمق بیشتر در محیط پیرامون خود کشانده است تا در آفرینش چندین اثر هنری که به بازار راه یافته اند نقشی مهم ایفا کند که نمونه ای از آن کاری است که در لوحی فشرده بر روی شعرهای سعید عبادتیان انجام داده است. او در این اثر تصاویری برای اشعار سروده شده برگزیده که آن را به فیلمی پویا و زنده تبدیل نموده است. چندین مورد از تصاویر این لوح در جای جای این اثر استفاده شده است. لوحی دیگر از مناظر زیبای کوهستان چله با خلاقیت و پشتکار خاصی که ویژه ی اوست در برف و باران با هنرمندی تهیه و ارائه نموده است باشد که الگویی برای نوآموزان گردد. در تصاویری هم برای بعضی از امثال

کتاب ضرب المثل‌های کردی اثر بنفشی کشیده است. از پروه نقاشیهای دیواری بسیاری در دید عموم قرار گرفته است. وی گاه بر پای بعضی تابلوهایش امضای 592000 زده که همان پروه می شود.



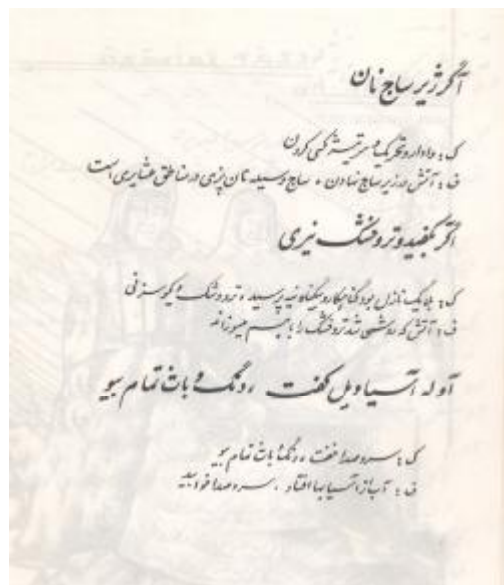
طرحی از پروه بر پشت جلد ضرب المثل‌های کردی کلهری اثر پرویز بنفشی

مرتضی بیگی متولد گیلان غرب با تحصیلاتی که در رشته هنر کرده است ذوقی در این زمینه دارد. نکات خاصی از هنر اندوخته است. وی تحصیلات دوران متوسطه را در زادگاهش سپری کرد. آنگاه در کنکور سراسری دانشگاهها در رشته هنر پذیرفته شد و موفق گردید که فوق دیپلم هنر را دریافت دارد وی سپس با علاقه خاصی که به ادامه تحصیل در رشته هنر داشت تحصیلات خود را فعلاً تا پایان کارشناسی ارشد گرافیک ادامه داده و از پایان نامه اش با موفقیت دفاع کرده است. طرحهایی از یاسر بیگی تزیین کننده جلد بعضی تألیفات بومی است که به بازار آمده اند.

فرشاد شیرزادی متولد شهر گیلان غرب است. وی در ساخت مجسمه مهارت بسزایی دارد یکی از آثار او تندیس است که از خوشنویس نامی ایران میرزا رضا کلهر در محوطه باغ فلاحت گیلان غرب نصب شده است.



جهانشاه حسنی متولد 1336 گیلان غرب تحصیلاتش را تا سطح متوسطه در زادگاهش به پایان آورد. وی عضو جامعه فرهنگی گیلان غرب و سالها صادقانه و دلسوزانه مدیر مدرسه راهنمایی شاهد شهرش بود. او را در هنر سهمی بود، هم هنرهای نمایشی و آواز و هم دستی در خط و نگاشتن داشت. از اثر انگشتانش در مجموعه ضرب المثل‌های کردی کلهری بنفشی ردی به یادگار مانده است. یادگار لبخندهای دلشین در تاریخ 1386/3/13 خورشیدی رخت به سرای باقی کشید.



خوشنویسان

از جمله کسانی که در هنر خوشنویسی کسب مهارت کرده اند میتوان به اشخاص ذیل اشاره کرد:

روح ا... کمری در نستعلیق توانسته تا درجه عالی پیش برود.

احمد یوسفی روی علاقه ی که خط نستعلیق داشته تا مرحله عالی پیش رفته است

کوروش حسینپور علی منفردی دارای گواهینامه عالی در نستعلیق هستند.

کیومرث مهرنگ در کتابت خط نستعلیق دارای گواهینامه درجه عالی است. وی علاوه بر مهارت در

نوشتن خط نستعلیق با معرق کاری هم آشنایی دارد

خیرا... حسینیان دارای گواهینامه درجه عالی در نوشتن خط نستعلیق است. حسینیان با طراحی و

نقاشی هم آشنایی دارد.



موسیقی

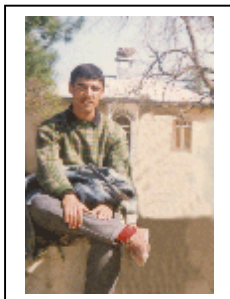
قباد پاكـنژاد متولد 1348 خورشیدی دهستان چله

از توابع شهرستان گیلان غرب است. بر اساس علاقه اش که به موسیقی داشت در سال 1365 خ نزد احمد جوانشیر که آن زمان سمت قاضی دادگاه شعبه گیلان غرب را داشت، با موسیقی آشنا شد. به سبب عدم دسترسی به مراکز تعلیم موسیقی، تمرینات خود

را بر اساس نوارهایی که از بعضی استادان موسیقی نظیر استاد محمود کریمی در اختیار داشت شروع کرد و از این طریق وارد مایه های موسیقی سنتی شد. در فاصله سالهای 1369 تا 1373 خورشیدی فراگیری جدی آواز را زیر نظر حسین نوروزی و از آن به بعد از سال 1381 تا 1386 زیر نظر استاد مجتبی بهرامی ادامه داد. پاكـنژاد روش تلفیقی شعر و موسیقی آوازی را نزد استاد ملک فرا گرفت. طی دوره ای روش صداگذاری و اجرای گامهای آوازی را از حمید رضا نوربخش آموخت. از فعالتهای هنری قباد پاكـنژاد اجرای دو کار سرود در صدا و سیمای کرمانشاه بوده است. ساخت ترانه سحرگاه و نیز یکی دو سرود کردی در حوزه هنری کرمانشاه در پرونده هنری قباد وجود دارد. پاكـنژاد به سه تار علاقه بیشتری دارد. وی به آن حد از توانایی از موسیقی دست یافته است که بتواند در مراکز تعلیم موسیقی تدریس کند و بر همین اساس از وزارت ارشاد مجوز تدریس در آموزشگاههای شهرستانها را دارد. به آن امید که پنجه پرورده اش و صدایش گرمش مربی و مشوقی برای دوستداران هنر این مرز و بوم باشد.

کوهستانی را بنا به اظهار نظر بعضی مطلعین او را باید از جمله بهترین نوازندگان ارگ در منطقه دانست.

یوسف اسکندری اهل دهستان دیره گیلان غرب صوتی دلنشین دارد و دارای درجه ممتاز در خط نستعلیق است.



علی پوما متولد 1346 گیلان غرب تا سطح فوق دیپلم هنر تحصیلاتش را ادامه داده است. وی چند سالی در عرصه تنها سینمای گیلان غرب فعالیت می کرد و با تلاش و کوشش پیگیر فیلمهای بسیاری را برای علاقه مندان در این گوشه تهیه و پخش می کرد و تقریباً دوره ای، فعالیت موفقیت آمیز در این زمینه را تجربه کرد. در پشت سر تصویر

نمایی از ساختمان قدیمی باغ فلاحت دیده می شود.



قدرت ا... پرویز متولد شهرستان گیلان غرب روستای کلاهدراز روی علاقه ای که به ساز بلور دارد گاه احساس تنهایی در بلورش می دمد و با آن دم خور می شود و پرده ای از غمهای آدمیان را با این زبان بیان می کند. آهنگ آرام، حزین و دلشین شنیدنی است. در چند قطعه کار هنری که غلامحسین پروه ارائه داده گوشه هایی از بلور پرویز وجود دارد.



اله کریم انجمن نژاد در نواختن بلور و آهنگهای مختلف آن مهارتی به سزا دارد. وی اهل بخش سرمست روستای چشمه سفید روتوند است. در لوح فشرده ای به کوشش غلامحسین پروه انتشار یافته است در کنار اشعار عبادتیان گوشه هایی از بلور انجمن نژاد نواخته می شود که شنیدنی است و مسرت بخش. توضیح این نکته ضروری می نماید که: در مورد

بلور افراد بسیاری را می توان یافت که با این ساز آشنایی دارند و بصورت محفلی بلور می نوازند. بیشتر آهنگهای این ساز را نوازندگان آن بصورت تجربی کسب کرده و کس خاص یا مکان بخصوصی برای تعلیم و آموزش این ساز وجود ندارد.

هوره

هوره آواز کرد کلهر است و این اصلی ترین موسیقی مناطق کلهرنشین است. در حال حاضر هوره بدون همراهی هیچگونه سازی اجرا می شود و فقط صوت و شعر است. پاره ای منابع مدعی اند که در گذشته ها هوره با نواختن سازهایی همراه بوده است.

هوره آواز تنهایی دل، تنهایی و سکوت پر رمز و راز کوهستان زاگرس، شاهد و شوق به سطح آمده شمیم گلهای رنگارنگ بهار پربارش کوهستان در کنار چشمه سارهای زلال پر از ترنم مرغان شیفته بهاری بر سینه صخره ها در انتظار یاد دوست است. در هوره، بقچه رازهای سربه مهر به سخن می آید و بانگی اهورایی بی همراهی غیر صاف و بی غش پرده بر می گیرد. «هوره چر» نمی تواند هر دم به

صدا آید و بخواند مگر آن دم که اذنش دهند از یار پرتوی بگیرد و تحفه ای از دست دوست نصیبش شود. هوره را گاه «کزه» هم می گویند که می توان گفت از صدای «کنز» گوشت کباب شده آمده است.

در گذشته و حال هوره چهرای بسیاری بوده اند و هستند و تقریباً در محلی می توان گفت کسی یافت می شود که هوره سر دهد اما بسیاری این آواز را پیش همگان سر نمی دهند و تنها برای دل خود یا همراهان بسیار نزدیک، میل به ابراز این هنر دارند. همین باعث شده که بسیاری کسان که توان بیان این هنر را دارند ناشناخته بماند.

ابیاتی از هوره

خالئ دیم وه لای گووشهئ زنجه وه
 خهسره و مات کرده وه سی گه نجه وه
 خالئ دیم و بان که چی نه برووان
 مه سووزیه م له وه پشت جوور قره سووران
 کوپ کوپ بسزیه م له دگانهئ کهور
 لاشه م بسزیه یید بوود وه میشتی بهور
 بهوره گم بهن وه دهس باشماله وه
 بگهردنئدنهئ وه ماوائ کورده ماله وه

نجات پرهوده از عشایر طایفه روتوند از کسانی است که در آواز هوره صدای دلنشینی دارد اما به سبب عدم ضبط و پخش صدای او ناشناخته مانده است ولی آنچه که در محافل دوستانه خوانده و از او در دسترس است کم از سایر هوره چهرای دیگر نیست.

فرهاد گودرزی از زمره کسانی است که صوتی دلشین دارد هنگامی که زمزمه هوره سر می دهد باید صدایش را بشنوی تا باوری کنی که صدایی حزین و قابل ستودن دارد. گودرزی کارمند بازنشسته اداره پست است. از ابیات او در هوره است:

| | |
|-----------------------------------|-------------------------------------|
| به هاران خاسه زق مه چوو له سهر | سهر گولان مه رزیهن وه په نچ بیوه |
| به هار وه و خهیمهئ په نگایرنگه وه | سه ههر مهل سه ونزئ گرت وه چه نگه وه |
| شهرت بوو له داخدا بچم نامه وه | جوور به ییرام وه دود گوله نامه وه |

از دیگر کسانی که در آواز هوره بهره ای دارند می توان قدرت رضایی، کریم قادری و... را نام برد.

گروههای نمایشی

گروههای نمایش و تئاتر در ابتدای انقلاب در گیلان غرب فعال شدند و توانستند آثار قابل قبولی با توجه به سطح دانش خود در این رشته ارائه دهند. اما این گروهها مکانی برای ارائه کارهای خود نداشتند و بیشتر در مراسمی که در مدارس و ادارات برگزار می شد اجرای نمایش می کردند. نمایشنامه های اجرایی این گروهها به زبانهای فارسی و کردی بود. کار این گروهها چند مدتی است که رونق گذشته را ندارد. از کسانی که در این زمینه فعالیت داشتند می توان از نصرت ا. . پرنو، حمید نوری، فتاحی، ایمانی و... نام برد.



فرنگیس حیدرپور اهل روستای آوزین شهرستان گیلان غرب زمانی که نیروهای عراقی بر اثر شدت و سهمناکی ضرباتی پی در پی در هم شکسته شده و ره گم کرده و در مانده شده بودند، در این حال تعدادی از آنها هم به چشمه آوزین رسیده

بودند که فرنگیس و همراهانش آنها را اسیر کردند و به نیروهای نظامی ایران تحویل دادند. از به اسارت در آوردن چند نیروی عراقی در این رابطه روایتهای متفاوتی در بین اهل محل ورد زبانها است. گاه هم از فرنگیس حیدرپور در مطبوعات استانی عکس و توضیحاتی چاپ و پخش می شود که در رابطه با جنگ تحمیلی و مقاومت و فداکاری مردم بومی در جنگ تحمیلی است. مجسمه ای از زن کلهر به پاس احترام خانم حیدرپور چند مدتی در یکی از میادین شهر گیلان غرب نصب شد که به سبب نصب نامناسب آن را برداشتند. نکته ای سبب شد نام فرنگیس حیدر پور بر سر زبانها بیفتد آن بود که یک زن گیلان غربی هم توانست چند تن از نیروهای دشمن به اسارت در آورد و الا در طول جنگ هشت ساله، دهها هزار نیروی نظامی وابسته به عراق به اسارت در آمده بودند.

احمد فتاحی معروف به جراح از جمله کسانی است که مهارت به سزایی در شکسته بندی دارد و به طور سنتی بیماران بسیاری را معالجه کرده است. مهارت احمد فتاحی در شکسته بندی سنتی آنقدر زیاد است که در منطقه گیلان غرب و بعضاً جاهای دیگری، هر جا کسی با اینگونه مشکلات روبرو شود دنبال او می گردد تا با مقداری داروهای سنتی و چند تکه آتل شکسته او را ببندد و در موارد بسیار زیادی پیش آمده که این شکسته بند کارهایی انجام داده بعضاً پزشکان جراح و شکسته بند از انجام آن

عاجز مانده اند. این شخص که گاه مردم محلی او را « پَلَوَگر » می نامند، زندگی عشایری دارد و تابستانها در گواور و زمستانها بیشتر در مراتع مایقورخان و اطراف آن به سر می برد.

ورزشکاران بنام

نقش ورزش و ورزشکاران در دنیای امروز برکسی پوشیده نیست. آوردگاه های ورزشی یکی از صحنه های بسیار داغ و پر جنب و جوش فعالیت ورزشکاران، کارشناسان ورزشی و دوستداران ورزش است. در گیلان غرب هم در میان جوانان افراد بسیاری را می توان یافت که به رشته های مختلف ورزشی علاقه مند هستند و هر چند بسیاری از این استعدادها به علت پاره ای مشکلات نمی توانند آنچنان که شایسته است پرورش یابند اما گاه از میان این افراد چهره هایی یافت می شود که یک تنه از پس مشکلات راه پیشرفت خود بر می آید و می تواند به چهره ای محلی، منطقه ای یا ملی در یکی از رشته های ورزشی تبدیل شود. گیلان غرب معمولاً در رشته های فوتبال، والیبال، کشتی، وزنه برداری و ورزشهای رزمی تیمهای استخوانداری داشته است و توانسته است چهره های قابل قبولی در حد خود داشته باشد.

کیوان مجردی، یعقوب مدارایی، محمد حسن شیرزادی، نصرت ا. . اسفندیاری، نیکزاد نجفی، حمید نجفی و... از جمله بازیکنان طراز اول رشته والیبال تیمهای گیلان غرب در دوره های مختلف بودند. هر کدام از این بازیکنان در دوره بازیگری خود افتخارات زیادی نصیب تیمهای محلی و یا ملی کرده اند.

کیوان مجردی متولد 1350 گیلان غرب که دوران تحصیلی متوسطه را در گیلان غرب به پایان برد. وی با توجه به استعداد و توانایی که در زمینه ورزش والیبال داشت در این رشته به فعالیت پرداخت. از جمله نخستین مربیان او باید از نصرت ا... اسفندیاری که جزء مربیان برتر این رشته بود و دایی کیوان مجردی هم بود، نام برد. مجردی توانست به تیم های باشگاهی در سطح استان و کشور از جمله تیمهای والیبال بانک تجارت و پیکان راه یابد و با ارائه بازیهای برتر به تیم ملی دعوت شود و به عضویت تیم ملی والیبال بزرگسالان ایران در آید. در مراحل بعدی مجردی مدتی هم کاپیتان تیم ملی والیبال ایران بود. وی در میادین بسیاری برای ورزش ایران جنگیده و افتخارات زیادی آفریده است. مجردی توانسته است که کارت مربیگری درجه یک بین المللی در رشته والیبال دریافت نماید.

شاپور عبدالحمیدی در یکی از عملیاتهای نظامی در کردستان رخت زندگی به دنیای باقی کشید و به شهادت رسید. او هرچند خود ستاره ای دست نیافتنی شد اما جامعه ورزشی گیلان غرب را که در انتظار طلوع ستاره ای بود به سوگش نشستند.

شاپور عبدالحمیدی فوتبال در خونس بود با توپ گرد کارها می کرد که سبب بهت و حیرت دیگران می شد. اکنون نامش را بر مدرسه ای غیرانتفاعی نهاده اند.

فریدون فلاحی، دو و میدانی را از رقابت در آموزشگاههای محل تحصیلش شروع کرد و در مدت کمی توانست به یکی از چهره های دو میدانی استان کرمانشاه تبدیل شود. وی موفق شد در این رشته صاحب چندین عنوان در سطح استان شود اما متأسفانه به علت پاره ای مشکلات نتوانست به کارش ادامه دهد.



کاوه رضایی فعلاً در سطح جوانان جهان در رشته فوتبال خوب درخشیده است. همگان گلپایش را به تیمهای مختلف در بازیهای بین المللی دیده اند. به امید آنکه این جوان خوش آتیه بتواند منشأ خدمات ارزنده تری برای کشورمان بشود. فرامرز قباسیاه دبیر ورزش او در دوران دبیرستان نقش به سزایی در شناساندن این چهره ملی بازی کرد. کاوه توانسته است به عنوان بهترین گلزن مسابقات جوانان آسیا دست یابد و برنده کفش طلایی مسابقات شود.

صفا محمدی متولد 1353 از جمله کشتی گیران شهرستان گیلان غرب است که در مسابقات داخلی نشانهایی در یافت کرد. یک بار توانست نایب قهرمان پیشکسوتان جهان در وزن خودش گردد.

سمیر یآوری قهرمان کشتی جوانان کشور پر قدرت و فنی در میدانی ظاهر می شود. در حال حاضر بیشتر سکه برد در تاسش می افتد. مدالهای زیادی آورد گاههای مختلف داخلی نصیبش شده است که دو مدال طلای قهرمانی نوجوانان کشور و مدال طلای پهلوانی کشور از جمله آنان است.

بهروز همراه دوست از جمله کسانی است که به فعالیت در زمینه ورزش علاقه مند است. وی که فارغ التحصیل رشته حقوق با مدرک کارشناسی ارشد از دانشگاه تهران است اخیراً باشگاه فرهنگی

ورزشی‌ای را با نام شاهین تأسیس نموده که تیم کوهنوردی این باشگاه توانسته اکثر قله مرتفع ایران مثل دماوند، سبلان، زردکوه و مانشت را فتح کند.

فصل ششم

ایلات و طوایف

کلهر گیلان = زراونشی، پیرگه، حلاج، خزل، خمان، روتوند
، زینل خانی، ایوانی، سیاه سیاه، سلمان خالی،
شیه رگ ورمزیار، شیرگه، صالح، عبدالمحمّدی،
علیرضاوندی، قوچه ای، کاظم خانی، کوله پا، کرگا،
گرگه ای، گیلانی، گلینی، لشینی، منیشی، منصور،
سرخه میری، کله سوند، صیادیان، باسکله، چنار کونار و انار

موضوعات این فصل:

- ضرورت بحث در این مقوله
- مفهوم ایل و طایفه، کلهر و تاریخ آن، وجه تسمیه کلهر، کنکاشی در تاریخ، فتح باب، کلار
- قلمرو ایلی کلهر، حاجی زادگان، کلهرنامه، باوندپور، خالی یا خالدی، طوایف کلهر در گیلان غرب

ضرورت بحث در این مقوله

مؤلف تاریخ ایران در زمان ساسانیان در مقدمه کتابش آورده است:

" از زمان بسیار قدیم ایرانیان جامعه دودمانی تشکیل داده بودند، که از حیث تقسیمات ارضی مبتنی بر چهار قسمت بود، از اینقرار: خانه (نمان مان) - ده (ویس) - طایفه (زنتو - زند) - کشور (دهیو) کریستن سن 1379 ص 35

آثاری از آن [تشکیلات دودمانی] در کتیبه مزار داریوش در نقش رستم پیداست، که در آن داریوش خود را از حیث نسب پسر ویشناسب و از لحاظ دودمان هخامنشی و از جهت طایفه پارسی و از حیث ملت آریایی می نامد. " همان ص 36

در جامعه امروزه شاید گفتن و نوشتن از ایل و طایفه به عنوان بحثی تلقی شود که آن کارایی گذشته ها را ندارد. هر فردی در گذشته ها، در سختیها و موانع سر راه زندگی پناهی نداشت ناچار بود که دست به دامن ایل و عشیره بشود. اما اکنون این خلأ قانونی بوسیله نهادهای ذیربط پوشش داده شده است و غیر مراجعه به قانون کاری نادرست و هنجار شکنی محسوب می شود.

بحث از طوایف صرفاً به معنی پرداختن به زندگی ایلی و عشیره ای دنیای کهن نیست چه اینکه شهروند امروزه در پناه قانون مدنی است و نهایت آمال و آرزو هر انسان متفکر و خیراندیشی آن است که جامعه ای پیشرفته داشته باشد که در آن فقر ریشه کن شده باشد و آموزه های مترقی در جهت اعتلای خواسته های انسانی به حرکت در آید. در پاره ای موارد بررسی نامهای طوایف بخشی از تاریخ گم شده مردمی است که در درازنای تاریخ این نام را بر خود داشته اند. کلماتی مانند کلهر، سوخور منیشی، زراونشی، کرگا، خمان و... هر کدام به نوبه خود می توانند تاریخی را باز آفرینی کنند. پس می توان گفت در اینجا توجه به این مقوله به نوعی باز یابی ریشه و اصالت شعباتی از مردم ایران است که با داشتن هویتی دیرینه در این گوشه از سرزمین ایران زیسته اند.

از نظر دینی هم دسته بندی مردم و گروه گروه شدن آنها امتیاز خاص محسوب نمی شود و تنها ابزاری برای تسهیل شناخت افراد به میان آورده شده است. همانطور که اعضاء یک خانواده یک نام ندارند و به یک اسم واحد صدا زده نمی شوند، دسته های اجتماعی افراد هم این کارکرد را دارد که به نظر می رسد مفیدترین آنها هم هست.

در این راستا باید گفت آنچه سبب گشته که نقش لفظ و اژه هایی نظیر ایل و طایفه پر رنگ و غلیظ گردد این است که فرض کنید در کلانشهرهای امروزی نظیر تهران اگر دو نفر با هم سر آشنایی باز

کنند از همدیگر می پرسند اهل کجایی و مخاطب یکی از شهرهایی ایران را می گوید و به این ترتیب به هم معرفی می شوند. در جوامعی که به لحاظ وسعت در مقیاس کوچکتری هستند نقش زادگاه به عنوان عامل شناسایی، به ایل و طایفه به مثابه خانواده شخص برای شناسایی واگذار شده است.

در جوامع امروزی ابزار کار دسته بندی های اجتماعی بیشتر در قالب احزاب و سازمانها و جمعیت های هم فکر جلوه می کند و جایگاهی برای آن کارکرد ایل از گذشته ها به جا نمانده است. نکته ای که در اینجا باید آن را بیان کرد این است که در مناطقی که توسعه اجتماعی چندانی نیافته اند بازهم ایل و عشیره و روابط خونی و خویشاوندی جای روابط فکری و اندیشه ای را گرفته است. افراد هم خون، غالباً و از سر ناچاری هم فکر هم تلقی می شوند.

برای غلبه بر تضادهای درونی یک جامعه چند قومیتی می توان با ایجاد فرصتهای برابر شغلی و مدیریتی و نگاه علمی به جایگاه مدیریت و اداره جامعه و نیز لحاظ نمودن شایستگی افراد جدای از ریشه قومی و نژادی آنها، برای تصدی امور می توان از اثرات زیانبار صداهای مخالف امنیت و آسایش درون یک جامعه کاست و از رخ نمودن و توان گرفتن دستهایی که یک جریان زیانبار اجتماعی را در جوامع چند قومیتی تقویت می کنند جلوگیری کرد در غیر اینصورت با فعال شدن حلقه تنگ نظریها و سودجویی دستهای خارجی امنیت قوم غالب در معرض تهدید قرار می گیرد و چهره ای مخدوش و دستی آلوده نمی تواند نقش کشتی نجات را در اجتماع خود بازی کند.

شکل گیری ایل، طایفه و... زایده پتانسیلهای درونی یک جامعه اعم از سودمند یا زیان آور آن جامعه بوده است. در گذشته ها هم خونی، هم زبانی، هم دین بودن و یا هم وطن بودن عواملی بوده اند که به شکل گیری توده های اجتماعی کمک کرده اند و چون در وقایع و حوادث پیش آمده این توده ها دارای تاریخ مشترکی شده اند، به گاه رخ نمودن دوباره تهدید و خطر مشترک، گردآوری و بسیج این توده کار آسانی برای رهبران آنها در جهت مقابله با آن خطر بوده است.

مدیران تراز اول هر جامعه ای می توانند از تنوع اقوام بهره ببرند و از استعداد هر قوم و گروه در جهت پیشرفت و تسریع امور با توجه به شرایط انسانی و اقلیمی آن قوم بهره ببرند. اگر اقوام یک جامعه را به مانند افراد حساب کنیم توان جامعه چند قومیتی مانند توان افراد متفاوت بسیار است که هر کدام بهره و استعداد خاصی دارند.

درحوزه شهرستان گیلان غرب تمام این اصطلاحات طایفه، تیره، عشیره، قبیله، هوز، خل، تخمه، تخماره، دودمان، بنه مال، لایه و آویه در قالب ایل کلهر جمع آمده اند. در اینجا با کنجکاوی سعی شده تمامی جمعیهایی که نام تیره و طایفه دارند در حد اطلاعات قابل دسترس بحثی به میان آید.

مفهوم ایل و طایفه

پیش از شروع بحث در این زمینه لازم است توضیح داده شود که اصطلاحات ایل، طایفه، قبیله، هوز و خل خیلی گویا و دقیق نیستند گاه جمعیتی را ایل می گویند و گاه همان جمعیت را طایفه و قبیله هم می خوانند. گاه گروهی را خل و زمانی هم آنها را هوز می نامند. در یک تقسیم بندی بر حسب زبان می توان گفت کلمات تیره، هوز، خل، دودمان، تخمه، تخماره، بنه مال کردی اند و کلمات قبیله، طایفه و عشیره عربی اند. ایل را واژه ای سریانی و یا ترکی دانسته اند.
در لغت نامه دهخدا ذیل واژه ایل آمده:

" ایل به لغت سریانی یکی از نامهای خدای تعالی است، جل جلاله؛ مأخوذ از عبرانی نام باری تعالی و از اینجا است جزء دوم کلمات جبرئیل، میکائیل یعنی بنده های خدای تعالی. ایل به زبان ترکی به معنی دوست و موافق - طایفه و قبیله و مردم چادر نشین گویند. " دهخدا، لغت نامه، انتشارات دانشگاه تهران، 1373

" ایل یک واحد سیاسی مستقل است که نسبت به تیره و طایفه دارای جمعیت بیشتری است، سرزمین بزرگتر و رهبران آن دارای قدرت بیشتری هستند. هر ایل معمولاً دارای چندین تیره است. تیره ها دارای نیای مشترک هستند. " جعفر بیگی، 1382، ص 53

یک طایفه لزوماً همگی نیای مشترک ندارند و در بین آنها گروههایی تحت نام لایه یعنی کسانی با سایر گروهها نیای مشترک ندارند وجود دارد حال آنکه تیره وقتی تیره است که نیای مشترکی آنها را به هم پیوند زده باشد. کلمات هوز و خل را می توان مترادف پنداشت.

ایل در بیان عامیانه مردم خویشاوند و دوستان و هم پیمانانی هستند که سرزمین مستقل و زبان مشترک دارند. رسوم دینی و اجتماعی آنها نزدیک به هم است و در اتفاقات و حوادث در کنار هم و پشتیبان همدیگر هستند. منافع مشترک دارند و روی یک رشته نیازهایی که به همدیگر دارند مجبور اند از همدیگر حمایت کنند. اثبات نیای مشترک برای ایل کار ساده ای نیست و کمتر گروهی مدعی این امر هستند.

در این بخش چون تمامی دستجاتی که جذب اتحادیه ایلی کلهر شده اند همه را زیر نام کلهر قرار گرفته اند این واژه را به عنوان ایل و جمعیت‌های دیگر را به طایفه و تیره آورده شده اند. مفهوم واقعی و کاربردی ایل و طایفه در گذشته‌ها بیشتر به منظور تولید قدرت و سازماندهی آن در جهت غلبه بر جمعیت‌های دیگر بوده است تا با اتکاء به این قدرت هم از سلطه دیگران جلوگیری شود و هم حتی از وابستگیان به ایل یا طایفه خاص سلب نشود. در این بین عامل وحدت بخش ممکن است زبان واحد، قلمرو واحد، رابطه خویشاوندی و خونی داشتن بوده باشد. ایل به نوعی حزب دنیای قدیم بوده است.

کلهر (که‌لر) و تاریخ آن

اگر از پاره‌ای موارد جزئی بگذریم مردم گیلان غرب طوایف و تیره‌های مختلف ایل کلهر هستند. آنچه امروزه از مایه وحدت قومی کلهر به جای مانده است نه سازمان آن و نه خلوص عشیره‌ای آن بلکه همزبان بودن و یکسان و یک نواختن بودن گفتار و گویش مردمانی است که با این نام خوانده می‌شوند و در گستره سرزمینی واحدی در کنار هم زندگی می‌کنند. پاره‌ای تیره‌ها و طایفه‌ها وجود دارند که در سرزمین اولیه خود تیره یا طایفه‌ای از یک ایل دیگر بوده اند اما چون جذب اتحادیه ایلی کلهر شده و در قلمرو زیست این ایل به حیات خود ادامه داده اند به ناچار با آن در آمیخته اند و بصورت پاره‌ای از این واحد درآمده اند. به گاه صلح و آسایش در این ملک غنوده همدین و همزبان و هم‌رنگ آن شده اند و به گاه خیزش یک بحران چون سایر واحدهای اجتماعی آن به دفاع از کیان مأوا و ملک خود برخاسته اند.

در باب نسب کلهرها آمده است:

" بر طبق داستانها کلهر نسب خود را به گودرز فرزند گیو که در روزگار پادشاهان کیانی والی شهر بابل بود می‌رسانند. پس از وی پسرش رهام به حکومت بابل رسید، رهام به فرمان بهمن پسر اسفندیار کیانی به شام، بیت المقدس و مصر لشکر کشید. خرابی و قتل بسیار کرد و چندان از قوم بنی اسرائیل را کشت که از خون آنان آسیاب به گردش در آمده است. مورخان رهام را همان نبوکد نصر یا بخت النصر (604 - 562 ق. م) تعبیر کرده اند. از آن زمان حکومت قسمتی از غرب ایران در دست اولاد آنان یعنی بزرگان کلهر بوده است. "

جعفر بیگی، 1382، ص 48

با پذیرش این نکته نسب کلهرها می‌تواند تا پیش از دوره هخامنشیان هم پیش رود.

با توجه به آنکه در شاهنامه فردوسی گودرزبان دوده گستره‌ای هستند علاوه بر کلهرها یک خاندان بزرگ ایرانی دیگر که از بین آنان دانشمندان و بزرگان بسیاری در عرصه علم و دین ظهور کرده اند تبار

خود را به گیو پسر گودرز می‌رسانند. این خاندان نامی «خاندان نوبختی» است که دارای مقامی شامخ در علوم مختلف اند.

بنا به آنچه در خاندان نوبختی اثر دانشمند گرانمایه عباس اقبال آشتیانی آمده است:

"آل نوبخت خود را از نژاد گیو پسر گودرز پهلوان معروف شاهنامه می‌دانستند و بحتری شاعر

معروف چند نفر از این خاندان را مدح گفته است. "اقبال آشتیانی عباس، 1357، ص 6

"نوبخت از معاصرین منصور خلیفه عباسی بوده است و چون منصور در میان خلفای عباسی اول کسی است که به ستاره شناسی و احکام نجوم توجه کرده و منجمین را نزد خود خوانده و اشارات ایشان را به کار برده نوبخت جد آل نوبخت را هم که به آیین زردشتی سر میکرده جلب نموده و او را به قبول دین اسلام واداشته است. " همان ص 7

"ابوسهل [پسر نوبخت] خود نقل می‌کند که پس از رسیدن بحضور منصور خویشان را چنین

معرفی کردم خُرشاذ طیماذا! مازریاذ خسروا بهمشاد. " همان ص 11

بغیر علماء و دانشمندان بسیار و رجال سیاسی در کفایت و لیاقت خاندان آل نوبخت همین بس است که شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی یکی از نواب چهارگانه امام زمان از این خاندان است.



سوار کلهر - اسب معروف به بابا رسول - مأخذعکس: آثار اردشیر کشاورز

راجع به سواران کلهر در جغرافیا و تاریخ کردستان آمده:

"دوساعت به غروب مانده [22 ربیع الاول 1310ق] دوپست سوار کلهر با خوانین و سرکردگان کلهر آمده اول خوانین به حضور امیر [امیر نظام گروسی حاکم کرمانشاه] شرفیاب شدند. بعد امیر نظام به تماشای سان دیدن سوارها تشریف بردند. این دوپست سوار بصورت دفیله از حضور امیر نظام گذشتند. "ع. وقایع نگار کردستانی، 1381، ص 232

وجه تسمیه کلهر (که لِر، که لهر، که لهور)

نخست آن که واژه ی کلهر از دیر باز در بین مردمان بوده است. در اسناد مکتوب تاکنون مشخص شده است که در دوره صفویه ایلی به این نام وجود داشته و دارای تشکیلاتی بوده است. پیرامون معنی این واژه نظرات زیادی ابراز گردیده اما گویا هنوز معنی دقیقی برای آن یافت نشده است. در شاهنامه فردوسی واژه نزدیک به کلمه کلهر را می توان لغت کلاهور دانست که نام سواری بوده است.

"سواری که نامش کلاهور بود که مازندران زو پر از شور بود.
 بسان پلنگ ژبان بد به خوی نکردی بجز جنگ چیزی آرزوی.
 بیامد کلاهور چون نره شیر به پیش جهاندار مرد دلیر "

شاهنامه فردوسی به کوشش فرشادمهر، 1377، ص 87

با توجه به این ابیات شاهنامه، در گذشته ها کلاهور یا تصحیفات دیگری از آن نام شخص بوده است می توان پنداشت که در میان نیاکان کلهرها، کلاهور نامی بوده که بعدها به کلهر (که لِر) تغییر نام داده است. اکنون هم شهرستان کلاردشت در مازندران وجود دارد و نیز شهری با نام کلار در نزدیکی قصر شیرین در کردستان عراق وجود دارد. واقعیت دیگر آنکه مردم کلهر زبان در گویش محلی خود را (که لِر) می نامند و امکان اینکه، این الفاظ و جمعیت های پراکنده ریشه واحد داشته باشند، باشد دور از واقعیت نیست.

دوم نظر آن است که زیبایی و تناسب اندام و چست و چالاک بودن کلهرها در جنگ های آنها با اقوام دیگر گروهی را بر آن داشته تا کلمات **که ل** و **هور** (خورشید) را ریشه کلهر بدانند و از صنعت تشبیه استفاده جویند، با توجه به آنکه این حیوان زیبا در گذشته به وفور در کوهها و دشتهای این منطقه یافت می شده بطوری که حتی عده ای مجبور شده اند مراتع خود را نگهبانی دهند تا برای تعلیف دامهای خود در مقابل هجوم این نماد چالاک و زیبایی حفظ کنند. واقعیتی که نمی توان

انکار کرد بر روی بسیاری از سنگ قبرهای افراد نامور محلی همیشه به عنوان نماد افتخار عکس تعدادی کل حک شده است تا بیانگر شجاعت آن در گذشته را نشان دهند.

کل نماد زیبایی و **خورشید** منبع نور و گرما و زندگی است. در کردی زیبایی زنان را به زیبایی کل تشبیه و با هم مقایسه می کنند و اشعار کردی سرایان مملو از اینگونه تشبیهات است. بز نر شاخ تیز دشتی (کل) یکی از ده سمبل جنگ بهرام ایزد جنگ و میهن پرستی بوده است. آنچنانکه در هزاره های گم شده آمده:

"از بند 1 تا 27 بهرام یشت در باره ویژگیهای ایزد جنگ و پیروزی است. بهرام که نیرومندترین، پیروزمندترین، فرهنگمندترین، نیک ترین، شومندترین و درمان بخش ترین است خود را به ده پیکر گوناگون به زرتشت می نمایاند که هر پیکری نماینده یکی از صفات او است:

باد شتابان، ورزای زرین شاخ، مرغ وارغنه، قوچ دشتی، بز نر شاخ تیز (کل) و مرد رایومند." رجبی، 1380، ج 1، ص 167

بر اساس این مطلب بز نر شاخ تیز که در بین کرد زبانان به کل معروف است نمادی از زیبایی و چالاکتی است و ریشه در آموزه های اوستا و زرتشت دارد.

سوم اینکه در این راستا نباید از آن غافل ماند این است که کل در کردی بزرگ و برجسته هم معنی می دهد و واژه های دیگر نزدیک به آن را مانند «**که لَین**، **که لَن**، **که لَه** و ...» به معنی بزرگ هستند. در این حدود می توان گفت کلهر معنی بزرگ و سر دسته را دارد.

چهارم اینکه در بسیار از متون تاریخی و و در میان آثار باستانی و عتیقه جات تصاویر و تندیس های زیادی از کل و آهو یافت می شود که گویا اقوام سکایی هم این حیوان را به عنوان نماد ملیت خود برگزیده اند که در اینجا بحث عاریت گرفتن این نماد کلهرها از اینگونه منابع دور از واقعیت نمی نماید. در گذشته بر فراز خیلی از خانه های روستاییان شاخ کل کوهی را به عنوان تزیین بر لبه پشت بامها نصب می کردند تا هم نمادی برای ابراز شجاعت داشته باشند و هم این نام را در بین خود زنده نگاهدارند.

پنجم در پرچمهایی و بیرقهایی که شاهنامه از آنها نام برده یکی هم پرچم فرهاد است که نشان آن آهو بوده است که آن هم با این نماد همخوانی دارد. در کل تمام این ردپاهای شناخته شده همگی حاکی از موضوعی واحد است که کلهرها از اقوام دیرین گرد هستند که از سپیده دم تاریخ این مرزوبوم بوده اند و در جای جای ایران و حتی خارج از ایران هم آثاری از آنها هست.

ششم نظر راولینسون انگلیسی هم آن است که کلهر از نژاد یهودان ساماریه هستند و نام خود را از شهر کالج یا کالاه گرفته اند هر چند پاره ای از پژوهشگران بومی استناد راولینسون را ضعیف تشخیص داده اند و در پی رد آن بر آمده اند اما صرف یهودی بودن در زمانی خاص نباید مناقشه برانگیز باشد.

کنکاشی در تاریخ

"در گزارش دقیقی از سفر سارگن در 714 ق. م اشاره شده که سربازانش از کوه «کولار» عبور کردند تقریباً در دره زاب پایین مکان مذکور قرار داشته است. مشابهت نام این کوه (کولار) ما را به یاد یکی از ایلات غرب ایران یعنی کلهر می اندازد و همچنین یک کتیبه شتروک ناخوتنه 1171-1207 ق م پادشاه عیلام از منطقه ای به نام کل (kel) نام می برد که چوبهای برگزیده در آنجا پیدا شد و با این چوبها که از منطقه مذکور و دیگر مناطق نظیر هاشمار، شاهنام، تهریمان و تدا بدست آورد چوبها را به شوش آورد و پرستگاهی ساخت." بیگری، 1375

فتح باب

گشودن باب در این سال (18 هجری قمری - 639 میلادی) رخ داد.

"... چون عبدالرحمان بن ربیع بر سر باب فراز آمد. پادشاه آن شهریار را در آنجا دید. او از دودمان آن شهریاری بود که بنی اسرائیل را تباه کرده با ایشان بر شام تاخته بود. شهریار به وی نامه نوشت و از وی امان خواست که به نزد او آید. عبدالرحمان به وی امان داد. او به نزد عبدالرحمان آمد و گفت: من در برابر دشمنی سگسار و تیره های ناهمساز و گوناگونم که نژاد و خونی گرنامه نداشتند و مردم خردمند و نژاده را نمی سزد که از ایشان در برابر خجسته نژادان پشتیبانی کند. من با مردم قبیح (کوهستانهای قبیح) و ارمنیان هیچ پیوندی ندارم. شما بر کشور و مردمان من چیره گشته اید. پس من از شما میم و دستم در دستان شماست و گزیت من در دسترس شماست و یاری من ویژه شماست و بر من است که آنچه را می خواهید انجام دهم." ابن اثیر ج 4- ص 1532 برگردان: روحانی

کلار

ذیل واژه کلار در تاریخ جهانگشای جوینی آمده است:

"از آنجا که هنوز اقوام قنچاق و کلار سرکوبی قاطع نشده بودند «باتو»، «منکوقاآن» و «کیوک» بدانسو تعیین شدند. هر کدام با لشکری بزرگ از ترک و تاجیک با این نیت در اول بهار آینده روانه شدند.

مغولان وقتی روس، قفقاز (قفقاز) و آلان را نابود کردند به سوی کلار و باشگرد حرکت نمودند. بسیاری از اقوام این ناحیه پیرو دین مسیح بودند و می گویند چسبیده به فرنگند. «باتو» با اندیشه درمانده ساختن آنان به ترتیب سپاه پرداخت و وقتی سال نو شد لشکر روانه آنجا کرد. جمعیت آن ناحیه از حیث تعداد و شوکت و استحکام و قدرت جنگی بر خود مغرور بودند. وقتی حرکت باتو را شنیدند با چهارصد هزار سوار که هریک در میدان نبرد نام آور بودند و فرار را ننگ می دانستند برای مقابله به جنبش در آمدند باتو برادر خود شیبقان را با ده هزار سپاهی به عنوان طلایه دار سپاه فرستاد تا از مقدار و قدرت جنگی آنان اطلاعات کسب کند و گزارشی تهیه نماید. پس از یک هفته شیبقان برگشت و گفت لشکر آنان بسی بیشتر از سپاه مغول است همگی مردان جنگ می باشند.

وقتی لشکریان با همدیگر روبرو شدند باتو بر تپه ای رفت و یک شبانه روز با کسی سخن نگفت و به زاری و التماس پرداخت. به مسلمانان نیز دستور داد تا جمع شوند دعاء کنند روز دیگر به نبرد آماده شدند. در میان سپاه رودی بزرگ وجود داشت. باتو شبانه لشکری را از روی آب انتقال داد. از این طرف لشکر باتو از آب عبور کرد. شیبقان شخصاً به میدان جنگ وارد شد و حمله های پی در پی آغاز کرد لکن لشکر دشمن چون قوی بود از جای خویش تکان نخورد از پس ایشان بر آمد. شیبقان با تمام نیرو دفعتاً یورش آورد و رو به سراپرده آنان نهاد با شمشیر طناب خیمه هارا پاره کردند. وقتی خیمه فرو ریخت لشکر «کلار» دلشکسته شده فرار کردند. از آن لشکر انبوه کسی نتوانست جان سالم به در ببرد. آن ولایتها تسخیر شد از جمله کارهای عظیم و جنگهای شدید یکی همین نبرد بود. " جونی،

نگارش: منصور ثروت، 1378، ص 143

شاید به این مطلب که کلاهور و کلار چه رابطه ای با کلهر دارند ایراد گرفته شود و آنها را موضوعاتی جدا از هم بیندارند. اما این مسئله که کلهر در دوره صفویه پا به عرصه وجود گذاشته است و در پیش از آن هیچ ردی از این جمعیت در منابع تاریخی و یا سرزمینهای دیگر نیست، پذیرش این موضوع هم بی مسئله و ایراد نخواهد بود زیرا آنچنانکه آمده است کلهرها در دوره صفویه جمعیت قابل ذکری داشته اند و پانصد سوار سهمیه جنگی در ارتش صفویه داشته اند. بنا به تصریح منابع تاریخی نظیر شرفنامه از حدود رود صیمره تا شهرزور هم قلمروشان بوده است. یک چنین جمعیتی یک شبه پا به عرصه وجود نمی گذارد و به قطع باید زمان پیدایش و تولد آنها خیلی بیشتر از دوران قدرتگیری صفویه بوده باشد.

از طرف دیگر چون منابعی مثل شاهنامه، تاریخ کامل ابن اثیر و یا مطلب اخیر در تاریخ جهانگشای جونی که سرنخی محسوب می شوند ما را به این نکته رهنمود می سازند که ریشه این کلمات و این قوم یکی بوده که با حوادث زمانه آنها را در سرزمینهای مختلف پراکنده کرده است. امروزه

هم در مناطق شمالی کشور و سایر کشورهای همسایه شمالی ایران از کردها در آنجا جمعیت‌هایی وجود دارد. اضافه بر این سرزمینی که به عنوان باشگرد و کلار در ناحیه غربی دریای خزر محل وقوع نبرد سپاه مغول با مردمان آن ناحیه، در دوره قاجار از ایران جدا شده است پس اگر قومی با نام کلار در آنجا زیسته اند ایرانی بوده اند. مطلب دیگری که سبب می شود بین کلهر فعلی و سپاه کلار در تاریخ جهانگشا قائل به رابطه ای شویم ویژگی شخصیتی است که تاریخ جهانگشا به آن اشاره کرده و آن معرور بودن و ننگ گریختن از میدان جنگ از طرف سپاه کلار در مقابل سپاه مغولان بوده است صفتی که بعضی نویسندگان معاصر در مورد کلهرها نیز به آن اشاره کرده اند.

اگر به دو عنوان فوق (فتح باب و کلار) مورد شرفنامه بدلیسی دال بر نسب داشتن کلهرها از گودرز پسر گیو را بیافزایم می توان گفت کلار همان کلهر است و شهریار پادشاه باب هم نژاد از کلهر داشته است.

ابن اثیر آورده است که شهریار نژاد از همان والی ای دارد که به بیت المقدس لشکر کشیده و در شرفنامه هم آمده است که کلهرها مدعی نسب داشتن از همان والی گشاینده اورشلیم هستند. از این دو مطلب این نتیجه حاصل است که شهریار باب هم از نژاد کلهر بوده است و یا کلهر با این شهریار هم نژاد بوده است. وقتی چنین نتیجه ای بپذیریم آنگاه می توان گفت که بازماندگان شهریار در قفقاز که در تاریخ جهانگشای جوینی با نام لشکر کلار از آنها یاد شده است بی ارتباط با نام کلهر نیست. علی الخصوص که شهریار به سردار مسلمین گفته است که شما کشور مرا گرفته اید و این بیان می رساند که عنصر ایرانی بودن شهریار محرز است.

علاوه بر این ابن اثیر از فراخواندن کردان بلاشگان به اسلام توسط سردار مسلمان سلمان بن ربیعہ باهلی در 645 میلادی - 25 هجری قمری بحث کرده است که آنها پذیرفته اند و مسلمانان بر ایشان چیره شده اند.

بیان و توضیح پرفسور یوزوف مارکوارت در اثر خود با نام ایرانشهر در باره شهریار باب، به روشنی موضوع تا اندازه ای می افزاید آنجا که می گوید:

"بنا به گزارش سیف دربند (باب الابواب) که به وسیله خسرو انوشیروان به دژ مستحکمی تبدیل شده بود در دوران استیلای اعراب گویا زیر نظر فرمانده ایرانی شهر براز قرار داشته که احتمالاً یکی از اخلاف و هم نامهای سردار فاتح اورشلیم بوده است که در واقع فرخان یا خورهان نیز نامیده می شود. او را «رومیزان» هم می گفتند و دارای لقب شهر براز بود." " مارکوارت ترجمه احمدی، 1373، ص 205

«رومیزان» کلمه ای کردی است و به معنی کسی است که زبان رومی می داند و شاید یکی از مؤلفه های انتخاب این شهریار همین توانایی او در دانستن زبان رومی بوده که بر مرز آن کشور گمارده شده است. این نکته کرد بودن فرخان رومیزان را که در تاریخ ابن اثیر با نام شهریار از او یاد شده، تقویت می کند.

در سیری در تاریخ سیاسی هم کرد آمده:

مردمان کلهر اصیل ترین مردمان دیار زاگرس می باشند که همواره در طول تاریخ، حافظان و پاسداران با وفای این سرزمین بوده اند. ایل کلهر با تحولات سیاسی که همزمان با قیامهای متعددی که از سوی سرداران ایران علیه اعراب صورت گرفت نقش فعالی داشت. همکاری و کمک نورالدین کلهر به حسن صباح و شکل گیری حکومتهای محلی و منطقه ای را از این دست اقدامات باید دانست. محمدی آیت، 1386، ص 335

چنانچه صحت این مطلب را بپذیریم در اینجا به سرداری با نام کلهر برمی خوریم که به حسن صباح کمک نموده تا در مقابل سلجوقیان بجنگد و این خود حلقه ای بر تسلسل تاریخی کلهر می افزاید.

قلمرو ایلی کلهر

امروزه آنچه پوسته کلهرنشین محسوب می شود پهنه غرب کرمانشاه شامل قسمتهای مرکزی ماهیدشت، بخش عمده وسیعی از شهرستان اسلام آباد، تمام شهرستانهای ایوان غرب، گیلان غرب، قسمتهای جنوبی شهرستان سرپل زهاب و قسمتهایی از شهرستان قصر شیرین تا مرز کشور عراق. البته زبان و گویش کلهری حوزه و دامنه خیلی وسیع تری را در بر می گیرد.



سیاه چادر با ایل
رابطه خاصی دارد.
یکی از تعریفهای ایل
مردمان چادرنشین
است.

کلهر در منابع

آنچه واضح و روشن است و می توان به آن استناد قطعی کرد این است که نام ایل کلهر در استان کرمانشاه در دوره صفویه وارد تواریخ شده است. گرچه جمعیتی به آن بزرگی نمی تواند ظهوری خلق الساعه داشته باشد و بدیهی است آن جمعیت و با آن سرزمین گسترده پیش از آن هم وجود داشته اند که در عنوان قبلی به آن پرداخته شد. در اینجا به پاره ای از موارد ذکر نام کلهر در منابع اشاره ای می شود:

"علاوه بر این ایالات گاه در منابع عصر صفوی از ایالت کرمانشاه و کردان کلهر که در زمان شاه اسماعیل دوم دارای حاکم مستقلی بوده است نام برده شده است. " مریم میراحمدی، 1371، ص 140

"علاوه بر آن خاندان کلهر به ریاست ذوالفقار بیگ برشاه [تهماسب اول 1530م - 927ق] شوریدند و مدتها بخشی از عراق عرب و بغداد را متصرف شدند و خطبه به نام سلیمان اول سلطان عثمانی خواندند. بدین سان تهماسب مجبور به مداخله و لشکرکشی به بغداد شد. " همان منبع

"از ابتدای دوره شاه تهماسب اول 1576 - 1524 میلادی [903 - 955 ه. ش] تاریخ نویسان ضمن سخن از حاکم کردان کلهر می نویسند: کوچ نشینان کلهر بین کرمانشاهان و مرز ایران ساکن بودند گویا در ابتدای امر نفوذ دولت ایران بر آنان اندک بوده است. ضمن وقایع سال 1544 م مآخذ چنین می گویند: که گروهی برای تنبیه عشایر کلهر که همواره یاغی بودند فرستاده شد. ایل کلهر در دوره صفویه بیشتر در نواحی ماهیدشت تا مندلی به زیست مشغول بوده اند و به گفته منابع همیشه 500 نفر یاساکی را آماده خدمت می کرده و ظاهراً حاکم ایل دارای موقعیت مستقلی بوده است. " گودرزی، 1381، ص 27

" مطابق نوشته شرفنامه نخستین امیر معروف پالنگان غیب ا... بیگ فرزند محمد بیگ بن میر ضیاءالدین نام داشته که انسانی عابد و پرهیزکار بوده است و بر چندین قلاع و نواحی شهر زور دست داشته و از طرفداران شاه عباس صفوی بوده است. مطابق همین اثر کلهر به چهار گروه تقسیم شده اند: امرای درتنگ یا حلوان قدیم، امرای پالنگان شهر زور و اطراف آن، امرای ماهیدشت، امرای کرماشان. " بابا مردوخ روحانی، 1371

مؤلف مردم شناسی قوم کرد آورده است که:

"در کتاب تاج العروس آمده است:

کرد بن کنعان بن کوش بن حام بن نوح یرجعون الی اربعه قبائل: السوران، الکوران، الکلهر و اللر. یعنی کرد بن کنعان بن کوش بن حام بن نوح به چهار طایفه می رسند به نامهای سوران، گوران، کلهر، و لر. "جعفر بیگی، 1382، ص 30

در جغرافیا و تاریخ کردستان ضبط است که:

"مع القصه اردلان با طایفه خود چندی در موصل و دیاربکر ریاست و بزرگی داشته، به مقتضای تقدیر با جمعی از طایفه و اتباع خود مهاجرت نموده به شهر زور آمده و در آن ناحیه در تاریخ پانصد و شصت و چهار هجری حکومت مستقله را یافته و قلعه ی زلم را در نهایت استحکام و حصانت به جهت دارالملک خویش بنیاد نهاد و بر اطراف و اکناف شهر زور استیلاء نموده و غالب کردستانات را به تصرف در آورده و به پلنگان که مسکن و ماوی گوران و کلهر بود نیز ضمیمه متصرفات او گشت. ع. وقایع نگار کردستانی، 1381، ص 82

تیمورخان پسر سلطانعلی بیگ در تاریخ نهمصد و هشتاد و شش به سلطان مراد خان سلطان عثمانی اظهار اطاعت و انقیاد نمود. [وی] در سال نهمصد و نود سه هجری به متصرفات عمر بیگ کلهر حمله برد. عمر بیگ ناچار پناه به شاهوردیخان والی لرستان برد و از او استمداد نمود.

شاهوردیخان با جمعیت لرستان و سپاه کلهر سر راه بر تیمورخان گرفت. تیمورخان که هیچ منتظر چنین دشمنی نبود با قلیل سپاهی که کمتر از هزار سوار بود بی باکانه به سپاه لرستان و کلهر در آویخت. چون ظفر بسته به تقدیر خداوند دادگر است در میدان رزم اسب تیمورخان به سردر آمد. سپاه لرستان بر او تاخته او را اسیر ساختند. همان ص 89، 90

در سنه یک هزار و شصت و شش هجری سلیمان خان پسر تیمورخان اردلان درگذشت. شاه عباس ثانی به صوابدید مرید سلطان کلهر که یکی از بستگان سلیمان خان بود و رای زرین و فکر متین داشت کردستان را به چند قسمت کرد و هر قسمت را به یکی از اهالی کردستان و کسان سلیمان خان داد و پلنگان را به مریدسلطان سپرد. " همان ص 97

"کلهر [کَه] یکی از ابلهای کرد است که تقریباً ده هزار خانوار است بدین ترتیب: خالدی 2000 خانوار، شیانی 1000 خانوار، سیاه سیاه 1000 خانوار کله پا 500 خانوار قوچی 500 خانوار، کاظم خانی 1000 خانوار، تلش 500 خانوار، هارون آبادی 600 خانوار، منصوری 1000 خانوار، کله جوب 300 خانوار، شوان 200 خانوار ماهیدشتی 150 خانوار، بداغ بیگی 100 خانوار، زینل خانی 100 خانوار و شاهینی 40 خانوار. " مأخذ: لغت نامه دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران، 1373، ذیل واژه کلهر

حاجی زادگان

در دوره قاجار در بیشتر اوقات هر جا نامی از کلهر برده شده به هر عنوانی کلمه حاجی زاده هم در ارتباط با آن در متون و منابع آمده است. حاجی زادگان یکی از خاندانهایی بوده اند که در این دوران بجز موارد استثنایی همیشه ایلخانی کلهر را بر عهده داشته اند. در یک توضیح کلی طرف حساب دولت مرکزی ایلخانی به حساب می آمده سایر رؤسای طوایف زیر نظر ایلخانی اجرای وظیفه می کرده اند. ایلخانی هم تا آنجا که اطلاعات موجود اجازه می دهد چندان دخالتی در امور

جزئی ایل نکرده است فقط اگر خانها و رؤسای طوایف، مالیات متعهد شده را به موقع پرداخت می کردند مشکلی وجود نداشت.

"مشهورترین سران طایفه کلهر حاجی زادگان کلهر می باشند که از بین آنان عبدا... بیگ فرزند محمدعلی بیگ فرزند رستم بیگ پدر منوچهر بیگ ایلچی (سفیر) ایران در اسلامبول در دوره زندیه به شمار می رفته است. منوچهر بیگ دارای هشت پسر باسامی حاج شهبازخان، موسی خان، حاج محمدخان، حاج عبدا... خان، حاج عباس خان، حاج میرزاخان، حاج حاتم خان و حاج حسین خان بوده است. ریاست این طایفه با مرحوم حاج شهبازخان بود. "بیگری، 1374، ص 911

حاج شهبازخان سر سلسله حاجی زادگان کرمانشاه از تیره کلهر شخص بسیار معروفی بوده است حکومت طایفه کلهر داشته و در مدت حیات خود آثار خیره زیادی از قبیل مسجد حمام و کاروانسرا به یادگار گذاشته که همه به نام او معروف بوده است محمدعلی سلطانی، ایلات و طوایف کرمانشاهان، ص 440

گوشه هایی از کلهرنامه سروده: ناغه مامه ی گیلانی

کلهرنامه سروده ای است متعلق به آقا مامه ی گیلانی که در طی آن به جریاناتی پرداخته شده که ایل کلهر در ایام تسلط داوودخان، سلیمان خان، عباس خان و علی آقا خان اعظمی، در دوره قاجار و اوایل حکومت پهلوی، با آنها درگیر بوده است. در این شعر طویل از افراد بسیاری در حوزه اقتدار ایل کلهر که هر کدام در زمان خود منشأ اثری بوده اند نام برده شده است. جنگهای دویران، نهاوند، نوبران، سنجابی، صحنه، رنو در آن انعکاس یافته اند و از آنها به تفصیل سخن رفته است. از بزرگان طوایف ایل کلهر و همچنین گاه از نام کسانی است که در طرف مخالف کلهر بوده اند مطالبی آورده شده است. این شعر از یک نوار ضبط شده گرفته شده است.

که ریم کار ساز بنیای جههان بهس
سلسله ی داوت م دیم دا شکسهس
شیرخان هسه نخانی دیم له سنجاوی
مهرد تیرمه پووش دلیر بق و داوی
وسه یخان سلطانی دیم له نهو گورانه
نه فده ی نه زه مخانی لهو باجلانه
ئی ژیری گله جای نه ره شیرانه
هفت کوپ باقرخان دیم لهو سهف شانه
هفت کوپ بهنده دیم دل دان له مه یدان

ئەهمەد و مەھموود مامە کەریمخان
 سەردارەیلی نەترس پەشید لە کەلپجاری
 سام سام و سەرھەنگ با شاسواری
 جوانی شاسواری دیم و ئەو جەلاوہ
 جوانی گوردەئێ پەخشێ قوولام خانباوہ
 ھەمۆشە سرخ بۆ لە مەوج مەیدان
 یەچ پووژئێ بۆ قوولام پەزا خان
 لە جەنگ پەوانسەر نەقش زەمین بەس
 خودا قەوالئەئێ مەرگی دا ئەو دەس
 شەیت بۆ مەزلووم لە ئەرسەئێ مەیدان
 بلاچەئێ بەرق بۆ ھەیدەر قولیخان
 ئیکە شووہیمان سواری سەر بۆ لە مەیدان
 ئەکبەر بۆ لە پشت گوردەئێ شووہیمان
 خاس وە فکرم تێ جەنگ دویران
 خانباوہئێ باقر و خانباوہئێ پەزی
 سەردارەیل لە سام سەیف ئەوان لەرزێ
 شیر شیر شکن باشقەئێ شیران
 دەورەئێ کەلپری مامە پەشی خان
 نەترس و نەپرس مامە پەشی بۆ
 ھەم ئداکار و ھەم لە سەر کەشی بۆ
 سێ کور نەترسی سرخ بۆن لە مەیدان
 فرەج و ئەلیەوەر و ئەلیمرايخان
 فرەج سەرمیل گرت و ئەلیە وەر پاتاق
 ئەمیر مەخەم ھیشتە جی ئەرزاق
 ئیکە کازم خانیەیل ساھب سپا بۆن
 شیران چەکمە زەرد خاسان شا بۆن
 نە ئەو کەلپە دۆنمنە ئەو تیپ و نە ئەوسپا
 چل نارنج تەلا دان لە دۆ ئەسپ فەتئەلیشا
 شمشیر شوورەگان کورەیل کازمخان
 مەلگ و ئەباس بەھادر سەلتان

خهواس ئومهت خهیلی جاریه
 له چهوکهی کهلر یادگاریه
 یادگار وهتەن مهرد بی کینه
 چهن سهردار چوق شیر سهفدان له سینه
 خودا دل له شوون خووی چوق گرید قرار
 بتونی ماموت و شاواز وهرمزیا
 یهکلی نیه ئهی پهروهردگار
 چهن سهنگلوی سوار له سهرههه گرتهی
 تیپی سهر خووی دایشت نامدار...
 تهمام لپسان دهلیران لپ
 سهف دان له دهور یاوهر کهلر
 ئاههسن کردن لهی دلوره
 ئی ئیمام سفهت جده یاوهره
 ههسن کوپ ماخان بنچینهی کهلر
 برشت چوق شمشیر جسر بهغدا بر
 ناوهین گیرهیل سهرههه ترک ئیراق ئیران
 له تهیراند بام سهفهه خهمان

له مهجس بتون له جهنگ دلوره
 کووس باقرخان کهمهه یاوهر
 ههر یاوهری دیم یهک له یهک بهرتەر
 یهکلی نییه ئهلاه و ئهکبهه
 یاران ماموتخان شههاب چوق دهنگ نیه
 سفرهی شا پهسن سهه رهنگ نیه
 ئسمی مالوومه شههاب که باوهر
 ته دبیری شهشدانگ کهلر هاوردو فه
 له وهتەن نیهونم ئهه دلوره
 ئهه قهجهریه سوار جده یاوهره
 ئیکه نهوبهی خووی هه بکهن ئهه وهر
 نهوبهی گیلانه ئمجا باید ئهه وهر

هوونهئ گولہنگ سیہ سپہر دووشہو
 فتاوهئ وه بیشت گوردهئ گا گووشہو
 گیلان دی نیہتید ئہوسہرخوان خوہئ
 فتلائ شا خہسرهو کہریم شیروہئ
 له ئیران نہمہن رہیسہل ئہشایر
 پہنجہ بانئ شمشیرئ کہیخودا قایر
 مامہد نہجہف وهو قنار ستارخانیهو
 دی کی پہنجہ بہید وه ئہلمانیہو
 یانہ نہوکہر بقون داوت چوق خان بق
 یہقئہسکہندہر شا بق ہکمی رہوان بق
 وه نہوبہت خوہئ قرار دا سپا
 رای ساتئ مہنود داوت بوود وه شا
 نالان شاہی دا خوہئ ئہوہل شا بق
 دلیر سہر لہشکہر خالی سپا بق
 کووئیران گرتن سہنی تہخت زہر
 سہنان دای لہ ژیر شہمشیر شہش پہر
 وه مہوج مہیدان وه پوور داری
 کووہ ئدای شاہیت وه قہوہئ قاری
 کووجہنگ سانہد ئہغبال دا شکہس
 چوقووسہم ہیژ گر لہ گوردهئ فیل مہس
 خودا قہوالہئ مہرگی دا ئہو دہس
 خیز دا وه بہہری سہردار موزہفہر
 شوورشکہن گرتہئ لہ بانئ پدہر
 ئہوہ ئہلیہوہر بق ہہر وهو جلاوہ
 قہوز کرد سنگلاوی تا وه خوہرئاوا
 سی تیر دا وه لقت توپخانہئ شاوہ
 لال وام وهختئ نہوق بوود وه بلاوہ
 لہ زہد و خورد خہسورہ و زاوا
 لہوسہر زہرقام بق لہئ سہر خانباوہ
 د سہردار لہو جہنگ مہگہر تہہمتہن

هەردگ لە مەیدان تیپ دل ناوردن وه تەنگ
 ئیڕنگه ئی کەلرە بی سدا و بی دەنگ
 دا لە نەزەرم پووژ چوار زەوەر
 لە بان دژمن سەر لـ سەر بان سەر
 وهختی پەرتاف گرت ئەو پیشت سەنگەر
 تار و مار دژمن ئەلاھ و ئەکبەر
 شیر شیر شکن باشقەئ شیران
 سەدار نەترس سەر سان تەئیران
 پوور پەنجمی دلیرئ تیر ئەنداز
 ها تم سانی سلەیمان دەس واز
 وەت ئاغان خالدى چ وەخت خاوە
 خا و بان دووشەک زانی ناباوە
 نالوونی بکەن خالی هاینه کوو
 سنجاوی و گووران تەمام جوانپوو
 وەت قاقەزئ کل که باید ئەقدلاخان
 تەدبیر جەنگ بکەید زەئغەمسلتان
 بکەیدەئ جەنگ جەورئاوا پووژ هەفت تاشان
 کاکەم وه تەدبیر ت داره شیرخان
 وەت قەئ قنار نقرەئ دەسد کەمکەم
 هەوسلە بفرما ئەمیر ئەزەم
 تا بنقوسم ئەو سەرئ کەلرئ یاری
 سەمسام لەشکەر و باید شاسواری
 جوانی پەسەنە لە شان راس شا
 تەنگچی مەسۆری، کەرگا و کولەپا
 دوس تاج و تەخت سەر دەید لە مەیدان
 تەنگچی منیش ئیلل کازمخان
 تیرئ لە کەف دەس ئەلی نەوسا لە کەمان
 شیهەرگ و وەرمزێار، سیه سیه وخەمان
 لە مەوج مەیدان سئ کور داری
 پیرگه و ئەولمامەئ شەشدانگ خالی

له گِیرِهئِ پا نال گهز پائِ فرهس
 تیپ تیپ دلیرتیه‌ید و کهس نیه‌ناسی کهس
 گالِه گالِ ئه‌سپ و کوپِ وه جلاوه
 نالهئِ تهول جه‌مگه‌یش وه قهئِ قلاوه
 ئه‌میر پا ناو رکاو خالی وه پیش جه‌نگ
 هه‌فت به‌یداخ دریا هه‌ر هه‌فت له یهئِ ره‌نگ
 گالهئِ یاساول هیز گرت وه ئاواز به‌رز
 سه‌ما بق و ته‌م زه‌مین نیشه‌ له‌رز
 له نالهئِ په‌نج تیر له ده‌یشت زه‌هاو
 دشمنه‌ن جوور نه‌هه‌نگ نا له به‌ر ئاو
 نیسک له ناو شوور مه‌رد له گوردهئِ زین
 سه‌دهق یا ئه‌لی خالی چی له قین
 ئه‌و ده‌سه‌یگ بق مه‌گه‌ر کوپِ زال
 هه‌له‌وره نایر شه‌وه‌خون دا له تووپال
 هه‌رکه ئه‌و ده‌سه‌ خوارد نیه‌تید ئه‌و هال
 ئاغه کردهئِ کتاویگ تا وه هزار سال
 باد ئه‌وان ئه‌زه‌می له به‌ین ئیران و پروم بق
 خودبخودا نه‌ سه‌ره‌ده‌ شلیخ نه‌ دنیا تووم بق
 ساهب سه‌خاوات سه‌لتنه‌تم پروم
 سه‌ردار مابه‌ین د ده‌وله‌تم پروم
 نیه‌قنمه‌ده‌ له پیشت به‌ه‌ری کاسه‌ سم
 تنیش مال بردی وه ماسوومه‌ئِ قوم
 ئاهه‌سه‌ن ئاغا مه‌رد بی کینه
 چه‌ن خه‌روار گه‌وه‌ر خه‌فته‌ له سینه

باوند پور

در زمان رضا شاه به هر سبب که بود علاوه بر آنکه بسیاری از سران کلهر زندانی شدند. تمام کسانی را که با حاکمان گذشته کلهر مثل سلیمان خان و عباس خان بستگی داشتند به شاهرود یا سرخس تبعید کرد. نام ایل کلهر را هم به «باوه‌ن پووپ» (بسر پدر) تغییر داد. غافل از آنکه تغییر نام نمی‌تواند راه حل برای هدم نامی باشد که قرن‌ها در سینه مردمان مانده است. در این رابطه به نقل از رضا

شاه آورده اند که وی به علی آقا اعظمی گفته بود که: " ایل کلهر «باوان» من هستند. " باوان در کردی یعنی طرف پدر در مقابل دالگان یعنی اقوام و منسوبین مادری کسی. منظور از باوان آن است که اقوام پدری در روز مبدا به فرد گرفتار صمیمانه کمک می رسانند. نام باوندپور چندان دوام نیافت و فقط در مکاتبات و مراسلات عهد پهلوی در نامه های اداری مانده است.

اینکه چرا نام ایل کلهر در زمان حکومت رضا شاه به باوندپور تغییر داده شد سؤالی است که جواب قانع کننده ای برای آن یافت نشده است. آیا روی کمکی بوده که علی آقاخان اعظمی در حق رضا شاه روا داشته و او را از تروری نجات داده یا مطلب و نکته ای دیگر در میان بوده است؟ اصولاً چه نیازی هست شخصی مثل رضا شاه به ایلی مانند کلهر لقب «باوان» بدهد آن هم با وجود دردسرهایی که رضا شاه از این ایل دیده بود؟ در این راستا پاره ای نقل قولهای نادر در میان بعضی کهنسالان هست به این مضمون که: اجداد رضا شاه مدتی در میان تیره ای از کلهرها که در «چالاو بکر» اسلام آبادغرب که به خاطر قد بلند به «سه گزی» معروف اند زندگی کرده اند و یکی از آن افراد به تاجری رشتی که مال التجاره به بغداد می برده پیوسته است. بعداً این فرد در منطقه شمال مقیم شده و تشکیل زندگی داده است و رضا شاه از تبار آن فرد بوده است و روی این اصل عنوان «باوندپور» یعنی منسوبین پدری به ایل کلهر داده است.

خالی یا خالدی

در اکثر منابع مکتوب واژه خالدی ضبط شده است و در نهایت بدون مدرکی هم ریشه آن به خالد بن ولید یکی از جنگجویان عرب در دوره های اولیه اسلامی می رسانند اما آنچه در میان مردم در محاورات رواج دارد واژه **خالی** است. بجز چهار طایفه سیاه سیاه، منیشی، کرگا و کوله پا خیلی از طوایف بزرگ و کوچک ایل کلهر در طیف **خالی** قرار می گیرند.

مؤلف جامعه شناسی مردم کرد مارتین بروین سن آورده است:

"خالد ابن ولید ابن المغیره المخزومی ملقب به شمشیر خدا بلا عقب بوده است و بلاعقب از دنیا رفته است. " بروین سن، ترجمه یونسی، 1379 ص 299

و دیگر آنکه مسعودی در مروج الذهب **خالیه** را یکی از طوایف کرد جبال ضبط کرده است و این دو مورد اخیر در تناقص با نکته اول است و تنها می توان گفت انتساب طوایف گوناگون خالی با نژادی متفاوت با نژاد عرب و با زبانی متفاوت تر از زبان عربی علیرغم مستندات تاریخی جز این نمی تواند باشد که صرفاً نوعی گریز برای دور ماندن از گزند اعراب مسلط بوده است. **خالی** نژاد و قومی کرد و ایرانی است.

احتمال دارد با به توجه آنکه در بسیاری از منابع و مآخذ گذشته از وجود شهری با نامهای خل، خالا، کالا، کالچ در این مناطق بحث به میان آمده است و اکثر هم آنرا در حوالی سرپل زهاب می دانند دور از ذهن نیست که خالی منتسب به همان خالا باشد و خالی به اهالی آنجا می گفته اند. با توجه به بیان مسعودی که خالیه را از طوایف کرد جبال ثبت کرده است و بلا عقب بودن خالد ابن ولید هم این مطلب که **خالی** از تبار او است را تخطئه می کند. شهر خالا هم به کرات در متون ثبت شده است پس این نتیجه که خالی، مردم شهر خالا بوده اند نباید مناقشه برانگیز باشد.

بیان مسعودی در باره طوایف کرد جبال چنین است:

"هر یک از طوایف کرد یک زبان خاص کردی دارند... یک طایفه کرد به نام شوهجان که در قلمرو مابین کوفه و بصره به سرزمین دینور و همدان به سر می برند. طایفه ماجردان از کنگور آذربایجان اند. طایفه هلبانیه، سراه و طوایف شادنجان و لزه و مادنجان و مزدنکان و بارسان و خالیه و جابارقیه و جاوانیه و مستکان که در ولایت جبال به سر می برند."

مسعودی، ج 1، ص 483

در نهایت پذیرش تبار از خالد ابن ولید داشتن مردم **خالی**، با وجود مستندات و تحقیقات تاریخی دور از واقعیت می نماید.

آنچه امروزه در محاورات به زبان آورده می شود همان واژه **خالی** است اما در نوشتجات اغلب خالدی نگاشته می شود که شاید همین نکته باعث شده باشد بعضی به این فکر بیافتند که خالدی منسوب به خالد است.

طوایف کلهر

کلهر قلمرو سرزمینی گسترده ای بوده است طبیعی است که مردمان و قبایل گوناگونی در آن زندگی کرده و می کنند. منطقه کلهرنشین عمدتاً در سه مؤلفه زیست بوم و قلمرو، مذهب تشیع و زبان کردی کلهری مشترک هستند. شرفنامه بدلیسی از سه شعبه کلهر تحت نام امرای پالنگان و در تنگ و ماهیدشت نام می برد و راوینسون از تقسیم کلهرها به شهبازی و منصوروی نام برده است.

ایل کلهر در حوزه شهرستان گیلان غرب بیشتر تابع نوع دو دسته بندی **خالی** و **سیاه سیاه** قرار می گیرد. هر کدام از این دو دسته خود به زیر گروهها و دستجات دیگر تقسیم می شوند. مثلاً خالی را گفته اند چهار تیره خالی، چنار و کونار و انار. برای چهار تیره خالی هم گفته اند شیرگه پیرگه روتوند و علیرضاوندی. سایر قبایل کم جمعیت تر را باصطلاح در ردیف چنار کونار و انار و یا وابسته به یکی از چهار تیره اصلی آورده اند.

آنچه در حال حاضر از جمعیت ایل کلهر در گیلان غرب وجود دارد می توان از این طوایف نام برد: عبدالمحمدی، قوچه ای، خمان، کاظم خانی، سیاه سیاه، گیلانی، ایوانی، پیرگه، خزل، حلاج، روتوند، زراونشی، زینل خانی، سلمان خالی، کله سوند، شیرگه، شیه رگ و ورمزیار، صالح، علیرضاوندی، کرگا، کوله پا، گورگه ای، لشین، منیشی، منصور، سورمی (سوره مهی)، صیادیان، خیرویس، چنار کونار و انار (صید محمد سلیم، غلامی، رضانی، رجب، باپیر، صالحه، فرضی، کرمی، قلازمن، وارگه)

از تعداد دقیق جمعیت و خانوارهای هر طایفه خبر موثقی در دست نیست یا منتشر نشده است. در شهرستان گیلان غرب به نسبت سایر طوایف، دو طایفه سیاه سیاه و روتوند تقریباً می توان گفت جمعیت بیشتری دارند. طوایف عبدالمحمدی، شیرگه، گیلانی، زراونشی، علیرضاوندی، ایوانی تقریباً از لحاظ جمعیتی ستونهای آماری نزدیک به هم دارند. طوایف دیگر در ردیفهای بعد قرار دارند. در اینجا باید از سایر طوایف کلهر که در شهرستانهای دیگر زندگی می کنند و در منابع از آنها یاد شده است، می توان به طوایف هارون آبادی، تلش، کله جویی، ماهیدشتی، شیانی، شوان، قلعه شاهینی، بداق بیگی، شاهینی، مغیره، حسن آبادی،... اشاره کرد که در اینجا به سبب آنکه در حوزه شهرستان گیلان غرب جمعیت قابل ذکری از این طوایف زندگی نمی کنند خارج از موضوع این مقوله است.

چنار کونار و انار

چنار کونار و انار یک طایفه خاص نیست. از زیرمجموعه های شعبات طایفه خالدی به حساب آورده می شوند. این عبارت در مورد تعدادی از تیره هایی به کار برده می شود که به نسبت کم جمعیت تر از سایر طوایف هستند. بعضاً این تیره نیای مشترک هم دارند. در مورد دلیل انتخاب این نام گفته می شود گاه بین طوایف خالدی اختلافات داخلی زیادی بروز کرده و طوایفی که قوه جمعیتی کمتری داشته باشند علی القاعده در این گونه موارد بخت پیش افتادن آنها کمتر بوده است و در نزاعهای عشیره ای بازنده محسوب می شوند روی این حساب تعدادی طوایف کم جمعیت بین خود پیمان بسته اند که مثل چنار سربلند و مثل شاخ و برگ کونار انبوه در کنار همدیگر باشند تا به موقع بروز حادثه ای پشتیبان همدیگر باشند. این طوایف عبارتند از صیدمحمد سلیم، غلامی، رضانی، رجب، فرضی، باپیر، صالحه، خل کرمه. چنار کونا و انار در مراحل اولیه شکل گیری هم پیمان طایفه روتوند به حساب می آمده اند. از میان این تیره های تیره صیدمحمد

سلیم یک چند در میان ایل کلهر از طرف امرای منصوب قاجار نیابت حکومت و کلاتری طایفه خالدی و کلهر را داشته اند. زمانی که محمد رحیم از نیاکان طایفه شیرگه میانجی بین صیدمحمدسلیم و عباس اسدیگ می شود، صیدمحمد سلیم از پذیرش این امر اکراه دارد و نمی پذیرد ولی به هر صورت طایفه عبدالمحمدی به منطقه گیلان غرب برمی گردند و در گواور در یورشی یکی از پسران صیدمحمد سلیم را به قتل می رسانند و به شخص صیدمحمد سلیم هم جراحاتی وارد می کنند که از آن جراحات مدتی بعد جان می سپارد. بعضاً روایات محلی مدت اختلاف طایفه عبدالمحمدی و تیره صیدمحمدسلیم را چهار سال ذکر می کنند. از دیگر حوادث این طایفه هم یک مورد درگیری با یکی اهالی کردند گویا به نام اکبرخان بر سر ملک صید ایاز و اطراف آن بوده که قبل آن تابع محال کردند بوده است که این طایفه طی درگیری ای اهالی آنجا را شکست داده و آن ملک را تصرف می کنند.

پیرگه

طایفه پیرگه از گروههایی محسوب می شود که جزء خالدی اند. این طایفه هر چند به نسبت سایر طوایف جمعیت کمتری دارند اما مردان نام آور زیادی از این طایفه بروز و نشو نما کرده اند. در گذشته ها مرحوم صفرخان فراشباشی و ناصرخان مامه از سواران سرآمد و نام آور ایل کلهر بوده اند که در شجاعت پیشتاز بوده اند. گویند که هرگاه سران خالدی تصمیمی گرفته اند و خواسته اند آنرا به سمع داوودخان یا سلیمان خان برسانند این کار بیشتر اوقات به عهده ناصرخان مامه می گذاشته شده که اسب معروفی به نام « بابک رسول » داشته بر آن سوار می شده و به حضور داوودخان یا سلیمان خان می رفته و با لحن خاص خود می گفته که: **"منالهگان خالی په وهتنه"** = بچه های خالدی این را گفته اند. و نیز گویند هم او بارها داوودخان را از پرداخت مالیات به حکام کرمانشاه باز می داشت و می گفت: "ملک در قبضه شمشیر است" و این شعار بارها سبب اختلاف شد. هم او گویند یک بار که صمصام الملک کلاتر شیان و داماد داوود خان که از پرداخت مالیات سالانه خوداری کرده بود و هرکس برای وصول این وجه نزد او رفته بود چیزی عایدش نشده بود، ناصرخان پیرگه مأمور این کار می شود به آنجا رفته هرچه به او تعارف می کنند که بیا بنشین خستگی رفع کن بعد گفتگو می کنیم می گوید نه اول باید مالیات را پردازی بعد گفتگو می کنیم. وی از اسبش پیاده نمی شود تا وجه مالیات را مسترد می کنند. چون پولی که به عهده صمصام الملک بوده توان پرداخت آن را نداشته به ناچار او را مجبور کرده که زیور آلات زنش را که دختر داوودخان بوده عوض کسری مالیات بدهد. نیای این طایفه را شخصی بنام پیرگه

می دانند که دو پسر به نام عیسی و موسی داشته و از منطقه سنقر و کلیایی به گیلان غرب آمده اند و با پیوندهای سببی که با سایر طوایف خالدی برقرار کرده اند در این منطقه ماندگار شده اند. امروزه این طایفه در شهر گیلان غرب و روستاهای تابعه مثل بهرام بیگ، کله جوب کیانی، ویزنان و دهستان دیره مقیم شده اند. افراد طایفه پیرگه در دستگاه داوودخان نفوذ داشته اند و مورد احترام وی بوده اند و همیشه جز افراد مقرب داوودخان و فرزندان او بوده اند و شخصی از این طایفه بنام برار **(برگی خه زینه دار)** مدتی خزانه دار داوودخان بوده است. «خل» های «**به پیرام به گ**» و «**بوورگ**» از شعبات و شاخه های وابسته به طایفه پیرگه هستند.

سیاه سیاه

طایفه **سیاه سیاه** یکی از طوایف قدیمی ایل کلهر هستند که در جاهای مختلف جمعیت‌های زیادی از آنها وجود دارد. آنطور که کهنسالان اذعان می دارند این طایفه با طوایف منیشی، کوله پا و کرگا هم پیمان بوده اند. در باره معنی و کاربرد واژه سیاه سیاه نظرات متفاوتی ابراز شده است که ذیلاً به مواردی از آن اشاره می شود: آورده اند که: سیاه سیاه در ابتداء دسته ای بوده اند که به خونخواهی امام حسین قیام کرده اند و به خاطر شهادت آن حضرت سیاهپوش شده اند که به سیاه سیاه شهرت یافته اند. در روایت دیگر آن است که: از اجداد طایفه سیاه سیاه مردی به نام برخوردار سیاه یا سیاهپوش بوده است که از طرف لرستان به این سو آمده و عصای خیزرانی داشته که میان تهی بوده و یک صد سکه زر در آن پنهان کرده است. از گفته های متقن است که یکی از اجداد طایفه سیاه سیاه به نام فرخینه سیاه (فخرالدین) شهرت داشته است و به همین خاطر به سیاه سیاه شهرت یافته اند. البته هر سه این نظرات می تواند از یک منشأ سرچشمه گرفته باشد به این ترتیب که که فخرالدین از فرزندان و منسوبان برخوردار بوده و او هم از تبار کسانی بوده باشد که به خاطر امام حسین سیاه پوش بوده اند. هم اکنون جمعیت زیادی از این طایفه در شهرستانهای گیلان غرب و اسلام آبادغرب و جاهای دیگر هم به این نام اشتهار دارند و زندگی می کنند.

واژه سیاه و سیاهپوش همراه نام افراد و گروههای زیادی در کتب تاریخ آمده است و پیشینه ای دیرینه دارد. یک مورد آن، این است که کنت کورث درباره ماردها آورده است:

"ماردها لباس سیاه بر تن می کردند و مردانشان موی بلند داشتند. تیراندازان ماردی در

اطراف داریوش بودند و در نبرد با اسکندر او را یاری می رساندند. سجادی 1378، ص 74

ماردها در شمال ایران ساکن بوده اند و کلاه سیاه آنها یا سیاهپوش بودنشان در اشعار شاعران بزرگی چون فردوسی و اسدی هم آمده است:

سپر در سپر گیل مشکین کله خروشان همه چون هزبر یله (اسدی)
 همان گیل مردم چو شیر یله ابا طوق زرین و مشکین کله (فردوسی)
 در عصر خسرو پرویز هم از حضور چهار هزار سوار ناحیه دیلم سخن رفته که جزء خدام و مقربین
 دستگاه او بوده اند و در جنگها از او حمایت کرده اند. مورد دیگر نام یکی از سرداران یزدگرد بوده
 است که از طرف وی به همراه تعدادی از اسواران به شوش مأمور شده تا در اوضاع آنجا دخالتی
 بنماید.

" سیاه در کلتائیّه فرود آمد و از آنجا به رامهرمز و سپس به شوشتر رفت وقتی به شور با
 همراهان خود نشست می گوید ما همواره از این گفتگو می کردیم که این مردم بزودی بر
 این سرزمین چیره می شوند و این کسان [اعراب] اسبان را به درختان کاخها بسته اند و در
 آنجا سرگین افکنده اند و آنچه از آنها نباید به ما می رسید رسیده است، حالا نظر شما در
 این باره چیست؟ همراهان می گویند که نظر ما نظر شماست. سیاه هم شیرویه را به همراه
 ده تن از اسواران به نزد ابوموسی اشعری می فرستد و با اعراب سازش می کند و اسلام می
 پذیرد. " ابن اثیر ج 4 ص 1478

دیگر آنکه لفظ سیاه پوشان و سیاه جامگان نهضتی بوده که بر علیه ظلم و ستم امویان راه اندازی
 شده است. ابومسلم (بهزادان پسر بنداد هرمز) سردار ایرانی که منابع تاریخی او را از مردم خطرینه
 یا خرطینه کوفه دانسته اند و گاه هم سخن از کرد بودن او به میان می آید یکی از پایه گزاران آن
 نهضت در ایران و خراسان بوده است. از طرفی از انتساب عامل حلوان از طرف ابومسلم هم سخن
 رفته است. واژه سیاه پوش در اواخر عصر امویان و اوایل عصر عباسیان رواج یافته است و در منابع
 تاریخی آن عصر استعمال می شده است. هیچ بعید نیست با توجه به کثرت و گستردگی طایفه سیاه
 سیاه در خیلی از نقاط ایران و عراق ریشه اصلی این لفظ از همان نهضت سیاه جامگان اخذ شده
 باشد.

سیاه سیاه رامی توان از پرجمعیت ترین طوایف ایل کلهر به شمار آورد. بیشتر جمعیت آنها در
 دهستان چله، شهر گیلان غرب و شهرستان اسلام آباد غرب گرد آمده اند. البته در مناطق و
 دهستانهای دیگر هم جمعیت های پراکنده ای از آنها یافت می شود. بقرار مسموعات کثرت این
 طایفه در کشور عراق هم قابل بحث است. این طایفه خود از تیره ها، خل ها و تخمه های فراوانی
 تشکیل یافته است بطوریکه بعضاً شمار این تیره ها را گاه تا چهارده مورد می رسانند. معمولاً هر تیره
 کلاتر و بزرگ و یا باصطلاح ریش سفیدی دارد که در مواقع ضروری به حل و فصل اختلافات می
 پردازد یا در کارهای عمومی مربوط به وابستگان خود دخالت می کند. تیره های کلاو درپژ، گاران

دریژ، اربه خور، ملایل، حلاجیل، قساویل، کل کل، بوربور، **چپا کهوی**، بطی، قمرالی، بیانی، کیخسروی (فیتولی)، بیگزاده، خل های: قاسم، میرزا، رشید، بشیر، فریدون، فتح اله، که و سوار، جونزگه (جافه یل)، تخمه های محمدمراد، آقاجان، مظفری، بختیاری و... بیشتر به میان آورده می شوند. در بین مردم این طایفه مشهور است که بسیاری از تیره های سیاه سیاه در گیلان غرب از تبار دو برادر به نامهای فرخینه (فخرالدین) و شمسینه (شمس الدین) هستند. کدخدا علیشاه پرویزی مردی سخندان و سرشناس از بزرگمردان این طایفه و ایل کلهر در گیلان غرب بود که در حل بسیاری از مشکلات پیش آمده بین اهالی منطقه توانایی خاصی داشت. اغلب مردمان این طایفه در دهستان چله، شهر گیلان غرب و سایر جاهای شهرستان بصورت پراکنده، ساکن هستند.

روتوند

روتوند (رخته‌وهن) یکی دیگر از طوایف ایل کلهر و از شعبات خالدی در گیلان غرب است که به نسبت از سایر قبایل جمعیت متناهی دارد. روتوندها در شهر گیلان غرب و روستاهای روتوند و داربید، روستاهای دهستان گوار و گروهی هم بصورت عشایر بیلاق و قشلاق می کنند. روتوند از چند تیره و تخمه شکل گرفته است که مهمترین آنها عبارتند از: محمد ولی، جهانشاه، چراغعلی، حاجگه، هواس بیگ، نوره، وسین. طایفه روتوند علاوه بر تخمه هایی که اصالتاً دارای نیای واحدی هستند با گروهی از تیره های کم جمعیت تر که موزائیکی به نام چنار و کونار و انار تشکیل داده اند هم پیمان بوده است. علاوه بر جمعیت چنار و کونار تیره های دیگری هم مثل سرخه میری و جادر (**جایر**) ظاهراً به روتوندها وابستگی دارند.

عشایر روتوند بیشتر از طریق دامپروری ارتزاق می کنند و تابستانها در بخش سرمست و زمستانها در مراتع منطقه ویزنان روزگار سپری می کنند. در زمان حاضر احمدخان یزدان پناه و علی اکرم علیشیری از سرشناسان طایفه روتوند هستند و مردم این طایفه به گاه نیاز و برای مرتفع شدن مشکلات خود بدانها تمسک می جویند. شادروان مشهدی محمد اردشیری مردی مؤمن و متدین از این طایفه بود که عمری را در زهد و دیانت به سر آورد. قاسم خان اردشیری هم فرزندی به نام اردشیر داشته است که جوانی رشیدی بوده و فرجامی ناگواری یافته است زیرا در روز عروسی اش و پیش از زفاف شدیداً مسموم شده و از آن جان باخته است. در آن ایام عروسی ناکام اردشیر سوگ شدیداً در بین مردم منطقه آفریده بود. حیدرخان اردشیری مردی شریف و بزرگمنش که سالهای سال با تهیه و تنظیم اسناد ازدواج با خطی نیکو در امر تشکیل خانواده های جدید فعالیت

چشمگیر داشت از طایفه روتوند بود. ابراهیم خان اردشیری که در سرودن هزلیات ید طولایی داشت از این طایفه بود. اشعار هزل وی در نزد بسیاری هم نشینانش یافت می شود.

علیرضا وندی

طایفه **علیرضاوندی** یکی از تیره های خالی ایل کلهر است. گویند که اصل آنان از مردم بان میل عراق یا اطراف مندلی است. روایت بین معمرین است که نیای اولیه آنها که به منطقه گیلان غرب آمده فردی به نام اسماعیل بوده است. از تبار اسماعیل فرزندانیش علیرضا، محمد رضا، قمر یا قنبر به جای مانده اند که اجداد تیره های مختلف علیرضاوندی، محمدرضاوندی، قمره وندی هستند. تخمه های کورکی، ونزه، کریم باقره از این طایفه هستند. تیره کورکی از تبار شخصی به نام رستم کورکی هستند که گویا با یکی از اهالی پشتکوه اختلافی داشته و به خاطر آن ناچار از ترک آنجا شده اند و از طریق مصاهرب با شخص اسماعیل نیای طایفه علیرضا وندی به این طایفه می پیوندند. سر شناس این طایفه خانواده های اسفندیاری بوده اند. میره بیگ اسفندیاری در ایام حیات بزرگ علیرضاوندی بوده است. محمّد خان اسفندیاری شخصی نام آور و از پرچم داران ایل کلهر بوده است. مردم این طایفه در گذشته بیشتر از طریق دامپروری امرار معاش کرده اند. افراد این طایفه در روستاهای شیخ سرخ الدین، مرجان علیرضاوندی، کله جوب عزیز بگ، ترشکیان، گراویان سفلی، شهر گیلان غرب، وروستاهای میر مینگه و گرماب و چهار بشی و شهرستانهای دیگر هم زندگی می کنند. دشت دیره زمانی محل سکونت این طایفه بوده است که به عللی آنجا را ترک کرده اند. کلاتری طایفه علیرضاوندی از دیرباز با خانواده های اسفندیاری و دررأس آنها عزیز بیگ و فرزندش میربیگ و سایرین بوده است. توان جسمی این طایفه مثال زدنی بوده است.

زراونشی

طایفه **زراونشی** از طوایفی است که جذب ایل کلهر شده اند چرا که خاستگاه این طایفه استان ایلام و بیشتر ایل ملک شاهی می دانند. در گذشته تعدادی از این مردمان به کلهر ها پیوسته اند و با آنها در آمیخته اند و ازدیاد یافته اند. برای نام این طایفه واژه های متفاوتی نظیر زرگوش، زرانگوش، زراموشی و واژه ی که معمرین به کار می بردند زراونشی است، وجود دارد. در مورد وجه تسمیه آن هم می گفته اند که چون کسی که جد اولیه آنها بوده است گوشواره زرین به گوش کرده است و باصطلاح « زر له گوش » بوده است اما صحت و سقم این گفته روشن نیست و بعید به نظر می رسد یک چنین توجیهی بتواند نام جمعیت فراوانی را که در استانهای کرمانشاه و ایلام و جاهای

دیگر را در بر بگیرد. این رسم در بین مردمان منطقه و یا قوم کرد رایج نیست و تقریباً هیچ قومی ایرانی نمی توان یافت گوشواره زرین به گوش کند و نه مورد استادی تا حالا برای آن یافته شده است.

علاوه بر این نکته ای که باید مورد امعان نظر قرار بگیرد این است که کهنسالان بیشتر زراونشی می گفته اند و زرگوش تحریفی از آن است. کلمه زراونشی هم به نظر می رسد که از دو جزء «زراون» و «شی» تشکیل یافته باشد. اگر این نظر را صائب بگیریم زراون نام کسی بوده است که تغییراتی در آیین زرتشت داده و اصلاحاتی در پاره ای موارد ایجاد نموده است و پیروان او را زراون چی گفته اند. در دوره ساسانیان هم به نام خیلی از سرداران و بزرگان بر می خوریم که نام زراون، زراونگشنسپ و یا شکلهایی دیگری از این کلمه به همراه نام خود داشته اند. این امکان وجود دارد با توجه به مرام زروانیه و کثرت نامهای زراونگشنسپ یکی از این کلمات ریشه زراونشی باشد نه اینکه صرفاً شخصی گوشواره ای به گوش کرده باشد بنیانگذار طایفه و یا ایل گسترده ای شده باشد. مردم طایفه زراونشی عمدتاً در شهر گیلان غرب و روستاهای چشمه نظامی، خرنگینه، سرتیتان و در روستاهای دهستان ویرزان زندگی می کنند. البته بصورت پراکنده در روستاهای دیگر هم از آنها یافت می شود. طایفه زراونشی از تخمه های چند مثل: میرزا محمد، باباخان (تیموری)، امینی، ملگه، بشیره، کریم و ... کرم تشکیل یافته اند. برخی اقوال حکایت از آن دارد تخمه ... کرم از تبار طایفه صید محمد سلیم محسوب می شوند و تنها از طریق روابط سببی با طایفه زراونشی پیوستگی دارند. آنچه در محل بیان می شود این است که «هوز تیموری» خاستگاهشان را لرستان و از طایفه ای موسوم به «بازگر» (بازگیر) می دانند که البته چنین طایفه در لرستان وجود دارد دسته ای از آنها هم در ذهاب سکونت دارند. در رابطه با نام باز تاریخ مسکوت نمانده و اسامی ای چند، با نام باز به ما رسیده است هر چند به طور دقیق نمی توانیم که انتساب این باز موجود را با باز دیرین اثبات کنیم اما هرچه باشد این طوایف هم نام ممکن است ریشه مشترکی هم داشته باشند. آیت محمدی در تاریخ سیاسی کرد آورده است:

"در سال 373 ق ابو عبدا... حسن پسر دوستک معروف به «باز» از کردهای حمیدیه (دیاربکر) علیه خلیفه و اعراب قیام کرد. وی توانست تمام نواحی ارمنستان، کردستان ترکیه و شمال عراق را به تصرف خود درآورد. وی در سال 379 ق در یکی از این جنگها دستگیر و به دار آویخته شد." محمدی آیت، 1386، ص 62

سرشناس طایفه زراونشی خاندان نوذری هستند که از میان آنها می توان به حسنخان نوذری و خلف وی نیکزادخان را نام برد. افرادی از این طایفه که در شهر گیلان غرب زندگی می کنند به مشاغل آزاد و خدماتی و کار در ادارات دولتی مشغول اند و آنهایی هم که در روستاها زندگی می کند به دامپروری و کشاورزی اشتغال دارند.

عبدالمحمّدی

تا آنجا که پیدا است **عبدالمحمّد** فرزند شخصی به نام صفر بوده که بنا به روایات محلی قاصد بین کریم خان زند و بزرگان ایل کلهر بوده است. عبدالمحمد شاید نمی دانست که بعدها فرزندانش در میان ایل کلهر چه حادثه هایی خواهند آفرید، روی همین اصل به خاطر اختلافی که با علی خان کلهر حاکم ایوان داشت آنجا را ترک کرد و به دستگاه محمّد علی خان کلهر پیوست. روی هم رفته بزرگان این طایفه از زمان صفر جدشان تا مرگ عباس خان قبادیان امیر مخصوص به هر نحو با اقلام ریز و درشت حوادث در سطح غرب کشور و تا اندازه ای در سطح ملی درگیر بوده اند. عبدا... بیگ فرزند بزرگ عبدالمحمّد که بعدها به تخمه «**ئه ولوهی**» معروف شدند، ریاست طایفه خالدی را به دست آورد. پسرش اسدخان در نزاعی با زین العابدین خان ایلخانی کلهر به قتل رسید. عباس اسدبیگ به خاطر شرکت در قتل زین العابدین خان ایلخانی کلهر مدتی یاغی و در لرستان به سر برد. سپس حسام الملک قراگوزلو بعد از ختم غائله جوانمیر احمدوند او را به کرمانشاه فراخواند سپس بازداشت نمود و بعد شش ماه مسمومش کرد و داوودخان جایش را گرفت نیاکان طایفه عبدالمحمّدی چهار برادر به نامهای عبدا... بیگ، عزیزبیگ، محمّد بیگ و محمدولی بیگ بوده اند. بعدها اولاد این چهار نفر زیاد یافته اند و تیره و تخمه های طایفه عبدالمحمّدی را تشکیل داده اند. عمده جمعیت طایفه عبدالمحمّدی در شهر گیلان غرب و در محله عبدالمحمّدی تعدادی هم در روستاهای تقی، چشمه نظامی و دهستان ویزنان هستند. از میان تخمه های طایفه عبدالمحمّدی تخمه «**اولوهی**» چند دهه ریاست طایفه خالدی و بعد ایل کلهر داشته اند. هریک از بزرگان این طایفه در زمان خود در کانون حوادث ایل کلهر و غرب کشور بوده اند که در بخش دوم همین اثر از آن بحث شده است. در زمان حاضر حشمت خان حشمتی سرشناس و معتمد طایفه عبدالمحمّدی است که در مشکلات و مسائل طایفه خود و مردم گیلان غرب منشأ خدماتی است و دیگران به سخنان و تصمیماتش به دیده احترام می نگرند.

شیرگه

طایفه **شیرگه** (شیرزادی) فرزندان مردی به نام شیرگه بوده اند که به نام نیای خود شیرزادی خوانده شده اند و با ازدیاد جمعیت آنها طایفه ای تشکیل داده اند. اغلب مردم این طایفه در شهر گیلان غرب و روستاهای حومه آن، روستاهای دهستان ویزان، دهستان چله، دهستان حومه شهر سرمست و عده ای هم به صورت عشایر کوچرو در این شهرستان زندگی می کنند. طایفه شیرگه یکی از چهار تیره خالدی به حساب می آیند. بسیاری از خانواده های این طایفه دارای نام خانوادگی شیرزادی هستند.

در بین طایفه شیرزادی خانواده محمد رحیم شیرگه و نوادگانش عظیم خان شیرگه سرشناس و معتمد این طایفه بوده اند. شیرزادخان شیرزادی بزرگ طایفه شیرزادی از این خاندان (بنه مال) به حساب می آید. آقاخان شیرزادی معروف به یساول (نگهبان) از مردان شجاع و نامی این طایفه بوده است. مهدیخان شیرزادی هم از مردان صاحب تدبیر و با سواد این طایفه به حساب می آمده است. فتح خان شیرزادی (فتاح بیگ) از معمرین و افراد سرشناس طایفه شیرزادی و ایل کلهر مردی سرد و گرم روزگار چشیده و دانا و فهیم بود که بسیاری از رخدادهای یک صد سال گذشته را تجربه کرده بود. وی تجربه طولانی در کارهای اداری و دولتی داشته و در سمت های مختلفی منشأ خدمات ارزنده ای در ایام حیاتش برای مردم منطقه بوده است. معروف است که گویند این طایفه در شعر گویی سهم دارند و شاعر به ذات و غریزی اند. البته در میان آنها افراد بسیاری از گذشته تاکنون بوده اند که مهارت بالایی در این فن داشته اند اما تاکنون اثری از آن همه ذوق و قریحه و بداهه سرایی گویی شعرای طایفه شیرگه عرضه نشده است شاید به این خاطر بوده که هر وقت خواسته اند بداهه سرایی کرده اند و دیگر نیازی به نوشتن و ارائه آن نداشته اند تا آن را مکتوب کنند که در دسترس دیگران قرار بگیرد. از شاعران این طایفه در گذشته نامی از علی آقا شاره (علی بهجتی) برده می شود و از سلفش عسکر عزیزیان که ید طولایی در بدیعه سرایی و اشعار هزل و هجو دارد اشعاری در دسترس دوستداران شعر کردی هست.

ایوانی

شهر ایوان غرب از دیرباز یکی از مراکز کلهرنشین به حساب آمده است در حوادث معاصر که بیشتر پایه و اساس آن بر محور ایل و طایفه بوده است این منطقه همیشه بخشی از قلمرو کلهر محسوب می شده است. **ایوانی** منتسب به ایوان است و در گیلان غرب با نام طایفه ایوانی یا «**ئه یوانیهیل**» یکی از شعبات ایل کلهر در گیلان غرب به حساب می آیند. آنچه به نام ایوانی در

گیلان غرب اشتهار دارد ترکیبی از تیره ها و طوایف گوناگون ساکن در ایوان غرب بوده اند که از چندین نسل پیش به این منطقه نقل مکان کرده اند و در اینجا ساکن شده اند. منابع موجود دلیل کوچ مردم ایوان به طرف گیلان غرب را حملات مکرر والیان پشتکوه و مزاحمت اشخاص مذکور میدانند که در مواقع افول قدرت ایل کلهر در ایوان، والیان پشتکوه را به طمع ضمیمه ایوان به خاک خود هر چند گاه جنگهایی به راه انداخته اند که سبب تفریق ایوانیها به طرف گیلان غرب و دیره... شده اند. با توجه به آنکه تیره ها و طوایف مختلف کلهر ایوان در سه طیف بانه سیری، چولک و کلهر قرار می گیرند آنچه از این طوایف در گیلان غرب وجود دارد زیرنام کلی ایوانی شناخته می شوند و تقسیم بندی های ریزتر زمانی معنی پیدا می کند که افراد طایفه ایوانی به هم برخورد کرده و در پی ریشه یابی و شناسایی یکدیگر باشند. طایفه ایوانی مقیم در گیلان غرب از تیره های مختلف ایوانی مثل بانه سیری، رستمخان، بنده سر، نرگسی، لطفی، ترنی، چالانچی، ساتیان، سرتنگی، زرنه ی، چولک و نجار، گاو مخل و... هستند. بیشتر جمعیت طایفه ایوانی در شهر گیلان غرب جای گرفته اند. در روستاهای گورسفید، گاو مخل، قندشکن، در روستاهای نثار دیره، دارون در دهستان دیره و چم سورک در دهستان ویژنان و به صورت پراکنده در جاهای دیگر هم از آنها یافت می شود. در بین طایفه ایوانی خانواده حاجی خانابا محمدی سرشناس هستند. در کارهایی که نیاز به ریش سفید و کدخدانشی باشد مردم این طایفه به این خانواده رجوع می کنند. در سالهای اخیر با بعضی طوایف دیگر تخصصاتی داشته اند.



حاج خانابا محمدی در ایام حیات سرشناس طایفه ایوانی بود.

طوایف **کله سوند** و **سلمان خالی** و **وارگه** در طیف ایوانی قرار می گیرند و از گذشته ها هم پیمان بوده اند. اگرچه در سالهای اخیر بعضاً سلمان خالی و وارگه به عنوان طایفه ای مجزا ابراز وجود کرده اند اما در میان اکثریت مردم وابسته به هم پنداشته می شوند. خانواده های غلامی سرشناس طایفه کله سوند بوده اند. جمعیتهایی از این طایفه در شهر گیلان غرب، روستای کله

سوند چله، در گه سیدایاز، میاندار و قرونک و... زندگی می کنند. طایفه سلمان خالی علاوه بر شهر گیلان غرب در روستاهای دیره بخصوص دارون ها و بعضی روستاهای دهستان گواور پراکنده شده اند. تیره وارگه بیشتر در روستاهایی به همین نام در سرچله، وارگه گواور و دهات انتهای جنوبی ویزنان متوطن اند.

قهوچه‌ی

قهوچه‌ی طایفه ای است که دسته هایی از آنها در نقاط مختلف شهرستان گیلان غرب زندگی می کنند. جمعیت این طایفه به نسبت جمعیت سایر طوایف زیاد نیست اما شجاع مردانی مانند عبدا... خان رضایی از میان این طایفه برخاسته اند. در مورد نام قهوچه‌ی گویند چند خانوار از این طایفه در نزدیکی سه راهی اسلام آباد به کرمانشاه و پلدختراسکان داشته اند که مأمورین مالیات به آنجا آمده اند یکی از آنها گفته است که مالیاتی بر این چند خانوار سر «قهوچ» بنویس تا برویم و از آن به بعد این طایفه به قهوچه ای مشهور شده اند. کلمه «قهوچ» در کردی به معنی سر پیچ و دور است. از ناموران این طایفه مرحوم اسدخان رضایی، حسین خان و خسروخان رضایی در شمار بزرگ مردان ایل کلهر بوده هستند. مردان و زنان لایق و شایسته در این طایفه از ایل کلهر بسیار بوده اند تا جایی که می توان از مرحومه شادروان گوهر خانم رضایی که شیر زنی با درایت بوده است در شمار بزرگان یاد کرد. از دانش او در شور ایلی و تدبیر امور بهره ها برده اند. نامبرده به طب سنتی آشنایی داشته است که در مواقع لزوم به کمک نیازمندان شتافته است. وی هر ساله در ایام سوگواری عاشوراء هزینه برگزاری هیئت عزاداری را تا زمان حیاتش متقبل شده است.

کاظم خانی

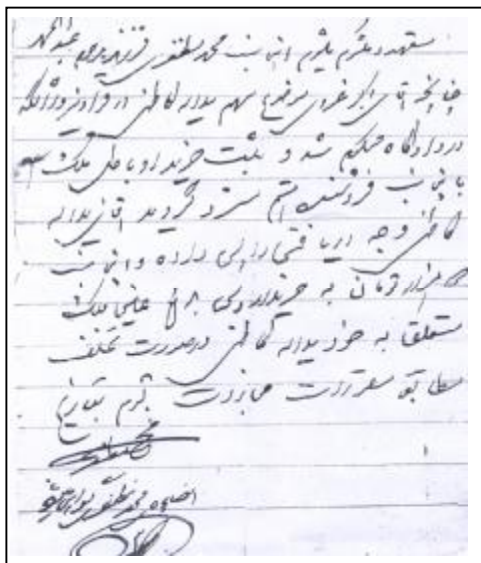
طایفه **کاظم خانی** یکی از طوایف قدیمی ایل کلهر است نیای آنها کاظم خان فرزند محمد خان کلهر بوده است. جایگاه تابستانی آنها روستای برف آباد در اسلام آباد غرب، منطقه ماهیدشت و اطراف آنچه که امروزه به چشمه شاپسند معروف می باشد بوده است. زمستانها را هم در دشت گیلان غرب، دهستان حیدریه (کفرآور) و دامنه های سرکش، و... گذرانده اند. آورده اند که زمانی کریم خان زند به منطقه کرمانشاه آمده با یکی از دختران این قبیله که قدمخیر نام داشته وصلت نموده است و نام او را به شاپسند تغییر داده، لذا بعد آن چشمه به شاپسند معروف گشته است. کریم خان حکم مال معافی و ریاست بر تعدادی از قبایل و املاک آن منطقه را به محمدخان کاظم خانی واگذار می کند. به قرار روایات معمرین حکومت ایوان را هم به کس دیگری از این خاندان به نام علی خان می سپارد. در دوره

زندیه مدتی در کلهر سردمدار بوده اند و بعد از ایجاد ارتباط با زندیه طایفه کاظم خانی بیشتر در صحنه های منطقه ای ظاهر شده اند.

کاظم خان چندین برادر دیگر به نامهای زینل خان، نیای طایفه زینل خانی، درویش خان، فتاح خان و داراخان داشته است. در لغت نامه دهخدا به نقل از جغرافیای سیاسی کیهان طایفه کاظم خانی را هزار خانوار به حساب آورده است. در این راستا گفته می شود که در سابق قسمت علیای دهستان قلعه شاهین روستاهایی مانند ایثار امامیه علیا و سفلی، گنجوره، نقاره کوب و... در سابق جزو شهرستان گیلان غرب بوده است و در سالهای اخیر به شهرستان سرپل زهاب ملحق شد در شمار طایفه کاظم خانی بوده اند. طایفه زینل خانی و دستجاتی از ایل شوانکاره و کرگاه هم هم پیمان کاظم خانی بوده اند. از بزرگان این طایفه در گذشته می توان عباس خان کاظم خانی، بهادر سلطان کاظم خانی و قلی خان کاظم خانی، محمد زمان خان، محمد ظاهرخان، سیف اله خان و... که در زمان خود جزو سواران نامی کلهر بوده اند، نام برد. بعضی معمرین این طایفه را از تبار عده ای که به « هفت برادر شیرازی» معروف بوده اند می دانند. ناگفته نماند که خیلی از طوایف کلهر ریشه خود را از هفت برادران شیراز می دانند مثل بعضی تیره های گیلانی، منصوری، کوله پا، قوچه ای، کاظم خانی. این طایفه همچون سایر طوایف کلهر در فاصله ماهیدشت تا اطراف مندلی در تردد بوده اند و اکنون عمده مردم این طایفه در روستاهای کاظم خانی علیا و سفلی، روستای دارابی دیره و گیلان غرب متوطن اند.

آقامحمد یزدانی شاعر گیلانی در وصف بزرگان طایفه کاظم خانی سروده است:

ئیکه کازمخانیهیل ساهب سپا بۆن **شیران چهکمه زهره خاسان شا بۆن**
شمشیر شووپهگان کورپهیل کازمخان **ئهباس و مهلگ بههادر سلتان**



طایفه کاظم خانی در مناطق مختلف کلهرنشین صاحب املاکی بوده اند. از جمله در اسلام آباد غرب و زهاب. در این نوشته که به خط میرزا محمد مظفیری از مشیان علی آقاخان اعظمی است، جریان اختلافی که بین یکی از بزرگان طایفه کاظم خانی به نام یدا. . خان کاظمی و فرد دیگری بر سر املاکی در روستای قراویز و ژالگه در زهاب آمده است.

زینل خانی (زه‌بینه‌لخانی)

زینل خانی یکی از تیره های ایل کلهر است که بیشتر افرادی که از این تیره در گیلان غرب هستند بصورت پراکنده در روستاهای مختلف و شهر گیلان غرب زندگی می کنند و عده ای از عشایر این تیره هم برای زمستان گذرانی به میان مراتع خود در پشته تنگ دیاره و اطراف آن در دل ارتفاعات سرکش می آیند. در دهستان چله روستایی هم به نام زینلخان وجود دارد که در گذشته محل زندگی دسته ای از طایفه زینلخانی بوده.

کوله پا

کوله پا از جمله طوایف جمعی ایل کلهر است. طایفه کوله پا در شهر گیلان غرب و به صورت پراکنده در روستاهای آن مقیم اند. دسته ای از عشایر کوله پا برای زمستان گذرانی به محل زمستانی خود در روستای داربلوط می روند. در گیلان غرب خانواده های موالی، رضایی، حاتم زاده،... از این طایفه هستند. روایت است که مردی به نام شاهین طایفه کوله پا که دارای توان جسمی خارق العاده ای بوده روزی در کوهستان به ناگاه پلنگی بر او حمله می برد و در چنگال پلنگ گرفتار می آید. شاهین به همراهش که قصد دارد به پلنگ تیر اندازی کند می گوید کمی صبر کن بینم می توانم از پس این حیوان درنده بر آیم یا نه. آنگاه شاهین فکهای پلنگ را می گشاید تا جاییکه دو فک پلنگ از هم می گسلد و این سرگذشت در بین معمرین به چند صورت نقل می شود هستند.

کرگا

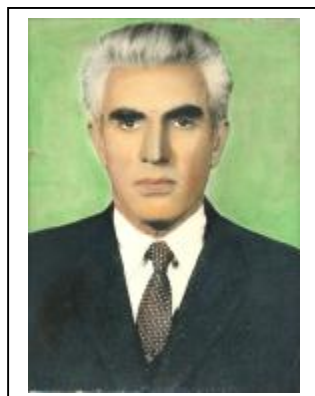
یکی از طوایفی جمعی ایل کلهر طایفه **کرگا** است. در مورد لفظ کرگا باید گفت که این لفظ تا اندازه ای لغت نامأنوسی در زبان کردی به نظر می رسد و جز موارد اندک هم ریشه و هم خانواده ای برای آن کمتر یافت می شود. این واژه بصورتهای مختلف مانند کرگا، کرگان، کرگه ای جهت تسمیه قومیت یا مکانهایی در منابع آمده است. در خصوص نام این طایفه از معمرین نقل است که اینها دسته ای بوده اند که از اصفهان زمان شاه عباس صفوی به مرزهای غربی اعزام شده اند. چون افراد زرنگ و کارآمدی بوده اند با نام اولیه کارآگاه خوانده می شده اند. اما در اثر تغییراتی که در این کلمه ایجاد شده به صورت کرگا در آمده است. گویا این قوم با توجه به پراکندگی آنها در جاهای مختلف نواحی غربی ایران، به نظر می رسد که قدمتی دیرینه داشته باشند. در جغرافیا و تاریخ کردستان که در زمان ناصرالدین شاه قاجار نگاشته شده است بدون اشاره به مفهوم واژه کرگه ای آنها را در شمار یکی از ایلات کردستان آورده و راجع به آنها نوشته است که:

" کرگه ای دارای هزار و پانصد نفر نفوس و مالیات دیوانی آنها هشتصد و چهل و پنج تومان و جای سکونت آنها هم نیلاق ذکر شده است. "علی اکبر وقایع نگار کردستانی 1381، ص 79

در بعضی نقاط لرستان مثل بخش کاکاوند دلفان و نیز دهستان سرفیروزآباد کرمانشاه روستاهایی با نام کرگان وجود دارد با توجه به آنکه کسانی که از این طایفه در گیلان غرب زندگی می کنند اصالتاً خود را منسوب به لرستان می دانند بعید نیست که با هم قرابتی داشته باشند. حمید ایزدپناه مؤلف «لرستان در گذر زمان و تاریخ» دشت «کره‌گا» را در جنوب خرم آباد آورده است. البته در گذشته ها در لرستان شهری با نام «کرج» یا کرگک هم بوده است. طایفه کرگا اکنون علاوه بر گیلان غرب در ماهیدشت و جاهای دیگر استان کرمانشاه زندگی می کنند، به دو تیره الماسه و صفر شه دسته بندی شده اند. تعدادی از این خانوارها در روستاهای کرگا یا دندان، گورسفید، میرابه و گمار زندگی می کنند. حاجی زنون کاکایی (کرگا) در میان طایفه کرگا در گیلان غرب دارای حسن سلوک و مردی نیک نام بود که در ایام حیات در حل مناقشات مردمان پیشقدم بود.

گیلانی

طایفه ای در گیلان غرب موسوم به گیلانی از قدیم الایام در دشت گیلان زندگی کرده اند که دقیق نمی توان گفت از چه زمانی در اینجا ساکن بوده اند اما می توان گفت جزء قدیمی ترین ساکنین دشت گیلان بوده اند. در ناگفته های کلههر هم آمده که: این طایفه از قدیم در گیلان بوده اند. هر چند که به مرور زمان دستجاتی از جاهای دیگر به این منطقه آمده و با مجموعه گیلانی آمیخته و به آنها پیوسته اند. این طایفه در شهر گیلان غرب و روستاهای دهستان حومه تقریباً تا حد فاصل روستای قیتول مرجان مقیم اند. وابستگان به این طایفه در روستاهای گراویان علیا و سفلی، خالو خالو، گرازان علیا و سفلی، شیخ سرخ الدینها، ترشکیان، کله جوب علیا و سفلی، سیاهگل، میرابه، گورسفید زندگی می کنند. در خیلی از موارد وابستگان این طایفه نیای مشترک ندارند اما روابط سببی فراوان، همیار و همجوار بودن در بسیاری امور سبب شده است که به هم وابستگی خاصی داشته باشند. از زاویه دیگر در میان طایفه گیلانی رگه هایی از طوایف ارکوازی، بیگرضایی، منصوروی، قلی وند، قوالیس (قرولسی)، بولی، بیگزاده، جاف، ماهکی، چله ای، مغیره، جایر، گمار، سیده یل و گرگه ای وجود دارند که از دیرباز در این دیار متوطن شده اند. بجز آن دسته هایی که طایفه گیلانی خوانده می شوند از طوایف دیگر هم در دهستان حومه شعباتی زندگی می کنند.



جاج عباس نجفی از بزرگان طایفه گیلانی

سال دهله

از جمله حوادثی که یک بار به کوچ دسته جمعی گروه کثیری از ساکنین دشت گیلان انجامیده است یکی این بوده است که در اعتراض به وضعیت تملیک اراضی کشاورزی عده کثیری از کشاورزان این دهستان به منطقه دیاله در کشور عراق کوچ کرده اند. آنطور که معمرین می گویند تعداد کمی از ساکنین محل در این منطقه مانده اند. سالها بعد این دسته از مردم با وساطت اقوام خود برگشته اند و عده ای هم در آنجا ماندگار شده اند. این واقعه که در میان کهنسالان از آن به عنوان سال دهله یا دیاله یاد می شود، تاریخ دقیق آن مشخص نیست اما حدس زده می شود بین سالهای 1275 تا 1280 ه. ش بوده باشد.

گلینی

اهالی گلین از طوایف دیرینه کلهر به حساب می آیند. این طایفه در روستاهای دربند گلین شامل شاهمرادی، چمن صحبت، انجاورود، سرباغ، نجار زندگی می کنند. از میان اهالی گلین شاعران با شور و حرارتی مانند صید احمد رحمانی، حبیب گلینی، نورعلی گلینی ابراز وجود کرده اند. بیشتر مردم گلین از طریق باغداری و پرورش دام امرار معاش می کنند. درسالهای اخیر خیلی از آنها از دیار خود کوچ کرده و اکثریت هم به سرپل ذهاب رفته اند. روستای سرباغ گلین که به نسبت روستای بزرگی هم هست در سال 1367 از فرمانداری گیلان غرب جدا شد و به همراه روستاهای امامیه سفلی و علیا و گنجوره و نقاره کوب به شهرستان سرپل ذهاب ملحق شدند.

له شینی

گروه کوچکی تحت نام **لشینی** در گیلان غرب زندگی می کنند که منتسب به دستجات پراکنده شده ایل لشینی هستند. چنانکه مشخص شده است لشینی ایلی قدیمی و در جای جای ایران و در عراق هم گروههایی از آنها هست. در بخش میش خاص استان ایلام، اسلام آباد، سرپل و کرد،

ماهیدشت و کرمانشاه هم رگه هایی از آنها یافت می شود. نویسنده کتاب ایلات فارس خواستگاه اصلی آنها را لرستان و از پشتیبانان کریم خان زند می داند و آورده است که:

"در فارس در کتک، خفرک علیا، طشک، آباده و ارسنجان قریب پانصد خانوار از آنها زندگی می کند. عده ای از آنها در میان قشقای ها و عده ای به علت درگیری با قوای دولتی به شهریار و ورامین تبعید شده اند. از میان آنها شیخ علیخان از طایفه ولد پیشکار لطفعلی خان زند بوده است. میرزا اسدالله به خوشنویسی و حاج قریب خان شهنشاهی شاعر از این طایفه بوده اند.

غریب تا کی خوری خون دل خویش مگو دوران به من کم داده یا بیش
ترا که عاقبت گور است منزل در این صورت چه شاه باشی چه درویش
اکبرخان واصل یکی دیگر از شعرای این طایفه است.
اجل آید چو پر پیمانیه گردد بخشید بخت و عقل دیوانه گردد
چون واصل تنگدستی آیدت پیش ترا هر آشنا بیگانه گردد"
سهامپور، 1377، ص 286

نویسنده کتاب کریم خان زند این ایل را از پشتیبانان کریم خان زند دانسته و آورده است که هادی خان لیشینی به همراه دو هزار سوار بیات و لیشینی دروازه اصفهان را برای کریم خان گشود. تعدادی از این خانوارها در شهر گیلان غرب و در روستاهای چشمه نظامی، قیلان، سنگ کرمو شیرزادی، نیان، کاسه کران زندگی می کنند. در گیلان غرب طایفه لیشینی بیشتر با طایفه زروانشی و تا حدودی با طایفه شیرگه وابستگی دارند. لیشینی به احتمال منسوب به لاش، ولاشگرد نام شهر در چندین جای مختلف در غرب و جنوب ایران و نیز خراسان از زمان ساسانیان بوده است.

منیشی

منیشی یکی از طوایف ایل کلهر است در دوره قاجار در تمامی جاهایی که ایل کلهر در گیر بوده همیشه نامی از تفنگچی کل کش و منیشی در میان کلهرها بوده است. در میان طایفه منیشی در دوره های گذشته خانواده های رشیدی معروف و سرشناس بوده اند. آنطور که در خاطرات فرج ا. خان منیشی آمده است اصل این طایفه از خوانین سیفی و ملختاوی (ملک ختایی) بوده است که به سبب رشته تعارضات خانوادگی ناچار به منطقه شیان و بعد کفرآور آمده اند. منیشیها در دهستان حیدریه فعلی در فاصله روستاهای از کل کش تا محمدی سکونت یافته اند. منیشی ها از پیروان طریقه اهل حق به حساب می آیند.

در باب معنی واژه منیشی آورده اند که: منیشی از مانیشتی اقتباس شده زیرا اهالی این منطقه پیش از آنکه در کفرآور ساکن شوند زیست بومشان حول و حوش کوه مانشت بوده است. بعضی هم آنرا

برگرفته از فعل «مه نیشی» یعنی می نشینی گرفته اند و قولی از یکی از اکابر اهل حق که به فرستاده اش به منطقه گفته برو آنجا بنشین که سهم تو آنجا است. واژه «منیش» به همراه ترکیبات زیادی در متون تاریخی آمده است:

«**آردو منیش**» پسر وۀ وُکّ پارسی نام یکی از همراهان داریوش به هنگام به قتل رساندن گنوماتای مغ بوده است. بیگلری، 1385، ص 53

«مانیش» در بعضی ترکیبات لغوی ایلامی باستان به معنی خانه و جایگاه بوده است نظیر آنچه در تاریکی هزاره ها اثر ایرج اسکندری آمده است:

"در اسناد خزانه استخر نیز کلمه «پوهو پتی مانیش» به معنای «خانه شاگردان» یا «جوانان خانه» در مقابل «کورتشهای» بزرگسال (زن و مرد) به کار برده شده است. " اسکندری، 1380، ص 397

"«مانوشانو» هم نامی بوده است. در اسناد بابلی دوران هخامنشی گاه شاهزادگان و بزرگانی چون آرشام، مانوشانو پسر ارته ریمه، آخمن (هخامنش) و ایبرادات با عنوان پسر خانه نامیده شده اند. " همان منبع ص 400

روی هم رفته براساس شواهد شفاهی و مکتوب موجود می توان گفت که کلمه منیشی معنی نشستن، جایگاه، نشستگاه، فرد جادار و مهم را دارد.



فرج ... خان منیشی شجاع السلطان در قضیه حبس سلیمان خان توسط امیر مفخم بختیاری، نقش شجاعانه ای بازی کرد. و راههای گردنه پاتاق و مجاور آنرا بست به طوری که امیر مفخم بختیاری ناچار شد سلیمان خان را آزاد کند. خود وی راجع به این جریان آورده است که اینجانب فهمیدم نجات این مردم خالدی در نهایت موجبات خرابه خود بنده را فراهم می نماید لکن از آنجایی که ملاحظه ی حال ضعیفه را کردم دیگر دندان خرابه خودم را کشیده و هر پیشامدی را بر خود قرار دادم.

حلاج

طایفه ای با نام **حلاج** که بر گرفته از پیشه و شغل اولیه آنها بوده است در میان ایل کلهر در گیلان غرب وجود دارد. جمعیت این طایفه به نسبت سایرین زیاد نیست. خاستگاه این گروه آنطور که آگاهان آنها می گویند شهرستان ایلام و ایل ملک شاهی بوده است. سرشناس این طایفه اکبر قیصری است. از میان

آنها جمعیت خانوادهای قیصری، حیدری و کرمی بیشتر است. همانطور که آمد در سابق شغل این مردمان حلاجی، کشاورزی، گله داری بوده است اما امروزه به ندرت کسی به حرفه حلاجی مشغول است. بیشتر مردم این طایفه به مشاغل آزاد رو آورده اند. اکثریت مردم این طایفه در شهر گیلان غرب ساکن هستند و تعداد کمی هم در روستاها و از جمله روستای به آباد قباسیاه (حلاجیل) سکونت دارند. دسته هایی از این طایفه در شهرستان اسلام آباد غرب و شهرستان شیروان چرداول هم مقیم اند. مردم این طایفه بیشتر با طوایف زراونشی، روتوند،... همجواری و قرابتی دارند.

خزل

خزل از جمله طوایفی در گیلان غرب هستند که خاستگاه و منشأ بیشتر آنان استان ایلام است. مشهور است که گویند اصل این طایفه از تبار دو برادر به نام شامل و کامل بوده اند. در استانهای ایلام و همدان از این طایفه جمعیتهای قابل ذکری مقیم اند. در این مناطق جمعیت خزل تشکیل ایلی بزرگ داده اند. در شهر گیلان غرب، بعضی روستاهای ویژنان، روستای قاسم آباد و روستاهای حوالی چم امام حسن گروههای از طایفه خزل زندگی می کنند.

صیادیان

طایفه **صیادیان** با ازدیاد نسل دوبرادر به نام صیدمراد و ویسمراد و اقوام و بستگان شکل گرفته است و به مجموعه طوایف کلهر افزوده شده اند. میرزا صیدمرادخان صاحب جمع و برادرش علیمراد از این طایفه در دوره سلیمان خان و علی آقا اعظمی از اشتهار خاصی برخوردار بوده اند. خاستگاه این طایفه را ایل ملکشاهی ایلام می دانند و اجداد آنها به خاطر اختلافاتی که با حاکمان آنجا داشته اند به گیلان غرب آمده اند. صید مراد صاحب جم به خاطر شجاعت و حسن تدبیری که داشته است به سرعت در میان سران کلهر به فردی شناخته شده و معروف تبدیل شده است، به طوری که در فن تیراندازی کمتر کسی مهارت او را داشته است. بیشتر طایفه صیادیان در روستای صیادیان گواور، نیان و قیلان و شهر گیلان غرب ساکن هستند و اکثراً دارای نام خانوادگی صیادیان اند. این طایفه مدتی هم در روستای «کوله شگ» در بالا دست شهر گیلان غرب سکونت داشته اند.

شیه‌رگ و ورمه‌زیار

طایفه **شیه‌رگ و ورمه‌زیار** یکی از شعبات طایفه خمان به حساب می آیند و هم پیمان این طایفه اند. عمده جمعیت این طایفه در دهستان دیره جای گرفته اند اما بصورت پراکنده در روستاهای قیتول مرجان، دندانه و... در گیلان غرب هم دسته هایی از آنها یافت می شود. براساس بعضی منابع در سنقر هم جمعیتی از آنها وجود دارد. لفظ شیه رگ گویا اسم تصغیر شریف باشد که اکنون به شهرک در

نوشتجات و مراسلات اداری تغییر یافته است. در گذشته محمود و شاواز ورمزیار صاحب نام بوده اند و در سالهای اخیر احمد منصوری مردی شناخته شده و سخنور به حساب می آید.

خمان (خه مان)

طایفه **خمان** از طوایف پرنفوذ در کلهر بوده اند. اصل آنها از شهر زور دانسته اند. طوایف دیگری نظیر شیه رگ و ورمزیار و گرگی از هم پیمانان و شعب این طایفه محسوب می شده اند. در گیلان غرب از مردمان این طایفه در روستاهای قیتول و مرجان، دندانان و بعضاً روستاهای دیگر و دهستان دیره زندگی می کنند. توضیحات بیشتر در بخش دوم این اثر ذیل طایفه خمان آمده است.

گرگی

جمعیت **گرگی** از وابستگان به طایفه خمان هستند به عبارتی خاستگاه آنها را در مناطق شهر زور دانسته اند و به همین خاطر در یک طیف آورده می شوند. در گیلان غرب گروهی از تیره گرگی در روستاهای میرابه، گورسفید و شهر گیلان غرب زندگی می کنند. تیره گرگی گیلان غرب با گرگاوند در چمچمال کرمانشاه به قرار معلوم نسبت دارند.

صالح (ساله)

تیره ای با نام **صالح** در شهرستان گیلان غرب در روستاهای سنگ چین صالح، و به آباد صالح و شهر گیلان غرب وجود دارد. نیای اولیه این طایفه شخصی به نام حاتم بوده است که نقل است از منطقه بانمیل و از میان طوایف قوالیس (قرولیس) آنجا به گیلان غرب آمده و ماندگار شده است.

سرخه میری (سوره میری)

سرخه میری یا در گویش محلی «**سوره مههئ**» از مجموعه های کم جمعیتی هستند که وابسته به طایفه روتوند اند و از طریق روابط سببی بیشتر با این طایفه قرابت پیدا کرده اند. اصل آنها را از لرستان یا طوایف ایلام می دانند. به قرار اطلاع گروههایی از آنها در هرسین، کوهدشت، ایلام و نیز خانقین وجود دارد. کدخدا منصور جعفری سرشناس این طایفه بود. جایگاه اولیه آنها روستای سرخه میری بوده است که اکنون به یکی از محله های شهر گیلان غرب تبدیل شده است و فعلاً اکثریت این جمعیت در همان مأوای اولیه خود مقیم اند. واژه «**سوره مههئ**» به نظر می رسد به معنی امیر سرخ رو باشد.

منصوری

طایفه **منصوری** از طوایف پرجمعیت ایل کلهر به حساب می آمده اند و گاه هم تقسیم بندی این ایل به صورت شهبازی و منصوری بوده است. آنطور که منابعی نظیر شرفنامه آورده اند منصور از سران قدرتمند ایل کلهر بوده که برادرش شهباز را در نزاعی به قتل رسانده و خود جانشین وی شده است.

عمده طایفه منصوری در دهستان حومه سرمست در روستاهای طرف شرق این دهستان مانند چشمه خانی، چشمه عیسی، شیخ جبریل، تولک و... سکونت دارند اما به صورت پراکنده از آنها هم در سایر نقاط شهرستان گیلان غرب هم زندگی می کنند. در گذشته از سرشناسان این طایفه از امین ا... خان منصوری نام برده شده است.

باسکله

باسکله تیره کم جمعیتی هستند که گروههایی از آنها در نقاط مختلف گیلان غرب منجمله روستای قیطول مرجان و عمدتاً در دهستان گواور بخش سرمست در روستاهایی با نام باسکله مقیم اند. در ایوان غرب هم از این تیره گروههایی هستند. بعضی ریشه آنها را از مناطق کرکوک در کردستان می دانند. بسک و باسک به معنی مشت و بازو است.

جمیر ترکاشوند

دسته هایی از ایلات **جمیر و ترکاشوند** هر ساله برای زمستان گذرانی به منطقه پشته تنگ حاجیان تا حوالی ارتفاعات بازی دراز کوچ می کنند. ایلات جمیر و ترکاشوند در این منطقه به گله داری مشغول اند و سابق بر این در چادرزندی می کردند اما در این اواخر در محل اتراق خود بناهایی به منظور سکونت خود و نگهداری احشام احداث کرده اند و تقریباً نقش دهکده هایی فصلی به خود گرفته اند. دسته جات مذکور علاوه بر گله داری در زمینهای مستعد به کشت و کار هم می پردازند. تخمین زده می شود که جمعیت این گروهها نزدیک یکصد خانوار کوچرو باشد.

فصل هفتم

دهستانها و روستاها

موقعیت جغرافیایی، تاریخی، اجتماعی
دهستانها و روستاها

موضوعات این فصل:

- تعاریف، معتمدین دهستانها، پاره ای اصطلاحات بومی کشاورزی و دامپروری روستاهای: سراب، چشمه مورینه، شیرزادی سراب، میاندار و قروتگ، کله شکها
- دهستان حومه شهر گیلان غرب (گیه لانی)
- دهستان ویژنان
- دهستان چله
- دهستان گواور
- دهستان کفراور (حیدریه)
- دهستان دیره

در وضعیت کنونی گیلان غرب دارای یک بخش به نام گواور به مرکزیت شهر سرمست و شش دهستان است که عبارتند از دهستان حومه گیلان به مرکزیت روستای گورسفید، دهستان دیره به مرکزیت روستای شهرک (شیشه‌رگ)، دهستان حیدریه به مرکزیت روستای سوخورعبدی، دهستان چله به مرکزیت روستای قمرالی، دهستان ویژنان به مرکزیت نیان و قیلان، دهستان حومه سرمست.

از آنجا که زندگی اغلب خانوارهای روستایی هر کدام به نحوی با کشاورزی و دامپروری و مشاغل جانبی این حوزه‌ها ارتباط دارد، پیش از وارد شدن به بحث روستاها و روستاییان شمه‌ای از ویژگیهای این دویخش که در دهستانها و روستاهای مختلف که تقریباً در همه جا شیشه هم‌اند و ممر معاش مردمان این حوزه هستند به همراه پاره‌ای توضیحاتی مورد لزوم آورده می‌شود، باشد که در جهت روشن شدن هرچه بیشتر چهره زندگی در روستا مثمر افتد.

نکته‌ای که در اینجا لازم است توضیح داده شود درباب دامنه نوسان جمعیت روستاها که در این مقوله آمده این است که: **آمار جمعیت روستا و تعداد خانوارهای ساکن در یک روستا در بیشتر اوقات تقریبی است** زیرا شمار خانوارها و به تبع آن جمعیت روستاها دائم دچار تغییرات زیادی می‌شود. به سبب عدم وجود شغل و کسب و کار مناسب و کافی در روستاها افراد ساکن در روستا و بالاخص جوانان روستایی به مجرد یافتن شغلی در نقاط شهری به آن نقاط هدف، مهاجرت کرده و در آنجاها تشکیل خانواده می‌دهند. دیگر آنکه علاوه بر زاد و ولد و مرگ و میر و مهاجرت باید به این مسئله توجه داشت که گاه روستایی در جوار روستای دیگر است و در آمارها گاه بصورت واحد تعداد جمعیت آنها قید می‌شود و گاه به صورت دو روستای مجزا و این سبب می‌شود دامنه تغییر شمار جمعیت روستاییان در آمارها بعضاً بسیار متفاوت باشد.

نکته دیگری که بیان آن خالی از لطف نیست این است که نامگذاری روستاها بر اساس زبان کردی بوده است. این نامها در اسناد و نوشتجات رسمی در بیشتر اوقات به زبان فارسی ترجمه شده‌اند. به عنوان مثال اگر نام در روستا کلمه «تیه‌نی / کانی» بوده آنرا به چشمه ترجمه کرده‌اند و از این دست کلمات فراوان بوده که مواردی از آنها به همان صورت که در محل بیان می‌شود آورده شده است.

تعاریف: ده، دهستان، دهدار

ده = قریه، ذیه، در کتب نثر قدیم دیه بیشتر آمده است. واحد کوچکی از محل سکناى جوامع که واحد بزرگتر آن شهر و متوسط شهرک یا قصبه است.

دهستان مجموع چندین ده و قریه و جایی که دارای دهات چند باشد. دهستان در مقابل شهرستان، خوره، کوره، بلوک، جزئی از بخش که مرکب از چند ده باشد. در تقسیمات کشوری هر بخش به چندین دهستان تقسیم می شود.

دهدار به معنی دارنده ده یعنی سرکرده اهل مزارع است. در اصطلاح سیاسی نام کسی است که کارهای یک دهستان را اداره می کند. در تقسیمات کشوری مقامی بالاتر از دهبان (کدخدا) و پایین تر از بخشدار که وظیفه او اداره امور دهستان است.

دهقان معرب و مأخوذ از دهگان منسوب به ده و آن در قدیم به ایرانی اصیل صاحب ملک و زمین اعم از ده نشین و شهرنشین اطلاق می شده است. "مرجع تعاریف: لغت نامه دهخدا

معتمدین دهستانها و نقش آنها

آنچه سبب می شود که این مطلب ارائه شود این است که معتمدین و ریش سفیدان در هر محل و مکان قدمهای خیری در جهت رفع مشکلات و روبراه شدن زندگی افراد جامعه حول و حوش خود بر می دارند و نقشی است که این افراد در اینجور کارها دارند. علاوه بر پیگیری و رفع مورد اختلافات و خصومت‌های بین جوامع روستایی که کم هم نیست نقش بزرگان هر محل در سایر جنبه های زندگی مثل ایجاد پیوند زندگی بین زوجهای جوان، مراسم تدفین و ترحیم اموات و نقش هدایت در کارهایی که در هر محلی پیش می آید و همت جمعی می طلبد این افراد از خود گذشتهگی نشان داده و با تعطیل کردن کار و امور خویش بدون هیچ گونه چشمداشتی پیشقدم در انجام کار خیر می شوند. در نوع خود تشکیل هیئتهای حل اختلاف در هر شهرستان می تواند بازگوکننده نقشی باشد که بزرگان روستاها و عشایر از دیرباز و هم اکنون انجام داده و می دهند. دلیل نفوذ کلام این افراد خیر هم چیزی نیست جزء شخصیت والای آنها، تعامل و نیک اندیشی آنان با تک تک افراد جامعه خود در هنگام بروز ناملایماتی که برای هر فردی پیش می آید. معتمدین و بزرگان هر محل به مثابه شاخ و برگهای یک نهاد اجتماعی غیر رسمی عمل کرده و در حقیقت در بسیاری از موارد از عمیق تر شدن نزاع و اختلاف فی مابین می کاهد و بار پرونده سازی نهادهای رسمی را با جلب رضایت طرفین کاهش می دهند. در نسلهای پیشین نقش ریش سفیدان و بزرگان روستاها پر رنگ تر بود و در نظام ارباب رعیتی تنها در مواردی که اختلافی خیلی عمیق بود ممکن بود افراد به حاکم محلی مراجعه کنند.

در اینجا بر حسب اطلاعاتی که در دسترس است در حوزه دهستانها به تعدادی از معتمدین هر محل اشاره ای می شود. باشد که به نوعی سیاسی باشد به جواب قدم خیری که این افراد بر می دارند. ضمن عرض پوزش از کسانی که در این رابطه نقشی داشته اند و ممکن است به علت قلت اطلاعات نامی از آنها برده نشده باشد.

در دهستان حومه گیلان سمت کدخدایی روستای گراویان از دیرباز به عهده خانواده های نجفی بوده است. در این سالها بیشتر کارهایی که نیازی به معتمدین دارد جهت انجام آن در میان خانواده های این روستا به تورج نجفی و کیومرث نجفی مراجعه می شود. محمد نجف مردی نامی از این خاندان بوده است. قاسم احمدپور مردی خوشنام از اهالی این روستا بود. در روستای خالو خالو خانواده های کمری مثل ابراهیم کمری و حاج اسکندر کمری که مردی خوش نام و صوفی مسلک در اکثر امورات روستا مددکار اهالی است. در روستای گرازان علیا خانواده اله بخش رستمی و قباد رستمی در حل مشکلات مردم پیشگام بوده اند. در روستای گرازان سفلی سمت کدخدایی روستا را محمد الفتی به عهده داشتند. محمد الفتی مردی سخور و نکته سنج به حساب می آمد. همیشه سخنش را بی هیچ کتمانی می گفت. خانواده های عزتی و رستمی از اخلاف ناصر غلام از بنه مالهایی بوده اند که از دیرباز در گیلان غرب بوده اند. در روستای شیخ سرخ الدین سفلی حیدرخان امامی و میرزا صحبت بدری و محمد مهدیخانی که در جریان جنگ در قله بازی دراز شهید شد در ایام حیات گام در راه خیر داشتند و همیار و همکار اهالی منطقه بودند. آقاخان هواسعلی معروف به آقاخان زینت برادر حیدرخان شخصی شجاع و سواری نامی بوده است. در روستای شیخ سرخ الدین علیاء و وسطی در گذشته کدخدا قادر موسی بیگ مردی نامی از طایفه گیلانی بوده است. خلف وی میرزا هاشم قادری و صید مراد محمد بیگی در امورات و حل مشکلات سایرین در این برهه نقش داشتند. سلمان باباخان (علیزاده) ابوی نگارنده که در ایام حیاتش خیلی از حوادث و جریانات را پیش بینی کردند از معمرین این روستا و قبال کهنه ای برای مردم گیلان غرب محسوب می شدند اهل روستای شیخ سرخ الدین بودند. در روستای ترشکییان میرزا یداله جعفر بیگی از فرزندان عبدالله مایجان در ایام حیات معتمد محل بودند و بعد از او کدخدا علیخان عزیززی در امورات مردمش کمک می کردند. میرزا حیدر نظری در ایام حیات از افراد سرشناس محل بودند. در روستای کله جوب کیانی که اکثر اهالی آن از طایفه پیرگه هستند ناصرخان محمد، محمود خان و کریم خان و الهی خان در عصر خود از زبده سواران ایل کلهر بودند که کریم خان پیرگه در جریان جنگ رنو در زمان تصدی علی آقاخان اعظمی رخ داد جان باخت. حسن کیانی خلف الهی خان مردی بسیار خوش برخورد، سخن سنج، مهمان نواز و بذله گو بودند. در روستای کله جوب عزیززی سمت کدخدایی را غلامحسین عزیززی بزرگ خانواده های عزیززی به عهده داشت که مردی سرد و گرم چشیده روزگار بود. غلام خانمحمدی بزرگ خانواده های خانمحمدی از خانواده های بسیار قدیمی طایفه گیلانی اهل این روستا بودند. ماشاءاله عزیززی که در ایام جنگ حضوری پر رنگ در جبهه داشت هم باید به جمع بزرگان این روستا اضافه کرد. بیگلر کرمی از افراد

سرشناس روستای کله جوب به حساب می آمدند. در روستای کله جوب سفلی یا قباسیاه باید از کسی مانند مصطفی خان محمودی نام برد که به همراه علیشاه قباسیاه و خانواده حیدری از معتمدین محل بوده اند. ملارحیم در شمار اندک باسوادان دهستان گیلانی در گذشته های دور اهل این روستا بوده اند. ایشان در ایام حیات مراسم عزاداری دهه اول محرم را عهده دار بوده اند و او را باید در شمار اولین مداحان اهلیت در منطقه دانست. در میان مردم منطقه خانواده شیخ مراد بیگزاده که از نوادگان حسین بیگ بیگزاده گیلانی بوده اند از خانواده های بسیار قدیمی گیلان شمرده می شوند. فرزندانش کدخدا میرحسین و پیرحسین از افرادی هستند که پیوسته در کارهای خیر و در حل مشکلات مردم پیشقدم هستند. بندر علیمحمدی و علیشاه کریمی از افراد معتمد و محل وثوق اهالی هستند. کدخدا علی بیگ حیدری و مهدی دارابی که در بند اسارت بعضی ها جان باخت و شاعری بدیبه سرا و باذوق بود از افراد سرشناس طایفه صالح به حساب می آمده اند. علی بیگ فتاحی و علیمیر حیدری از اهالی بی آباد در سالهای اخیر در کارهای خیر پیشقدم بوده اند. علیشاه تمرخانی از نوادگان مراد تمرخان و دارا هادیپور مورد اعتماد اهالی روستای میرابه هستند و در امور اهالی روستا و سایرین که به این افراد محول می شود با گشاده رویی در پی حل مشکلی از دیگران هستند. حاجی زنون کاکایی در ایام حیات مورد وثوق در گره گشایی از بسیاری از مشکلات مردم محل و افراد طایفه کرگا کوشا بودند. وی فردی پرتجربه و سخندان بود برای یافتن راه حل مشکلات در نمی ماند و بی پرده و صریح در قضایایی که پیش می آمد قضاوت می کرد. از افرادی که در این روستا در گذشته ها صاحب نام بوده اند شهبازخان و حسین خان خمان نامی بوده اند. خانواده نامدار فتاح بیگ و نوادگانش از قدیم الایام در گیلان بوده اند و جزء بنه مالهای اصلی طایفه گیلانی بوده اند. بزرگان این خانواده همیشه کمک و یاری رسان مردم خود در مشکلات بوده اند. در سالهای اخیر حسین فتاحی به عنوان بزرگ این خاندان معرفی شده است. از دیگر افراد سرشناس این روستا خانواده های مرجانی و صادقی و فریدونی که همگی روابط خویشاوندی با همدیگر دارند می توان نام برد. کسانی که حاتم صادقی را دیده اند هرگز داستانهای طویل و سخنان نغز و چیستانهای مشکل او را فراموش نمی کنند که اهل این روستا بود. نامبرده را باید گنجینه داستانهای کردی نامید، افسوس که از آن همه نقل شیرین کردی کسی اثری تا حال ارائه نداده است. از خانواده های فلاحی مثل شهباز فلاحی در ایام حیات خود ونیز ناصر فلاحی می توان به عنوان معتمدین و افراد سرشناس روستای گمار نام برد. در روستای کله جوب اسفندیاری میرزا شایسی مردی نیکنام بود که مهارت خاصی در شکسته بندی داشت و بیشتر اوقات پاسخگوی مراجعه کنندگان بود.

احمد حیدری در روستای آوزین مردی خوشنام بود. فرزندان و بستگانش پیشقدم در حل مشکلات اهالی هستند. در میان طایفه خمان بزرگان و نامداران کم نبوده اند که در جای جای این اثر از آن بحث به میان آمده است. از نوادگان آن بزرگان در حال حاضر مراد یآوری، رضا یآوری از بزرگان خانواده های یآوری در گیلان غرب به حساب می آید که در اکثر مجالس بزرگان مدد کار اهالی اند. از دیگر معتمدین فعلی این روستا خان عزیز یآوری، علیخان پرنو، اسماعیل باقری، محمد حسینی هم می توان نام برد. ملا سهراب نیای خانواده های جوانمردی اهل این روستا مردی متدین و آگاه به مسائل دینی در زمان خود بوده اند. در روستای مرجان بابا مراد شخص بابامراد حاتمی کدخدای روستای و موثق اهالی بود. در سالهای اخیر علی اکبر مرادی برای کارهای خیر مردم پا پیش می گذارد. خانواده حاج علی نجفی سمت کدخدایی روستای گاو محل را داشته اند و شخص نامبرده مردی مؤمن و خداترس بودند که در بین اهالی منطقه خوشنام و سرشناس بودند. از دیگر معتمدین محلی در زمان حاضر می توان مرتضی نجفی، قلی همتی و رضا جمشیدی را می توان نام برد که در امر ریش سفیدی بین مردمان مشکلاتی را متقبل می شوند. در اینجا باید از ملا غفور ملکی که اهل این روستا بودند نام برد که محضر علماء نجف را درک کرده بود و مسائل دینی را بین مردم ترویج و اشاعه می داد. وی از مجابان ابا عبد... حسین بن علی بوده اند که در ایام عاشوراء و تاسوعای حسینی با پای برهنه به عزاداری می پرداختند و مشوق و الگویی برای متدینین دیار خویش در گذشته ها بوده اند. در روستای مرجان علیرضاوندی کدخدا فیض اله شایسی بزرگ محل است. از علی صیادی هم می توان نام برد که مردی سرشناس و زیرک و کاردان بود و در سخنوری و بیان نکات ظریف مهارتی به سزا داشت. در روستای گاومیش چران شیخ داوود مردی معروف و سرشناس بود. اسد هاشمی در این سالهای همراه و همگام مردمان در حل مشکلاتشان است. در روستای جابر علیا شیخ فضلعلی و شیخ حسینعلی انصاری مردان نیکنامی بودند. شیخ نجف افراه که اصالتاً اهل روستای جابر علیا است مردی مؤمن و متدین و مهذب هستند و اکنون در شهر گیلان غرب اقامت دارند. در جابر سفلی علی و عسکر بهبود (تکله) دو مرد رشید و نامی بودند. علی بهبود در جریان جنگ تحمیلی به شهادت رسید. در میان ایل ترکاشوند که هر ساله برای زمستان گذرانی به پشت تنگه های حاجیان و کورک می آیند چهره ای مانند حاجی رحمتی مردی سخی و بزرگ منش و سخندان بوده اند. در روستاهای سرتیتان و تورانشاه خانواده های گندمی و شکر زراونشی معتمدان و سرشناس آن محل بوده اند.

در **دهستان دیره** نظیر جاهای دیگر ریش سفیدان و معتمدین و افراد بزرگواری بسیاری هستند که دستی در امور خیر و حل و فصل مناقشات بین مردم محل دارند. در این دهستان از دیرباز خاندان

معروف به مهرابی زیسته اند. مشهور است که دشت دیره زمین زراعتی، و قابل کشت زیاد نبوده و بیشتر آن بیشه و نیزار بوده است که مهرابیها توانسته اند آن منطقه را برای کشت و کار توسعه دهند. آقابرارخان مهرابی، پاشا مهرابی و... از بزرگان این خانواده بوده اند. علاوه بر خاندان مهرابی ذیلاً به کسان دیگری که در این دهستان سرشناس تر هستند اشاره ای می شود. در در روستای شهرک احمد منصوری و کدخدای علی محمد، خانواده نامدارخان دارابی از اخلاف داراخان کاظم خانی، خانواده های حاتمی و شخص هوشنگ حاتمی و ابویشان داوود حاتمی در روستای کله جوب دارابی فردی سرشناس اند. در روستای شاهمار خانوادهای خانواده های مبارکی، شهبازیگی و در نثار دیره خانواده های زارعی، بخشی، حسینی، رضایی، نبردی... و در میانرودان خانواده های عزیزی سرشناس و معتمد محل بوده اند. در روستای امامقلی خانواده های محمدی و در روستای سنگ در میان، اله بخش رحیمی و در دارون کربلایی حسین نوروزی و... از معتمدین و افراد سرشناس محل هستند. در دربند گلین شعرای بزرگی بوده اند که در فصل پنجم در باره آنها توضیحاتی داده شده است.

در **دهستان چله** همچون سایر جاها در هر روستا ریش سفیدان و معتمدانی وجود داشته و دارند که از دیر باز نقشی در حل اختلافات و روبراه شدن کارهای دیگران داشته اند. توضیح این مورد قبلاً آمده است و در اینجا به اسامی برخی از این افراد اشاره می شود. در دهستان چله در روستای سابق کله شک خانواده های محمودی سرشناس و معتمد بودند. در سالهای اخیر عسکر محمودی برای مردم منطقه چهره ای سرشناس و معتبر بودند.

در روستای کاسه کران از دیر باز خانواده علی قنبر پرما سمت کدخدایی آن منطقه را داشته اند. در روستای بانمیدان معمر منطقه عبدا... پروین معروف به بانمیدانی سرشناس بوده اند.

در روستاهای کلاه دراز خانواده های قاسم نژاد، پیرو، پرمهر برای اهالی نامهای آشنایی بوده اند. در روستای کلاهدراز وسطی شخص باقر پرویزی (سالنما) معروف به خالو باقر با طب سنتی آشنایی زیادی داشت و بیماران بسیاری را با داروهای گیاهی به رایگان درمان می کرد. در روستاهای هوشیار و چشمه پهن ها خانواده های: فریدون پرویزی، علیشاه پرویزی، رشید پرویزی و علیجان پرواره از دیرباز بزرگ آن حوالی بوده اند. در روستای قمرالی امیرخان قمرالی و نوادگانش مورد احترام سایرین بوده اند. در تازه آباد خداداد دانشی (معروف به رنگه) مردی سخنور و شجاع به حساب می آمد. نقل زمانی که در اختلاف ارضی ای که پیش آمده بود نامبرده با در سخنانی خطاب به هیئت بررسی اختلاف این جمله را

گفته بود که باعث ختم پرونده شده بود: ستمگر چون برف ستمکش چون کوه نمی ماند برف و برجای است کوه.

در روستاهای منطقه حضرت سلیمان خانواده کدخدا قاسم پرواز در امورات مردمان همیاری داشته اند و سرشناس اند. در روستای وارگه خانواده کدخدا علی بیگ نوروزی سرشناس محل بوده اند.

در **دهستان ویزنان** و روستاهای مختلف آن از دیرباز مردان کارآمد زیادی بوده اند که در مرتفع ساختن مشکلات محل و سایر اموری که نیاز به وجود معتمدین محل و خیراندیشان جهت حل و فصل اختلافات بوده وجود داشته اند که در حد اطلاعات در دسترس می توان به این نامها اشاره کرد: نظرعلی خان نادری، حسینعلی علیپور، مراد حیدر پور، اکبر شاهمرادی، احمدخان صیادیان، شاهمراد صیادیان، علی زنگنه عیسی پور، عبدا... حسینی، رشید نوری تبار، جوانمیر شبستری، حشمت اکبرزاده، اکبر پرناک، یدا... اکبریان و...

در **کفراور (دهستان حیدریه)** و در کل کش در گذشته ها می توان به کدخدا اسماعیل بگ، محمد کریم، کدخدا حیدر محمدیاری، کدخدا هادی کریمی، علیشاه رستمی، مرادحاصل فرامرزی که در محل سرشناس اند و در امور اهالی مددکار مردم اند می توان نام برد. در روستای سوخور شانظر شخص شانظر مردی قوی بنیه و پرتوان و نحوه احوال پرسی و دست دادنش با سایر کسان همه جا معروف بود. در سوخور مروتی باوه خسرو بین اهالی مردی محترم است و اهالی منطقه به سخنانش توجه می کنند. در سوخور شهسوار شادیانپور و در سوخور عبدی شهسوار فرهادی و خانواده های عبدی مورد وثوق مردمان محل هستند. در روستای قیتول و بهرام وندی نوادگان فرج ا... خان منیشی تا این اواخر بزرگ محل بودند که از روستا مهاجرت کردند. شخص قدرت رشیدی مردی درویش مسلک و دارای قریحه شعری بودند که تنبور هم می نواختند. در روستای محمدی خانواده های رشیدی و... و در روستای کاظم خانی خانواده های کاظمی مثل عبدا... خان کاظمی و فرزندش روح ا... خان کاظمی، کدخدا سعدا... خان کاظمی، حاجی الماس ندیمی و... شمار بزرگان این روستا بسیار بوده و هستند. در روستای قلی قلی جلال امامی از افراد سرشناس محل اند. کربلایی درویش عباس کریمی مردی سخندان و نکته سنج اند و از معتمدین محل هستند. در روستای کاظم خانی سفلی خانواده های پایدار بزرگ محل بوده اند.

در مورد معتمدین دهستان **حومه سرمست** که به نسبت دهستان گسترده ای در بین دهستانهای شهرستان گیلان غرب است در هر روستا افراد خیر و معتمدی وجود دارند که به گاه نیاز و بروز اختلافی

در بین اهالی دارای احترام هستند و می توانند در زمینه حل اختلاف یا روبراه شدن امر خیری و یا سایر مسائل بین مردم گره گشایی کنند. در این راستا در روستای صالحه از دیرباز خانواده کدخدا فرهان پرتوی و نیاکانش را در محل می توان از معتمدین مورد وثوق اهالی آنجا دانست. در روستای بایر کریم فتاحی و کدخدا عینعلی از آن طایفه در بین مردم خویش دارای نفوذ کلام بوده اند. در روستای چشمه غلامی کدخدا احمد غلامی شخص صاحب نامی بوده اند که در جهت پیشبرد امور خیر مردم منطقه تلاش کرده اند و در روستای کسان جهانبخش کسانی و یعقوب کسانی افراد سرشناس و معتمد مردمان آنجا هستند در بین روستاهای باسکله کدخدا قاسم باسکله شخصی سرشناس بوده اند در جهت حل مشکلات مردم منطقه گام برداشته اند. در روستاهای منطقه ژاومرگ شخص خلیفه صفری در ایام حیات از مردان نامی آنجا بودند و نیز کدخدا علی صفری از افراد سرشناس هستند.

کشاورزی در روستا

کشاورزی در هر مکان و زمانی یکی از مشاغلی بوده که نقشی اساسی در زندگی بشر داشته و دارد چه برای کسانی که با تولید محصولات گوناگون زراعی در ارتباط هستند و چه برای سایرین که مصرف کننده این محصولات اند.

عمده مردم در حوزه شهرستان گیلان غرب به نحوی با مشاغل کشاورزی سر و کار دارند. در اینجا لازم می آید به پاره ای از مسائل این رشته در حد توان و آشنایی با این زمینه پرداخته شود.

در کشاورزی سنتی **جوب** یا **جو**، شاخه هایی هستند که به طور سنتی از رودخانه ها از دیرباز منشعب شده اند تا زمینهای زراعتی آبی را مشروب کنند. این جوب ها اهمیت به سزایی در زندگی مردم داشته اند. بطوریکه اکثر نام رسمی روستاها از نام همین جوبها و ویژگیهای آنها گرفته شده اند که در جای خود توضیح داده می شود. از سراب گیلان غرب شعباتی از این جوبها احداث شده است. بانامهای بالا جو، گروسان، گراویان علیا و سفلی. در پایین دست سراب و از رودخانه گیلان: جوب بین گرد، گرازان، شیخ سرخ الدین، دارتوت، کله جوب علیا، سفلی، میرابه، گرکان، گورسفید، مرجان،... تا حد فاصل روستای مرجان علیرضاوندی کانالهای انحرافی احداث شده اند.

در سالهای اخیر اکثریت این شعبات باستثنای سراب گیلان یا خشکیده اند یا بسیار کم آب شده اند. مردم از انواع ابزار و ادوات و ماشین آلات کشاورزی مثل کمباین و تراکتور استفاده می کنند. به تراکتور دستگاههای متفاوتی از قبیل گاواهن، دیسک، بذریاش، کودپاش، پنجه غازی، خرمن کوب، سمپاش، مرزکش، تریلر، فارو، ماله، بیل به منظور انجام انواع و اقسام کارهای کشاورزی متصل می شود.

مراکز خدمات دهی به کشاورزان وابسته به جهاد کشاورزی در مراکز دهستان و داخل شهر وجود دارد که در کارهایی مانند توزیع کود، تهیه بذور، بعضی نظارتها، راهنمایی کشاورزان، بیمه محصولات، بررسی خسارات خشک سالیها، شناساندن آفات به کشاورزان، امور مربوط به ترویج کشاورزی و... فعالیت مستمر دارند.

عمده تولیدات کشاورزی گندم است که در سالهای پر باران بیش از سی هزار تن می رسد. ذرت از دیگر تولیدات عمده کشاورزی است، آفتابگردان، برنج، گوجه فرنگی، بادمجان، کدو، بامیا، جو، نخود، عدس، ماش، ترب، شلغم، چغندر و در سابق پنبه هم کشت می شده است. از درختان در گیلان غرب توت، نارنج، زیتون، گردو، انجیر، بادام، زردآلو ثمر خوبی دارند.

به منظور بهبود کیفیت آبرسانی به مزارع و مهار آبهای فصلی دو سد در سالهای اخیر در بالا دست شهر گیلان غرب در محل سراب گیلان و کوله شگک احداث شده اند و تا حوالی روستای گورسفید هم لوله گذاری به منظور گسترش شبکه آبرسانی نوین کار لوله گذاری آنها خاتمه یافته است. در سمت شمال غربی هم برای بهره برداری بیشتر از آب رودخانه دیره در پشت تنگ کورک سد زاگرس ساخته شده است که با توجه به میزان آبدهی مناسب رودخانه دیره و پیش بینهای خوشبینانه ای که در این زمینه شده است، نوید سالهای خوش آتیه ای را برای کشاورزان و کشاورزی منطقه دارد.



گندمزار در گیلان غرب

پاره ای اصطلاحات مورد استفاده کشاورزان بومی

کشاورزان هم برای کشت و کار زبان خاصی دارند برخی اصطلاحات وجود دارند که به جز در کشاورزی بندرت در جاهای دیگر به کار برده می شوند. در این میان پاره ای از این اصطلاحات که

بیشتر آنها مختص به نظام کشاورزی سنتی است و خیلی از کشاورزان جدید نه آن لوازم را دیده و نه آنها را به کار بسته اند. خیلی از این عبارات با پیدایش وسایل کشت و کار جدید جای خود را به ابزار آلات نوین کشاورزی با نامهای خاص خود داده اند و اکنون دیگر کاربرد چندانی ندارند اما به هر حال هر چه بوده افراد بسیاری در محیطهای روستایی و نظام کشاورزی سنتی عمر درازی را با این عبارات سپری کرده اند باشد که مرور آنها ما را با درونمایه و دور نمای زندگی گذشتگان تا اندازه ای آشنا کند.

ئهرواوی، کشت وکال = کشاورزی

اصطلاحات مربوط به زمین کشاورزی = زهق نهخت، زهق نسیه، چهکن، لهمو لیوار، شهنه بان، وا له ناو، دوول، ههپ، میهمیز، کات
واژه های مورد استفاده در شخم زنی و کشت = شووم و تووم، جاروه جار، کالمه کال، هیش، وهگا، رهته وهگا، دهرنیان، پپ، تهنک، شامق تووم، وهرد: وهرت، سیفه پ، چیم، کرپر، گای جفت، هیل، وهریکال: وهلیکال
واژه های مربوط به آب و آبیاری = ئوویاری، وارن، پهله، بیشت پله، دقاپله، پاک شوور، هیل ئاو، بیل ئاو، داناو، وهریان، مایه، کهرت، مه تره زه، بنه جوو
تکتیر، نهوبه ئاو، تاقاو، پیازئاو، جوو پروو، کارجوو، دمل، چهپهک، هیله ما
آفات و بیماریها زراعی = خلیفه دان، ته شه، رهقه، هه لفا، ده غل، سقونه، شه ته، کیسه له، مه لوه، گوله رقوشه، کرمبری، کووری، رهقه کووری، ژهنگدان و...
واژه های مربوط به سند و قباله = جفت، لنگ، سه نه د، قه واله، نه سه ق به نی، جفت به نی،

خهروار

انواع معاملات درکشت و کار = سه ونزخر، چوار یه ککال، د کوتکالی، رهن
مشاغل مربوط به کشاورزی = ئهرواو، جفتیار، وهرزیر، قوخل، میراو، چاله وان، شه نیار،

دره وونی

حالتهای مزرعه = گرتیه، زهمهک، ئه ووربردئ، ریجه ل، گه پروگول
درو و خرمنکوبی = دره و، گه له دره و، بره کردن، چهپ، چه پ کهل، بافه، بافه خواز، وهرداس، کریس، خه رمان، خیچگه، کره وکوته، کیشه و کوته، هووله، گاهووله، گابنه تان، گردپه پ، قرچه، هورده کوت، ژورد، هه لدان، شهن کردن، که پیپر
ابزار = داس، سینیه، شهن، ویژنگ، سه رهن، گلگیر، هوور، شه لتان، شه خل
رهشگه، گارن، هقوه، داروبه رگ، کولیه، گاهوسن، چان و...

اصطلاحات مربوط به پاک کردن گندم از گاه = شهن، شهن کردن، سه‌رشنه‌ن، ماسییه، زهرینکو، شیرمال، خاکاروو، که‌ئ، کووزهر، وهروا، چه‌وله‌ک، پت پت گاه و موسم کشت = گونوژهدان، په‌نجه‌ردان، شنک، گوله‌قورئ، زهرد ژورد، پاته‌پ، خشت، وشک، جقه‌زهر، داسپه‌پ، داس‌درو، نام محصول = گهنم، برنج، جقه، زپه‌ت، نژی، ماش، گایانه، په‌می، چوونه‌ر، گوش = کنف، بامیه، بایه‌مجان، نخه، کونجی، باقله، تماته، سیف، پیاز، خیار گیاهان هرز (ده‌غل) = تریوکه، زه‌نگوله، هه‌لیت، هرئز، سیه‌گنیک، دم گه‌نیگه، زرده‌سیری، به‌لیه‌ک (به‌له‌ک)، دگان تیژکه‌ره، قه‌لتاس، نقسنه‌ک، درنه، ملوور نام انواع بذرهاى گندم = نمید، ره‌جگه، کله، سووفی هه‌سه‌نی، کورپیشه، مسری، کوردسانی (سه‌رداری)، مزیک، قلاوه‌نی، گولسان، چناب، چه‌مران، نازادی، کووه‌ده‌یشت، مامه‌دی و... بعضی اصطلاحات دیگر = مه‌لپاس، هله، چال، مپ، بن‌چال، خه‌لیه، مره‌زه، وژین، یه‌که، مال‌خودای، زیار، ...

دامپروری منطقه

بخش عمده ای از مردم گیلان غرب در روستاها و در میان عشایر به پرورش دام مشغول هستند. در گذشته‌ها عمده دامها گوسفند و بز بودند اما در این اواخر گاوداریها هم سهم قابل توجهی از این کار را به خود اختصاص دادند. دامپروران را براساس ثابت و یا سیار بودن محل زندگی می‌توان به دودسته تقسیم کرد. دسته ای که کما فی السابق زندگی عشایری دارند و پیوسته به بصورت سیار بیلاق و قشلاق روزگار می‌گذرانند. این دسته زمستانها در مراتع گرمسیری بین ویرنان و سومار و تابستانها هم به گاو و صیدایاز و مناطق بیلاقی دیگر می‌روند. تقریباً در شهریور ماه به اطراف گیلان غرب می‌آیند تا دامهایشان را در گاه‌بناها و بقایای مزارع دروشده (جار) بچرانند. البته مدت ماندگاری در بیلاق و قشلاق گاه به علت خشکسالی یا ترسالی چند هفته و گاه ماهی هم ممکن است متغیر باشد. دامداران ثابت آنهایی هستند که در روستاها سکونت دارند و اغلب این افراد در به کار کشاورزی و دامپروری توأم می‌پردازند.

عمده تولیدات دامی گوشت، شیر و فراورده‌های شیری، پشم، کرک (مو) و پوست است که هرکدام به نوبه خود سرمنشأ مشاغل و فراورده‌های صنعتی دیگری می‌شوند. روغن کرمانشاهی که در محل دان

گفته می شود و گویا شکل کوتاهی از کلمه دانه یا تخم انواع گلها و گیاهان مقوی و معطر محصول همین دامها در علفچرها و مراتع منطقه است.



دامپروری در دامنه چراگاههای زیبای زاگرس از دیرباز یکی از مشاغل پر رونق مردمان این دیار بوده است. نشته روغن کرمانشاهی (دان) برگرفته از عطر و بوی گلها و گیاهان دامنه های زاگرس به همراه زحمات طاقت فرسای دامداران این نواحی است.

پاره ای از واژه های مورد استفاده در دامپروری بومی

مشاغل = دامدار، گله‌باز، شوان، دواشوان، ریه‌دار، وره‌بیلوان،

سه‌ره‌وره‌گر، برینه‌گر، مخته‌وهن

زمان = شه‌رت شوان، خوری‌ئه و بران، وهرک‌ئه و بران، قول‌ورهن، وهرکه‌زا،

ئیل‌بار، ئیل‌ئه‌و‌خوار، ئیل‌ئه‌و‌ژوره

دام = په‌س، په‌س و پووله، ساوه، میه، بز، سیاونه، وهرک، کیهر، کاور،

توشک، توشتیر، شهک، شهک‌ورهن، ورهن، کاور‌ورهن، کیهرتگه، ساورین، گا،

مانگه، گور، پارین، پلگه، نه‌قن، که‌لگا، زاوما، نیرگه‌له

لقاح و زایش = ئاوس، گوان‌بزا، سه‌رگوان، چایر، سره‌یوان، لفانی، زاین، به‌ر

خسن، چه‌پهر، کواندوو، بوو‌هر، ورهن‌گرتن، تییه‌گرتن، کاوره‌زا، کورپه‌زا،

هراش، واژه‌وه کردن، که‌ل، له‌ساو‌چیین

صوتها و حالتها = قارائن، زه‌قائن، زروه‌بقن، کته، دگه، ئه‌وپه‌ویان

لبنیات = شیر، شیر زیهک، قاقنهک، بلکاف، لووی، ماس، تووژی، ماس بووکز، دوو، دوو کلهو، خانپالوو، شیریژ، کهشک، بهگل، کره، کره تاو، بندوو، رون، نامیژهن.

ابزار و وسایل نگهداری لبنیات = مهشکه، دوورگ، هیزه، شیریژدان، کهریان، گاوس گیاهان مورد استفاده خاص = برنداس، چهویپ، ترشگی، شوپ، وایهم، چووپیژ،

چۆتاق، چهورگی

ظاهر دامها = پووش، هل، قوت، بهل، خالن، بهری، پهر، زهردی، سییه، هول، خهر، چهرمی، بازی، خلهجی و...

مکانها = بهری، سهربهری، کوز (کولی)، پهچیه، ئاخل، تهیمان، زمگه، تهوله، کیان، میلکان، قورخ، قورخ بقوت، قورخ هلهشیه، جار، کولنان، کولین، لامردان، لاژنان

بیماریهای دامی = شهلگه، دم ویرانی، کوتپ، سقهراتی، شیر بردن، کهویه، گهری، گهوه، گهچه، کرمن، چیهریگان، داننیه

سیاه چادر و اجزاء آن = سیهمال، دوار، چیت، چیت تهپهک، تیلا، میهخ، سقون، کووماچ، ههچهولک، وهرمال، لاشاخه، سهرتیل، قوچیل، پهلهتی، میهکوت

پاره ای لغات دیگر = چیهری، خوری، وهرگن، مق، زیانی، چالک، تهولهق، دود، مشکه دان، کهرک، فرهجی، کولهبال، چاکل، مارپی، قورخ خانه، شیرهو یهره، لامژ، نوواهن، نهوهوایه، هروو کردن، کوورپهزا، هراش، سزگ، بلاوک، بهری ناوا، وه دولت بقود

مراتع دامداران = پشتهی سهرککش، پشتهی هاجیان، قرهقاج، ناودار، ویژنان، گهرمهسیر

مرغداری ها

با گسترش روزافزون جمعیت و نیاز هرچه بیشتر به منابع غذایی از حوالی 1354 به بعد در حوزه شهرستان گیلان غرب رشته جدیدی به طور گسترده فعالیتهای شغلی مردمان این منطقه افزوده شد که آن پرورش مرغ گوشتی بود. کار راه اندازی مرغداریها در سالهای قبل از انقلاب اسلامی در دشت گیلان غرب و سایر دهستانهای آن با پرداخت وامها در آن زمان روبراه شد. با شروع جنگ تحمیلی این رشته شغلی در مناطقی به تعطیلی کشید و در سایر جاها هم دچار وقفه و رکود شد. اما به تدریج این فعالیت از سر گرفته شد در دهستان چله و حیدریه کار این رشته رونق خود را باز یافت بطوریکه دهستان حیدریه به

یکی از قطبهای پرورش مرغ تبدیل شد و در دهستان گیلان (حومه) این رشته تقریباً به تعطیلی کشید. واحدهای پرورش شترمرغ هم در سطح شهرستان به تازگی احداث گردیده اند.

گاوداری

گاوداری به شیوه سنتی همیشه در روستاها بوده است اما در این سالها با تسهیلاتی که بانکها در اختیار متقاضیان راه اندازی واحدهای پرورش گاوهای شیری به سبک و شیوه جدید مورد نظر کارشناسان امر قرار داده اند تعداد بسیار زیادی از این واحدها در مناطق مختلف شهرستان راه اندازی شده اند. بعضی مالکین به سبب عدم تجربه، افزایش نرخ علوفه، عدم سازگاری گاوها با محیط جدید، بیماری و هزینه های جانبی چندان در اداره امور این واحدها موفق نبوده اند و اما بسیاری از گاوداران توانسته اند بر مشکلات و موانع راه آیند و به کار خود ادامه دهند که باعث ایجاد مشاغل جدید و افزایش تولیدات شیری و گوشتی منطقه شده اند. در این زمینه هم یک واحد نسبتاً بزرگ گاو شیری پانصد رأسی در دهستان گواور زیر نظر نهادها دولتی احداث گردیده است.

سراب، چشمه مورینه علیاء و سفلی، ونزه، سنگ کرمو شیرزادی، میاندار قروتگ

این روستاها در بالا دست شهر گیلان غرب واقع شده اند و بجز روستای میاندار قروتگ بقیه فاصله خیلی کمی با شهر گیلان غرب دارند. این روستاها تابع دهستان خاصی نیستند و امور مربوط به آنها زیر نظر بخشداری مرکزی است.

سراب (سراو) در حال حاضر جزء روستا به حساب می آید اما فاصله آن تا شهر گیلان غرب را اماکن مسکونی جدید التاسیس که در سالهای اخیر و بیشتر بعد ساخت بیمارستان گیلان غرب پوشانده و به شهر چسبیده است. تعیین حوزه روستای سراب با توجه به درهم آمیختگی آن با شهر گیلان غرب ساده نیست. سراب در سرچشمه مورت واقع شده است و بعد آن کوه سیروان است. در سمت جنوبی این روستا سد ذخیره ای سراب در حال احداث است. و در جانب شمالی آن بیمارستان الزهراء وجود دارد. اهالی روستا آمیخته ای از طوایف ساکن در گیلان غرب است و تقریباً از همه طوایف، در اینجا می توان دسته ای یافت.

چشمه مورینه (تیه نی موورنه) علیاء روستایی در شمال شرقی شهر گیلانغرب و در فاصله حدود سه کیلومتری از شهر واقع شده است. روستا دارای 34 خانوار و جمعیت آن 157 نفر است بیشتر اهالی روستا از طایفه شیرزادی و بعضاً هم لیشینی هستند.

چشمه مورینه سفلی (نَسار میترزا) روستایی با حدود سه چهار خانوار از طایفه حلاج با نام خانوادگی لقایی که در سه کیلومتری جاده گیلان غرب به اسلام آباد در سمت راست جاده کمی بالاتر از محل فعلی پاسگاه پلیس راه خروجی شهر گیلان غرب در دامنه کوه سیروان واقع شده است.

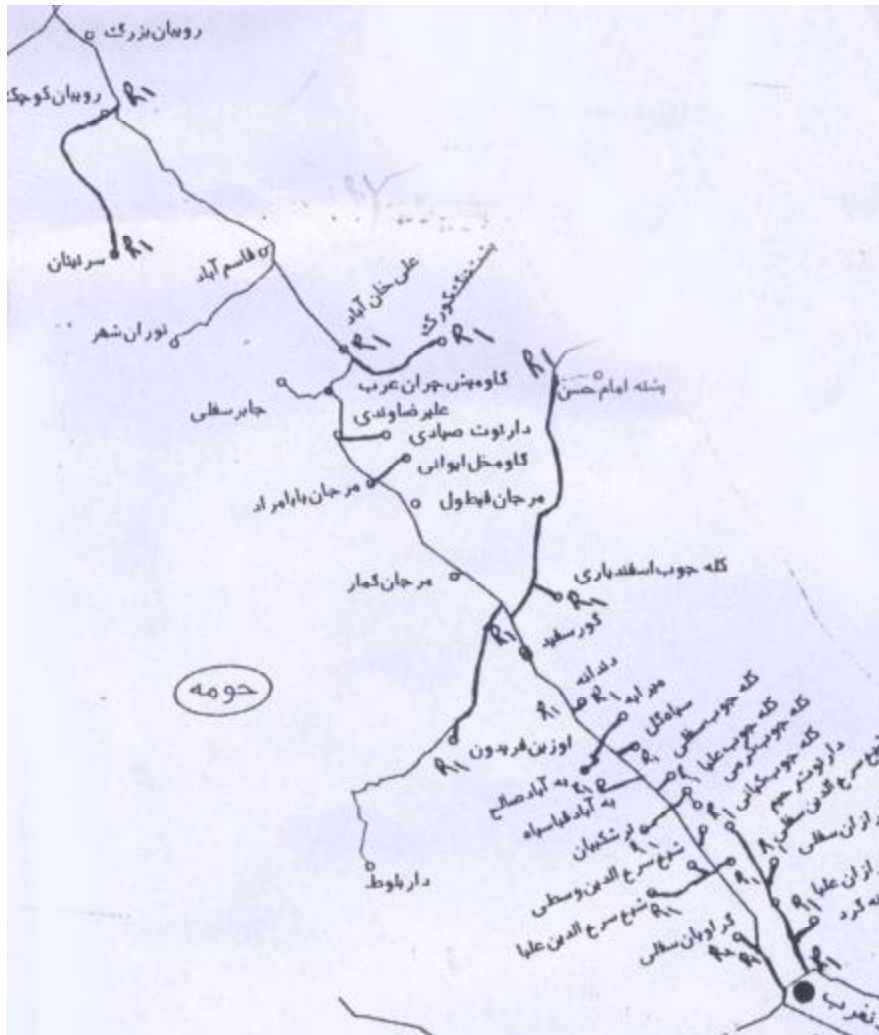
روستای کله شک **ونزه** در پایین دست سد مخزنی کله شک و درجانب شمال شرقی شهر گیلان غرب قرار گرفته است. اهالی این روستا از تیره ونزه طایفه علیرضاوندی هستند. روستا دارای 4 خانوار و جمعیت آن 24 نفر است. مردمانش کشاورز و دامپرور اند.

در جانب جنوب شرقی شهر گیلان غرب در جاده ای که به دربند میاندار (ناودار) می رود در فاصله سه کیلومتری از شهر روستای **سنگ کرمو (کوچک کرْمَونه)** یا ناودار شیرزادی واقع شده است. سنگ کرمو در واقع برگردان نام کردی این روستا است که در زبان محلی «کوچک کرْمَونه» گفته می شود است. این روستا به صورت دو پارچه آبادی بر دو سوی جاده منتهی به ناودار قرار گرفته اند که فاصله شان حدود یک کیلومتر است. آن قسمت از روستا که به سراب گیلان نزدیکتر است بعضاً با نام **سراب شیرزادی (سراو شیرگه)** هم گفته می شود. اهالی این دو روستا از طایفه شیرزادی و چند خانواری از طایفه لیشینی می باشند. چند سال پیش یکی از اهالی روستای سنگ کرمو مدعی پیشگویی و دادن اخباری از حوادث گذشته و آینده زندگی افراد شد که در اوایل بسیاری به طرف این روستا شتافتند و نام سید روح اله در بین اهالی بر سر زبانها افتاد کار و بارش هم گرفت اما سید روح اله هر مبلغی مراجعین به عنوان هدیه کنار دفترش می گذاشتند می پذیرفت. البته ایشان سید نبوده اند و در بین مردم کوچه و بازار چنین گویند. روستای سراب شیرزادی دارای 48 خانوار و جمعیت آن 277 نفر و فاصله آن از مرکز شهرستان حدود دو کیلومتری می شود. ساکنین این روستاها بیشتر به پرورش دام و کشاورزی مشغول اند روستا دارای آب و برق و مدرسه ابتدایی است.

درانتهای دربند ناودار که تابع شهرستان گیلان غرب روستای **میاندار قروتک (ناودار قوروتنگ)** در جنوب شرقی و در فاصله هفده کیلومتری از مرکز شهرستان واقع شده است. قروتنگ به معنی ته گلو است. روستا دارای 17 خانوار و قریب یکصدنفر نفر جمعیت است اهالی روستا از طایفه کله سونداند. مردم روستا به کار کشاورزی و پرورش دام مشغول اند. این روستا دور افتاده و تک است. بخشی از جاده آن آسفالت شده است. بیشتر خانواده های روستا دارای نام خانوادگی خسروی هستند.

دهستانهای شهرستان گیلان غرب

دهستان حومه



این دهستان در مغرب و شمال غربی شهر گیلان غرب واقع شده است حدود سی روستا در این دهستان پراکنده اند. مرکز دهستان روستای گور سفید است. از قدیم الایام این منطقه به نام گیلان یا گیلانی خواری (پایین) معروف بوده است. سابقه زندگی اغلب مردمانی که در این روستاها ساکن هستند از سایر طوایف ایل کلهر که در گیلان غرب زندگی می کنند بنا به روایات شفاهی بیشتر است.

از تأسیسات دولتی در این دهستان منبع آب آشامیدنی گراویان و گورسفید که آب تمام روستاها را تأمین می کنند. دکل های مخابرات روستاهای گراویان و سیاهگل که پوشش مخابراتی روستاهای حومه را به عهده دارد. تصفیه خانه فاضلاب شهر گیلان غرب در روستای ترشکیان و مراکز اداری دولتی در مرکز دهستان مثل پاسگاه انتظامی، مرکز خدمات کشاورزی، آموزشگاههای راهنمایی تحصیلی و متوسطه دخترانه و پسرانه مرکز خدمات درمانی و... می توان نام برد. از مراکز فعالیتهای اقتصادی خصوصی می توان ایستگاههای جمع آوری شیر، کارگاه ذرت خشک کنی و تولیدی لبنیاتی و، کارگاههای تولید مصالح ساختمانی را می توان نام برد.

در گذشته که رودخانه گیلان مقدار قابل توجهی آب داشت زمینهای زراعتی آبی از آن مشروب می شدند. در سالهای اخیر فعالیتهای حفر چاههای عمیق افزایش یافته است و تا آنجا که که اداره آبیاری اجازه داده قریب پنجاه شصت حلقه چاه عمیق و نیمه عمیق در این دشت حفر گردیده است که راه اندازی و تجهیز این چاهها بر روی فعالیتهای کشاورزان تأثیر به سزایی گذاشته است بطوریکه در مزارع آبی آن سالیانه دو نوبت کشتهای پاییزه که اغلب گندم است و کشتهای تابستانی که به محصولاتی نظیر ذرت، آفتابگردان، و بعضی انواع صیفی جات اختصاص دارد صورت می گیرد.

تمام روستاهای دهستان دارای آب لوله کشی، برق، مدرسه، جاده آسفالت اند. اکثر روستاهای آن به نام کانالهای سنتی آبیاری مزارع از قدیم الایام نامگذاری شده اند.

مذهب تمامی مردم این روستاها تشیع اثنی عشری است و در ایام عاشوراء تقریباً در تمام روستاهای آن دستجات عزاداری به راه انداخته می شود. روستاهای پرجمعیت تر دارای مسجد هستند.

بافت اجتماعی مردم این دهستان از تیره های مختلف ایل کلهر بخصوص تیره موسوم به گیلانی است که در جای خود از آنها بحث خواهد شد. مردم این دهستان به زبان کردی گویش کلهری تکلم می کنند. در این دهستان آثار تپه و خرابه های آتشکده های قدیمی زیادی وجود دارد و مزار دفن اموات میلیل (میله ها)، گومی (گنبد)، گورسفید، مرجان و گاومخل در این دهستان هست. بیشتر روستاهای این دهستان به نام جوبهای آبی که از رودخانه گیلان منشعب شده اند نامگذاری شده اند و بعضاً روستاهای این دهستان دو یا چند اسم دارند. اما آنچه که در اسناد و انساق زمین های زراعتی ثبت شده همان هم در شناسنامه مردم ثبت گردیده است و سایر نامها چیزهایی هستند که بین مردم رواج یافته است.

ساختمانها روستاهای دهستان بیشتر از مصالحی مانند آجر، سنگ، بلوکهای سیمانی، آهن، سیمان،... ساخته شده اند. البته هنگام بازسازی روستاها بعد پایان جنگ تحمیلی تقریباً اکثریت واحدهای روستایی نوسازی شد. البته گاه بناهایی هم یافت شود که دیر زمانی است ساخته شده اند که در ساخت آنها از

گل و چوب هم استفاده شده است. ولی تعداد آنها به نسبت زیاد نیست. معابر معمولاً از قاعده و قانون خاصی پیروی نکرده اند و هر کس هر طور بار آمده خانه ای به پا کرده است. از خیلی از کوچه های روستایی خودرویی نمی تواند عبور کند.

یک واحد ساختمانی روستایی معمولاً ترکیبی از بناهای مورد نیاز دامپروری و کشاورزی است. این بناها معمولاً شامل خانه مسکونی بر حسب توان خانوار ممکن است بزرگ یا کوچک باشد. دامی و انباری و سرویسهای بهداشتی و گاه پارکینگ خودرو یا ماشین آلات کشاورزی است. خانوارهایی که تمکن مالی بیشتری دارند خانه مسکونی بزرگتری می سازند.

از حوادث تاریخی که در این دهستان اتفاق افتاده است یکی هم این بوده که در جریان جنگ جهانی اول چهارتن از اهالی این دهستان را روسها در پشت تنگ حاجیان به قتل رساندند. جرم آنها این ذکر شده است که سیم تلفن روسها را که بین دو واحد نظامی کشیده بودند قطع نموده بودند.

مدیریت روستاهای دهستان هم چون سایر دهستانها در نظام ارباب رعیتی با کدخداها بود. کدخدا بیشتر یک مقام موروثی بود که نسل اندر نسل منتقل می شد اما گاه خان محلی با کدخدایی میانه اش به هم می خورد مقامش را به کسی که توان خدمت بیشتری داشت می داد. تا قبل از انقلاب اسلامی روستاها تابع بخشدارها بودند و امورات آنها هم بوسیله خانه های انصاف و یا کدخداها اداره می شد. بعد از انقلاب هم عهده دار امور روستاها چند مدتی با جهاد سازندگی بود که شورای ده برای روستاییان تشکیل می داد. در اردیبهشت 1379 نخستین انتخابات شوراهای شهر و روستا برگزار شد. در این طرح روستاهایی که بیشتر از صد نفر جمعیت داشتند دارا شورای اسلامی ده شدند که ترکیبی از حداقل سه نفر عضو اصلی و دو نفر علی البدل بود. شورای دهستان منتخب شورای روستاهای یک دهستان است. اعضای شورای ده باید یک رشته ویژگیها مورد تأیید مقامات مسئول داشته باشند تا بتوانند این مقام را احراز کنند. شورای هر روستا به نسبت جمعیت و طرحهایی که دارد فعلاً بودجه ای در اختیارش قرار می گیرد تا بعضی کارهای ضروری در روستا مثل طرح هادی فاضلابها و پاکیزه کردن محیط روستا از فضولات حیوانی و تعمیراتی در معابر و... انجام می دهند. در کنار شورا که بیشتر به کارهای اداری و رسمی می پردازد در اموراتی مثل اختلاف بین روستاییان ریش سفیدان و معتمدین محلی تا جایی که مقدور باشد برای مرتفع ساختن آن تلاش می کنند.

خالوخالو، گرازان سفلی، گرازان علیاء، دارتوت رحیم

روستای خالوخالوو یا بین گرد در سمت شمال غربی با فاصله اندکی از رودخانه گیلان و اندکی بیش از یک کیلومتر از شهر فاصله دارد. این روستا در مسیر جاده شوسه قدیم گیلان غرب به قصر

شیرین واقع شده است. علت نامگذاری روستا هم آن بوده است که عده ای که به خالو خالو معروف بوده اند در آنجا اسکان یافته اند. نام دیگر آن بین گرد است که به خاطر شاخابه ای که از رودخانه گیلان انشعاب یافته است و حالت قوس و دور کوتاهی در آن وجود دارد به بین گرد اشتهار یافته است. در کنار روستا خرابه های یک اثر باستانی به نام حسن زوردار وجود دارد که از ساروج ساخته شده است. روستای خالو خالو محل زندگی آقامحمد یزدانی گیلانی شاعر معروف بوده است. عده ای از خانوارهایی که در این روستا زندگی می کنند عبارتند از: کمری، مهدیان، فقیر نواز، یزدانی، لطیفی، پرهون، فرخی و... منبع و ممر معاش بیشتر مردم روستا از طریق زراعت و پرورش دام است. در این روستا تعداد 49 خانوار وجود دارد که جمعیت آنها در حال حاضر حدود 237 نفر است.

روستای **گرازان (ورازان) علیاء** در جانب شمالی شهر گیلان غرب در مسیر قدیمی جاده گیلان غرب به قصرشیرین است. فاصله این روستا تا شهر گیلان غرب نزدیک دو کیلومتر است. نام دیگر این روستا گرز بلوط است. اهالی روستا بیشتر از طایفه گیلانی، چله ای و حسن آبادی هستند و روستا دارای 49 خانوار و 216 نفر است. خانواده های: صادقخانی، رستمی، حسینخانی، دیلمی، پیری، پرنداخ، مبینی، میرزایی، آزادی و... ساکنان این روستا هستند. بیشتر اهالی به کارهای کشاورزی و دامپروری مشغول اند. روستا دارای جاده آسفالته، برق، آب آشامیدنی لوله کشی، مدرسه ابتدایی و یک باب نانواپی است.

روستای **گرازان (ورازان) سفلی** در فاصله قریب سه کیلومتری در جانب شمال غربی شهر گیلان غرب در مسیر جاده قدیم به قصرشیرین است. گاه روستا را به نام کدخدای سابق آن محمد الفتی آنرا خل محمد هم می گویند. در بیان علت اشتهار روستا به این نام گفته اند که در سابق گراز در این قسمت زیاد وجود داشته است چون روستا نزدیک به ارتفاعات شمالی شهرستان است. اما به نظر می رسد مردمی که در این روستا اسکان یافته اند این اسم را از جای دیگری اخذ کرده و بر این روستا نهاده اند چرا که خاستگاه این مردم را از طوایف کردستان می دانند و در میان طوایف آنجا هم طایفه ای با نام براز یا وراز وجود دارد که به احتمال این نام از آنجا گرفته شده است. البته در بسیاری از منابع در ایران باستان جزء اسماء پرتطرفدار بوده چرا که گراز یکی از سمبلهای جنگ بهرام خدای جنگ و پیروزی و نماد میهن دوستی بوده است. این اسم به صورتهای مختلفی هم مثل براز، وراز، ولاش، بلاش و... استعمال داشته است. ساکنین اولیه این روستا تخمه گیلانی معروف به ناصر غلام هستند که به نسبت سابقه بیشتری از دیگران در اقامت در این محل دارند. در حال حاضر هم اغلب اهالی آن از مردمان همین تیره هستند بعلاوه اینکه خانوارهایی هم از طوایف مثل زینل خانی در این روستا مقیم شده اند. در

این روستا تعداد 30 خانوار با جمعیت 216 نفر زندگی می کنند. نامهای خانوادگی الفتی، عزتی، رستمی، حسینخانی، علیدوستی، نظری، حیدرخانی... در بین اهالی این روستا به چشم می خورد. روستا دارای مدرسه ابتدایی، آب، برق، مخابرات، جاده آسفالت، شورای اسلامی ده، حسینیه و خانه بهداشت است.

روستای **دارتوت (دارتوق) رحیم** که در محل به "خل ولی" هم معروف است، در مسیر جاده قدیم گیلان غرب به قصر شیرین و در سمت شمال غربی شهر گیلان غرب بر لبه شمالی رودخانه گیلان و مشرف بر آن واقع شده. فاصله روستا تا مرکز شهر کمتر از 4 کیلومتر است. نام روستا از نام یکی از اهالی روستا گرفته شده است. در نزدیکی بندی که زمینهای روستا را مشروب می سازد درخت توتی روئیده به همین خاطر به آن دارتوت می گفته اند. این روستا دارای ده خانوار و حدود پنجاه نفر جمعیت است. موقعیت روستا برای پرورش و نگهداری احشام مناسب است و به همین خاطر اهالی روستا به گله داری و به همراه آن به کشاورزی هم مشغول اند. ترکیب روستا را فرزندان دو برادر به نامهای رحیم و ولی از طایفه گُرگی تشکیل می دهند و دارای نام خانوادگی ابراهیمی و پروین هستند. روستا دارای آب، برق، مدرسه ابتدایی، جاده آسفالت است.

گراویان، شیخ سرخ الدین ها، کسانی

روستای «**گراویان سفلی**» یا «خل نجف» در مغرب گیلان غرب بر جانب جنوبی جاده قصر شیرین قریب دو کیلو متر از شهر فاصله دارد. این روستا نزدیک ترین روستا به شهر گیلان غرب در پایین دست شهر است. به خاطر آن که نزدیک رودخانه واقع شده به نام گراویان یعنی نزدیک آبها معروف شده است. (گر=دهانه، کنار و آوان = آبها) از طرفی دیگر هم در گذشته نیای خانواده های نجفی شخصی با نام نجف در این روستا ساکن گشته است که سبب شده این روستا «خل نجف» هم نامیده شود. در حال حاضر 324 نفر در قالب هفتاد و سه خانوار در این روستا روزگار می گذرانند. شغل اکثریت مردم آن کشاورزی و پرورش دام است. روستا دارای مدرسه تا پایه پنجم ابتدایی و خانه بهداشت و دفتر مخابراتی است. منبع ذخیره آب آشامیدنی روستاهای دهستان حومه که آب شرب روستاهای دهستان تا روستای دندان را تأمین می کند در جوار این روستا است و آب آن از یک حلقه چاه در روستای گراویان تأمین می گردد. در جانب غربی روستا مکانی به نام «بورسوار» وجود دارد که در سابق روستایان گاه به آنجا برای اجرای بعضی مراسم دینی می رفتند. اما این روزها تقریباً متروک مانده است. مردم این روستا از تیره های مختلف طایفه گیلانی و قمرعلیرضا وندی هستند. خانواده های

نجفی، میرزایی، حسینی، احمد پور، احمدی، حسن پور، شهبازی، قنبری، دوله... در این روستا زندگی می کنند. در زمان جنگ تحمیلی این روستا را رژیم بعثی با بمب های خوشه ای یک بار مورد هدف قرار داد که تعدادی از اهالی آن زخمی شدند. از اتفاقات نادر هم یکی اینکه در سال 1385 هنگام حفر قبر برای یکی از متوفیان این روستا به نام قاسم احمد پور به سنگ قبری در قبرستان میللیل برخورد کردند که تاریخ سال 187 هجری قمری بر روی آن حک شده بود. این لوح توسط ادارات مسئول شهرستان ضبط شد. در جهت شمال غربی روستا در جوار قبرستان میللیل تپه ای قدیمی وجود دارد که به "چپای خالد" معروف است.

توضیح این نکته در اینجا لازم است که در پیش از جنگ تحمیلی روستایی با نام **گراویان علیاء** در مجاورت شهر گیلان غرب وجود داشت که بعد پایان جنگ و ایام بازسازی این روستا به سبب آنکه بسیار به بافت قدیمی شهر گیلان غرب نزدیک بود جزء شهر گردید و نام محله مهدیه بر آن نهاده شد به همین سبب دیگر در ردیف روستاها نامی از آن برده نشده است.

به فاصله تقریبی چهار کیلومتری جاده گیلان غرب به طرف قصر شیرین سه روستای هم عرض **شیخ سرخ الدین** (**شیخ سهرین علیاء**)، **شیخ سرخ الدین وسطی**، **شیخ سرخ الدین سفلی** قرار گرفته است. علت نام گذاری این روستاها، جوب آبی است که زمینهای این روستاها را مشروب می کند و در زبان محلی «**شیخ سهرین**» به معنی شیخ بالایی یا شیخ بزرگ است. این نام در اسناد زمینهای زراعتی و ثبت احوال به شیخ سرخ الدین تغییر داده شده است. چون اولین کانال انشعابی از رودخانه گیلان در پایین دست شهر و آب آن در گذشته ها خیلی زیاد بوده است بطوریکه بعد از انشعاب در کناره قبرستان میللیل آن را به دو قسمت برای روستاهای با نام شیخ سرخ الدین کرده اند. و کهنسالان در مورد آب این شاخه گفته اند که شیخ سرخ الدین مادر جویها دیگر است. اما در این سالها آب آن بسیار کاهش یافته و حتی گاه تابستانها کاملاً خشک می شود.

روستای **شیخ سرخ الدین علیاء** در جنوب 4 کیلومتر جاده گیلان غرب به قصر شیرین واقع شده است. این روستا نزدیک به دو کیلومتر از این جاده فاصله دارد. نام دیگر آن «خل داود» است که از نام کدخدای سابق آن گرفته شده است. در گذشته ها جمعیت روستا بسیار زیاد بوده و حتی بعضی معمرین گویند تا نود خانوار بوده است. در حال حاضر تعداد ده خانوار در این روستا زندگی می کنند. بقیه خانوارها به شهر گیلان غرب و یا به روستاهای دیگر نقل مکان کرده اند. چشمه ای در جهت جنوبی روستا و به فاصله تقریبی یک کیلومتر از آن واقع است که آب آن شور بوده و گاه روستا را به نام

همین چشمه اش شورابه هم می گویند. در سالهای اخیر چاه های عمیق زیادی در این روستا حفر و راه اندازی شده است. آب بیشتر این چاهها به زمینهای دیم هم انتقال داده اند که ممر معاش خوبی است. روستا دارای مدرسه ابتدایی، جاده آسفالت، آب و برق و دفتر مخابراتی است. این روستا هم چون سایر روستاها بعد از پایان جنگ تحمیلی بازسازی شد. مردم این روستا از تیره گیلانی کلهر هستند. از خانواده هایی که فعلاً در این روستا ساکن هستند می توان قادری، پروین، محمدی، محمدیاری، مرادی، ظهرابی، بیگی را نام برد. تعداد کثیری هم که از روستا کوچ کرده اند اما برای اداره امور زمینهای زراعتی به روستا همچنان تردد دارند خانواده هایی: پروین، میرزایی، علیزاده، دارابی، مرادی، ولیانی، پویان، محمدبیگی و... هستند. روستای شیخ سرخ الدین علیا از روستاهای خیلی قدیمی دشت گیلان محسوب می شود حدود سیصد سال قدمت دارد.

روستای **شیخ سرخ الدین وسطی** در اصل از خانوارهایی روستای شیخ سرخ الدین علیا و یکی دو خانوار هم از روستای شیخ سرخ الدین سفلی به آن افزوده شده، شکل گرفته است. در سه مجموعه در پایین دست مزار میلیل و کنار جاده واقع شده اند. نزدیک 20 خانوار در این روستا مقیم هستند. خانواده های ساکن در این روستا عبارتند از: پروین، محمد بیگی، رستگار پور، مرادی، شیرزادی، کسانی، علی محمدی، فلاحی، فتحعلیان و علی پور. اهالی روستا از تیره های گیلانی، کورکی و ایوانی سیاه سیاه و کسان هستند. اولین خانواری که از خیلی سالها پیش از انقلاب اسلامی در این مکان سکنی گزیدند خانواده شاهمراد محمدبیگی بودند که در زمین زراعتی خود باغ نسبتاً بزرگی از انواع درختان میوه مثل گردو، بادام، سیب، انگور، زردالو، به، و... احداث کرد که در سال 1358 در جریان اختلافات قبیله‌گی شبانه درخانه اش واقع در باغ ملکی خود شبانه به قتل رسید.

روستای **کسانی** در مجاورت روستای شیخ سرخ الدین وسطی است در موقعیت غرب گیلان غرب بر جانب جنوبی جاده گیلان غرب به قصرشیرین و با فاصله ای کمتر از یک کیلومتر راه آسفالت از جاده اصلی است. آنچه که امروز به خل کسانی معروف است ابتداء محل زندگی مردی به نام احمد (حَمگَه ملایل) از تیره ملایل سیاه سیاه بوده است. قدمت روستا چیزی در حدود سه نسل است. قدمگاهی در جوار روستا با نام زیارتگاه امیرالمؤمنین وجود دارد. در گذشته ها محل سینه زنی در ایام عاشورا بوده است اما امروزه چندان استفاده ای ندارد. اهالی روستا چند بار آن را تعمیر کرده اند.



رشته ارتفاعات جنوبی دهستان حومه گیلان. عکس از کیوان بهروشان

روستای شیخ سرخ الدین سفلی یا قند شکن در جهت شمالی جاده گیلان غرب به قصر شیرین به فاصله کمی از جاده اصلی برلبه رودخانه گیلان واقع شده است. مردم ساکن در این روستا بیشتر از تیره ایوانی و چند خانواری از سایر تیره ها مثل شیرگه و گیلانی هستند. در روستا 28 خانوار زندگی می کنند که جمعیت آنها 114 نفر است. اسامی تعدادی از آنها به این ترتیب است: تیموری، بدری، حدادی، مهدیخانی، لطیفی، جانی، محمدی، هواسعلی، فتحعلیان، شیرزادی، خسروی، امامی... مردم روستا به کار کشاورزی و پرورش دام اشتغال دارند. بعضی هم که زمینی نداشته اند یا به کارهای اداری و دولتی مشغول بوده اند از روستا رفته اند. روستا دارای آب، برق، مدرسه ابتدایی و شورای اسلامی روستا هم هست.

ترشگیان، کله جوب علیاء، کله جوب کیانی، کله جوب کرمی، کله جوب سفلی

روستای **ترشگیان** در سمت جنوب شش کیلومتری جاده گیلان غرب به قصر شیرین است. فاصله روستا از جاده اصلی کمتر از دو کیلومتر راه آسفالته است. فاصله روستا تا مرکز شهر حدود 6 کیلومتر است. نام روستا از دو جزء ترشگی و بان تشکیل شده است ترشگیان به معنی محل رویش گیاه **ترشک** است. ترشگی یا ترشک نوعی گیاه خوش خوراک مخصوص تعلیف دامها است. عشایر در

سابق از آن برای تعلیف بره ها و بزغاله استفاده می کردند. در سابق که زمینهای بایر بیشتر بوده، بوته های انبوه ترشک سطح گسترده ای را پوشانده بودند که اکنون سطح آن بسیار تقلیل یافته است. در روستا 44 خانوار زندگی می کنند و جمعیت آن حدود 240 نفر است. ساکنین آن از طوایف قمر علیرضاوندی، گیلانی، قلی وند و سیدیل و بعضی تیره های دیگر هستند. خانواده های آقایی، جعفر بیگی، شاهمرادی، عباسپور، عزیزی، عزیززاده، نور محمدی، نظری،... در این روستا زندگی می کنند. زندگی مردم بیشتر از طریق کشت و کار، گوسفنداری و گاوداری می گذرد. مخزن فاضلاب شهر گیلان غرب را از طریق لوله به حوضچه هایی در جوار این روستا هدایت کرده اند. روستا دارای آب، برق، مدرسه تا پایه پنجم ابتدایی و دفتر مخابراتی است.

روستای **کله جوب (کوله جوو) علیاء** در عرض روستای ترشکیان بر جانب شمالی جاده گیلان غرب به قصر شیرین است. فاصله روستا از جاده کمتر از یک کیلو متر راه آسفالت شده است. فاصله روستا در مرکز شهرستان 5/4 کیلومتر است. اهالی دور و بر به آن خل حاجی می گویند که منظور از آن حاجی غلامحسین از بزرگان و بانیان این روستا بوده است. منظور از لفظ کله جوب هم آن است که جویی که آب رودخانه را به زمینهای این روستا می رسانده در مقایسه با جویهای دیگر طول کمتری داشته است فلذا به کله جوب یعنی جوب کوتاه رسمیت یافته است. زندگی اهالی روستا بیشتر از طریق دامپروری و کشاورزی تأمین می شود. بیشتر اهالی روستا از تیره های مختلف طایفه گیلانی، روتوند، قلی وند، سیدیل هستند. در این روستا تعداد 46 خانوار وجود دارد و جمعیت آن 218 نفر است. خانواده های خانمحمدی، عزیزی، گیلانی، حسینی، یزدانی، علیمحمدی، برکاتی، عباسپور، مرادی، تفتان و... در این روستا ساکن هستند. روستا دارای آب، برق، مدرسه ابتدایی، خانه بهداشت و نمازخانه ای است که مردم مراسم ختم فوت شدگان را هم آنجا برگزار می کنند. در کنار روستا چند سالی است که یک باب نانوائی احداث کرده اند.

روستای **کله جوب (کوله جوو) کرمی** در جوار روستای کله جوب علیاء و در بالا دست آن واقع شده است. نام روستا از نام خانوادگی اهالی روستا اخذ شده است. روستا را هوز بگلر هم می گویند زیرا که همگی فرزندان و نوه های مردی به همین نام هستند. همچون سایر روستاها ممرزندگی خانوارهای آن کشاورزی و دامپروری است. سلمان کرمی نقش معتمد این روستا را دارد.

روستای **کله جوب (کوله جوو) کیانی** در پنج کیلومتری جاده گیلان غرب به قصر شیرین واقع شده است. به خاطر آنکه سابقه خانواده های کیانی از طایفه پیرگه و جمعیت آنها در اینجا بیشتر بوده

است کله جوب کیانی نامیده شده است. ناصرخان مامه ئی پیرگه از سواران زبده و چالاک ایل کلهر و از بزرگان طایفه پیرگه در این روستا روزگار گذرانده است.

این روستا دارای 18 خانوار و جمعیت آن 83 نفر است. زندگی مردمش بیشتر کشاورزی و پرورش دام است. اهالی روستا از طایفه پیرگه و گیلانی هستند. در بین اهالی این روستا نامهای خانوادگی کیانی، محمدی، پیروز، علیزاده، فرجی، فتحعلیان، بیگی پور و دستغیب وجود دارد.

در حوالی این روستا آثار خرابه های باستانی زیادی یافت می شود که به نام «چیای ناسنگه رانه»، «چیای وه لگه» و «چیای مایخان» که متأسفانه در ایام جنگ از بین رفت وجود دارد. اگر مورد اکتشاف اهل فن قرار گیرند مسلماً راز های زیادی را که در خود نگه داشته اند بر زبان خواهند آورد.

از حوادثی که کهنسالان بر زبان می آورند یکی این است که علیرضا خان فرزند ناصرخان مامه ئی که جوانی شجاع و توانا و اهل این روستا بوده است در سالی که آفت ملخ به مزارع روی آورده بود بنا به رسمی قدیمی برای دفع این بلیه می بایست کسی داوطلب شود و آبی که آن را «آو آگر ملوچ» گویند بیاورد و به آبهای این منطقه بریزد تا پرنده آگر ملوچ که پرنده ای از دسته سارها است به این منطقه مهاجرت کرده و ملخها را نابود کند. این مأموریت بر دوش فرد نامبرده گذاشته می شود و وی این آب را گویا از منطقه کردستان یا اورمیه با خود آورده و آنطور که مطلعین می گویند پرنده مزبور به منطقه آمده و ملخها را نابود کرده است. این شخص در عنوان جوانی بدرود حیات گفته است.

روستای **کله جوب (کوله جوو) سفلی** در کیلو متر شش جاده گیلان غرب به قصر شیرین و در سمت شمالی جاده به فاصله تقریبی هزارمتر واقع شده است. نام دیگر این روستا در بین اهالی محل قباسیاه است. قباسیاه عنوانی بوده که نیای تعدادی از خانواده های این روستا که گویند از بانمیل عراق و از طایفه قوالیس (قرولس) به این روستا آمده اند داشته اند دلیل داشتن این عنوان هم پوشیدن قبای سیاه توسط آن افراد بوده ماندگار شده است. در سابق بندی که آب رودخانه را به زمینهای کشاورزان می رساند به نام بَلَوان معروف بود. بلوان یا بروان نام یکی از هفت وزیر در آیین مزدک است. بیشتر اهالی روستا از تیره های گیلانی، علیرضاوندی، جایر و قباسیاه است. در این روستا تعداد 41 خانوار ساکن هستند و جمعیت فعلی آن در حدود 247 نفر است. شغل بیشتر مردمان آن کشاورزی و دامپروری است. فاصله روستا از مرکز شهرستان 5/8 کیلومتر است.

خانواده های محمودی، حیدری، فلاحی، رستمی، مهروی، گلمحمدی، قباسیاه و پرنداخ در این روستا زندگی می کنند.

در این روستا زیارتگاهی به نام چوار قله وجود دارد که در فصل چهارم توضیح مربوط به آن آمده است.

سیاهگل، میرابه، به آباد صالح، به آباد قباسیاه، دندانه

در فاصله هفت کیلومتری جاده گیلان غرب به قصر شیرین بر جانب شمالی آن به فاصله کمی از جاده اصلی روستای **سیاهگل** (سیه گل) وجود دارد. نام دیگر این روستا بیگزاده است. بیگزاده صفت و لقبی بوده بعضی خانواده ها از قدیم الایام داشته اند. روستا 40 خانوار دارد و جمعیت آن 224 نفر است.

زندگی مردم بیشتر از طریق کشاورزی و پرورش دام می گذرد. در این روستا مدرسه راهنمایی هم وجود دارد که دانش آموزان مقطع راهنمایی روستاهای مجاور در آنجا به تحصیل مشغول هستند. خانواده های فیضی، کریمی، گرامی نسب، کسرای، حاتمی، اهل این روستا هستند.

روستای **میرابه (میراوه)** در کیلومتر هشت جاده گیلان غرب به قصر شیرین و بر جانب شمالی رودخانه گیلان است. کمتر از هزار متر از جاده فاصله دارد. روستایی نسبتاً بزرگ و شاید دومین روستای بزرگ دهستان گیلان غرب بعد از مرکز دهستان یعنی گورسفید است. بیشتر شغل مردم آن پرورش دام از جمله گاو، گوسفند و بز است. در این روستا مردم گاوهای شیری بیشتری از سایر روستاهای دیگر نگهداری می کنند و مقدار متناهی شیر تولید می کنند که به ایستگاههای جمع آوری شیر فروخته می شود. علاوه بر پرورش دام مردم به کارهای کشاورزی هم در این روستا مشغول هستند.

معمربین در سابق این روستا را «خل مراد تمر خان» می گفتند. با پیدایش شناسنامه و اسناد زمینهای زراعتی نام میرابه «میراوه» در دفترهای رسمی ثبت گردید. این نام م به خاطر فروانی آب بندی بوده که زمینهای روستاییان را سیراب می کرده است. بعضاً در محل گرگی هم به این روستا گفته می شود. روستا دارای 86 خانوار و جمعیت 426 نفر است. بیشتر ساکنان تیره های مختلف طایفه گیلانی هستند. خانواده های: تمرخانی، قبادی، هادیپور، علیخانی، پروزن، فتاحی، شاه محمدی، عباسی، شاهمرادی در این روستا ساکن هستند.

روستا **به آباد صالح (بهیاوه)** روبروی روستای میرابه در جانب جنوبی جاده گیلان غرب به قصر شیرین واقع شده است. اهالی روستا از طایفه صالح هستند. خانواده های قادری، حیدری، دارابی، به آیین ساکن این روستا هستند. شغل مردمانش کشاورزی و دامپروری است. این روستا دارای 25 خانوار و جمعیت آن 207 نفر است.

به آباد قباسیاه در فاصله 6 کیلومتری جاده گیلان غرب به قصر شیرین واقع شده است. دارای 13 خانوار با جمعیت 69 نفر است.

روستای **دندانه** از نام دیانا گرفته شده است. آنطور که معروف است یکی از ملاکین این روستا در گذشته ها نام دخترش دایانا را بر این روستا گذاشته است. چون در کردی (دینانه) تلفظ می شود در اسناد مکاتباتی به خیال اینکه ریشه کلمه دندان است آن را به دندان ثابت کرده اند. بعد خیلی ها پنداشته اند دندان به معنی بلندی است و آنرا دگرگون ساخته اند. نام دیگر روستا کرگا است. در بین معمرین حوالی این روستا به « نیله نامه » معروف است. در این روستا گروههایی از طوایف مختلف مثل خمان، کرگا، شیه رگ و ورمزیار، زراونشی و... مقیم هستند. روستا دارای 30 خانوار و جمعیت آن 160 نفر است. خانواده های کاکایی، پاشایی، کریمی، مرادی، یارمرادی، حقمردی، شبابی، گوهری نژاد اهل این روستا هستند. شغل اهالی روستا کشاورزی و پرورش دام است.

گورسفید، کله جوب عزیز بگ (اسفندیاری)، آوزین، داربلوط

روستای **گورسفید (گووِ سفی)** ده کیلومتر با مرکز شهرستان فاصله دارد. گورسفید از لحاظ جمعیت پرجمعیت ترین روستای دهستان حومه گیلان و مرکز این دهستان است. در گذشته این روستا به نام «ئاوای نامدار فهتاوهی» (نامدار فتاح بیگ) نیای خانواده های فتاحی ساکن در این روستا اشتها داشته است. بعد به نام جوبهای آن رسماً به نام گرکان و گورسفید خوانده شده است. دلیل نام گورسفید را هم از سپیدی خاک آن می دانند. این روستا قدمت زیادی دارد و تا آنجا که حافظه معمرین یاری می کند مسکونی بوده است. علاوه بر کار کشاورزی مردم این روستا در کار استخراج زغال سنگ و بارگیری و فروش آن به مناطق دیگر دستی دارند که در سالهای اخیر به منبع درآمد مفیدی برای کسانی که در این زمینه مشغول هستند تبدیل شده است. بانی و پیشگام این کار هم خانواده مرجانی از اهالی با سابقه این روستا بوده اند که بصورت انبوه و امروزی اقدام به استخراج و برداشت زغال کرده اند و کم کم سایرین هم با این کار آشنا شده اند. بیشتر اهالی روستا از طوایف گیلانی و ایوانی اند و در میان آنها از طایفه زراونشی هم خانوار هایی هستند. روستا دارای 235 خانوار و جمعیت آن 840 نفر است. در این روستا نامهای خانوادگی: فتاحی، علیخانی، مرجانی، صادقی، خلیلی، محمدپور، مهدیخانی، نظام الدینی، زارعی، احمدی، کرمی، تهمتن، پالایش، شاولیان، قاسمی، هوریان، کیانی، فریدونی، محمدخانی، شیخی، کمری، خدامرادی، پاشایی، رضایی، پرهیخته، حدادی، علیوندی و... دیده می شود. از آنجا که این روستا مرکز دهستان است تأسیساتی دولتی زیادی در این محل بنا شده و شاخه های مختلفی از

ادارات دولتی برای پاسخگویی به نیاز متنوع مردمی ایجاد گشته است که در این میان می توان به مرکز خدمات کشاورزی، مدارس مقاطع مختلف ابتدایی، راهنمایی تحصیلی، متوسطه دخترانه و پسرانه، درمانگاه، پاسگاه انتظامی، کودکستان، پایگاه بسیج، مسجد و دفتر مخابرات... باید اشاره کرد. البته اهالی روستا از مزایای خط تلفن ثابت هم هم برخوردار شده اند.

روستای گورسفید مدت 22 ماه خط مقدم جنگ تحمیلی بود که سبب شد بسیار از اهالی این روستا شهید و مجروح شوند. چه بعد عقب نشینی عراقیها مواد انفجاری زیادی از آنها در زمینهای این روستا برجای ماند که حوادث ناگوار زیادی برای مردم آفرید.

روستای کوله جوب عزیزبگ یا **کله جوب (کوله جوب) اسفندیاری** در جانب راست جاده گیلان غرب به سرپل ذهاب و مجاور تنگه حاجیان است. نزدیک این روستا تاق کوچکی در داخل صخره ای سنگی وجود دارد که اهالی به آن «کونای سراسیه» می گویند به گاه سردردهای خیلی شدید مبتلایان به داخل آن سر می کشند تا از شدت سردردشان کاسته شود! اهالی روستا بیشتر از طایفه علیرضاوندی هستند. شغل مردم ساکن در آنجا کشت و کار و پرورش دام است. در نزدیکی روستا اخیراً واحدهای تولیدی لبنیاتی و ذرت خشک کنی و بعضی کارگاههای خدماتی دیگر احداث شده اند. تعداد 28 خانوار در این روستا ساکن هستند و جمعیت آن 163 نفر آمده است. از بین آنها می توان خانواده های پرون، شایسی و... نام برد.

روستای **آوزین (ئاوهزین)** در نزدیکی روستای گورسفید و به فاصله حدود دو کیلومتر به طرف جنوب غربی آن است. این روستا در دامنه ارتفاعات جنوبی شهرستان گیلان غرب واقع شده است. نام آوزین هم به خاطر چشمه ای است که در این روستا وجود داشته است. آوزین به معنی محل زایش آب است. در مجاورت روستای آوزین منابع بسیار غنی سنگ گچ نهفته است که در سالهای اخیر با احداث کارخانه گچ چقالوند گیلان غرب بسیار از نیازهای شهرستان و مناطق همجوار را تأمین کرده است. روستای آوزین و ارتفاعات مجاور آن مدت بیست و دو ماه خط اول جبهه جنگ با دشمن بود. روستای دارای 14 خانوار و 80 نفر جمعیت است. بیشتر ساکنین آن از طایفه سیاه سیاه و بعضاً کورکی هستند. خانواده های حیدری، گله داری، حیدرپور، محمودی، جوانمیری، علیوندی و... در این روستا زندگی می کنند. حاج احمد حیدری در ایام حیاتش کدخدای این روستا بود. ممر معاش روستاییان پرورش دام و کشاورزی است.

داربلوط (داروه‌رق) روستایی فصلی و موسمی در جانب جنوبی روستای آوزین و در دل سلسله ارتفاعات آن محل قرار گرفته است و تقریباً از اواخر شهریور ماه هر سال دسته ای از عشایر طایفه کوله پا به این محل می آیند و تا اردیبهشت ماه در این نقطه ساکن می شوند و از بعد به محل بیلاقی خود کوچ می کنند. اهالی این روستای فصلی گله دار هستند و در نزدیک ده خانوار اند.

مرجان گمار، قیتول مرجان، مرجان بابا مراد

در کیلومتر 13 جاده گیلان غرب به قصر شیرین و بر جانب جنوبی آن روستای **مرجان گمار (گومار)** واقع شده است. اکثریت خانواده های این روستا خانواده های فلاحی و بستگان آنها هستند. تبار مردمان این روستا به قرار مسموعات به طایفه گمار شعبه ای از ایلات استان ایلام بر می گردد که یکی از اجداد آنان به این منطقه آمده و در این روستا مقیم شده اند و از یاد نسل یافته اند. البته پاره ای منابع این لفظ را در مورد طایفه ای هم از هفت لنگ بختیاری به کار برده اند. شغل بیشتر مردمان روستا کشاورزی و دامپروری است. خانواده های الماسی و چپیارکی در این روستا هستند. تعداد 54 خانوار ساکن هستند و جمعیت روستا قریب 270 نفر است.

روستای **قیتول مرجان (قه‌یتول مه‌رجان)** در کیلومتر 14 جاده گیلان غرب به قصر شیرین بر کناره شمالی آن واقع شده است. قیتول واژه ای مغولی به معنی محل تجمع نیروهای نظامی و تقریباً لشکرگاه و پادگان است. این واژه بر نام خیلی از روستاها گذارده شده است. مثل قیتول مرجان، قیتول بهرام وندی و... از گذشته های دور مثل «منال قه‌یتولی» هم به خاطر شر بودنش مثل شده است. مرجان هم نام خوب آبی است که زمین های زراعتی آبی کشاورزان را مشروب می سازد. روستای قیتول مرجان از خیلی نسلها قبل جایگاه طایفه خمان بوده است. محمودخان شهاب با درجه یآوری در این محل زندگی کرده است. در جوار روستای قیتول و در جانب شمالی آن فرودگاه اضطراری ساخته شده که برای بعضی کارها منجمله سمپاشی مزارع کشاورزی به هنگام وقوع آفاتی که جنبه عمومیت یافته اند، استفاده می شود. البته این فرودگاه تأسیساتی ندارد و فقط زمین آن را آسفالت کرده اند. روستا دارای مدرسه ابتدایی، خانه بهداشت، یک باب نانوائی است که خدمات لازم را به روستایان ارائه می دهند. روستا دارای 60 خانوار و 327 نفر جمعیت است که ساکنین آن عمدتاً از طوایف خمان، شیه رگ ورمزیار، سیاه سیاه و زراونشی اند. از میان خانواده های ساکن در روستا می توان به خانواده های یآوری، پرنو، نجفی، باقری، ملک خواه، حسینی، حاتمی، سلیمانی، عباسی، جوانمردی، افراشی، خمان، برجی، شعله ور، نقره شناس و... اشاره کرد.

در کیلومتر 16 جاده گیلان غرب به قصر شیرین و در سمت جنوبی این جاده به فاصله کمی از آن در دهستان حومه گیلان غرب روستای **مرجان بابا مراد (باوه‌مرائی)** واقع شده است. روستا به نام کدخدای اولیه آن بابامراد نیای خانوادهای حاتمی نامیده شده است. روستا دارای تعداد 51 خانوار و 258 نفر جمعیت است. بیشتر اهالی روستا از تیره های ایوانی و سیاه سیاه هستند و دارای نامهای خانوادگی حاتمی، مرادی و... هستند. روستا دارای امکانات رفاهی نظیر جاده آسفالت، آب، برق، مدرسه ابتدایی، دفتر مخابراتی و... است. مردمان روستا بیشتر به کارهای کشاورزی و پرورش دام مشغول اند و از این راه ارتزاق می کنند.

گاو مَخَل (گامه‌خه‌ل)، مرجان علیرضاوندی

در کیلومتر 16 جاده گیلان غرب به قصر شیرین و در سمت شمالی رودخانه گیلان بر روی بلندی روستای **گاو مَخَل** واقع شده است. این روستا را بیشتر کهنسالان ایوانی هم می گویند به سبب آنکه بیشتر اهالی آن از طایفه ایوانی هستند اما در مکاتبات و اسناد رسمی همان گاو مَخَل قید می شود. اکثریت جوانان این روستا از گذشته ها به ورزشهای نظیر وزنه برداری و پرورش اندام علاقه مند بوده اند که تقریباً می توان گفت اکثر جوانان آن ورزشکار محسوب می شوند. روستا دارای 54 خانوار و جمعیت آن 229 نفر است. روستا دارای آب، برق، جاده آسفالت، و مسجد هست. خانواده های نجفی، همتی، عزتی، عظیمی، قبادی،... در این روستا مقیم هستند و شغل مردمان آن کشاورزی و پرورش دام است. درجوار روستا و در جهت شرقی آن باند موقتی برای فرودهای اضطراری هواپیما هم احداث گردیده است. در سال 74 که آفت سن به مزارع گیلان غرب هجوم آورد از طریق همین فرودگاه هواپیماهای سمپاش لهستانی تمام مزارع گیلان غرب را سمپاسی کردند.

روستای **مرجان علیرضاوندی (ئه‌لیپه‌زاونی)** در کنار رودخانه گیلان و در جانب شمالی جاده گیلان غرب به قصر شیرین در فاصله 17 کیلومتری آن قرار دارد. اهالی روستا به خاطر آنکه بیشتر از طایفه علیرضاوندی هستند به این نام خوانده می شود و کلمه مرجان هم نام خوب آبی است که زمینهای روستا از آن سیراب می گردد. در روستا 43 خانوار زندگی می کنند.

دارتوت (دار تو) **صیادی** در فاصله کیلومتر 17 جاده قصر گیلان غرب به شیرین و در سمت شمالی جاده این روستای کوچک واقع است که به خاطر نام خانوادگی ساکنین آن به این نام خوانده می شود. این روستا کمی بالاتر از روستای مرجان علیرضاوندی است و در ابتداء جزء آن بوده است اما در سالهای اخیر به عنوان یک روستا در مراسلات اداری ثبت شده است. اهالی روستا از طایفه علیرضاوندی هستند.

بنای این روستا توسط حاج علی صیادی که مردی زیرک و بذله گو بود گذارده شده است. نامبرده به خاطر آنکه به زمینهای زراعتی خود که مقدار متناهی است نزدیک باشد به آنجا نقل مکان کرده است.

گاومیش چران (نهره بهیل)، جابر علیاء، جابر سفلی (جاوریهیل)

گاومیشچران نام رسمی روستایی در کیلومتر 18 جاده گیلان غرب و در طرف جنوبی جاده کنار رودخانه و بر روی بلندی ای واقع شده است. به خاطر آنکه اهالی این روستا در سابق گاومیش پرورش می داده اند به گاو میش چران مشهور شده است. نام دیگر روستا «نهره بهیل» است. به سبب آنکه اجداد اهالی این آبادی مردی به نام شیخ داوود، عرب بوده است. هنوز هم معمرین اهل روستا به این زبان در بین خودشان صحبت می کنند. در این روستا تعداد 24 خانوار با جمعیتی حدود 170 نفر زندگی می کنند. خانواده های طهماسبی، محمودی، پردانگ، هاشمی،... در این روستا مقیم اند.

در جانب غربی روستای گامیش چران دو روستا کوچک وجود دارند که به نام **جابر علیاء** نامگذاری شده است. خانواده های مقیم در روستای جابر علیاء در اصل از شهرستان بدره استان ایلام از چندین نسل قبل به این طرف به منطقه گیلان غرب آمده اند و در آن محل سکنی گزیده اند. آنطور که معمرین این روستا می گویند اصل آنها عرب بوده و نسبت از جابر بن عبدا... انصاری یار و صحابی پیامبر اسلام دارند و گویند که شجره نامه ای هم دارند که این انتساب را تأیید می کند. اکثر معمرین آنها با سواد بوده اند و به شیخ معروف بوده اند. از بزرگان روستا می توان شیخ حسینعلی انصاری و شیخ فضلعلی یاد آور نام برد. در زمان حاضر شیخ نجف افراه در میان خانواده های جابری چهره ای مهذب، متدین و مؤمن است. در سالهای اخیر تعدادی از خانواده های این روستا به مکانهای دیگر مهاجرت کرده اند. معمرین این روستا علاوه بر زبان کردی به زبان دیگری هم در بین خود تکلم می کنند.

به فاصله کمی در جهت غرب روستای جابر علیا روستای **جابر سفلی** وجود دارد. در این روستا چند خانواده با نام بهبود زندگی می کنند که دو نفر از آنها به نامهای علی بهبود و عسکر بهبود افراد شجاعی بودند. علی بهبود در جریان جنگ تحمیلی به شهادت رسید.

پشت کورک، قاسم آباد، علیخان آباد

در پشت تنگ **کورک (کووری)** در پیش از احداث سد زاگرس روستایی وجود داشت به نام **پشته کورک** که محل آن روستا توسط مدیریت سد زاگرس خریداری و به مکان احداث سد اختصاص داده شد و تمام ساکنین آن در شهرستان گیلان غرب جای گرفتند و یا به شهرستانهای دیگر نقل مکان

کردند. این روستا 26 خانوار و جمعیتی حدود 160 نفر داشته است. تعدادی از اهالی روستا در قبل از احداث سد زاگرس به جاهای دیگر نقل مکان کرده بودند.

روستای **قاسم آباد** در 22 جاده گیلان غرب به قصر شیرین و برجانب جنوبی جاده بر فراز بلندی ای واقع شده است. بنیانگذار این روستا شخصی به نام قاسم خان بوده است و به همین خاطر آن را قاسم آباد نامیده اند. «مایقورخان» نام دیگری است که بر این محل و اطراف آن اطلاق می شود. تعداد 52 خانوار با جمعیتی حدود 240 نفر در این روستا زندگی می کنند. در این روستا تعدادی از خانواده های لک و سنجابی و... مقیم اند

روستای **علیخان آباد** در 19 جاده گیلان غرب به قصر شیرین در پایین دست و جانب غرب سد زاگرس واقع شده است. آنطور که مطلعین می گویند بانی این روستا شخصی به نام علیخان از بستگان علی آقاخان اعظمی بوده است. روستا دارای 54 خانوار و جمعیت 244 نفر است. بیشتر اهالی آن از طوایف ایوانی، خزل و علیرضاوندی هستند.

رویبان بزرگ، رویبان کوچک

روستای رویبان بزرگ در فاصله 28 کیلومتری جاده گیلان غرب به قصر شیرین است. رویبان کوچک هم در فاصله 29 کیلومتری همین مسیر واقع شده است. در رویبان بزرگ حدود 40 خانوار با و در رویبان کوچک 20 خانوار زندگی می کنند.

سرتیتان (سه‌رتیه‌تان)، تورانشهر (توران‌شای)

روستای **سه‌رتیه‌تان** در نزدیکی ارتفاعات غربی شهرستان گیلان غرب و در سمت جنوبی جاده گیلان غرب به قصر شیرین واقع شده است و نزدیک چهار کیلومتر از جاده اصلی فاصله دارد. جاده ای به این روستا می رسد تا مراتع گرمسیری تنگاب و پل حمید ادامه دارد. **تیه‌ت** به معنی تخته سنگ صاف است. این روستا از مرکز شهرستان 31 کیلومتر فاصله دارد. در روستای سرتیتان 37 خانوار با جمعیت 156 نفر ساکن هستند. اغلب ساکنین روستا از طایفه زراونشی اند. خانواده شکر زراونشی از گذشته ها در این روستا مقیم و معروف بوده اند. خانواده های گندمی، رستمی، نجفی،... در روستا ساکن هستند. شغل بیشتر مردمان این روستا کشاورزی و پرورش دام است.

روستای **توران‌شهر** در 23 کیلومتری جاده گیلان غرب به قصر شیرین و در سمت جنوبی این جاده با فاصله حدود دو کیلومتر را خاکی واقع شده است. در محل این روستا را تورانشای گویند که به معنی توران شاه است و در باب این وجه تسمیه گویند که شاهی به نام توران شاه از این روستا گذشته است.

اگر چنین روایتی صحت داشته باشد می بایستی این منطقه محل گذر سپاهیان مغول بوده باشد چه آنها تبار از مغولان و ترکان داشته اند. البته بعضاً در بین زمامداران سلجوقی کسانی با نام تورانشاه بوده اند. تورانشهر روستای کوچکی با پنج خانوار و جمعیت حدود سی نفر و اغلب از طایفه زراونشی اند. شمار خانوارهای این روستا در گذشته بیشتر بوده و گویند تا سی خانوار بوده که به مرور زمان کوچ کرده اند. نامهای خانوادگی زرگوش، قلی پور در بین اهالی روستا دیده می شود. بزرگ روستا شخصی با نام عسکر قلی پور است. ممر معاش مردمان آن همچون سایر روستایان بیشتر کشت و کار و پرورش دام است.

دهستان ویژنان

منطقه ویژنان در فصل زمستان و بهار در سالهای پر باران بسیار دیدنی و زیبا است به همین خاطر از دیر باز به یکی از مناطق گرمسیری ایل کلهر تبدیل شده است.

شمال دهستان ویژنان به شهر گیلان غرب منتهی می شود. در جنوب آن بخش سومار و غرب آن روستای ترن ایوان غرب است و شرق آن مراتع گرمسیری عشایر کلهر است. مرکز این دهستان روستای نیان و قیلان است. این دهستان 21 روستا دارد. بعضی روستاهای آن هم متروکه شده اند. اکثر روستاهای این دهستان کم جمعیت هستند. مردم آن پیرو مذهب شیعه دوازده امامی اند و از تیره های مختلف ایل کلهر نظیر عبدالمحمدی، شیرگه، روتوند، صیادیان، پیرگه و... هستند. زبان آنها کردی کلهری است. مردم روستاهای ویژنان به کشاورزی از طریق کشت دیم مشغول اند. بیشتر محصولات آنها هم گندم، جو و نخود است و مقدار کمی هم گرمک در تابستانها در آنجا عمل می آید. این دهستانی یکی از کم آب ترین دهستانهای شهرستان گیلان غرب است بطوری که آب آشامیدنی آن از طریق پمپاژ آب از سراب گیلان غرب تأمین می شود. چشمه کم آبی در روستای نیان و قیلان و باضافه چند چشمه کوچک در روستاهای داربید و سر پلک وجود دارند. علاوه بر کشاورزی مردم این دهستان به پرورش دام هم مشغول اند. تقریباً تمام روستاها مدرسه ابتدایی و یک باب دبیرستان دخترانه و پسرانه هم در آنجا فعال است. دهستان دارای چند باب خانه بهداشت و دفاتر مخابراتی است.

چند نکته پراکنده در مورد ویژنان که غالب کهنسالان و مردم بر زبان می آورند:

علت اینکه اینجا را ویژنان می گویند این است که گویند: هر وجب آن نانی دارد. ویژه در کردی وجب است یعنی وجبی از آن نانی دارد. قول دیگر آن است که گروهی آنجا بوده اند غربال درست کرده اند. ویژنگ یعنی غربال. در نهایت شاید ویژن تحریفی از نام بیژن باشد نام کسی که ابتداء در آنجا زیسته

است. مثل اکثر روستاهای نو ظهور که به نام اولین شخصی که در آنجا وارد شده است نامش را بر آن روستا می نهند.

در سابق تریاک و یژنان مَثَل بوده از بس کیفیت داشته است و عقرب آن البته معروف تر و خطرناک تر است بطوری که اگر کسی را نیش بزند به شدت در خطر مرگ قرار می گیرد. در یژنان مخازن نفت و معادن زغال شناخته شده اند که در صورت بهره برداری می توانند به منطقه چهره ای دیگر ببخشند. در میان خیلی از کهنسالان معروف است که گویند یژنان زمانی محله دزدان بوده است.

از حوادث مهم محلی هم که در یژنان اتفاق افتاده یکی هم قتل سلیمان خان کلهر به دست یکی از برادرزادگانش در نزدیکی روستای نیان بوده است. بگفته مردمان محلی در دهستان یژنان عتیقه جات زیادی در گذشته ها جویندگان آثار قدیمه یافته اند و از این جنبه در بین مردم معروفیت دارد. روستاهای دهستان یژنان به نسبت کم جمعیت تر از روستاهای دهستان های دیگر هستند و در سالهای اخیر اهالی این منطقه بیشتر از هر جای دیگر مهاجرت کرده اند. روستاهای این دهستان دارای آب لوله کشی، برق، مدرسه ابتدایی، و آموزشگاه راهنمایی و متوسطه، مخابرات و چند باب نانواپی و مرکز بهداشت دهستان هستند.

میان راهان (ناورپیان)، زنگنه (زهنگنه)، دول زرد (دوول زهرد)، فال وشن (فالوهشن)، سیروله (سیرووله)

این روستاها با فواصل کمی از هم در ابتدای جاده گیلان غرب به سومار در بدو ورود به دهستان یژنان هستند. فاصله این روستاها تا مرکز شهرستان بین 7 تا 8 کیلومتر است. اهالی آنها از تیره های مختلف ایل کلهر مثل عبدالمحمدی، خزل، زنگنه و... هستند. کار مردمان این روستاها کشاورزی دیم و پرورش دام است.

سیروله (سیرهوله) روستایی فصلی است که به مقتضای فصل در آن چند خانوار دامدار زندگی می کند و بیشتر اهالی آن از سیاه چادر و الاچیق به عنوان سرپناه استفاده می کنند.

میانراهان (ناورپیان) در حال حاضر روستایی متروکه است ساکنین قبلی ده دوازده خانواری از طوایف عبدالمحمدی و زروانشی بوده اند که به شهر گیلان غرب مهاجرت کرده اند. گاه بصورت فصلی چند خانوار عشایر در این محل اتراق می کنند.

روستای **زنگنه** حدود ده خانوار از ایل زنگنه هستند که در این روستا از دیر باز ساکن شده اند. از بانیان این روستا علی عیسی پور معروف به زنگنه بوده اند که به سبب اختلاف به این منطقه نقل مکان کرده است. اغلب خانواده های این روستا دارای نام خانوادگی عیسی پور هستند.

دول زرد روستایی بر کناره جاده گیلان غرب به سومار است که اهالی آن از طوایف خزل و زراونشی اند. سعید خزلی سرشناس و معتمد این روستا هستند.

فالوشن (فال‌وه‌شن) گویا به معنی پرت کردن فال به طرف کسی باشد - روستایی بر کناره جاده دهستان ویزنان به گیلان غرب است و ساکنین آن حدود چندین خانوار از طایفه عبدالمحمدی هستند. خانواده های این روستا دارای نام خانوادگی سهرابی، عبدالمحمدی و... هستند.

داربید علیا، سفلی، وسطی، میرمیراب علیاء، آهنگران

این روستا ها در فاصله حدود 11 کیلومتری شهر گیلان غرب در دهستان ویزنان بر اطراف جاده ای که به سومار منتهی می شود واقع شده است. انتخاب نام داربید برای این روستاها به سبب رویش درختان بیدی بوده است که در کنار چشمه معروفی که این روستا داشته و به سبب گوارایی آب آن به چشمه لیمو معروف بوده است. این چشمه هنوز مقدار کمی آب دارد. اهالی روستا از طوایف مختلفی نظیر شیرگه، روتوند، پیرگه، و بیگک ها و... هستند.

مردم این روستا به کار کشاورزی و پرورش دام اشتغال دارند. این روستا ها دارای آب و برق و تلفن و مدرسه ابتدایی است.

اهالی روستاهای **داربید (دار قی) علیاء، وسطی (حسینعلی) و سفلی (نظرعلی)** حدود 20 خانوار که بیشتر آنها از طایفه پیرگه و بعضاً از طایفه شیرگه هستند و جمعیتی حدود 130 نفر دارند. بیشتر خانواده های روستا دارای نامهای خانوادگی نادری، علیپور، فتاحی، حیدری و

شیرزادی، میرانی... هستند

روستای **میرمیراب (میرمیرئاو) علیاء** چند خانواری از طوایف روتوند، پیرگه، بیگها، ارکوازی... هستند. بیشتر خانوارهای روستا دارای نامهای خانوادگی: پرناک، مظفری، پیرو، اردشیری، میربیگی، نادری هستند.

روستای **آهنگران** حدود شش خانوار از طایفه علیرضاوندی و دارای نام خانوادگی فراست اند.

میرمیراب سفلی، سرهال شیرزادی

میر میراب (میرمیرئاو) سفلی در فاصله حدود یازده کیلومتری جاده گیلان غرب به سومار قرار گرفته است. با این حال مسیر آن کمی از جاده اصلی و در جهت جنوبی آن است. تعداد 63 خانوار که اغلب از طایفه روتوند هستند در آن زندگی می کنند. بیشتر به زراعت دیم و حشمداری مشغول هستند.

سرھال (سہرھال) شیرزادی در فاصله حدود 12 کیلومتری جاده گیلان غرب به سومار است. در این روستا 55 خانوار با جمعیت 263 نفر ساکن هستند. اهالی روستا از طایفه شیرگه اند. لفظ سرھال (هاله کو) به معنی نوعی خاک متمایل به خاکستری و سیمانی رنگ است که کمتر گیاهی در آن رشد می کند. بعضی هم گویند آب و هوای آن مناسب و شخص را سرھال می آورده که آنرا سرھال گفته اند. تعدادی از خانوارهای روستا دارای نامهای خانوادگی شیرزادی، اکبریان، شاهمرادی، شبستری، علی بیگی هستند. اغلب ساکنین روستا از طایفه شیرزادی و تعدادی هم از طایفه زراونشی اند.

نیان و قیلان

نیان و قیلان دو روستای به هم چسبیده در جنوب شهر گیلان غرب و در مجاورت دامنه جنوبی ارتفاعات انارک قرار گرفته اند. مرکز دهستان ویزنان در نیان و قیلان است. فاصله نیان و قیلان تا شهر گیلان غرب حدود 18 کیلومتر است. این دو روستا در مسیر و بر دوسوی جاده ای که به طرف سومار می رود واقع شده اند. در بیان دلیل انتخاب این نامها برای روستا گویند که یک قسمت آن بیشه نی بوده و به همین سبب به آن گفته اند نیان و در طرف دیگر هم گویا قیر یا رگه ای زغال مشاهده شده که به قیلان اشتها یافته است. بیان دیگر در مورد دلیل نام قیلان آن بوده که خاک آن پس از باران خوردن خیلی چسبناک شده و گل آن مانند قیر به پا می چسبیده است. شمال روستا به تنگه ای متصل است به نام «میارئاو» دو طرف این تنگه ارتفاعات مهره نگار و بند انارک است. جنوب روستا ارتفاعات بلوه شیره و گل خیرگ هستند و در غرب آن بلندی «لاشه نر» و سمت غرب آن دشت ویزنان است. در بیان لفظ لاشه نر گویند سالی یکی از دامداران تمام گله اش بر اثر سرما و فقدان خوراک از بین رفته اند و باصطلاح محلی «قیران» کرده اند. یعنی یک جا و در مدت کمی همه تلف شده اند. لاشه گوسفندان در میان این ارتفاعات رها شده به همین سبب بین اهالی به «لاشه نر» یعنی محلی که لاشه گذاشته شده معروف شده است. در نیان چشمه ای با آبدهی پایین وجود دارد. آب اندک این چشمه به مصرف شرب و آبیاری مزارع روستاییان می رسد. نیان و قیلان در گذشته رمه های پرتعدادی از کل و بز و میش و قوچ وحشی داشته و یکی از شکارگاههای منطقه به حساب می آمده است به همین خاطر همیشه طرف توجه سران و بزرگان ایل کلهر بوده است.

حسن صیادیان کارشناس خبره کشاورزی که اولین بار کاشت ذرت را به سبک و شیوه نوین در گیلان غرب جا انداخت از تبار مردم این روستا یند.

روستای قیلان دارای 66 خانوار با جمعیت 414 نفر و روستای نیان دارای 25 خانوار با جمعیت 195 نفر هستند

اهالی این روستاها از طایفه صیادیان اند و چند خانواری از طایفه لثینی هم در این روستا ساکن هستند. نامهای خانوادگی صیادیان، ویسی، محمدی، غلامی، جهانفرد، قادری، دهقانی نسب، احمدپور، یزدانی، اکبرزاده، سرشتی، اسدیان و... در میان اهالی روستا وجود دارد.

این روستاها دارای آب لوله کشی، برق، یک باب نانوائی لواش، خانه بهداشت، پاسگاه انتظامی، مدارس مقطع ابتدایی و راهنمایی و دبیرستان دخترانه است.



روستاهای نیان و قیلان مرکز دهستان ویژنان و با درختان زیتون در بالادست آن

نوعی عقرب بسیار سمی و زهرناک در خاک این روستاها و مناطق همجوار آن زندگی می کند که کمترین غفلت حاصل از گزیدن نیش این نوع عقرب مرگ در پی دارد. سبب مرگ بعضیها شده است. در آثار گذشتگان مکرر از نام محلی در این حوالی یاد شده که عقرب زهرناکی داشته است و سبب مرگ عده زیادی شده است. در تاریخ کامل ابن اثیر هنگام فتح شهرزور و سامگان و داراباد بوسیله مسلمین در سال 639 میلادی - 18 قمری به این مطلب اشاره رفته است که در آنجا کار چنان بود که گاه کژدمها مسلمانان را می گزیدند و ایشان از گزند آن می مردند. در آثار البلاد ابن فقیه هم از دهکده

ای با نام کرکان از توابع کرمانشاه یاد کرده که بازار مکاره ای در آنجا بوده که هر سال سوداگران در موعد مقرر در آنجا جمع می شدند لیکن کژدم در آن مکان بحدی بوده که هر ساله جان صدها بازرگان را به آن دنیا می فرستاد.

حالا این اشارات تاریخی به جای خود اگر شامل نیش عقرب نیان و قیلان نشود ولی مساوی مرگ که هست و در سالهای اخیر چند مورد مرگ از این نیش سمی گزارش شده است.



عقرب بعضی قسمتهای دهستان ویزنان بسیار زهرناک و گزش آن مرگ آور است.

شغل اصلی اهالی روستا کشاورزی دیم و پرورش دام است. کاشت درختان زیتون چند سالی است که در این روستا شکل گرفته است.

گل خیرگها (گل خهیرگ)، قشقه (قهشقه)، پاوند مکر (پاومه‌مه‌کهر)، چم سورک (چم

سوورهک) ها

این روستاها در قسمت جنوبی دهستان ویزنان واقع شده اند. فاصله آنها تا مرکز شهرستان بین بیست تا بیست و هفت کیلومتر است. اهالی آنها از طوایف مختلف خالیدی نظیر زراونشی، ایوانی، قوچه ای، وارگه، قمرالی قلعه رمن، ایوانی و... هستند. کسب و کار مردمان آن کشاورزی و پرورش دام است. روستای چم سورک علیا بصورت روستایی متروکه در آمده و ساکنین آن مهاجرت کرده و فقط خرابه ای از این روستا بر جای مانده است. روستای **گل خهیرگ** علیا دارای 18 خانوار و 94 نفر جمعیت است. جمعیت روستای **قشقه** آن 188 نفر و دارای 38 خانوار است. روستای پاوند مکر جمعیت روستا 133 نفر و دارای 26 خانوار است.

به فاصله کمی از روستای **چم سورک (چم سوورهک)** علیاء روستای چم سورک وسطی در

فاصله 24 کیلومتری قرار دارد. دلیل نام چم سورک شوری آب اندک روخانه جنب روستا است. روستای چم سورک سفلی دارای 25 خانوار و جمعیت آن 124 نفر است. در چم سورک وسطی 27 خانوار زندگی می کنند بیشتر اهالی روستاهای چم سورک از طایفه ایوانی و دارای نامهای خانوادگی کاظمی، جعفری، نوروزی و بیگی هستند.

در جانب غربی روستاهای گل خیرگ بلندی معروف به «گل خیرگ» با نمای خاص آن که شبیه کلاه فرنگی است وجود دارد. بر فراز این بلندی آثار ساخت و ساز و با ساروج وجود دارد که بیانگر قدمت دیرینه آن می باشد. گل خیرگ وسطی در محل به کره پوی معروف است که نام نوعی گیاه مردابزی است. اهالی گل خیرگها بیشتر از تیره معروف به قمرعلی هستند.

مورت هادی و مورت سبز

مورت سبز یا مورت سیف اله از روستاهای دهستان ویژنان و در 22 کیلومتری جاده گیلان غرب به سومار است. نام به خاطر رویش اندک بوته های مورت است که در نزدیکی روستا رویده اند. از طوایف قوچه ای، قلا رمن، و وارگه هستند. تعدادی از خانواده های این روستا ها دارای نامهای خانوادگی حیدرپور، علیزادگان، صیدی، ابراهیمی، نظرپوری و محمدی... هستند.

در نزدیکی این روستاها محلی معروف به مورت شاوله با فاصله 26 کیلومتر از مرکز شهرستان وجود دارد که در فصل بهار تفرجگاهی دلنشین است و با وصف آنکه بر بلندی واقع شده چشمه و آبشار قابل توجهی دارد. مورت سبز دارای 32 خانوار سکنه با جمعیت 200 نزدیک نفر است. مورت هادی در فاصله 22 کیلومتری شهر گیلان غرب واقع است و دارای 77 نفر جمعیت در قالب 13 خانوار است.

دهستان چله

دهستان چله حد فاصل سد مخزنی «کوله شک» تا دو راهی ایلام در جانب شرقی گیلان غرب بر مسیر جاده ای که این شهر رابه شهرهای اسلام آباد و ایوان غرب متصل می کند واقع شده است. دو طرف دهستان را در سمت جنوب و شمال ارتفاعات «برالّه» که ادامه کوه «سره یوان» است و ارتفاعات «به ره کوه» که بین «سهرکه ش» و «قه لاجه» واقع اند مانند دیواری در بر گرفته است. چله به معنی جای بسیار سردمی تواند باشد چرا که در گذشته ها که بارش برف و باران فراوان بوده است این منطقه زمستانی به مراتب سرد داشته است.

راولینسون سیاح انگلیسی در فوریه 1838 هم از برف چله یاد کرده است:

... جاده مستقیم گیلان سرحد لرستان از ناحیه هموار و مرتفعی به نام (چیله) می گذرد، اما چون برف آن را مسدود کرده بود از پر پیچ و خم ترین جاده جلگه ایوان عبور کردم که از

دره ای تنگ و کوهستانی به نام (میان در) که در حدود سی و دو کیلو متر جلگه ایوان رامی پیماید می گذرد. کرمانشاه در سفرنامه سیاحان اردشیر کشاورز ص 158.

البته در این متن «چله» و «میان در» ضبط شده است که درست آن بر اساس گویش محلی «چله» و «ناودار» است.

مردم روستای دهستان چله همگی پیرو مذهب شیعه اثنی عشری هستند و به زبان کردی کلهری سخن می گویند. ممر معاش مردمان این روستاها پرورش دام و کشاورزی دیم با اولویت کشت گندم، جو، نخود، مقدار کمی صیفی جات و بعضاً باغداری از نوع درختان گردو و به مقدار کمی از سایر درختان میوه است. در دو سوی جاده روستاهای زیادی آرام گرفته اند. مردمان این روستاها از ایل کلهر و طوایف مختلف آن مثل شعبات مختلف طایفه سیاه سیاه، شیرگه، کله سوند، عبدالمحمدی، روتوند، صالح، وارگه، لشین، زراونشی و ... هستند. موقعیت بسیاری از روستاهای پرجمعیت دهستان چله طوری است که چسبیده به جاده گیلان غرب به اسلام آباد غرب واقع شده اند. همین امر سالیانه سبب ازدیاد حوادث رانندگی در طول این جاده شده است که می طلبد در این کار اندیشه ای شود تا سبب آرامش خاطر بیشتر اهالی محل و سرنشینان خودروهای عبوری گردد.

بهار منطقه چله در سالهای پر بارش بسیار زیبا و دیدنی است. رودخانه چله که یکی از سرشاخه های رودخانه گیلان بود سابقاً به نسبت پر آب بود اما در سالهای اخیر بر اثر خشک سالیها و بارش کم و همچنین حفر چاههایی در این منطقه چشمه های آن کم آب یا خشکیده اند بطوریکه در پایین دست روستای اول و یار رودخانه اوقات اغلب خشک است.

روستاهای کله شک (کوله شک)، کاسه کران (کاسه که ران)، بانمیدان (بانمیدان)

در محل فعلی احداث سد مخزنی **کله شک (کوله شک)** روستایی به همین نام وجود داشت که اهالی از تیره ملایل طایفه سیاه سیاه بودند. محل روستا با زمینهای مجاور آن توسط مدیریت سد خریداری و روستا تخلیه گردید و زیر آب سد رفت. در جانب جنوبی سد روستای دیگری هم وجود داشت که در نزدیکی جاده گیلان غرب به اسلام آباد غرب بود که آن هم تخلیه گردید و مقداری از تأسیسات سد در محل آن راه اندازی شد. در محل این روستا عملیات نجات بخشی مختصری به هنگام احداث سد کوله شک برای نجات گوشه ای از میراث فرهنگی منطقه در گذشته صورت گرفت که طی آن اطلاعاتی در باره گذشته این منطقه به دست آمد.

خانواده هایی که در این روستاها ساکن بودند عبارت بودند از: خانواده های محمودی، وحیدی، ابراهیمی، کاربین، مجردی، دژداری و ...

روستای باستانی **کاسه کران (کاسه‌که‌ران)** در ۱۱ کیلومتر ۱۱ جاده گیلان غرب به اسلام آباد غرب و بر جانب شمالی این مسیر واقع شده است. در خصوص نام کاسه کران نظر واحدی وجود ندارد بعضی دلیل این نام را بواسطه گروه صنعتگرانی می دانند که در اینجا کاسه و سایر ظروف ساخته اند و بعضی هم گویند که عشایر این نام را به آن خاطر به اینجا داده اند که دامهایی که در این منطقه چریده اند کره زیاد داشته اند و گفته اند این محل کاسه ای کره است. روستای قدیمی و باستانی کاسه گران به احتمال محل یکی از شهرهای باستانی بوده است. حاکم نشینی بوده که به مانند یک دژ طبیعی مستحکم از چهار سو بوسیله ارتفاعات محصور شده است و تنها از طریق تنگه و گردنه تق توق راه در رو دارد که به مواقع ضرور آنهم به سادگی قابل دفاع است. از طرفی در بالا دست آن «**تیه‌نی هه‌فی**» (چشمه افعی) وجود دارد که معمیرین و مطلعین می گویند آب آن بوسیله لوله های سفالی تا داخل روستا هدایت شده است. اکنون هم با وجود گذر زمان و سهل انگاری های فراوان از آثار آن تپه ها و پی دیوارها برجا مانده است. در این روستا آثار یک آتشکده هم دیده می شود و احتمال اینکه از آثار دوره ساسانیان باشد بسیار زیاد است. از طرفی در فاصله سد کله شک تا روستای کاسه کران و پایین دست روستای «**اول ویار**» آثار باستانی وجود دارد. به احتمال این محل، جای شهری باستانی بوده است.

در جانب شمالی روستا هم رودخانه کاسه کران است که در گذشته آب بسیار بیشتری از امروزه داشته است و از آن برای مشروب ساختن زمینهای زراعی استفاده می شود. همه اینها دال بر وجود شهر آبادی در گذشته ها بوده است.

بر اساس آمارهای موجود روستا دارای ۵۵ خانوار و جمعیت آن ۲۳۲ نفر است. زندگی اهالی از طریق دامپروری و کشاورزی می گذرد. بیشتر اهالی روستا از طایفه سیاه سیاه و چند خانواری هم از طوایف زراونشی و لیشینی در این روستا ساکن هستند. نامهای خانوادگی پرما، پرمو، قلی نژاد و... در بین ساکنان روستا به چشم می خورد.

یک فروند هواپیمای جنگی عراقی از نوع میگ در ارتفاعات موسوم به قره قاج مجاور روستای کاسه کران در ایام جنگ تحمیلی سقوط کرد. خلبانش در آن ارتفاعات کمی دور تر از محل سقوط هواپیما با چتر نجات فرود آمده بود. یکی از اهالی اردوگاه دولابی بنام احمد خدامرادی اول بار او را یافته بود و او را با خود از کوه پایین آورده بود. هنگامی که خلبان مزبور را به مقر سپاه پاسداران آورده بودند. امام جمعه شهر با او به زبان عربی صحبت کرده بود که مطلعین گفتند هیچ جوابی به او نداده است. اجزاء

هوایما در سطح گسترده ای پخش شده بود و محل سقوط آن گودلی به عمق حدود سه متر و دهانه شش هفت متر حفر کرده بود و بعضی از راکت‌های آن منفجر نشده بود.

روستای **بانمیدان (بانمیان)** در کیلومتر 10 جاده گیلان غرب به اسلام آباد غرب واقع شده است. برای رسیدن به این روستا ناچار باید از جاده خاکی ای که در سمت شمالی جاده اصلی به فاصله تقریبی یک کیلومتر احداث شده است عبور کرد. قسمتی از جاده شیب تندی دارد. سبب نام روستا دشت کم وسعت، هموار و یکنواختی است که در ارتفاع قرار گرفته است. روستا در دو قسمت واقع شده است که اندکی با هم فاصله دارند و به همین سبب با دو نام **بانمیدان عبدالله** و **بانمیدان یداله** شناخته می شوند. اهالی این روستاها از طایفه سیاه سیاه هستند. در این روستاها تعداد 29 خانوار با جمعیت 185 نفر ساکن هستند. معمر گیلان غربی، عبدا. پروین با حدود سن یک صد و چهل سال که هنگام فوت هم سرحال و توانمند بود اهل روستای بانمیدان بود.

در محل پل ارتباطی این روستا با جاده اصلی در ایام جنگ تحمیلی، اردوگاهی برای اسکان مهاجرین شهر گیلان غرب وجود داشت که به سبب درخت توتی که در لبه رودخانه روئیده بود به اردوگاه دارتوت بانمیدان معروف بود و یک بار سیل در آنجا خسارتی به اهالی اردوگاه وارد ساخت. محل درآمد زندگی اهالی روستای بانمیدان از طریق مشاغلی مانند گله داری و کشاورزی سپری می شود.

کلاهدرازها (کلاودریژ)

در ابتدای ورود به دشت چله از سمت گیلان غرب به روستاهای **کلاهدراز (کلاو دریژ)** برخورد می کنید که در قالب سه روستای کلاهدراز سفلی، وسطی و علیا در دوسوی جاده منتهی به اسلام آباد در کنار هم و بدون فاصله ای در کیلومتر 16 جاده مزبور واقع شده اند. حد فاصل روستاهای کلاهدراز علیا و وسطی جاده دهستان حیدریه که از گردنه پرپیچ و خم «ملینه» می گذرد احداث گردیده است. روستای کلاهدراز سفلی در زبان کردی اول و یار (**ئهوهل و یار**) هم گفته می شود که به معنی گذار اول است، زیرا در سابق آب رودخانه چله زیاد بوده و مسافر به ناچار می بایست این گذار را طی می کرد تا به دهستان چله وارد شود. روستای کلاهدراز وسطی «خل آقاجان» و روستای کلاهدراز علیا «خل فتح اله» هم نامیده می شوند، که نامهای اخیر نیای اهالی این دو روستا بوده است. ساکنان این روستاها از طایفه سیاه سیاه ایل کلهراند. بیشتر ساکنین این روستاها به کارهای کشاورزی، باغداری، پرورش دام و گروهی هم به مشاغل آزاد و خدماتی مشغول هستند. در جانب شمالی روستای کلاه دراز سفلی درخت

بنه کهنسالی هست که منظره ای زیبا دارد و قدمگاه امام موسی خوانده می شود. گاه بعضیها آنجا می روند. در بالا دست روستا چشمه ای با نام «قئ ئاو» وجود دارد. در این روستاها مقدار قابل توجهی از انواع درختان میوه علی الخصوص گردو و شلیل و ... کاشته اند.

در این روستاها مدارس ابتدایی و راهنمایی تحصیلی، خانه بهداشت، دفتر مخابراتی وجود دارند که منشأ خدماتی برای اهالی اند. بنا به بعضی آمارها روستاهای کلاهدراز سفلی دارای 141 خانوار با جمعیت 650 نفر و کلاهدراز وسطی دارای 55 خانوار با جمعیت 212 نفر و کلاهدراز علیاء دارای 78 خانوار با جمعیت نزدیک 400 نفر است. بیشتر خانواده های روستا دارای نام خانوادگی پرواز، پیرو، پرنور، قاسم نژاد، سروش، پرویز، رحیمی، پرم، پرمهر و ... هستند.



درخت کهنسالی که در محل به قدمگاه امام موسی معروف است، در روستای کلاهدراز گاه افرادی آنجا می روند.

زاغه علیکرم (زاخه ئی ئه لیکره م)، هوشیار (هوشیار)

این دو روستا در کیلومتر 20 جاده گیلان غرب به اسلام آباد غرب کنار هم در دو طرف جاده واقع شده اند. اهالی آن از طایفه سیاه سیاه کلهر هستند. شغل مردمان آن بیشتر کشاورزی و دامپروری است. در ایام جنگ تحمیلی بسیاری از ادارات دولتی از جمله اداره آموزش و پرورش و چندین مدرسه و و بنک و ... در این روستا جای گرفته بودند. روستا دارای مرکز بهداشت، مسجد، دفتر مخابرات است. نام قبلی روستای هوشیار خل علیشاه بود که با نقل مکان کردن خانواده علیشاه پرویزی بزرگ طایفه سیاه سیاه مقیم در گیلان غرب همان نام همشیار باقی ماند. بیشتر خانواده های این روستا نامهای خانوادگی پرواز، پرواز و پرور، ... دارند.

چشمه پهن فریدون، چشمه پهن رشید، چشمه پهن علیشاه، قمرالی
تیهنی پیهن فریدوون، تیهنی پیهن رهشی، تیهنی پیهن ئه لیشا، قهمرالی

این سه روستای مسماء به چشمه پهن، به هم چسبیده بعد از روستای هوشیار و در مسیر جاده گیلان غرب به اسلام آباد واقع شده اند. دلیل انتخاب نام چشمه پهن به خاطر نام چشمه مجاور در این روستاها می باشد که در کنار نام اهالی روستا آمده است. در بعضی نقشه های کشوری با نام چشمه علیشاه ثبت گردیده است که در سالهای اخیر تفکیک شده اند. اهالی این روستاها از طایفه سیاه سیاه هستند و اکثریت دارای نامهای خانوادگی پرویزی، پرویز، پاک نژاد و... هستند. شغل مردمانش بیشتر کشاورزی و پرورش دام است.

کدخدا علیشاه پرویزی که در ایام حیاتش در حل بسیاری از مناقشات پیش آمده بین اهالی نقش کدخدانمشی داشت و با بیان پر نفوذ خود به رفع این کدورتها کمک می کرد اهل همین روستایی است که به نام خودش اشتهار دارد.

روستای قمرالی در کیلومتر جاده گیلان غرب به اسلام آباد غرب قرار دارد. نام آن برگرفته از نیای اهالی این روستا به امیرخان قمرعلی گرفته شده است. اهالی آن از طایفه سیاه سیاه اند جمعیت روستا در حدود خانوار و نفر هستند. در این روستا که تقریباً جنبه مرکز دهستان دارد مدارس متوسطه، مرکز راهداری، ... وجود دارند. بیشتر اهالی آن دارای نام خانوادگی پروین هستند.

در روستای قمرالی آمار حوادث رانندگی بالا است تا کنون تصادفات منجر به فوت در این قریه به نسبت جمعیت آن زیاد اتفاق افتاده است. سبب این امر نزدیک بود روستا به جاده پرتردد بین گیلان غرب به اسلام آباد غرب است و عدم احتیاط بعضی رانندگان و نیز نارسایی هایی در کیفیت ساخت جاده را باید به پیش آمدن مسئله اضافه کرد.

تازه آبادها

از زمانی که جاده گیلان غرب به اسلام آباد احداث شد این روستاها شروع به ساخت و ساز در مجاورت جاده کرده و گسترش یافتند به همین خاطر نام تازه آباد به آنها اطلاق شد و نام نیای اهالی روستاها هم به عنوان پسوندی موصوف آن گردید.

این روستاها عبارتند از **تازه آباد حیدر بیگی**، **تازه آباد بطی**، **تازه آباد صیدعلی** و جمعیت و تعداد خانوارهای آن به ترتیب از این قرار است: تازه آباد بطی 301 نفر و 66 خانوار، صیدعلی 70 خانوار حیدر بیگی 26 خانوار. شغل اغلب مردمان این روستا کشت و زرع و پرورش دام است. بیشتر اهالی این روستاها دارای نام خانوادگی پروانه، پرنون، فتحی، مقدم و از طایفه سیاه سیاه هستند.

در داخل این روستا تپه ای وجود دارد که مطلعین گویند نشانه های دال بر قدمت تاریخی آن وجود دارد.

حضرت سلیمان، پشته سماوات، عبدالعزیز، شیرآباد، کله سون (کوولسهوهن)

این مجموعه از چندین روستا کوچک و بزرگ به فاصله بسیار کم از همدیگر شکل گرفته اند و در مجاورت بقعه موسوم به امامزاده سلیمان پراکنده اند. روستای کله سوند یکی از این روستاها است و از طایفه کله سوند هستند بقیه دارای نامهای عبدالعزیز، پشته سماوات، شیرآباد، حضرت سلیمان اند که از طایفه سیاه سیاه اند.

حضرت سلیمان زیارتگاهی است که بر بالای تپه ای در جانب جنوبی جاده گیلان غرب به اسلام آباد در مجاورت این روستاها واقع شده است که در سالهای اخیر بازسازی کرده اند. جمعیت این روستاها در بعضی آمار به این قرار است: روستای عبدالعزیز 24 خانوار با جمعیت 218 نفر پشته سماوات با 22 خانوار و 106 نفر جمعیت کولسوند با 25 خانوار و 159 نفر



بقعه معروف به امامزاده سلیمان واقع در دهستان چله روستای حضرت سلیمان

نیای اهالی روستای حضرت سلیمان معروف به عزیز هواس خان مردی دلیر و نامی بوده است. نام برده از بنه مالهای اصلی طایفه سیاه سیاه به حساب آمده اند. این روستا دارای بیست خانوار سکنه با جمعیت حدود یکصد و بیست نفر است. اکثریت مردمان این روستاها از طریق کشت و زرع و پرورش دام امرار معاش می کنند.

روستاهای تقی زینلخان، شیرزادی

روستای **زینلخان** در فاصله 25 کیلومتری جاده گیلان غرب به اسلام واقع شده است. این روستا چشمه ای دارد که به تیره نی زینلخان معروف است و آب آن در سالهای اخیر کم شده است. آنطور که در محل شایع است متعلق به یکی از بزرگان طایف زینل خانی بوده است که با زمین های اطراف آن به یکی دخترانش به عنوان جهاز بخشیده و قول دیگر هم آن است که بر اثر نزاعی که بین این طایفه و طایفه عبدالمحمدی در گرفته است طایفه زینلخانی این محل را ترک کرده اند.

یکی از شدید ترین بمبارانهای مناطق مسکونی در ایام جنگ تحمیلی در شهرستان گیلان غرب در محل روستاهای شیرزادی، تقی زینلخان چله اتفاق افتاد و آن هنگامی بود که مردم شهر گیلان غرب و روستاهای تابعه که بر اثر حمله مرداد ماه 67 موسوم به مرصاد عراقیها مأوا و مسکن خود را ترک کرده بودند تجمع زیادی از عابران و خودروهایشان در محل این روستاها اتراق کرده بودند که مورد هدف بمباران قرار گرفتند و تعداد زیادی از مردم غیر نظامی به شهادت رسیدند. علاوه بر آن به اموال و خودروهایی عبوری غیر نظامی هم خسارات زیادی وارد آمد.

روستای شیرزادی همانطور که از نام آن پیدا است از طایفه شیرزادی اند و در دوگَر (مجاور تپه) در مجاورت درون قلا قرار گرفته است. خیلی از افراد این روستا طبع سرودن شعر داشته و دارند.

روستای **شیرزادی چله** 107 خانوار است و 460 نفر جمعیت دارد.

چشمه نظامی، چشمه سنگی شاعران، خیرویس، چشمه کبود روتوند

چشمه نظامی (تیه نی نزامی) روستایی در 32 کیلومتری جاده گیلان غرب به اسلام آباد غرب در دهستان چله با تعداد 42 خانوار سکنه و جمعیت 574 نفر که ساکنین آن از طوایف عبدالمحمدی، زراونشی و لیشینی هستند.

روستای **شاعران** در 27 کیلومتری جاده گیلان غرب به اسلام آباد غرب در دهستان چله واقع شده است. دارای 32 خانوار سکنه با جمعیت 161 نفر است. شغل مردم روستا کشاورزی و گله داری است.

روستای **خیرویس** با تعداد کمی خانوار در دهستان چله واقع شده، 33 کیلومتر از مرکز شهرستان فاصله دارد. اهالی آن خیرویس خوانده می شوند و شغل آنها زراعت و گله داری است.

چشمه کبود روتوند (تیه نی که و رفته و ون) روستایی در 34 کیلومتری جانب شمالی جاده گیلان غرب به اسلام آباد در مجاورت کوه کچل دارای 38 خانوار سکنه با جمعیت 189 نفر است. اهالی روستا از طایفه روتوند هستند و به گله داری و زراعت مشغول هستند.

چشمه گلینه، سنگ چین صالح، وارگه سفلی و علیاء

این روستاها در نزدیکی سه راهی گیلان غرب به ایوان غرب و اسلام آباد غرب واقع شده اند. چشمه گلینه زراونشی (خه‌رگینه) در انتهای دهستان چله واقع شده است. قریب 20 خانوار از طایفه زراونشی در این روستا ساکن هستند. سنگ چین صالح (خیل ساله‌ئ بان) با 49 خانوار سکنه و 242 نفر جمعیت در کیلومتری جاده گیلان غرب به اسلام آباد غرب است. وارگه علیاء دارای 40 خانوار سکنه با جمعیت 217 نفر و وارگه سفلی دارای 83 خانوار با جمعیت 347 نفر است.

دهستان حومه سرمست (دهستان گواور)

دهستان گوار به مرکزیت شهر سرمست در 60 کیلومتری شرق گیلان غرب بر مسیر جاده ارتباطی این شهرستان به اسلام آباد غرب است. شمال و شرق این دهستان به بخشهایی از شهرستان اسلام آباد غرب و جنوب آن ادامه رشته کوه قلاجه و شهرستان سرابله پیوسته است. قسمت غربی آن دهستان حیدریه، کوه کچل و دهستان چله در شهرستان گیلان غرب است. اهالی این دهستان از طوایف مختلف ایل کلهر هستند که کرد زبان و شیعی مذهب اند.

این دهستان از روستاهای پراکنده زیادی شکل گرفته که از انتهای تنگ منصوری در شرق دهستان تا روستای میرمینگه سفلی، ژاومرگ، صیدایاز و درگه تا حوالی شهر اسلام آباد غرب گسترده شده اند و می توان آنرا به نوعی گسترده ترین دهستان شهرستان گیلان غرب نامید. با توجه به شرایط کوهستانی این حوزه آب هوای سرد کوهستانی و در زمستانها اغلب نواحی آن پوشیده از برف است. ارتفاعات این منطقه پوشیده از انواع درختان خودرو جنگلی مانند بلوط، پسته و حشی، زالزالک، کیکم، و تایو و ارجن است. در پناگاههای کوهستانی آن حیوانات وحشی نظیر خرس، پلنگ، گرگ و... وجود دارند. در تابستانها به سبب خنک بودن هوا از دیرباز بیلاق عشایر کلهر بوده است. اغلب شغل مردمان این روستاها پرورش دام و کشت و زرع است. از بین محصولات کشاورزی توتون گواور معروفیت خاصی در بین اهالی منطقه دارد. کشت نخود این منطقه هم عایدات به صرفه ای دارد و بیشتر کشاورزان اقدام به کشت نخود می کنند. علاوه بر اینها، کشت محصولاتی نظیر گندم، جو و عدس، یونجه نیز در مزارع دهستان رواج دارد و مرمعاش روستاییان است.

در این دهستان علی الخصوص قسمتی که به گواور پایین معروف است در سابق چشمه های زیادی وجود داشته است که در این سالها اغلب یا خشکیده اند یا بسیار کم آب شده اند و در عوض حفر چاه در این منطقه رواج یافته است.

کمره، چشمه غلامی، چشمه سفید روتوند، چشمه سفید وسین، چشمه جادر
(که‌مه‌ره، کیه‌نی خوئگه، کیه‌نی چه‌رمی رفته‌وه‌ن، کیه‌نی سفی وسه‌ین، کیه‌نی جادر)
 روستای **کمره** در شرق بخش سرمست در فاصله 64 کیلومتری شهر گیلان غرب واقع شده است. جمعیت آن 141 نفر در قالب 25 خانوار است. **چشمه غلامی (خَلّ خوئگه)** دارای 88 خانوار سکنه با جمعیت 503 نفر در فاصله 66 کیلومتری شهر گیلان غرب در بخش سرمست قرار دارد.
چشمه سفید روتوند (کیه‌نی چه‌رمی) در 67 کیلومتری گیلان غرب در دهستان گوار بخش سرمست واقع شده است. اهالی آن از طایفه روتوند هستند. **چشمه سفید وسین** در مجاورت روستای چشمه سفید روتوند قرار دارد. اهالی آن از تیره وسین طایفه روتوند اند. **چشمه جادر (جایر) روتوند** از روستاهای دهستان حومه سرمست با 27 خانوار سکنه و جمعیت 144 نفر است. این روستا تا شهر گیلان غرب 84 کیلومتر فاصله دارد.

چشمه حاجگه، هفت چشمه جهانشاه، بهرام بیگ، قلعه رمن، کرکول، تته‌چیا، وارگه
چشمه حاجگه سفلی با جمعیت 108 نفر و 16 خانوار از روستاهای بخش سرمست است. این روستا تا شهر گیلان غرب 68 کیلومتر فاصله دارد. روستای **هفت چشمه جهانشاه** دارای 30 خانوار سکنه و 167 نفر جمعیت است. هفت چشمه تا شهر گیلان غرب 70 کیلومتر فاصله دارد. جهانشاه از تیره‌های طایفه روتوند به حساب می‌آید. **بهرام بیگ (به‌یرامه‌ی)** گوار در بخش سرمست و در فاصله 72 کیلومتری شهر گیلان غرب قرار دارد. این روستا دارای 21 خانوار سکنه و جمعیت آن 125 نفر است. اهالی آن بیشتر از منتسبین طایفه پیرگه هستند

روستاهای قلعه رمن (قلا رمن) و کرکول (که‌رکول) کسان قلعه رمن روستایی 44 خانوار با جمعیت 257 نفر جمعیت است. قلعه رمن و کسان دوآبادی مجاور هم و بر مسیر جاده دهستان گوار به بخش سرمست واقع شده‌اند. این روستاها در نزدیکی روستای بهرام بیگ قرار دارند. اهالی روستای کرکول از خل کسان وابسته به تیره سلمان خالی‌اند و قلعه رمن هم بیشتر از تیره وارگه هستند. قلا (کلاغ) اسم مستعار شخص تنومند و پر زوری بوده است و این شخص در کشتی از کسی دیگر زمین خورده لذا آن فرد را «قلا رمن» گفته‌اند یعنی کسی که قلا را زمین زده است. کرکول هم نام گیاهی خار دار که گل‌های بنفش و مخملی آن اواخر اردیبهشت می‌شکند.

له‌ته‌چیای صیادیان از روستاهای تابعه بخش سرمست در فاصله حدود 75 کیلومتری شهر گیلان غرب واقع شده است. اهالی آن از تیره صیادیان هستند.

روستای **وارگه گواور** از شهر گیلان غرب 76 کیلومتر فاصله دارد. در این روستا 45 خانوار با جمعیت نفر 273 زندگی می کنند.

**باسکله ها: در انبار، خانمیرزا، چشمه سفید، بورویم، وسط
(باسکله ده‌رمار، خانمیرزا، تیه‌نی چه‌رمگ، بوورویم، ناویراس)**

این روستاها تقریباً در اواخر حوزه دهستان حومه سرمست و در فاصله تقریبی بین 78 تا 81 کیلومتری مرکز شهرستان گیلان غرب و در شرق بخش سرمست واقع شده اند. روستاهای درانبار و خانمیرزا کمتر از دو کیلومتر از جاده مواصلاتی با سرمست فاصله دارند. از بین این روستاها **باسکله در انبار** جمعیت بیشتری دارد و در آن 73 خانوار زندگی می کند. **باسکله چشمه سفید** 45 خانوار و **باسکله وسط** 48 خانوار و 235 نفر جمعیت دارد و در **باسکله بورویم** 38 خانوار زندگی می کنند. **باسکله خانمیرزا** با چهار خانوار و 29 نفر جمعیت روستایی کوچک است. اهالی روستاهای با نام **باسکله** از تیره **باسکله** هستند.

**برگینه، چشمه بطل، میانرود، چشمه خانی، چشمه عیسی
(خه‌رگینه، کیه‌نی به‌تال، کیه‌نی خانیم کیه‌نی عیسا)**

برگینه (خه‌رگینه) دارای 9 خانوار با جمعیت 38 نفر و در مجاورت روستای چشمه بطل است. در روستای **چشمه بطل** که جزء بخش سرمست است 6 خانوار با جمعیت 41 نفر زندگی می کنند. این روستا تا شهر گیلان غرب 84 کیلومتر فاصله دارد. در فاصله بین دو روستای چشمه بطل و چشمه خانی روستایی با نام **میانرود** واقع شده است که تابع بخش سرمست است. **چشمه خانی** در 88 کیلومتری شهر گیلان غرب در دهستان گواور بخش سرمست واقع شده است. جمعیت آن 150 نفر در قالب 22 خانوار است. **چشمه عیسی** در مجاورت چشمه خانی با 22 خانوار سکنه است و 126 نفر در آن زندگی می کنند.

چاله سیاه، پیکوله، شیخ جبرئیل، تولک، زرور، انجیر در میان

در روستای **چاله سیاه خدر** 10 خانوار زندگی می کنند که جمعیت آن 42 نفر و فاصله آن تا شهر گیلان غرب 90 کیلومتر است. **پیکوله** (زمگه حیدر) از توابع بخش سرمست در دهستان گوار و تا شهر گیلان غرب 90 کیلومتر فاصله دارد. در این روستا 20 خانوار با جمعیت 132 نفر زندگی می کنند.

تولک جزء روستاهای حومه بخش سرمست در فاصله 94 کیلومتر شهر گیلان غرب با جمعیت 115 نفر در قالب 23 خانوار است.

روستای **شیخ جبرئیل** در شرق دهستان گواور واقع شده و از شهر سرمست قریب 32 کیلومتر فاصله دارد. جاده دهستان گواور تا این روستا آسفالت شده است و من بعد فعلاً بصورت شوسه است. نام شیخ جبرئیل که بر روستا نهاده شده است بر گرفته از نام یکی از متسبین به ائمه از اعقاب حضرت علی (ع) است که بنای یادبود آن تا روستا اندکی فاصله دارد. این محل در روزهای تعطیل به مکانی برای زائران تبدیل شده است و آنطور که اهالی روستا می گویند از جاهای مختلفی زائر دارد. بیشتر اهالی روستاهای برگینه، چشمه بطلال، میانرود، چشمه خانی، چشمه عیسی چاله سیاه، پیکوله، شیخ جبرئیل، تولک، زرور، انجیر در میان از طایفه منصوری هستند. **زرور** روستایی در 93 کیلومتری شهر گیلان غرب و تابع بخش سرمست با 9 خانوار سکنه و جمعیت 47 نفری است. **انجیر در میان** آخرین روستای حوزه بخش شرقی سرمست در 96 کیلومتری شهر گیلان غرب با 12 خانوار سکنه و 47 نفر جمعیت است

ژاومرگ خلیفه، ژاومرگ محمد، ژاومرگ ناوخاص، داربادام احمدکشته

«ژاو» به معنی بی خود چرخیدن و گشتن بی هدف است در گذشته ها که در این نقطه برف بسیار باریده و عرصه بر رهگذران تنگ شده و ناچار دور خور چرخیده اند به همین سبب نام ژاومرگ بر این منطقه نهاده شده است.

ژاومرگ علیاء خلیفه (ژاومرگ خه لیفه) در 65 کیلومتری جاده گیلان غرب به اسلام آباد واقع شده است. در این روستا 45 خانوار با جمعیت 217 نفر زندگی می کنند. **ژاومرگ وسطی (ژاومرگ ناوراسی)** یا ناوخاص روستای کوچکی در جوار روستای ژاومرگ خلیفه است. روستای **ژاومرگ محمدمراد (ژاومرگ مامه مرای)** در نزدیکی ژاومرگ خلیفه با 12 خانوار سکنه و جمعیت 64 نفر می باشد. **داربادام (داروایه م)** در فاصله 70 کیلومتری جاده گیلان غرب به اسلام آباد غرب واقع شده و جزء روستاهای حوزه بخش سرمست به حساب می آید. جمعیت آن 402 نفر و در قالب 65 خانوار است.

بیگزضایی، درگه علیرضاوندی، درگه

سید ایاز (سهای هیاس) نام یکی از سادات اهل حق بوده است که که زمانی در منطقه ای به همین نام در جانب غربی اسلام آباد زندگی کرده است و اکنون نام او بر این منطقه نهاده شده است. در سید ایاز بجز روستای بیگزضایی که فاصله چندانی از جاده گیلان غرب به اسلام آباد غرب ندارد چند روستای

کوچک دیگر وجود دارد و عمده ساکنین آن عشایر مختلف خالیدی هستند که به عنوان مکان بیلاقی از این محل استفاده می کنند و بیشتر در سیاه چادر و آلاچیق زندگی می کنند. قسمت انتهایی جاده این محل شوسه است. در روستای درگه علیرضاوندی چشمه کم آبی به نام «سهرتیه نی» وجود دارد که آب شرب اهالی روستا را تأمین می کند.

روستای **بیگزضایی (به‌رگه)** تا مرکز شهرستان گیلان غرب 80 کیلومتر فاصله دارد. در این روستا 136 خانوار با جمعیت 717 نفر زندگی می کنند. روستاهای **درگه شیرزادی، علیرضاوندی و طایفه خیدان** در فاصله 82 تا 84 کیلومتری مرکز شهر گیلان غرب در دهستان حومه سرمست واقع شده اند این روستاها مجموعاً دارای حدود 17 خانوار با جمعیت 105 نفر هستند. **درگه (درگه) سید ایاز** تابع بخش سرمست و تا شهر گیلان غرب 98 کیلومتر فاصله دارد. جمعیت آن 226 نفر در قالب 42 خانوار است. بیشتر مردم درگه از طایفه کولسوند هستند.

سراب قنبر، سالگه، باپیر

(تیه‌نی قه‌مگه، سالگه، باپیر)

روستای سراب قنبر در سمت غربی بخش سرمست و با فاصله حدود سه کیلومتری از آن واقع شده است. این روستا در سابق محل بیلاق سران ایل کلهر بوده است. چشمه ای که منبع آب شرب روستا بود آب گوارایی داشت که در سالهای اخیر خشکیده است.

روستای **باپیر** در مجاورت روستای گرماب واقع شده است. اهالی آن از تیره باپیر هستند.

سالگه گوار در 64 کیلومتر شهر گیلان غرب از روستاهای تابع بخش سرمست و بر سر راه بخش سرمست به دهستان حیدریه است. در این روستا 86 خانوار با جمعیت 455 نفر زندگی می کنند.

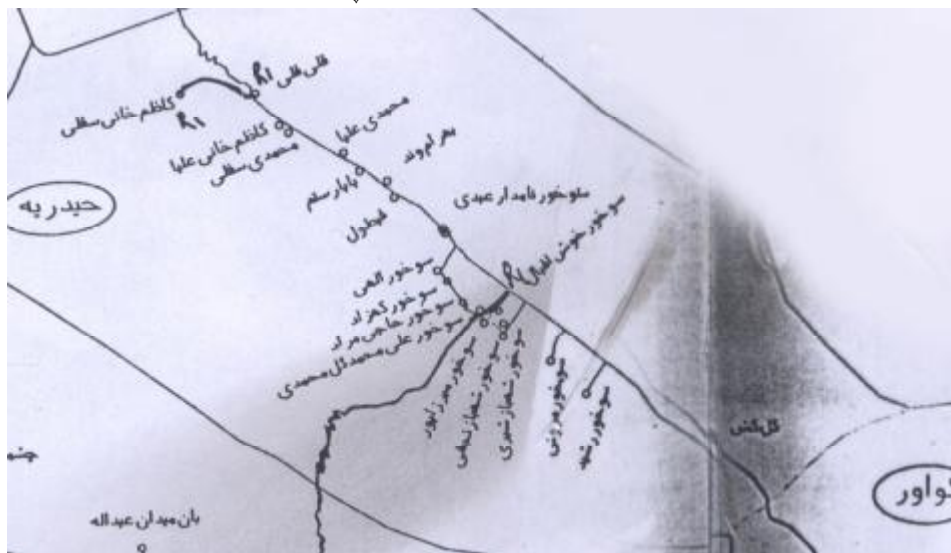
گرماب محمدرضاوندی، میر مینگه علیا و سفلی

گرماب محمدرضاوندی در فاصله 73 کیلومتری شهر گیلان غرب واقع شده است. این روستا 26 خانوار سکنه دارد و جمعیت آن 214 نفر است. گرماب بر مسیر راه دهستان حیدریه به شهر سرمست است اهالی آن از تیره محمدرضا طایفه علیرضاوندی هستند. شغل اکثر مردمان آن گله داری و کشاورزی است. گرماب محمدرضاوندی روستایی در پای کوه **سه کوزان** جایی که چشمه ای با آب کم اما گوارا آنرا مشروب می کند.

میر مینگه در فاصله 74 کیلومتری شهر گیلان غرب از طریق جاده بخش سرمست واقع شده است. جمعیت آن 445 نفر در قالب 83 خانوار است. اهالی این محل از تیره های طایفه علیرضاوندی هستند.

در میرمینگه مردی به نام صیدولی معروف به «شوونبهر» زندگی کرده که توانایی خاصی در رد یابی اموال مسروقه داشت.

دهستان حیدریه (کفراور)



نقشه پراکندگی روستاهای دهستان حیدریه (کفراور)

این دهستان در شرق گیلان غرب و بین دامنه های شمالی سرکش و دامنه های جنوبی «کوه بیمار» و گردنه «پیکوله» واقع شده است. قبل انقلاب اسلامی این دهستان به نام «کفراور» خوانده می شد. در سفر نامه شهریار جاده ها که خاطرات طول راه عتبات ناصرالدین شاه قاجار است به نام کفراور اشاره رفته است. بعضی گویند کفراور، «کرف آور» بوده که تحریف شده و اگر این درست باشد «کرف» نام گیاهی درختچه مانند است. ساکنان کفراور از نظر دینی ترکیبی از پیروان اهل حق و تشیع هستند.

دهستان دارای 21 روستا است که در فاصله کل کش تا کاظم خانی سفلی پراکنده شده اند. مرکز دهستان روستای سوخور عبدی است که به نسبت تقریباً در میانه این ناحیه است. دهستان از نظر طبیعی به یک دژمانند است چرا که قسمت غربی آن گرده پیکوله و یکی از سرشاخه های رودخانه دیره است که دره بسیار عمیقی دارد. جنوب آن ارتفاع دیوار مانند سرکش و شمال آن هم کوه بیمار است و جانب شرقی آن هم تنگه ای میان دو کوه کچل و بیمار است. در این دهستان قلعه ای قدیمی و نسبتاً بزرگ با مساحت تقریبی یک هکتار وجود دارد که آثار ساروجی بنای آن نمایان است.

ممر معاش مردمان آن کشاورزی دیم و دامپروری و مرغداری است. جاده آسفالت رو آن از سه جهت متصل به شهرهای سرپلذهاب گیلان غرب و اسلام آباد است. تمام روستاهای آن دارای برق آب لوله کشی هستند. در مورد آب شرب گاه دچار تضیقاتی در سالهای اخیر به علت خشکسالی شده اند. در دهستان حیدریه مدارس ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان پسرانه و دخترانه دفاتر مخابراتی خانه های بهداشت فعال هستند. این دهستان تقریباً از لحاظ پرورش مرغ قطب منطقه به حساب می آید و دارای واحدهای پرورش مرغ بسیاری است. جوانان این منطقه علاقه مفرطی به ورزش خاصه فوتبال و والیبال دارند. رشد بسیار سریع جمعیت آن در یک دوره زمانی مشاهده شده است. جوانان جویای کار آن علاقه مند به مشاغل نظامی دارند، سعی می کنند در اولین فرصت که شغلی یافتند ازدواج نمایند.

کل کُش (که لکوش)

روستای کل کش در ابتدای دهستان حیدریه در بیست کیلومتری غرب شهر سرمست واقع در میانه دو ارتفاع نسبتاً بلند منطقه، کوههای «بیمار» و «کچل» است. کل کش یکی از بزرگترین روستاهای استان کرمانشاه است که به آن روستا شهر هم گفته می شود. بر صخره شمالی مجاور کل کش از فاصله دور یک نقشی طبیعی شبیه به اسب مشاهده می شود که در محل به آن «مایینه گه» می گویند و غاری هم در این صخره وجود که اهالی رفتن به آنجا را وحشت آور می خوانند. حول و حوش این منطقه در بهار منظره بسیار دیدنی ای دارد.

کل کش لقبی بوده که گویا یکی از اهالی این روستا به خاطر مهارت در شکار کل داشته است. بعداً فرزندان آن فرد نام خانوادگی کل کش انتخاب کرده اند. اکثریت مردم کل کش بر طریقه اهل حق هستند و دسته ای هم پیرو مذهب شیعه اند. به سبب بزرگ بودن روستای کل کش، سابقاً چهار نفر همزمان سمت کدخدایی این روستا را داشته اند اما امروزه این نقش را شورای اسلامی روستا و معتمدین آنجا انجام می دهند.

در این روستا قریب 376 خانوار زندگی می کنند و جمعیت آن 2127 نفر است. اهالی آن به کارهای کشاورزی و دامپروری و مرغداری مشغول اند و پاره ای هم به سایر مشاغل سرگرم اند. سمت و سوی غالب اشتغال در این روستا گرایش اهالی به استفاده از خودروهای سنگین حمل و نقل است که مشغله بسیاری از جوانان کار در این محل است و افراد زیادی را به این سوی کشانده است. این روستا دارای مدارس ابتدایی، راهنمایی و مقطع متوسطه است. جاده مسیر دهستان حیدریه به اسلام آباد و سرپلذهاب از میانه روستا می گذرد. دفتر مخابراتی، خانه بهداشت در روستا وجود دارد. زمین های مزروعی کل کش برای کشت بادمجان بسیار مرغوب است. در زمان جنگ تحمیلی یکی از اهالی قصر شیرین در این روستا بادمجان کشت کرد که نسبت به بادمجان جاهای دیگر کشت آن محصول بیشتر و بهتری داشت. بعضاً زارعین روستا به کشت این محصول مبادرت می کنند. در کوه کچل که در مجاورت کل کش و بر جانب جنوبی آن است در بهار گل های کم یاب لاله واژگون در ارتفاعات می رویند که زیبایی خاص خود را دارند. این گل زیبا تنها در چند نقطه استان کرمانشاه می روید که یکی از آنها همین نقطه موصوف است. در روستا فروشگاههایی نظیر خوارو بار فروشی، قصابی، نانوائی،... به منظور برآوردن مایحتاج ضروری مردم وجود دارد.



لاله های واژگون (برمهه لاله/شلیخ) کوه کچل با زیبایی خاص خود کوه بیمار مجاور که لکوش

سوخورها

پیش از نام قراء زیادی از روستاهای دهستان حیدریه کلمه سوخور (سقه خور) آمده است که به نظر می آید اول نام واحدی بوده اما به مرور زمان هر گروه از مردمان آن ده اولیه در هر جا که ساکن گشته

اند نام نیای خود را به سوخور افزوده اند و بدین ترتیب شمار روستاهای سوخور نام افزایش یافته است و شاید به لحاظ تولد روستاهای جدید این خود رکوردی به حساب آید چرا که در چند ساله اخیر فعلاً دوازده روستا با پیشوند سوخور در یک منطقه کوچک ایجاد گشته اند.

واژه «سوخور» قدمتی دیرینه در منابع دارد. در کتب و منابع تاریخ باستان مکرر این نام آمده است. در سنگ نبشته بیستون داریوش از مردی به نام پسر سوخرا یاد کرده است. در شاهنامه هم این نام با اندک تغییر و تحریف آمده و منظور همان سوخرا است. در تواریخ عهد ساسانیان هم نام سوخرا که یکی از بزرگان سپاه ایران و اصالتاً شیرازی و از خاندان کارن بوده است و به مناسبت‌های مختلف مکرر این ذکر شده است. «یاتی سخوریان» هم یکی از قبایل پارسی به شمار آمده اند. در ضمن در خیلی از جاها، امروزه مکانهایی با نام سوخور با اندک تحریفات وجود دارد. در «ایران در زمان ساسانیان» در رابطه با نام «سوخرا» می خوانیم:

"در سالهای نخستین کواذ، زرمهر (سوخرا) کماکان مرتبت خود را حفظ کرد و حائز مقام نخستین در میان اشراف بود اما کواذ پیوسته در دل داشت که خود را از تسلط این مرد جاه طلب و خطرناک نجات دهد. پس رقابتی را که در میان زرمهر و شاهپور مهران افتاده بود مغتنم شمرد، شاهپور را که در این وقت منصب ایران سپاهبذ داشت در عین حال سپاهبذ ناحیه سواد نیز بود در نهران با خود یار کرد و زرمهر را به هلاکت رسانید. این واقعه در سراسر کشور شهرت عظیم یافت و مبدأ ضرب المثلی شد به این عبارت: آتش سوخرا فرو مرد و باد شاهپور وزید." کریستن سن، ترجمه رشید یاسمی، 1379 ص 450

سوخور در کردی بصورت «سوقه‌خوهر» استعمال شده است اگر بدون توجه به هیچ حواشی بخواهیم آنرا معنی کنیم در معنی اول به مفهوم کسی یا چیزی است که شش یا جگر سفید می خورد. این کلمه همچنین به معنی خاک سرخ رنگ یا خاکی که آفتاب خورده و رنگ متمایل به قرمز دارد می باشد. مضاف بر اینها به معنی جایی است که آفتابگیر باشد چه ممکن است تحریفی از «سینئ خوهر = سینه آفتاب، روبروی آفتاب» باشد.

در دهستان حیدریه روستاهای سوخور کرمی، شهباز شیری، حاجیمراد، کهزاد، عبدی، میرزاپور، خوش اقبال، شهباز نجفی، رشید، مروتی، الهی و علی محمد گلمحمدی وجود دارد.

سوخور مروتی بر جانب جنوبی جاده ای که از دشت کفرآور می گذرد و این دهستان را به مرکز بخش یعنی سرمست متصل می کند واقع شده است. فاصله آن از مرکز شهرستان 35 کیلومتر است. روستا دارای 86 خانوار است و... نفر جمعیت دارد. مردم این روستا از پیروان اهل حق محسوب می شوند. شغل

بیشتر مردم آن کشاورزی دیم و گله داری است. بعلاوه این مشاغل باید از تعداد قابل توجه واحدهای مرغداریها در این روستا نام برد که به نسبت از روستاهای دیگر تعداد واحد بیشتری در این روستا وجود دارد. روستا دارای مدرسه ابتدایی، آب و برق و دفتر مخابراتی است. خانواده های جمشیدی، مروتی... در این روستا ساکن هستند.

سوخور کهزاد روستای سوخور کهزاد هم محل زندگی تعدادی از خانوارهای طایفه منیشی است. این روستا در حاشیه جاده با فاصله یک کیلومتر از آن در سمت جنوبی آن است. فاصله روستا از مرکز شهرستان 34 کیلومتر درمانگاه بهداشت و پاسگاه نیرو انتظامی هم علاوه بر مدرسه ابتدایی و دفتر مخابراتی در این روستا جای گرفته اند. روستا دارای 81 خانوار و جمعیت آن نفر است. زندگی مردمان آن کشت و زرع و پرورش دام است. **سوخور گرمی** با 14 خانوار و 78 نفر جمعیت در فاصله 33 کیلومتری از مرکز شهرستان واقع شده است. **سوخور شهباز شیری** دارای 55 خانوار سکنه و جمعیت 336 نفر است و فاصله آن تا مرکز شهرستان 32 کیلومتر است. **سوخور حاجیمیراد** دارای 14 خانوار سکنه با جمعیت 78 نفر در فاصله 31 کیلومتری مرکز شهرستان واقع شده است. اهالی آن از طایفه منیشی اند. شغل مردم آن کشاورزی و پرورش دام است. **سوخور عبدی** با 55 خانوار جمعیت آن 294 نفر و فاصله آن از مرکز شهرستان 30 کیلومتر است. روستای سوخور عبدی به عنوان مرکز دهستان حیدریه شناخته شده و بعضی شاخه های مربوط به اداره امور دهستان در آن متمرکز شده اند. در روستای **سوخور میرزاپور** 39 خانوار با جمعیت 231 نفر زندگی می کنند. این آبادی در فاصله 33 کیلومتری از مرکز شهرستان در دهستان حیدریه است. روستای **سوخور خوش اقبال** با 16 خانوار سکنه و با جمعیت 88 نفر در فاصله 32 کیلومتری از مرکز شهرستان واقع شده است. **سوخور شهباز نجفی** دارای 15 خانوار سکنه و جمعیت 111 نفر است و فاصله آن تا مرکز شهرستان 31 کیلومتر است. **سوخور رشید** دارای 28 خانوار و جمعیت 152 نفر در فاصله 34 کیلومتری از مرکز شهرستان واقع شده اند. **سوخور الهی** در فاصله 32 کیلومتری از مرکز شهرستان واقع شده است و جمعیت آن 208 نفر در قالب 39 خانوار هستند. **سوخور علی محمد گل محمدی** بنا به روایات محلی که سینه به سینه از کهنسالان رسیده نیای روستای سوخور گل محمدی با سابقه ترین بومیان دهستان حیدریه از منیشی بوده اند که به این نام خوانده شده اند. این روستا در فاصله 32 کیلومتری از مرکز شهرستان متشکل از 41 خانوار با جمعیت 227 نفر است.

قیتول و بهراموندی، بابا رستم، محمدی علیاء و سفلی

(قه‌یتول و به‌یره‌وه‌نی، باوه‌رووسه‌م، مامه‌دی بان و خوار)

قیتول و بهرام وندی (قه‌یتول و به‌یره‌وه‌نی)، این دو روستا در کنار هم هستند و به خاطر قرب جواردر مکاتبات اداری به همان صورت یاد شده آورده می‌شود. روستا در فاصله کیلومتری بر دو سوی راه مواصلاتی دهستان حیدریه به سرمست واقع شده است. ساکنان این روستاها از مردم پیرو طریقه اهل حق و از منیشی‌ها هستند. روستای قیتول زادگاه و مسکن و مأوای خاندان رشیدی بزرگ طایفه منیشی است که اکنون اغلب آنها روستا را ترک کرده‌اند. در این روستا خانه بهداشت، مدارس ابتدایی، راهنمایی و متوسطه دایر است. در اوایل انقلاب یک باب حمام عمومی هم در روستا دایر شد که به مرور زمان بلااستفاده ماند. شغل بیشتر این روستاییان کشت و کار و پرورش دام و طیور است. روستای قیتول دارای 140 خانوار و نزدیک به 600 نفر جمعیت دارد.

در روستای بهراوندی شخصی هست که اهالی او را دکتر می‌واله می‌نامند در طب سنتی و گیاه پزشکی و درمان بیماریهای پوستی مهارتی دارد و به بیماران بعضاً خدماتی ارائه می‌دهد.

بابارستم (باوه‌رووسه‌م) در کیلومتر جاده دهستان حیدریه به شهر سرمست واقع شده است. این روستا را بدان سبب باباها گویند که گروهی از «باوه»‌ها که از مقامات مذهبی نحله اهل حق به حساب می‌آیند در این مکان مقیم‌اند. باوه در کردی به معنی پدر است اما در تعاریف اهل حق معنی اصطلاحی یافته است در مسائل دینی به نظر باوه توجه می‌شود و نزد اهل حق محترم است. روستای باویل 51 خانوار دارد و جمعیت نفر است. نامهای خانوادگی در این روستا رایج است. شغل مردمانش کشاورزی و پرورش دام است.

روستای **محمدی علیاء** با فاصله کمی در کناره شمالی جاده ای که این دهستان را به سرمست متصل می‌کند واقع شده است. ساکنان این روستا از طایفه منیشی ایل کلهر هستند. شغل مردمانش کشاورزی و دامپروری است. روستا دارای 41 خانوار و نفر جمعیت است. روستای **محمدی** سفلی در کیلومتر جاده دهستان حیدریه به شهر سرمست در دو طرف این راه قرار گرفته است. روستا دارای 91 خانوار سکنه است. جوانان این روستا در رشته فوتبال استعداد خاصی دارند با علاقه در زمین خاکی که خود درجوار روستا احداث کرده‌اند با این ورزش خود را سرگرم می‌کنند. گاه در بعضی ایام بین تیمهای دهستان در همین محل مسابقاتی برگزار می‌شود. اهالی این روستا از طایفه منیشی ایل کلهر هستند. اغلب مردمان روستا به کشاورزی، باغداری و پرورش دام مشغول هستند. در این روستا خانواده‌های رشیدی، شیخ احمدی، میرزاییگی، صادقی، فرخی و... زندگی می‌کنند.

روستاهای کاظم خانی علیا، قلی قلی، کاظم خانی سفلی

روستای **کاظم خانی علیا** در کنار رودخانه کفرآر و در حاشیه جنوبی جاده ای که به سرمست می رود واقع شده است. از روستاهایی است که قدمت دیرینه ای دارد و مردم آن اساس طایفه کاظم خانی شکل داده اند. مردم این روستا شیعی مذهب اند. در جوار این روستا و روستای محمدی سفلی تپه ای باستانی وجود دارد که مساحت و بلندای قابل توجهی دارد. آثار ساروجی آن پس از گذر سالیان دراز هنوز به جای مانده است. قدمگاهی هم به نام امام رضا روبروی روستا و در سمت جنوب آن روی تپه نسبتاً بلندی واقع شده است. روستا 77 خانوار سکنه دارد. بیشتر خانواده های دارای شهرت کاظمی، ندیمی، عزیزی... هستند. تقریباً می توان گفت که همگی آنها نیای مشترکی دارند. همچون سایر اهالی روستاهای دیگر شغل بیشتر مردمان این روستا کشاورزی و پرورش دام است. عمده محصولات گندم، جو و نخود و از درختان عمدتاً گردو کاشته می شود.

قلی قلی (قولیه یل) در انتهای دشت کفرآر از سمت سرمست چسبیده به گردنه **په یگوله** و کنار رودخانه کفرآر روستای قلی قلی در دو طرف جاده واقع شده است. این روستا در محل قولیه یل هم گفته می شود. روستای نسبتاً بزرگی است. فاصله روستا از مرکز بخش 25 کیلومتر است و روستا دارای 147 خانوار و نفر جمعیت است. مردم روستا به کارهای کشاورزی و پرورش دام مشغول هستند و به علاوه باغداری و کاشت درخت گردو در این روستا هم رواج دارد و اکثر اهالی در این رشته هم فعال هستند. روستا دارای مدرسه ابتدایی، خانه بهداشت، و آب و برق و تلفن است. در بین روستا نامهای خانوادگی امامی، کرمی، نادری، شکری و... وجود دارد. از بزرگان روستا به جلال امامی و کربلایی درویش عباس کرمی می توان اشاره کرد.

روستای **کاظم خانی سفلی** در غربی ترین نقطه دشت کفرآر واقع شده است و بعد از در بند گلین آغاز می شود. این روستا به نام **(هارب)** هم خوانده می شود. در خصوص معنی این واژه گویند که شخصی آلمانی به نام هاربر در آنجا در گذشته است و برخی دیگر ریشه آن را کردی می دانند که به معنی کسی است که توانایی درمان بیماری هاری را داشته باشد. فاصله این روستا تا مرکز شهرستان 41 کیلومتر است. مردم هاربر از تیره های مختلف کلهر از جمله کاظم خانی، ایوانی و... هستند. خانواده های پایدار، نادری، امینی، ویسی، بهرامی، حیدری و... در این روستا زندگی می کنند. تعداد 67 خانوار که جمعیت آنها در حدود 350 نفر است در این روستا مقیم هستند. زندگی مردمانش بیشتر از طریق

کشاورزی، پرورش دام و باغداری می گذرد. در سالهای اخیر عده زیادی از اهالی این روستا به شهرهای دیگر مهاجرت کرده اند.

روستاهای **امامیه علیا و سفلی (سهگان خوار و سهگان بان)، سرباغ گلین (بان گولین)، گنجوره (گهنجووره) و نقاره کوب (نقاره کوت)** در سابق تابع شهرستان گیلان غرب بودند که در ۱۳۶۷ ه. ش از این شهرستان منفک و به شهرستان سرپل‌زهاب افزوده شدند. این روستاها در سابق در شمار طایفه کاظم خانی به حساب می آمده اند هر چند خود از تیره های مختلفی بوده اند. روستاهای امامیه یا ایثار امامیه در پیش از انقلاب اسلامی با نام سگان (سنگان) خوانده می شدند که به سبب درگیری که در این روستاها بین اهالی و گروهی از افراد مهاجم در گرفت تعدادی از ساکنین روستا شهید شدند و نام روستاها هم به ایثار امامیه برگردانند.

بنا به گفته معمرین محلی در نزدیکی روستاهای امامیه زیارتگاهی متعلق به یکی از باوه ها وجود داشته که تعدادی سنگ صاف و گرد در آن وجود داشته با وجود آنکه حجم کوچکی داشته اند اما بسیار سنگین بوده اند که در جریان جنگ دوم جهانی انگلیسی ها آنها را با خود برده اند. یحتمل سبب نام این محل، وجود همین سنگهای غیر عادی بوده است.

این روستاها به سبب آنکه از مدخلهای ورودی و خروجی به دشت قلعه شاهین، سرپل و دیره و در نهایت بین النهرین بوده در گذشته ها بسیار مورد استفاده بوده و از نظر تردد کوچ عشایر و کاروانها اهمیت خاصی داشته اند. سرباغ گلین، زادگاه نوره علی گلینی، شاعر معروف که می توان آن را مرتفع ترین روستای آن دور و بر دانست روستایی به نسبت پرجمعیت است که مشرف بر جانب شمالی تنگه گلین است. روستای نقاره کوب را باید از مناطق جمعیتی باستانی دانست چه آنرا منسوب به نقاره خانه شاهین سردار خسرو پرویز نسبت می دهند. مردم این روستاها که از طوایف مختلف ایل کلهر هستند بر مذهب شیعه اند و به زبان کردی کلهری تکلم می کنند.

دهستان دیره

دهستان دیره در شمال غربی شهرستان گیلان غرب واقع شده است. این دهستان به نسبت سایر دهستانها مساحت کمتری دارد اما حاصلخیزی خاک آن و آب فراوان رودخانه دیره به مثابه شاهرگ حیاتی مزیتهایی برای این دهستان به همراه آورده است که در سایر دهستانهای شهرستان گیلان غرب یافت نمی شود. در دشت دیره کشاورزی و کشت انواع محصولات رونق دارد و کشاورزان محصولاتی نظیر گندم، باقلا، ذرت، برنج، پنبه و انواعی از صیفی جات می کارند. در سالهای اخیر تأسیساتی برای اجراء

و راه اندازی سد زاگرس در جوار روستاهای شلین و شاهمار در این دهستان راه اندازی شده و فعالیتهای گسترده و مفیدی در آنجا انجام گرفته است.

این محل قدمت زیادی دارد و بطوریکه گوردخمه متعلق به دوره ماد در نزدیکی روستای شلین در این دهستان قرار دارد و نیز مؤلف اعلاق النفیسه در اوایل قرن چهارم هجری قمری «دیرکان» را قریه ای چسبیده به کوه حلوان و در سمت راست آن آورده است که به احتمال قریب به یقین با دهستان دیره امروزی مطابقت دارد.

مردم روستاهای این دهستان از تیره ها و طوایف مختلف ایل کلهر نظیر خمان، گلینی، ایوانی، زراونشی، علیرضاوندی، سلمان خالی و... هستند. اهالی دهستان دارای مذهب شیعه جعفری و زبان آنها گویش کردی کلهری است. تمام روستاهای دهستان دارای آب آشامیدنی لوله کشی شده، برق، و راه روستایی هستند. مرکز این دهستان، روستای شهرک جوباغان است که در آن شعباتی از ادارات دولتی نظیر مرکز خدمات کشاورزی، درمانگاه، بانک کشاورزی، پاسگاه نیروی انتظامی، مدارس سطوح ابتدایی، راهنمایی و یک باب آموزشگاه مقطع متوسطه که به صورت شبانه روزی اداره می شود و از سایر شهرستانهای استان هم دانش آموز می پذیرد.

لاله وان نیازی (لاله وان نیازی)، گلین اله مراد (گولین نه لامرائی)،

انجاورود (نه نجاورئ)، چمن (چه مهن)، نجار (نه چار)

روایتی در بین اهالی نقل می شود که گلین محل زندگی گرگین پهلوان داستانی شاهنامه بوده است. در در بند زیبای گلین چندین روستا وجود دارد.

در ابتدای ورود به دربند گلین چندخانوار بصورت جدا از هم وجود دارند که در محل به **خل نیازی** یا روستای **لاله وان** نیازی معروف است. فاصله این نقطه تا مرکز شهرستان 24 کیلومتر است.

روستای **اله مراد گلین** 24 کیلومتر از مرکز شهرستان فاصله دارد. تعداد 21 خانوار با جمعیت 128 نفر در روستا هستند. شغل اصلی مردم این روستا باغداری و گله داری و مقدار کمی هم کشاورزی است. مردم گلین از طایفه گلینی اند که از طوایف با سابقه و قدیمی کلهر محسوب می شوند. در بین روستاییان نامهای خانوادگی... وجود دارد. بر کنار رودخانه گلین نزدیک این روستا مزرعه پرورش ماهی نسبتاً خوبی احداث شده است که با توجه به استفاده از آب رودخانه مزیت خوبی دارد.

روستای **چمن (چه مهن)** در جانب جنوبی رودخانه گلین و واقع در این دربند با حدود 40 خانوار و جمعیتی حدود 200 نفر در 28 کیلومتری گیلان غرب است. ساکنین آن از طایفه گلینی هستند. این

روستا دارای آب و برق و مدرسه ابتدایی و خانه بهداشت است. جاده آن آسفالتی است. بر روی رودخانه در مجاورت روستا پلی زده شده است که بتوان از طریق آن به آخرین روستای گلین یعنی انجاورود رفت. شغل اصلی مردمان روستا باغداری و بخصوص کاشت درختان گردو و انار و بعضی انواع دیگر میوه جات تابستانی است. اندک پرورش دام هم در این روستا هست اما با توجه به آنکه امکان دسترسی به مرتع و علوفه نیست اهالی پرورش گسترده دام برای اهالی چندان میسر نیست.

روستای **انجاورود (نه نجاوروی)** چسبیده به صخره های بلند دربند گلین و بر جانب جنوبی رودخانه واقع شده است. روستا دارای 46 خانوار و 247 نفر جمعیت است. فاصله روستا از مرکز شهرستان قریب 24 کیلومتر است. مردم روستا از طایفه گلینی محسوب می شوند. تعداد چند خانوار در انتهای دربند گلین در روستای **نچار** در 34 کیلومتری گیلان غرب زندگی می کنند که جای بسیار کم وسعتی است. خانه چسبیده به تخته سنگهای بزرگ احداث شده اند در سالهای اخیر جاده این روستا تا اندازه زیادی روبراه شده است چه احداث جاده در این تنگنا کار ساده ای نیست زیرا که همه صخره و سنگ خارا باید کنده شود تا راهی گشوده گردد. شغل مردمان روستا باغداری است که عمدتاً درختان گردو و انار کاشته اند.

شلین، امامقلی جوب باغان علیاء

(شلین، گریه سییه، جووباخان بانین)

شلین (شلین) در کناره شمالی رودخانه دیره در فاصله 24 کیلومتری از مرکز شهرستان گیلان غرب واقع شده است. تعداد 45 خانوار با جمعیت 224 نفر در این روستا ساکن هستند. بیشتر ساکنین آن از طوایف گلینی، ایوانی و... هستند. شغل غالب مردم کشت و زرع و پرورش دام است. محل بند زاگرس که آب رودخانه دیره را به سد زاگرس منتقل می کند در بالا دست این روستا قرار دارد. گور دخمه دیره متعلق به عصر مادها در جوار این روستا در ابتدای دربند گلین واقع شده است. **امامقلی (گریه سییه = تپه سیاه)** در فاصله 25 کیلومتری و بر لبه جاده گیلان غرب به سرپل زهاب قرار دارد. تعداد خانوار با جمعیت نفر در این روستا ساکن هستند. اهالی روستا از طایفه ایوانی اند و به خل شالی معروف هستند.

شهرک، جوب باغان سفلی، کله جوب دارابی

(شیه‌رگ، جووباخان خوارین، کوله‌جوو دارابی)

روستای **شهرک (شیه‌رگ)** جوب باغان در فاصله 29 کیلومتری از مرکز شهرستان در سمت شمال شهر گیلان غرب مرکز دهستان دیره محسوب می‌شود. شهرک تحریفی از شیه رگ و آن هم اسم مصغر نام شریف است که نام یکی از تیره‌های وابسته به طایفه خمان می‌باشد. روستای شهر دارای جمعیت 598 نفر در قالب 119 خانوار است بیشتر اهالی آن از طوایف شیه رگ و ورمزیار، گلینی، زراونشی و گیلانی هستند. روستای **جوب باغان (جوو باخان)** با فاصله 28 کیلو متر از شهر گیلان غرب بر سر راه این شهر به شهر سرپل واقع شده است. جمعیت آن 140 نفر و دارای 33 خانوار است. **کله جوب دارابی** با 26 خانوار و 112 نفر جمعیت در 28 کیلومتر گیلان غرب واقع شده است. بیشتر اهالی آن از طایفه کاظم خانی و تیره‌های خمان هستند.

درخشنده گلوزی، سنگ در میدان علیاء و سفلی

درخشنده گلوزی 359 نفر جمعیت و 75 خانوار دارد که در 29 کیلومتری گیلان غرب واقع شده است. نام دیگر این روستا جوب گلوزی است. **سنگ در میدان علیاء و سفلی** دو روستا در دهستان دیره هستند که در مسیر جاده گیلان غرب به سرپل زهاب واقع شده اند این روستاها در جوار روستای درخشنده قرار دارند. سنگ در میدان علیاء دارای 27 خانوار سکنه است. سنگ در میدان سفلی دارای 20 خانوار و حدود 100 نفر جمعیت است و در فاصله 36 کیلومتری گیلان غرب است.

دارون 1 دارون 2 دارون 3، شیشه راه

(دارون 1 و 2 و 3، شیشه‌پری)

روستای دارون (دارون) از روستاهای دهستان دیره است که در کناره جنوبی رودخانه دیره واقع شده است و بیشتر اهالی آن از طایفه ایوانی ایل کلهر هستند. فاصله آن از مرکز شهرستان 35 کیلومتر و جمعیت آن 48 نفر و دارای 9 خانوار است. روستای **دارون 2** دارای 9 خانوار و 74 نفر جمعیت است و در لبه جنوبی رودخانه دیره قرار دارد. شغل اهالی آن کشاورزی و پرورش دام است. فاصله آن از مرکز شهرستان کیلومتر است. **روستای دارون 3** با 13 خانوار و جمعیت 84 نفر در فاصله تقریبی 39 کیلومتری مرکز شهرستان در سمت جنوبی جاده گیلان غرب به سرپل زهاب و بر کناره رودخانه دیره واقع شده است. روستای **شیشه راه (شیشه‌پری)** در فاصله سی و هفت کیلومتری جاده گیلان غرب به سرپل زهاب و در جانب جنوبی رودخانه دیره با 24 خانوار سکنه و جمعیت 131 نفر است.

بطیار احمد، بطیار علیجان، افشار آباد

روستاهای بطیار و افشار آباد در انتهای حوزه استحفاظی شهرستان گیلان غرب در غرب دهستان دیره واقع شده اند و بیشتر اهالی این روستاها از تیره سلمان خالی هستند. **بطیار احمد (به تیار نامده)** از روستاهایی است که در آخر حوزه استحفاظی شهرستان گیلان غرب در در دهستان دیره واقع شده است. روستای **بطیار علیجان** دارای 51 خانوار و جمعیتی حدود 280 نفر در فاصله 43 کیومتری از مرکز شهرستان است. **روستای افشار آباد** در انتهای حوزه استحفاظی شهرستان گیلان غرب در دهستان دیره در فاصله 43 کیومتری از شهر در مسیر جاده این شهرستان به سرپل‌زهاب واقع شده است. در محل این روستا را **(فہتی ٹہفشار)** گویند.

نثار دیره، شاهمار، میانرودان

نثار دیره (نثار دیرہ) در شمال غربی شهرستان گیلان غرب در دهستان دیره واقع شده است. فاصله این روستا از مرکز شهرستان 27 کیلومتر است. **نثار** در زبان کرده به معنی جانبی از یک منطقه است که آفتاب صبح به آن می تابد و در مقابل جانبی که آفتاب بعد از ظهر به آن می تابد «**خوره‌تاو**» (بر آفتاب) گفته می شود، قرار دارد. نثار را گاه سایه هم می گویند. این روستا چسبیده به ارتفاعات جنوبی دهستان دیره موسوم به سنبله است. نثار دیره بعد از کل کش دومین روستای بزرگ شهرستان گیلان غرب با 195 خانوار و جمعیتی حدود 930 نفر است. در جریان آخرین روزهای جنگ تحمیلی این روستا در معرض بمباران شیمیایی دشمن واقع شد که خیلی از افراد ساکن در روستا مصدوم شیمیایی شدند و بعضاً اهالی از عوارض و مضرات گازهای شیمیایی شکایت دارند و از تأثیر و عواقب آن در نسلهای بعدی نگران اند. محل اصابت سیلندرهای حاوی گازهای شیمیایی مزارع و ارتفاعات پایین دست این روستا بوده است.

اهالی روستا با توجه به خاک حاصلخیز و آب رودخانه دیره به کشت انواع محصولات پاییزه و تابستانی اقدام می کنند. محصولات از قبیل گندم، ذرت، برنج، باقلا، پنبه، و... عمده اقلام کشاورزی این روستا هستند. این روستا برخوردار از آب آشامیدنی لوله کشی، مدارس مقاطع ابتدایی، راهنمایی، دبستان، دفتر مخابرات و خط تلفن خانگی، مرکز بهداشت روستایی جاده آسفالته و... است. اهالی روستا از تیره های مختلف ایل کلهر نظیر سیاه سیاه، علیرضاندی، ایوانی، هستند. در بین اهالی روستا، نامهای

خانوادگی رضایی، زارعی، شیخی، حسینی، میرانی، دوپیکر، شهبازی، حقگو، صدقگو، شبستری، ... به چشم می خورد.

روستای **شاهمار (شامار)** اولین روستا در دهستان دیره در مسیر جاده گیلان غرب به سرپل ذهاب از طریق جاده نسا است. این روستا چسبیده به ارتفاعات مجاور روستا و در کنار شاخه ای است که از رودخانه دیره منفک گشته تا مزارع روستاییان را مشروب سازد. در 24 کیلومتری سمت شمال غربی گیلان غرب واقع شده است. روستا دارای 25 خانوار و با جمعیت 145 نفر است. ساکنان روستا کشاورز و در کنار کار کشاورزی دام هم پرورش می دهند. اغلب کشت آنها گندم، ذرت، پنبه، برنج، باقلا و... است. روستا دارای آب برق مدرسه ابتدایی است. در بین اهالی روستا نامهای خانوادگی مبارکی، صحرایی، شهبازیگی، خانی، نجفعلی، نبردی، رضایی، محمدی و... دیده می شود. اغلب اهالی روستا از طایفه خمان، شیه رگ و ورمزیار هستند. صحرایی یکی از مداحان معروف منطقه از اهالی این روستا هستند.

روستای **میانرود (وهرمزیار)** در کنار رودخانه دیره و تقریباً در مرکز دشت دیره واقع شده است. این روستا در فاصله بین روستاهای شهرک و نسا قرار گرفته است فاصله آن از مرکز شهرستان حدود 29 کیلومتر و در آن 49 خانوار سکونت دارند که جمعیتی حدود 200 نفر دارد. شغل مردمان روستا کشاورزی و پرورش دام است. نام دیگر روستا ورمزیار است که به نام تیره ورمزیار یکی از شاخه های طایفه خمان می باشد.

فصل هشتم

ادارات شهری

موضوعات این فصل:

فرمانداری

آموزش و پرورش

بهداشت و درمان

شهر سرمست

فرمانداری

پیش از جنگ تحمیلی گیلان غرب یکی از بخشهای شهرستان اسلام آباد غرب بوده است. مردم برای انجام بعضی کارهای اداری ناچار به آنجا مراجعت می کردند. اما در زمان جنگ تحمیلی و در سال 1362 بعنوان یک بخش از شهرستان اسلام آباد غرب منفک و به فرمانداری ارتقاء یافت و هم اکنون هم از بعضی جهات نظیر برگزاری جریان انتخاباتها همراه با سرپل زهاب و سومار تابع فرمانداری مرکزی قصر شیرین هستند.

در ایام جنگ ابتداء محل اداره فرمانداری در نزدیکی روستای کاسه کران در شرق شهر گیلان غرب بود

ساختمان فرمانداری در داخل شهر تاکنون چند بار تغییر مکان داده است. فعلاً در بخش شرقی شهر در میان مجموعه ادارات شهری جای گرفته است.

از فرمانداران آن می توان فتاحی، شفیعی، نوروزی، خدر ویسی، فرامرزی،... می توان نام برد.

از ادارات فعلی شهرستان و تحت نظر فرمانداری گیلان غرب می توان به این ادارات اشاره کرد: بازرگانی، برق، پست و مخابرات، آب و فاضلاب شهری، امور آب، جنگلبانی، محیط زیست، آموزش و پرورش، دانشگاهها پیام نور و آزاد، بهزیستی، کمیته امداد امام خمینی، بنیاد شهید، راه و ترابری، راهنمایی و رانندگی، کلاتری و پاسگاههای انتظامی، هواشناسی، جهاد کشاورزی، ادارات بیمه، شهرداری، بهداشت و درمان، تربیت بدنی، ثبت احوال، ثبت اسناد و املاک، دارایی، ارشاد اسلامی، شورای شهر و ...

آموزش و پرورش

آموزش و پرورش در شهر گیلان غرب به روش و شیوه نوین در دوران پهلوی اول با ساخت مدرسه کورش کبیر نمود و جلوه عینی یافت. پیش از آن هم کسانی با مدارس جدید بوده اند. اما دبستان یاد شده اولین مدرسه شهر بوده است و خوشبختانه تا حالا از گزند روزگار مصون مانده است یا یاد و خاطره یاران دبستانی را همچنان زنده نگه دارد. و با نام های رسمی دبستان جلال آل احمد، دبستان بلال حبشی، دبیرستان خواجه نصیر، مدرسه بزرگسالان پذیرای دانش آموزان و آموزگاران و دبیران این خطه بوده تا پای دیوارهایش زمزمه محبت سر دهند. هنوز یادگاری بچه های شر و شیطان که سالهای اولیه احداث آن روی آجرهای دیوارهای قطورش کنده اند مانده است. علاوه بر آموزشگاه فوق الذکر از مدارس قدیمی آن می توان دبستا مهرگان، پهلوی، حسین یاری، شهرپور هم نام برد.

ادارات آموزش و پرورش در حال حاضر در هر شهرستان و استانی از جمله پرجمعیت ترین ادارات دولتی به حساب می آید و گاه در محاورات لفظ عیالوار برای آن به کار می برند. در این راستا مجموع تمام دانش آموزان و کادر اداری و آموزشی، اداره آموزش و پرورش گیلان غرب هم زمانی چیزی در حد یک سوم جمعیت شهرستان را شامل می شد. رشد و افزایش پرشتاب آموزش و پرورش بیشتر نتیجه تفکر و طرح ریشه کنی بیسوادی و رشد تصادفی جمعیت کشور در بعد از انقلاب اسلامی بوده است. قبل از وقوع انقلاب اسلامی تنها یک آموزشگاه متوسطه پسرانه و یک مورد هم آموزشگاه متوسطه دخترانه در گیلان غرب بود. در حالیکه در حال حاضر در مقاطع متوسطه راهنمایی تحصیلی، و ابتدایی قریب یکصد و پنجاه باب آموزشگاه دایر و فعال است. مجموع کل در دانش آموزان شهرستان در مقاطع مختلف نفر است. البته در چند ساله اخیر آمار دانش کاهش یافته است.

از حوادث اداره آموزش و پرورش در گیلان غرب می توان به مرگ یکی از اولین آموزگاران که به شهرستان گیلان غرب آمده بود یاد کرد. **محمد دهبان** متخلص به فرید ریاحی که آنطور بر سنگ مزارش در یکی از قبرستانهای گیلان غرب نگاهشته اند دارای ذوق و قریحه شاعری هم بوده است که در عنفوان جوانی به دلیل نامعلومی در محل ساختمان قبلی باغ فلاحت در سال 1317 ه. ش بدرود زندگی گفته است. از دیگر پیشکسوتانی که در آموزش پرورش گیلان غرب فعالیت داشته اند می توان به علی اشرف درویشیان نویسنده سرشناس کرمانشاهی که اثر «از این ولایت» او در برگزیده پاره ای از خاطراتش در گیلان غرب بوده است. وی در این اثرش به گوشه هایی از فقری که مردم در ایامی که او در گیلان غرب بوده حوالی سالهای 1348/49 پرداخته است. در ایام جنگ تحمیلی تعدادی از دبیران و آموزگاران گیلان غرب از جمله منصور شاهمرادی، موسی شرفی، داریوش حسینپور، روح... نیازی، حسینی، کرمی و رستمیان شهید شدند. منصور شاهمرادی در عملیات مطلع الفجر در تاریخ 21/9/1360 به شهادت رسید. البته دانش آموزان گلگون کفن زیادی هم داشته است که می توان از حشمت ولدبیگی یاد کرد که پس از اخذ سال سوم متوسطه در رشته علوم تجربی در خرداد 1363 در جبهه تنگاب شهید شد وی در ایام تحصیل همواره از دانش آموزان ممتاز بود.

از رؤسای آموزش پرورش گیلان غرب می توان مصطفی صیاد، بحری، ابراهیم آرمان، ابراهیم آرمند، رضوانی، راستاد، محمدرضا مجردی، کیومرث رشیدی، جبار سهرابی، اله مراد روزگرد، چوپانی، بهرامی، بیژن قاسمی، حشمت ا... پرواز، مصطفی عظیمی، علی پروین و... نام برد.

با شروع فعالیت سایتهای علمی فرهنگی، سایت اداره آموزش و پرورش گیلان غرب توسط حشمت ... پارسا از فرهنگیان پرتلاش در این زمینه راه اندازی شد که همواره اخبار و اتفاقات حوزه آموزش و پرورش شهرستان، در آن منعکس می شود.

فعالتهای روزانه دانش آموزان در حال حاضر بیشتر فعالتهای آموزشی و درسی است و درکنار آن کمابیش فعالتهای هنری ایام خاص و تفریحی مثل اردوهای کوتاه مدت و درون استانی و مسابقات ورزشی دانش آموزان هم گاه برگزار می شود.



اردوی علمی - تفریحی دانش آموزان کل کش در میان پوشش گیاهی منطقه اطراف آن بهداشت و درمان

بهداشت و درمان از اموری است که جوامع بشری از دیرباز به آن پرداخته اند و هر جامعه ای بنا به وسع و توانایی خود در این زمینه اقداماتی انجام داده است که به عنوان مثال طب سنتی و گیاه درمانی را می توان از شیوه های مبارزه با بیماریها دانست. در شهرستان گیلان غرب در دوره رییس العشایری اعظمی اولین پزشک که با علم جدید پزشکی آشنایی داشته در محل ساختمان باغ فلاحت به طبابت به روش نوین پزشکی پرداخته است. معمرینی که آن روزها را به یاد دارند گویند که پزشکی آلمانی از جمله

افراد پیشگام در این کار بوده است. به مرور زمان مراکز بهداشتی در سطح شهرستان احداث گردیده و پزشکان به طبابت بیماران پرداخته اند. در ایام جنگ در محل بهداشتی گیلان غرب بیمارستانی برای کمک به مجروحان جنگی احداث شد که تقریباً تمامی لوازم مورد نیاز عملهای پزشکی و پزشکان متخصص را هم در اختیار داشت. بعد پایان جنگ تا چند سالی در ابتداء در محل اولیه بیمارستان الزهراء در محله سرخه میری که ساختمانی متعلق به زمان جنگ بود کار رسیدگی به امر بهداشت و درمان مردم گیلان غرب ادامه یافت تا اینکه در سال 1370 یک اکیپ پزشکی ایتالیایی هم برای کمک به آوارگان کرد عراقی به گیلان غرب اعزام شدند که مدتی به کار طبابت در آنجا پرداختند. هنگامی هم که منطقه را ترک کردند مقداری وسایل و چند دستگاهی آمبولانس به جای گذاشتند که تا مدتی شبکه بهداشت گیلان غرب از آنها استفاده کرد. احداث بیمارستان جدید الزهراء گیلان غرب که با اهداء زمین آن توسط حسن خان نوذری در منطقه نزدیک به سراب گیلان غرب همزمان با یکی از سفرهای استانی هاشمی رفسنجانی رییس جمهور وقت به گیلان غرب آغاز شد چندین سال ادامه یافت. سازمانهای در گیرمدتها پیگیر کار روبراه شدن و راه اندازی آن بودند تا اینکه در سال 1384 آن را افتتاح کردند.

در حال حاضر علاوه بر بیمارستان الزهراء مراکز بهداشتی دیگری هم در شهر عهده ار این کار هستند. پزشکان داروساز هم در سالهای اخیر به این کار پیوسته اند چند باب داروخانه فعال در سطح شهر کار نسخه پیچی بیماران را انجام می دهند.

در روستاها و مراکز دهستان و بخش هم خانه های بهداشت و مراکز درمانی وجود دارند. بنا به گفته آگاهان آمار خودکشی در گیلان غرب شیب منحنی تندی دارد. هنوز تحقیقی در این زمینه ارائه نشده است تا آمار دقیق و علل و اسباب خودکشی و خودسوزی که عمدتاً هم در میان جوانان دختر و پسر رخ می دهد مشخصاً روشن کند. ولی بعضاً شنیده می شود فقر و پاره ای مسائل خانوادگی را دلیل این کارها می دانند. البته مشاهده نشده که کسی که وضعیت مالی مناسبی داشته به اقداماتی از این قبیل دست بزند. از مشکلات دیگر که گریبانگیر جامعه بهداشت و درمان شهر است مسئله اعتیاد است. تصادفات و بیماریهای فصلی مثل سرما خوردگی هم در دسر خود را دارد.

با افتتاح بیمارستان که رسماً نود تختخوابی محسوب می شود حضور پزشکان متخصص هم در گیلان غرب و عملهای جراحی به فعالیتهای کادر درمانی بیمارستان افزوده شده است. هر چند تعداد پزشکان متخصص کم است اما باز هم تا اندازه زیادی نیازهای درمانی بیماران را برآورده می کنند.

شهر سرمست (سهرمهس)

سرمست (سهرمهس) در شصت کیلومتری شهر گیلان غرب بر سر راه گیلان غرب به اسلام آباد است. جمعیت فعلی شهر سرمست نزدیک به سه هزار نفر است. موقعیت شهر سرمست از لحاظ تردد طوری است که محل عبور وسایل نقلیه ای است که به استان ایلام رفت و آمد دارند و نیز دهستانهای تابعه آن از جمله دهستان حیدریه و آنچه که گواور پایین خوانده می شود سرمست در مسیر عبور این حجم عبور وسایل نقلیه قرار گرفته است. بخشداری سرمست در سالهای اخیر با منفک شدن از شهرستان گیلان غرب به بخش تبدیل شد و تا پیش از بخش شدن یکی از دهستانهای گیلان غرب به حساب می آمد. هم اکنون دارای بخشداری مستقل و ادارات دولتی تابعه است. اکثریت مردم این بخش با مردم گیلان غرب روابط خویشاوندی دارند. سکنه سرمست از طوایف مختلف ایل کلهر هستند و اغلب آنان از خل باپیر، علیرضاوندی، روتوند و صالگه هستند. در سرمست قصایبها و قهوه خانه ها از سایر کسبه مشتری بیشتر دارند. در سالهای اخیر با تبدیل شدن به بخشداری و افزایش شعبات ادارات دولتی در این بخش و رشد اماکن مسکونی و تجاری شهر سرمست گسترش یافته است.

آنطور که مطلعین نقل می کنند در سابق سرمست و حول و حوش آن محل بیلاق طوایف کلهر بود و زمستانها کمتر کسی در آنجا می توانست دوام بیاورد و این بیشتر به خاطر برفهای سنگینی بود که در آنجا می بارید. این برفها مدتها آب نمی شدند و سبب سرد و طولانی بودن زمستان این منطقه می شدند. در این میان جوان تنومند و بی باکی به نام مامه خان، ابتداء در ژاومرگ قهوه خانه کوچکی راه انداخت و سپس آنرا به محل فعلی شهر سرمست انتقال داد تا عابرینی که ناچار به طی این طریق می شدند در سرما و برف گیر نیافتند و او هم در آمدی کسب کند. به خاطر آنکه مامه خان اهمیتی به سرما و سایر خطرات احتمالی نمی داد آشنایان به او می گفتند این شخص از هیچ چیز باکی ندارد و سرش مست است. کم کم به این صورت کلمه سرمست بر سر زبانها افتاد تا شهر فعلی سرمست شکل گرفت. بعد این مرد با فروش قهوه خانه و سایر دارایی اش از این منطقه کوچ کرد اما نامش بر محل ماند.

منابع و مأخذ

- آزادی علی محمد، آشنایی با عقاید اهل حق، کرمانشاه: کوثر، 1382
- ابراهیمی بهروز، **خفتانن له رهنگ**، کرمانشاه: چشمه هنر و دانش، 1388
- ابن اثیر، تاریخ کامل، برگردان دکتر محمد حسین روحانی، تهران: اساطیر، 1372
- ابن اثیر، تاریخ کامل برگردان حمیدرضا آژیر، تهران: اساطیر، 1381
- ابن حوقل ابوالقاسم محمد، سفرنامه ابن حوقل، چاپ دوم، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران: امیرکبیر، 1366
- ابن خردابه ابوالقاسم عبید... بن عبد...، مسالک و ممالک، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران: نی 1371
- ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران: امیرکبیر، 1365
- ابودلف مسعر بن مهلهل، سفرنامه ابودلف، ابوالفضل طباطبایی، تهران: نشر فرهنگ ایران زمین 1342
- اسکندری ایرج، در تاریکی هزاره‌ها، به کوشش علی دهبانی، تهران: قطره 1380
- اشپولر برتولد، تاریخ ایران در قرون اولیه اسلامی ج 1 چاپ سوم، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: انتشارات علمی فرهنگی 1369
- اطلس جنگ ایران، نبردهای زمینی، ستادمشترک سپاه پاسداران 1379
- اطلس نقشه‌های تاریخی ایران، موسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب
- اکبری مرتضی، تاریخ استان ایلام از آغاز تا سقوط قاجاریه، قم: انتشارات فقه، 1386
- امرای اسفندیار، گلزار ادب لرستان
- ایزدپناه حمید، لرستان در گذرگاه زمان و تاریخ، تهران: اساطیر، 1384
- اقبال آشتیانی عباس، خاندان نوبختی، چاپ سوم، تهران: طهوری، 1357
- بروین سن مارتین، جامعه‌شناسی قوم کرد، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: پانیز 1379
- بنفشی پرویز، تروسکه، قم: دارالنشر اسلام قم، 1372
- بنفشی پرویز، ضرب المثل‌های کردی کلهری، قم: دارالنشر اسلام قم، 1379
- بنفشی پرویز، **شهنه‌ی شه‌مال**، قم: دارالنشر اسلام قم، 1388
- بهتویی حیدر، پراکندگی قوم کرد در گستره ایران، چاپ خجسته 1377
- بیگلری هرمز، کتیبه جهانی بیستون، کرمانشاه: انتشارات کرمانشاه، 1385
- بیگلری هرمز، کوه نشینان زاگرس، کرمانشاه: انتشارات کرمانشاه، 1375
- بیگلری هرمز، گذری بر تاریخ کرمانشاه در عصر قاجار، کرمانشاه: طاق بستان، 1374

- پرنیان موسی، فرهنگ عامه کرد، کرمانشاه: چشمه هنر و دانش، 1380
- په‌زاره، صید محمد پرور، شرافت وزیری، کرمانشاه، 1388
- پیرنیا حسن، تاریخ ایران باستان، تهران: دنیای کتاب، 1370
- پیروزمهر عباس، پژوهشی در ژئومرفولوژی حوضه آبی گیلان غرب پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه سبزوار
- تابانی حبیب ...، وحدت قومی کرد و ماد، نشر گستره 1380
- تبرائیان صفاء الدین، ایران در اشغال متفقین، تهران: مؤسسه فرهنگی رسا 1371
- ثروت منصور، تاریخ جهانگشای جویی، تهران: امیر کبیر، 1378
- جعفریگی خسرو، مردم شناسی قوم کرد، کرمانشاه: زانیار، 1382
- دهخدا علی اکبر، لغت نامه، تهران: انتشارات دانشگاه، 1373
- دیاکونوف ایگور میخائیلوویچ / تاریخ ماد، چاپ نهم، ترجمه کریم کشاورز، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
- رجبی پرویز، هزاره های گم شده، تهران: انتشارات توس، 1380
- رحیمیان همایون، گریه کن گل شقایق، قم: شاکر، 1384
- رشیدوو پی نان، سقوط بغداد، ترجمه دکتر اسدا... آزاد، مشهد: آستان قدس، 1366
- رشیدی فرج ...، ناگفته ها کلهر، به کوشش یحیی صادقی، کرمانشاه: بلوط سبز، 1386
- رضایی ولی، چرداخیل چول، کرمانشاه: طاق بستان 1378
- روحانی بابا مردوخ، مشاهیر کرد، انتشارات سروش، 1371
- سارایی ظاهر، شاعر قله های مه آلود، تهران: گویه، 1379
- سجادی سید محمد تقی، تاریخ و جغرافیای تاریخی رامسر، تهران: معین، 1378
- سرافراز علی اکبر - فیروز مندی بهمن، ماد هخامنشی اشکانی ساسانی، تهران: مارلیک، 1387
- سلطانی محمد علی، ایلات و طوایف کرمانشاهان، چاپ موفق
- سلطانی محمد علی، حدیقه سلطانی ج 1، تهران: سها، 1379
- سلطانی محمد علی، خاطرات سلطانی از قصر شیرین تا قصر قنجر، تهران: سها 1384
- سلطانی محمد علی، خاندانهای حقیقت، تهران: سها 1381
- سهماپور هوشنگ، ایلات و عشایر خمسه فارس، شیراز: انتشارات کوشا مهر 1377

- سیوری. راجر. مروین، تحقیقاتی در تاریخ ایران در عصر صفویه، ترجمه عباسقلی غفاری فرد و محمدباقر آرام، تهران: امیر کبیر، 1382
- شعبانی رضا، مروی کوتاه بر تاریخ ایران، تهران: سخن، 1380
- شیرزادی احمد، اوج عشق، کرمانشاه: انتشارات غرب، 1381
- صفری حیدر، واژه نامه دالاهو، کرمانشاه: 1378، ناشر مؤلف
- صفی زاده بوره که نئی صدیق، دوره بهلول، تهران: کتابخانه طهوری 1363
- عبادتیان سعید، هه له لام بود گومد کردم، کرمانشاه: انتشارات شرافت وزیری، 1388
- عباسی محمدرضا - بدیعی پرویز، شهریار جاده ها، تهران: سازمان اسناد ملی ایران، 1372
- طبری محمدبن جریر، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، 1375
- فردوسی، شاهنامه بر اساس نسخه مسکو، به کوشش: ناهید فرشادمهر، تهران: محمد، 1377
- فرشیدی شهلا، زندگی امن در کنار مین، تهران
- قدیانی عباس، تاریخ فرهنگ و تمدن ایران در دوره هخامنشی، تهران: فرهنگ مکتوب، 1384
- گریستن سن آرتور، تاریخ ایران در دوره ساسانیان چ. دهم، ترجمه یاسمی، تهران: دنیای کتاب 1379
- کشاوری اردشیر، رجال و مشاهیر کرمانشاه، کرمانشاه: طاق بستان، 1382
- کشاوری اردشیر، کرمانشاه در سفرنامه سیاحان، کرمانشاه: طاق بستان، 1383
- کشاوری اردشیر، گرد کرد، کرمانشاه: سعادت، 1377
- کمری منوچهر - جمشیدی رضا، سرپل زهاب در گذر زمان، کرمانشاه: چشمه هنر و دانش 1384
- کندوله ای الماسخان، شیرین و فرهاد به کوشش امین گجری شاهو، قم: سینا، 1373
- گجری شاهو امین، از بیستون تا دالاهو، سنندج: انتشاراتی مه 1378
- گروه مؤلفان، جغرافیای استان کرمانشاه، شرکت چاپ و نشر کتابهای درسی ایران، 1387
- گودرزی علیرضا، ایل کلهر در دوره مشروطیت، کرمانشاه: انتشارات کرمانشاه 1381
- لطف ... زادگان علیرضا، روزشمار جنگ مجلدات 11 و 20، تهران: مرکز تحقیقات جنگ، 1373
- مارکوارت یوزوف، ایرانشهر، ترجمه دکتر مریم میراحمدی، تهران: اطلاعات، 1373
- محمدی آیت، سیری در تاریخ سیاسی کرد، تهران: پرسمان، چاپ دوم، 1386
- محمدی آیت، جغرافیای تاریخی ایوان غرب، کرمانشاه: چاپ نهضت 1376
- مسعودی ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب، ج 2، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران
- موزونی رضا، یه ئی شهو ئه گهر بچیدن...، کرمانشاه: انتشارات چشمه هنر و دانش، 1381

- میر احمدی مریم، تاریخ سیاسی اجتماعی ایران در عصر صفوی، تهران: امیرکبیر، 1371
- ناردو دان، امپراتوری آشور، چاپ دوم ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران: ققنوس 1382
- نفیسی سعید، تاریخ تمدن ایران ساسانی، به اهتمام دکتر عبدالکریم جریزه دار، تهران: اساطیر، 1383
- وقایع نگار علی اکبر، جغرافیا و تاریخ کردستان، به کوشش محمد رئوف توکلی تهران: توکلی 81
- هوار کلمان، ایران و تمدن ایرانی ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، 1379
- یزدان پناه مجید، تصحیح رستم و زنون، کرمانشاه: چشمه هنر و دانش، 1384

جراید

- جام جم، روزنامه شماره 2056 تهران: تاریخ 30 / 4 / 1386
- مجله سپاه نبی اکرم (ص) استان کرمانشاه، نوروز 1389
- هفته نامه صدای آزادی، 31 خرداد 1389، شماره 231، کرمانشاه
- هفته نامه ندای جامعه شماره 221 دوشنبه 30 فروردین، 1389، کرمانشاه